



مَجَلَّةُ الدِّرَاسَاتِ الْعِلْمِيَّةِ وَاللُّغَوِيَّةِ / الْجُمْهُورُ الشَّرِيفُ

The Institute of Higher Education in Linguistics and Religious Studies
دانشکده عالی پژوهش‌های دینی و زبان‌شناسی - نجف اشرف

مجموعه پایان‌نامه‌های علمی - شماره ۱۳

پیدایش نخستین

پژوهشی استدلالی در اثبات عالم ذر و آنچه در آن اتفاق افتاده است

تحقیق ارائه‌شده به

دانشکده عالی پژوهش‌های دینی و زبان‌شناسی

که بخشی از ملزومات برای دستیابی به مدرک دکتری در علوم دینی و زبان‌شناسی است

واثق فلیح حسین الحسینی

زیر نظر

دکتر زکی سعدون عبید الصبیح

مترجم

گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی عج



دانشکده عالی پژوهش‌های دینی و زبان‌شناسی نجف اشرف
پایان‌نامه علمی - شماره ۱۳

پیدایش نخستین

پژوهشی استدلالی در اثبات عالم ذر و آنچه در آن اتفاق افتاده است

تحقیق ارائه‌شده به

دانشکده عالی پژوهش‌های دینی و زبان‌شناسی

که بخشی از ملزومات برای دستیابی به مدرک دکتری در علوم دینی و زبان‌شناسی است

واثق فلیح حسین الحسینی

زیر نظر

دکتر زکی سعدون عبید الصبیح

مترجم

گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی (عج)

پیدایش نخستین	نام کتاب
النشأة الأولى	نام کتاب اصلی
واثق فلیح حسین الحسینی	نویسنده
گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام)	مترجم
اول	نوبت انتشار
۱۴۰۰ ش	تاریخ انتشار
۱۴۴۰ ق / ۲۰۱۹ م	تاریخ انتشار کتاب اصلی
پایان نامه دکتری، شماره ۱۳	کد کتاب
اول	ویرایش ترجمه

جهت کسب اطلاعات بیشتر در خصوص دعوت مبارک سید احمد الحسن (علیه السلام)

به تاریخهای زیر مراجعه نمایید .

www.almahdyoon.co

www.almahdyoon.co/ir

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تشکر و قدردانی . . .

از معلم امین و حکیم، سرورم سید احمدالحسن رحمته، صمیمانه تشکر و قدردانی می‌کنم که این فرصت را برای بنده فراهم نمود تا بتوانم در دانشکده مبارک ایشان، این پژوهش را برای کسب مدرک دکترا ارائه بدهم.

همچنین تشکر می‌کنم از تمام کسانی که در انتشار این تحقیق علمی سهیم بوده‌اند؛ به‌ویژه مدیریت دانشکده مبارک، و دکتر زکی صبیح‌اوی که بنده را در وارد شدن به این آزمون همراهی نمود و اظهار نظرهای ارزشمند خود را در به‌پایان رساندن این پژوهش علمی در اختیار اینجانب قرار داد.

همچنین کمال تشکر را دارم از برادران مؤمنی که با تشویق و توصیه‌های ارزشمند خود، و نیز خانواده گرامی خودم که با فراهم کردن شرایط مناسب در به‌پایان رساندن این تحقیق، نقش بسزایی داشتند.

از خداوند عزوجل مسئلت دارم آن‌ها را یاری دهد و در آنچه رضایتش است توفیق عطا فرماید.

فهرست

پیشگفتار پژوهش	۱۵
عنوان این پژوهش	۱۷
موضوع این پژوهش	۱۷
هدف از این پژوهش	۱۸
ساختار این پژوهش	۱۸
پیشگفتار	۲۳
معنی «ذَر»	۲۳
۱. معنای لغوی ذر	۲۳
۲. معنای «ذر» در اصطلاح	۲۵
۳. نام‌گذاری‌های دیگر عالم ذر	۳۰
۱. بیدایش نخستین	۳۰
۲. عالم نفس‌ها	۳۰
۳. عالم سایه‌ها	۳۱
۴. عالم عهد و میثاق	۳۲
۵. عالم اشباح	۳۲
فصل اول	۳۵
عالم ذر، حقیقتی ثابت‌شده در ثقلین	۳۵
مبحث اول: استدلال با آیات قرآن	۳۶
دلیل اول: آیه امتحان، و گرفتن عهد و میثاق از بنی آدم	۳۷
دلیل دوم: آیاتی که آغاز خلقت انسان را از گل بیان می‌کنند	۴۲
دلیل سوم: آیاتی که خلقت نفس آدم، همسر و فرزندان او را ذکر کرده‌اند	۴۷
دلیل چهارم: بهشت آدم در عالم آنفس	۵۱
دلیل پنجم: سجده کردن فرشتگان برای آدم (علیه السلام) در عالم ذر بود	۵۵
دلیل ششم: عالم ذر همان بیدایش نخستین است	۵۶
دلیل هفتم: آیه «الَّذِينَ يُؤْفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَلَا يَتَّقُونَ الْمِيثَاقَ»	۵۸
دلیل هشتم: آیه «فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ كَذَلِكَ نَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ»	۵۹
دلیل نهم: آیه «هَذَا نَذِيرٌ مِنَ النَّذْرِ الْأُولَى»	۶۰

- دلیل دهم: «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» ۶۱
- دلیل یازدهم: از پیامبران اولوالعزم و دیگر پیامبران، پیمان گرفت ۶۱
- دلیل دوازدهم: گرفتن میثاق از پیامبران در عالم ذر برای یاری رسول خدا و امیر مؤمنان ... ۶۴
- دلیل سیزدهم: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» ۶۶
- مبحث دوم: اثبات عالم ذر با استناد به روایات ۶۸
- دسته اول: روایات مربوط به گِل ۶۹
- دسته دوم: اخبار امتحان در عالم ذر و گرفتن عهد و پیمان از بنی آدم ۷۳
- دسته سوم: روایات مربوط به فراموش شدن عهد و پیمان گرفته شده در عالم ذر، هنگام تولد انسان در این عالم ۷۶
- دسته چهارم: روایاتی که در بیان فضل محمد و آل محمد در عالم ذر ذکر شده اند ۷۸
- دسته پنجم: روایات بیان کننده برتری انبیا و انبیای اولوالعزم، هنگامی که میثاق در ذر از آنها گرفته شد ۸۰
- دسته ششم: آنچه درباره سنگ عهد و میثاق نقل شده است ۸۱
- اخباری که از طریق اهل سنت وارد شده است ۸۴
- نتیجه آنچه تقدیم شد ۸۸
- فصل دوم ۹۵
- آیا عقل می تواند عالم ذر را اثبات یا نفی کند؟ ۹۵
- مبحث اول: معنای عقل و حجیت آن ۹۵
۱. معنای عقل ۹۵
- الف. معنای عقل از نظر لغوی ۹۵
- ب. معنای عقل از نظر اصولیون ۹۷
- ج. معنای عقل در روایات ۹۸
- د. معنایی که در این مبحث در صدد توضیحش هستیم ۱۰۰
۲. عقل نتایج را آشکار می کند و آن ها را از هیچ به وجود نمی آورد ۱۰۲
۳. عقل، یک ترازوست و معیار اندازه گیری نیست ۱۰۳
۴. چه کسی معیارهای سنجش را تعیین می کند؟ ۱۰۵
۵. معیارهای حقیقی یقینی ثابت چه چیزی است؟ ۱۰۷
۶. کسی که معیارها و وضع کننده شان را بشناسد آیا ممکن است دچار اشتباه بشود؟ ۱۰۹

۷. در نظر گرفتن عقل به عنوان منبعی برای تشریح، باطل است ۱۱۱
۸. آیا عقل می‌تواند عالم ذر را اثبات یا نفی کند؟ ۱۱۵
- مبحث دوم: ادله منکران عالم ذر ۱۱۶
- شبهه اول ۱۲۳
- شبهه دوم ۱۳۳
- شبهه سوم ۱۳۹
- شبهه چهارم ۱۴۳
- شبهه پنجم ۱۴۴
- شبهه ششم ۱۴۷
- شبهه هفتم ۱۵۰
- شبهه هشتم ۱۵۳
- فصل سوم ۱۵۹
- خلقت آدم در عالم ذر ۱۵۹
- پیشگفتار: عالم ذر، مَلَكُوتی است، نه مُلْکی ۱۵۹
- خلقت آدم عَلَيْهِ السَّلَام در عالم ذر ۱۷۱
- خلقت انسان ۱۷۱
- مرحله اول: آفرینش انسان از گِل ۱۷۳
- احادیث مربوط به گِل ۱۷۴
- درنگی بر نظرات گفته شده درباره احادیث مربوط به گِل (طینت) ۱۷۹
- چرا آغاز آفرینش انسان از گِل بوده است؟ ۱۸۵
- معنای بالابردن گِل از زمین به آسمان اول ۱۸۹
- مرحله دوم: صورتگری انسان ۱۹۲
- معنای اینکه خداوند انسان را به صورت خود آفرید ۱۹۴
- توضیح معنای تصویرگری انسان به صورت خداوند ۱۹۷
- مرحله سوم: دمیدن روح (آفرینش نفس انسانی) ۲۰۴
- فصل چهارم ۲۱۱
- خلقت حوّا و ذریه در عالم ذر ۲۱۱
- مبحث اول: خلقت حوّا در عالم ذر ۲۱۱

گفته‌های برخی از اهل سنت در خصوص آفرینش حوا	۲۱۲
سخنان برخی از شیعیان درباره آفرینش حوا	۲۱۷
خلقت نفس حوا از نفس آدم	۲۲۳
مبحث دوم: آفرینش ذریه بنی آدم	۲۲۷
درنگی با گفتارهایی درباره آفرینش فرزندان در عالم ذر	۲۲۸
رابطه بنی آدم با گل رفع شده	۲۳۷
درهم آمیخته شدن گل مؤمن و کافر	۲۴۵
شبهه جبر	۲۵۰
رابطه نفس با نطفه نفسانی	۲۵۶
فصل پنجم	۲۶۵
امتحان در عالم ذر	۲۶۵
پیشگفتار: معنای امتحان	۲۶۵
مبحث اول: دیدگاه‌های مطرح شده در خصوص امتحان ذر و بررسی آن‌ها	۲۶۷
نظرات گفته شده در رابطه با امتحان بنی آدم در عالم ذر	۲۶۷
دیدگاه اول: انکار وجود امتحان در عالم ذر	۲۶۸
دیدگاه دوم: سؤال و جواب در این آیه مبارک یا عهد ذکر شده	۲۷۲
دیدگاه سوم: این امتحان در عالم ذر انجام شد، ولی نه برای همه	۲۷۴
دیدگاه چهارم: امتحان فقط برای عده‌ای جاری شده است	۲۷۵
دیدگاه پنجم: دیدگاهی که «دلیل» برایش وجود دارد	۲۷۷
مبحث دوم: چگونگی امتحان ذر	۲۸۶
امتحان اول: اقرار به ربوبیت	۲۸۶
۱. دسته‌بندی امتحان‌شوندگان به گروه‌های مختلف	۲۸۸
۲. آن‌ها را بر خودشان (نفسشان) گواه گرفت	۳۰۹
امتحان دوم: وارد شدن به آتش در عالم ذر	۳۱۵
دو نکته	۳۲۰
۱. چرا این امتحان در عالم ذر، دوباره در دنیا تکرار می‌شود؟	۳۲۱
۲. اعمال عبادی در عالم ذر	۳۲۶
خاتمه	۳۳۱

تقدیم

به حاملان پرچم حق؛ کسانی که در میان ظلمت و تاریکی قدم در مسیر نور می‌نهند؛
به شاهدان خداوند متعال بر خلقش، و حجت‌های او بر اهل آخرت، دنیا و اولی؛
به سروران تمام خلق، محمد و آل محمد علیهم‌السلام؛
به شما، ای نور دیدگانم، این پژوهش ناچیز را تقدیم می‌کنم.
امید است خدای تبارک و تعالی آن را به نیکی از من قبول، و برای خودش خالص فرماید.

خدمتگزار شما، واثق

پیشگفتار پژوهش

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

سپاس و ستایش تنها از آن خداوند پروردگار جهانیان است،

و سلام و صلوات تامّ خداوند بر محمد و آل محمد، امامان و مهدیون باد!

طبیعت انسان بر آگاهی و اطلاع از جنبه غیبی صفحه وجودش سرشته شده است؛ با این امید که آنچه را که انگیزه یادگیری و شناخت وی را ارضا می کند به دست آورد و غریزه کنجکاوی خود را با ایجاد پاسخ های رضایت بخش برای مسائلی که در ذهنش جولان می دهند اشباع کند؛ تا در حین جابه جایی در سفر خود میان جهان های ممکن، بفهمد از کجا آمده است، در کجا قرار دارد و به کجا می رود!

اگر محققی بخواهد از ابتدای سفر وجودی خودش که «از کجا آمده است» روشنگری نماید در درون ذهنش به صورت بی دریبی این سؤال مطرح می شود: آیا سرآغاز وجودی او در وجود جسمانی اش، با تولد او در این دنیا محقق شده، یا پیش از وجود جسمانی اش، در دنیای دیگری غیر از این دنیا بوده است؟

و اگر برای او آشکار شود که پیش از وجودش در این جهان، در جهان دیگری وجود داشته است، احساس جست و جوی حقیقت درباره آن عالم در او شعله ور می شود و سؤالاتی در این خصوص به سویش سرازیر می شود: ماهیت آن جهان چیست؟ چه شواهدی دال بر اثبات آن عالم، به گونه ای که نسبت به وجود آن اطمینان حاصل شود، وجود دارد؟ و اگر ثابت شود آن عالم واقعاً وجود دارد پس چرا ما آن را به یاد نمی آوریم؟ و چه چیزی باعث شده است آن را فراموش کنیم؟ چرا همه مردم وجود آن را تصدیق نمی کنند، به طوری که بعضی آن را اثبات،

و برخی دیگر انکارش می‌کنند؟! این جهان در سلسله‌مراتب جهان‌های ممکن چه جایگاهی دارد؟ عالمی از عوالم مُلک است یا از مَلکوت؟ چگونه انسان در آن آفریده شد؟ و آیا همهٔ مردم در آن بوده‌اند؟ یا فقط عده‌ای بوده‌اند و برخی دیگر نبوده‌اند؟ غایت و هدف از وجود انسان در آن عالم چه بوده است؟ آیا او با امتحانی که متناسب با آن جهان است مورد آزمایش قرار گرفته است؟ یا هرآنچه در این دنیا برایش اتفاق می‌افتد در آنجا هم اتفاق افتاده است؟ و ... به همین ترتیب.

این پرسش‌ها پاسخی می‌خواهند که تشنگی جست‌وجوگر حقیقت را برطرف کند و به حالش سودمند باشد؛ به‌خصوص اگر بدانیم اساس زندگی انسان در این دنیا بر پایهٔ آفرینش او در جهانی است که قبل از دنیا بوده است؛ جایی که آفرینش و نخستین امتحان انسان جاری شد؛ و سپس انسان برای وارد شدن به امتحان دوم - که یک فرصت واقعی را نشان می‌دهد که خداوند متعال به بنده عطا کرده است - به این جهان فرود آمد، تا شاید نتیجهٔ آزمون اول را تغییر دهد؛ کما اینکه رتبه‌بندی میان بندگان، بر اساس درجات نزدیک بودن به خدا و دور بودن از خداوند تبارک و تعالی، طبق نتایج آن امتحان بوده است.

از این رو پایان‌نامهٔ این پژوهش با عنوان «پیدایش نخستین: النشأة الأولى» ارائه شد. تا شاید با اثبات آن آفرینش با دلایلی محکم، و پاسخ به اشکالات انکارکنندگان آن عالم و سپس با مشخص کردن جایگاه آن عالم و آنچه در آن اتفاق افتاده است، برای محققان و جامعهٔ علمی، پاسخی قانع‌کننده برای سؤالاتی که در ذهن هر محقق خودنمایی می‌کند فراهم آورد.

عنوان این پژوهش

«پیدایش نخستین»؛ چرا این عنوان؟

پاسخ بسیار ساده است؛ زیرا این پیدایش، اولین پیدایش نفس‌های انسانی در عالم ذر بوده است، و پیدایشی بوده که اولین امتحان نفس‌های انسانی در آن اتفاق افتاده، و عهد و میثاق از آن‌ها گرفته شده است. پیدایشی که ما در آن بوده‌ایم و به‌غیر از خلفای الهی (علیهم‌السلام) که خداوند آن‌ها را مورد توجه قرار داده است، بیشتر مردم آن را فراموش کرده‌اند؛ در حالی که از ما خواسته شده است آن را به یاد آوریم. حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ عَلَّمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ﴾^۱ (و بی‌شک شما از نشأة اول (پیدایش نخستین) خود آگاه شدید پس چرا به یاد نمی‌آورید؟!).

این عنوان، از کلام خداوند متعال در کتاب شریف قرآن برگرفته شده است، و اشاره‌ای دارد به پیدایش نخستین نفس‌ها که قبل از به‌وجود آمدنشان در عالم دنیا بوده است؛ یعنی «عالم انفس» که واقعیت عالم ذر است.

موضوع این پژوهش

موضوع این پژوهش «عالم ذر» است که ما در آن بودیم، و دین حنیف ما نیز ما را به آن دلالت می‌کند؛ چراکه خداوند متعال در کتاب شریف خود و پیامبر خدا و اهل بیت پاک و مطهرش (علیهم‌السلام) در احادیث خود از آن بسیار سخن گفته‌اند؛ پس این تحقیق «دینی» است، از این جهت که عقیده‌ای ثابت شده توسط ثقلین است؛ و نیز «انسانی» است، از این جهت که به خلقت نفس انسانی و امتحانی که بر آن جاری شده، و گرفتن عهد و میثاق از آن، مربوط

می‌شود؛ بنابراین موضوع این پژوهش، دینی و انسانی است.

هدف از این پژوهش

هدف از این پژوهش و غایت مورد انتظار از آن، در اثبات عالم ذر، پاسخ به شبهات و اشکالات منکران و بیان «درک صحیح» در برابر درک نادرست بسیاری از کسانی که متصدی توضیح آن شده‌اند، خلاصه می‌شود. همچنین حقیقت عالم ذر، اهمیت آن، جزئیات آنچه در آن عالم اتفاق افتاده است و اینکه چه نقشی در پیدایش دوم انسان در عالم دنیا داشته است، و نیز اینکه اصل و ریشهٔ آدم علیه السلام آسمانی بوده و برای هدفی والا خلق شده است را روشن می‌کند.

همچنین امیدوارم، این پژوهش برای کسی که آن را مطالعه می‌کند وسیله‌ای باشد برای اینکه نخستین پیدایشی را که خداوند متعال ما را به آن فراخوانده است و اغلب انسان‌ها به دلیل مشغلهٔ دنیوی و غفلت از خداوند سبحان و متعال آن را فراموش کرده‌اند به یاد بیاورد.

ساختار این پژوهش

به‌منظور اثبات عالم ذر و توضیح آنچه در آن اتفاق افتاده است این تحقیق شامل پنج فصل است، و هر فصل شامل مباحثی اصلی و زیر موضوعاتی خواهد بود:

ابتدا با پیشگفتاری در بیان معنای ذر آغاز می‌شود.

سپس فصل اول خواهد بود که با ادله‌ای از ثقلین، به اثبات عالم ذر اختصاص دارد و شامل دو مبحث است:

مبحث اول: استناد به آیات قرآن کریم که در آن سیزده آیهٔ قرآنی را به‌همراه تفسیر

اهل بیت (علیهم السلام) - که بر عالم ذر دلالت دارند- ذکر کرده‌ام.

مبحث دوم: استناد به روایات. در این مبحث نیز به تواتر روایات و بسیار بودن احادیث مربوط به عالم ذر اشاره کرده‌ام، و سپس به بیانات برخی از محققانی پرداختم که عالم ذر را اثبات می‌کنند.

فصل دوم: بعد از آنکه عالم ذر با دلایلی از تقلین به اثبات رسید، موضوع فصل دوم را چنین در نظر گرفتم: آیا عقل می‌تواند عالم ذر را اثبات یا نفی کند؟ زیرا متوجه شدم نفی‌کنندگان عالم ذر و کسانی که به عدم وجود آن معتقد هستند با استناد به عقل و نظر خود، بر متون دینی حکم می‌کنند؛ بنابراین برای پاسخ به آن‌ها و بیان اینکه تا چه اندازه در مسیر اشتباه قرار دارند به معنای عقل، میزان حجیت آن و نیز اینکه عقل وزنه‌ای برای سنجش واقعیت‌ها نیست بلکه صرفاً ترازویی است که به وزنه‌های واقعی سنجش نیازمند است پرداختم. سپس اشکالات و سخنان آنان را همراه با پاسخ به آن‌ها در دو مبحث بیان کردم:

مبحث اول: بیان معنای عقل و حجیت آن.

مبحث دوم: دلایل نفی‌کنندگان عالم ذر.

فصل سوم: بعد از اثبات عالم ذر در فصل اول، و پاسخ به اشکالات منکران در فصل دوم، این فصل را به خلقت در عالم ذر و بیان چگونگی خلقت نفس پدیمان آدم (علیه السلام) با شروع از رفع گِل ایشان، تا به تصویر در آمدنش و دمیدن روح در آن حضرت (علیه السلام) اختصاص دادم. برای این مبحث پیشگفتاری در نظر گرفتم که بیان می‌کند عالم ذر از عوالم ملکوتی است، و جایگاه آن در آسمان اول قرار دارد نه -آن‌گونه که برخی تصور کرده‌اند- عالم دنیا.

فصل چهارم: این فصل به چگونگی خلقت حواریین در عالم ذر، و خلقت فرزندان و ذریه آدم (علیه السلام)، همراه با نقل سخنان ذکر شده در خصوص این مسئله، و بررسی این نظرات و بیان نظرات صحیح، اختصاص داده شده است. این فصل شامل دو مبحث اصلی است:

مبحث اول: خلقت نفس حواریین.

مبحث دوم: خلقت نفس‌های ذریهٔ آدم (علیه السلام) (یعنی بنی آدم).

فصل پنجم: بعد از اثبات چگونگی خلقت انسان در عالم ذر، این فصل به تحقیق دربارهٔ اثبات به‌انجام‌رسیدن امتحان در عالم ذر - که بیشتر امتحان‌دهندگان فراموشش کرده‌اند - علت آن، هدف از آن امتحان و نتیجهٔ آن امتحان اختصاص داده شده است. در این فصل نیز پیشگفتاری برای بیان معنای امتحان گنجانده شده، و نیز شامل دو مبحث اصلی است:

مبحث اول: بیان سخنان گفته‌شده در رابطه با امتحان عالم ذر و بررسی آن‌ها.

مبحث دوم: بیان امتحان عالم ذر.

با پایان‌یافتن این مباحث، پایان‌نامهٔ «پیدایش نخستین» نیز به اتمام می‌رسد، و دو فصل دیگر نیز در انتهای آن اضافه شده است:

۱- فصل پایانی که در آن به بیان مهم‌ترین نتایجی پرداختم که از طریق این پژوهش به آن‌ها دست یافتم.

۲- فصل منابع؛ که بنده در این تحقیق بر منابعی که از جملهٔ مهم‌ترین منابع معتبر مسلمانان شمرده می‌شوند تکیه داشته‌ام.

جا دارد از معلم الهی، سید احمدالحسن (علیه السلام) سپاسگزاری ویژه‌ای نمایم؛ چراکه هر کلمهٔ صحیحی که بنده در این تحقیق نوشته‌ام، مدیون ایشان هستم، و اگر ایشان نبود، بنده آنچه را که در این تحقیق - که امیدوارم مورد رضای خداوند تبارک‌وتعالی واقع شود - نوشتم، استدلال کردم، بررسی کردم و نتیجه‌گیری نمودم، نمی‌توانستم به نگارش درآورم.

از خداوند متعال مسئلت دارم آن را به نیکی از من قبول فرماید، و آن را عملی خالص در کسب رضای خودش قرار دهد، و با رحمت خودش آن را تلاشی برای بیان «نخستین پیدایش» فراموش‌شده‌ای که ما را به یادآوری‌اش فراخوانده است قرار بدهد. باشد که این پژوهش در آگاهی‌بخشی به کسانی که از عهد و میثاق گرفته‌شده از آن‌ها بر ولایت بهترین

خلق خدا، محمد و آل محمد علیهم السلام غافل شده‌اند سهمی داشته باشد؛ همچنین سببی شود تا تقصیر و شکست حاصل در امتحان گذشته، در این دنیا نیز تکرار نشود، و نتیجه امتحان دوم در این دنیا، به پیشرفت و ترقی به سوی کمال واقعی و ساخت انسانیت آدمی که روح به وسیله آن زنده و در عوالم نور و در درجات کمال پیشرفت کند، منجر شود.

پیشگفتار

معنی «ذَر»

در این مبحث به سه موضوع می‌پردازیم:

۱. معنای لغوی ذر

برای توضیح معنای ذر به برخی از سخنان زبان‌شناسان مراجعه می‌کنیم:

فراهیدی:

«ذر: مورچه‌های کوچک است. مصدر ذر، «ذَرَزْتُ: پاشیدن» است، و به معنی گرفتن چیزی با نوک انگشتان و پاشیدن آن است؛ مثل پاشیدن نمک روی نان.»^۱

جوهری:

«ذر، جمع ذره است، و به کوچک‌ترین نوع مورچه‌ها گفته می‌شود؛ همچنین به مرد «ذرا» گفته می‌شود، و ذَرِيَّةُ مرد، فرزندانش هستند.»^۲

ابن منظور:

«ذر، به مورچه‌های قرمز کوچک گفته می‌شود، و به یک عدد از آن‌ها «ذره» گفته

۱. کتاب العین، ابی عبدالرحمن بن احمد فراهیدی، تحقیق: دکتر مهدی مخزومی، دکتر ابراهیم سامرای، چاپ و

نشر: مؤسسه دار الهمجره، چاپ دوم، ۱۴۰۲ق.

۲. تاج اللغة و صحاح العربیه، اسماعیل بن حماد جوهری، تحقیق: احمد عبدالغفور عطار، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ق،

چاپ و نشر: دار العلم للملایین، بیروت، ج ۲ ص ۶۶۳.

می‌شود. «ذَرَّ اللهُ الخَلْقَ فِي الأَرْضِ» یعنی خداوند خلقت را در زمین منتشر کرد. «ذَرِيَّه» بر وزن «فُعَلِيَّه» است که از «ذر» گرفته شده، به معنی مورچه‌های کوچک است. حق تعالی می‌فرماید: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ» (و به یاد آر هنگامی را که خدای تو از پشت فرزندان آدم ذریه آن‌ها را برگرفت). ذریه مرد، فرزندان او هستند و جمع آن «ذاری» و «ذریات» نسل و فرزندان است.^۱

رازی:

«ذر جمع ذره است که همان مورچه‌های کوچک است؛ همچنین به مرد «ذرا» گفته می‌شود و کنیه او ابوذر است. ذریه مرد فرزندان او هستند و جمع آن ذاری و ذریات است. «ذر الحب و الملح و الدواء» یعنی دانه را کاشت، نمک را پاشید و دارو را توزیع کرد.»^۲

زیبیدی:

«ذَرَأَ اللهُ الخَلْقَ كَجَعَلٍ يَذَرُوهُمْ ذَرَأً: خَلَقَ، وَالشَّيْءَ: كَثَّرَهُ. (خداوند خلقت را آفرید؛ به این صورت که آن‌ها را آفرید و بسیار کرد) قال الله تعالى «يَذَرُوكُمْ فِيهِ» أَي يَكْتَرِكُمْ بِهِ (خداوند متعال می‌فرماید: «شما را در آن می‌آفریند» یعنی جمعیت شما را زیاد می‌کند) ومنه اشتقاق لفظ الذَّرِيَّةِ (و واژه ذریه، اشتقاقی از لفظ ذر است) ... الذَّرُّ بمعنى التفریق، (ذر به معنای توزیع و پراکندن است) لِأَنَّ الله تعالى ذَرَّهُمْ فِي الأَرْضِ (چراکه خداوند متعال آن‌ها را در زمین توزیع نمود و پراکند.)»^۳

به‌طور خلاصه: معنای لغوی «ذر» معنای کوچک بودن، و منتشر و توزیع کردن را در خود دارد؛ یعنی توزیع کردن «ذریه» با در نظر گرفتن کوچک بودنشان.

۱. لسان العرب، تألیف: ابی الفضل جمال الدین محمد بن مکرّم بن منظور افریقایی مصری، نشر ادب حوزه قم، ایران، چاپ اول، ص ۱۴۰.

۲. مختار الصحاح، محمد بن ابی بکر بن عبدالقادر رازی، تصحیح و ویرایش: احمد شمس‌الدین، چاپ دار الکتب علمی بیروت، لبنان، چاپ اول ۱۴۱۵ق/ ۱۹۹۴م، ص ۱۲۲.

۳. تاج العروس من جواهر القاموس؛ زیبیدی حنفی، بررسی و تحقیق: علی شیری، چاپ دارالفکر ۱۹۹۴م/ ۱۴۱۴ق.

۲. معنای «ذر» در اصطلاح

عالم ذر که نمایانگر پیدایش نخستین نفس انسانی است، از عوالمی است که قبل از این دنیا وجود داشته و برای شناخت آن باید به ثقلین مراجعه کرد و بدون مراجعه به آن‌ها نمی‌توان ماهیت و حقیقت آن را شناخت؛ زیرا عقل نمی‌تواند حقیقت آن را دریابد و بر آن احاطه داشته باشد و از جزئیات آنچه در آن اتفاق افتاده است آگاه شود؛ زیرا این عالم، برای ما عالم غیب محسوب می‌شود و به یک متذکر و یادآوری‌کننده نیاز دارد تا ما را برای به‌آوردنش راهنمایی کند و بدون وجود چنین متذکری، این عالم در دایره فراموشی و نسیان باقی خواهد ماند؛ بنابراین شناخت عالم ذر - از نظر اصطلاحی - معنای مراجعه به قرآن کریم و اهل قرآن (علیهم السلام) را در خود دارد.

هنگام مراجعه به ثقلین و مطالعه متون دینی که عالم ذر و آنچه را که در آن اتفاق افتاده است - از جمله خلقت، تکوین (ترکیب و ساختار)، امتحان، تدوین و گرفتن عهد و پیمان‌ها از تمام بنی آدم و مسائل دیگر - توضیح داده‌اند، برای محقق آشکار می‌شود روی سخن درباره جهانی است که قبل از پیدایش این دنیا بوده، و از نظر مرتبه و خلقت، مقدم بر این دنیاست؛ عالمی که خداوند نفس آدم و فرزندانش را در آن آفرید؛ بنابراین «حقیقت عالم ذر، همان عالم نفس است»؛^۱ زیرا نمایانگر پیدایش نخستین نفس انسانی در آسمان اول یا آسمان نفس است؛ همان جایی که خداوند نفس انسان‌ها را در آن آفرید: «خداوند سبحان و متعال انسان‌ها را - ابتدای خلقت انسان‌ها را - در عالم ذر (یعنی همان آسمان اول یا آسمان نفس‌ها) خلق فرمود. این نفس‌های انسانی در این آسمان قرار داشتند.»^۲

۱. متشابهات، سید احمد الحسن، چاپ دوم ۱۴۳۱ق / ۲۰۱۰م، تحقیق: هیئت علمی انصار امام مهدی، ج ۲، سؤال ۶۳.

۲. عقاید اسلام، به انضمام از تو درباره روح می‌پرسند، سید احمد الحسن، تحقیق: هیئت علمی انصار امام مهدی، چاپ اول، سال ۱۴۳۷ق، ص ۲۷۶.

و تنها به این جهت عالم ذر نامیده شده است که خداوند ذریهٔ آدم را [در آن عالم] خلق نمود؛ یعنی آن‌ها را ظاهر کرد و منتشر نمود؛ یا اینکه آن‌ها همانند ذره بودند، یعنی به علت بسیار بودن و کوچک بودن آن‌ها [چنین نامیده شد]. هر دو احتمال درست است.

نام‌گذاری این عالم به عالم ذر، از جمله موضوعاتی است که در میان متکلمان، مفسران و محدثان بیشترین شهرت را به دست آورده است، و این نام‌گذاری برگرفته از این سخن حق تعالی بوده است: ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ﴾^۱ (و به یاد آر هنگامی را که پروردگار تو از پشت فرزندان آدم ذریهٔ آن‌ها را برگرفت و آنان را بر نفس‌هایشان گواه ساخت که آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: بلی، ما گواهی می‌دهیم؛ تا در روز قیامت نگوئید ما از این [امر] بی‌خبر بودیم).

این نام‌گذاری در روایات بسیاری نیز -که امتحان خلقت در آن عالم و چگونگی آفرینش آن‌ها را بیان می‌کند- ذکر شده است؛ از جمله روایتی که از حسین بن نعیم صحاف نقل شده است. وی می‌گوید: از امام صادق علیه السلام دربارهٔ این آیه ﴿فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ﴾ (عده‌ای از شما کافر هستند و عده‌ای مؤمن) سؤال کردم: ایشان فرمودند: «خداوند ایمان آن‌ها را با اقرار به ولایت ما، و کفر آن‌ها را با ترک ولایت ما -روزی که از آن‌ها در عالم ذر میثاق گرفت- شناخت...»^۲

خداوند در عالم ذر، اولین نفس انسانی را که نفس پدرمان آدم علیه السلام است از گلِ رفع شده از زمین -که دربرگیرنده همه چیز بود- خلق کرد، و روح را در آن دمید، و به این ترتیب نفس انسانی برای آدم علیه السلام شکل گرفت. بنابراین خداوند سبحان و متعال خلقت آدم را در آسمان اول، آسمان نفس آغاز نمود؛ به این صورت که «گل آدم از زمین به آسمان اول (عالم ذر)، رفع، و سپس

۱. اعراف، ۱۷۲.

۲. تفسیر قمی، علی بن ابراهیم قمی، ویرایش، توضیح و تقدیم: سید طیب موسوی جزائری، چاپ سوم، صفر ۱۴۰۴، ناشر: مؤسسه دار الکتب جهت چاپ و نشر قم، ایران، ج ۲ ص ۳۷۱.

روح در آن دمیده شد، و به این ترتیب نخستین نفس انسانی شکل گرفت.^۱ حق تعالی می‌فرماید: ﴿الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ﴾^۲ (آن [خدایی] که هرچیز را به نیکوترین وجه آفرید، و خلقت انسان را از گل آغاز نمود).

پس از آنکه نخستین نفس انسانی - نفس آدم (علیه السلام) - شکل گرفت خداوند با قدرت خودش نفس مادرمان حوا (علیها السلام) را خلق کرد و به این ترتیب دومین نفس انسانی نیز شکل گرفت.

«و به این ترتیب نخستین نفس انسانی از گل رفع شده آدم و روح دمیده شده در آن، شکل گرفت؛ سپس نفس دیگری از این نخستین نفس انسانی گرفته، و با قدرت خداوند سبحان از آن جدا شد؛ و این همان نفس دوم انسانی یا نفس حوا (علیها السلام) - همسر آدم (علیه السلام) - بود. حق تعالی می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا﴾ (ای مردم، بترسید از پروردگار خود؛ همان پروردگاری که شما را از یک نفس آفرید، و از آن، جفت او را خلق کرد و از آن دو نفس، بسیاری از مردان و زنان را در جهان پراکنده ساخت؛ و بترسید از آن خدایی که به نام او از یکدیگر درخواست می‌کنید و زنده‌ها از خویشاوندان تهرید. به راستی که خدا مراقب شماست).^۳»

سپس خداوند نفس‌های ذریه‌شان را از آن دو خلق و پراکنده کرد، و به این ترتیب آن‌ها مانند ذرات بیرون آمدند.

در عالم ذر، پس از خلقت نفس‌های انسانی، خداوند آدم و ذریه ایشان را هنگامی که به صورت نفس‌هایی در آسمان اول بودند و قبل از اینکه به عالم دنیا فرود آیند و در آن خلق

۱. عقاید اسلام، سید احمد الحسن، ص ۲۶۶.

۲. سجده، ۷.

۳. عقاید اسلام، سید احمد الحسن، ص ۲۶۴.

شوند، امتحان کرد. دلیل اصلی که در رابطه با اثبات امتحان ذر به آن استناد می‌شود این سخن حق تعالی است: ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ﴾^۱ (و به یاد آر هنگامی را که پروردگار تو از پشت فرزندان آدم ذریه آن‌ها را برگرفت و آنان را بر نفس‌هایشان گواه ساخت که آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: بلی، ما گواهی می‌دهیم؛ تا در روز قیامت نگویید ما از این [امر] بی‌خبر بودیم).

«سپس نفس‌های بنی‌آدم از نفس‌های آدم و فرزندانش نمایان و پراکنده شدند، و خداوند آنان را در آن عالم امتحان کرد؛ همان امتحان اول که پیش از امتحان در این عالم جسمانی انجام شده است: ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ﴾ (و به یاد آر هنگامی را که پروردگار تو از پشت فرزندان آدم ذریه آن‌ها را برگرفت و آنان را بر نفس‌هایشان گواه ساخت که آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: بلی، ما گواهی می‌دهیم؛ تا در روز قیامت نگویید ما از این [امر] بی‌خبر بودیم).»^۲

روایات بسیاری نقل شده‌اند که وقوع امتحان در عالم ذر را اثبات، و معنا و حقیقت آن را روشن می‌کنند؛ چه روایاتی که در بیان تفسیر آیه قبلی ذکر شده‌اند و چه آن دسته از روایاتی که در جایگاه بیان امتحان در عالم ذر نقل شده‌اند.

زراره می‌گوید: از امام صادق (علیه السلام) درباره این سخن خدای تبارک و تعالی پرسیدم: ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ﴾ فرمود: «خداوند ذریه آدم تا روز قیامت را از پشت او خارج ساخت. آنان مانند ذره بیرون آمدند. سپس خود را به آنان شناساند و خودش را به آنان نمایاند، که اگر این چنین نمی‌شد هیچ‌کس پروردگار خودش را نمی‌شناخت، و این همان

۱. اعراف، ۱۷۲.

۲. عقاید اسلام، سید احمد الحسن، ص ۲۶۴.

سخن حق تعالی است: «وَلَيْنُ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ» و اگر از آنان بپرسی: چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده است؟ قطعاً می‌گویند خدا. بگو همه ستایش‌ها تنها از آن خداست؛ بلکه بیشترشان نمی‌دانند.^۱

سپس خداوند اقرار و گواهی آن‌ها را گرفت و آن را نزد سنگ عهد و میثاق - که نماد آن در این عالم حجرالاسود موجود در رکن کعبه شریف است - به امانت گذاشت، تا مردم را به عالم عهد و میثاق یادآوری فرماید.

حلی می‌گوید: به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: چرا استلام (لمس کردن و بوسیدن) حجرالاسود سنت شد؟ فرمود: «آن هنگام که خداوند از فرزندان آدم پیمان گرفت، حجرالاسود را از بهشت فراخواند و به او دستور داد؛ او هم پیمان‌ها را در خود فرو برد؛ پس حجرالاسود برای هرکسی که به آن پیمان وفا کند گواهی می‌دهد که او وفا کرده است.»^۲

و به این ترتیب پرونده امتحان در عالم ذر و بیدایش نخستین نفس، بسته شد.

«و این همان امتحان نخستینی بود که قبل از امتحان این عالم جسمانی صورت

پذیرفت.»^۳

آنچه تقدیم شده خلاصه‌ای از عالم ذر بود، و این عالم «عالمی واقعی است، نه ساختگی

یا فرضی.»^۴

جزئیات دیگری نیز در خصوص عالم ذر وجود دارند که به حول و قوه الهی در ادامه

۱. فصول المهمة فی اصول الأئمة، شیخ محمد بن حسن حر عاملی، تحقیق و اشراف: محمد بن محمد حسین قائینی،

ناشر: مؤسسه معارف اسلامی امام رضا (علیه السلام)، ۱۴۱۸ق، ج ۱ ص ۴۲۳.

۲. اصول کافی، شیخ محمد بن یعقوب کلینی، تصحیح و تعلیق: علی اکبر غفاری، چاپ پنجم، سال ۱۳۶۳ش،

چاپخانه حیدری، انتشارات دار الکتب الاسلامیه، تهران، ایران، ج ۴ ص ۱۸۴.

۳. عقاید اسلام، سید احمد الحسن، ص ۲۶۵.

۴. متشابهات، سید احمد الحسن، ج ۲ ص ۶۱.

پژوهش به آن‌ها خواهیم پرداخت.

۳. نام‌گذاری‌های دیگر عالم ذر

«عالم ذر»: اطلاق این اسم بر این عالم مشهور بوده و هست؛ اما این عالم، چند نام دیگر هم دارد که در کتاب خدا و احادیث اهل بیت علیهم‌السلام ذکر شده‌اند؛ از جمله:

۱. پیدایش نخستین^۱

این نام‌گذاری در کلام خداوند متعال ذکر شده است: ﴿وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ﴾^۲ (و بی‌شک شما از پیدایش نخستین آگاه شدید؛ پس چرا به یاد نمی‌آورید؟).

پیدایش نخستین، نمایانگر نخستین عالم از عوالم سه‌گانه ظلمت یا عوالم قوس نزول است؛ یعنی نخستین پیدایش نفس انسانی است؛ چراکه نفس‌ها در عالم ذر خلق، و در آن عالم امتحان شدند، و در آنجا عهد و میثاق گرفته شد؛ اما غالباً عموم مردم آن را فراموش می‌کنند و چیزی از آن را به یاد نمی‌آورند.

۲. عالم نفس‌ها

این نام نیز در کلام خداوند سبحان و متعال ذکر شده است: ﴿تَسُوا اللَّهَ فَنَسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ﴾^۳ (آن‌ها به کلی خدا را فراموش کردند، خداوند هم خودشان را از یادشان برد).

۱. النشأة الأولى. (مترجم)

۲. واقعه، ۶۲.

۳. حشر، ۱۹.

امام احمد الحسن (علیه السلام) در توضیح این آیه فرموده‌اند: «این آیه به عالم ذر ارتباط دارد و در حق آن نازل شده است.»^۱

و نیز ایشان (علیه السلام) فرموده‌اند: «در واقع عالم ذر همان عالم نفس هاست...»^۲

زیرا نفس‌های آدم و فرزندانش در عالم ذر خلق شدند؛ بنابراین عالم ذر در واقع همان عالم نفس هاست.

۳. عالم سایه‌ها^۳

این نام‌گذاری در چندین حدیث ذکر شده است؛ از جمله:

بکر بن اعین می‌گوید: امام باقر (علیه السلام) فرمود: «خدا از شیعیان ما بر ولایت ما پیمان گرفت در حالی که آن‌ها در عالم ذر بودند؛ همان روز که از همه در عالم ذر به اقرار بر ربوبیت خودش و نبوت محمد (صلی الله علیه و آله) پیمان گرفت؛ و خداوند عزوجل امتش را در حالی که سایه بودند به محمد (صلی الله علیه و آله) عرضه فرمود؛ و آن‌ها را از همان گلی آفرید که آدم را از آن آفریده بود.» فرمود: «و خدا ارواح شیعیان ما را دو هزار سال قبل از بدن‌هایشان آفرید، و بر آن‌ها عرضه داشت و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آن‌ها را شناخت و علی (علیه السلام) نیز آن‌ها را شناخت و ما آن‌ها را از لحن گفتار می‌شناسیم.»^۴

چه بسا مراد از «سایه» نفس شخص یا بدن مثالی وی که فرد در آن جهان با آن زندگی می‌کند بوده باشد؛ یا اینکه نفس‌ها، سایه‌های ارواح باشند، یا احتمالاتی دیگر.

۱. متشابهات، سید احمد الحسن، ج ۲، ص ۶۳.

۲. همان منبع، ص ۶۲.

۳. عالم الأظلة (مترجم).

۴. تفسیر عیاشی، محمد بن مسعود عیاشی، تحقیق: حاج سید هاشم رسولی محلاتی، انتشارات کتابخانه علمی اسلامی، تهران، ج ۱ ص ۱۸۰.

۴. عالم عهد و میثاق

به این دلیل که خداوند، هنگامی که بنی آدم را بر خودشان گواه گرفت و از آن‌ها بر وحدانیت خودش و ولایت محمد و آل محمد علیهم السلام و تمام خلفا و جانشینان خودش پیامبران و فرستادگان- عهد و میثاق گرفت، این شهادت و اقرار آن‌ها را نزد فرشته یا سنگ صاحب عهد و میثاق به ودیعه گذاشت.

حلبی می‌گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: چرا استلام (لمس کردن و بوسیدن) حجرالاسود سنت شد؟ فرمود: «آن هنگام که خداوند از فرزندان آدم پیمان گرفت حجرالاسود را از بهشت فراخواند و به او دستور داد؛ او هم پیمان‌ها را در خود فرو برد؛ پس حجرالاسود برای هرکسی که به آن پیمان وفا کند گواهی می‌دهد که او وفا کرده است.»^۱

۵. عالم اشباح

این نام نیز در روایات بسیاری ذکر شده است؛ از جمله:

از ابن محبوب، از ابوزکریای موصلی، از جابر، از امام باقر، از پدر بزرگوارش، از جد بزرگوارش علیه السلام، نقل کرده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «تو همان کسی هستی که خداوند با تو بر مخلوقاتش هنگامی که آن‌ها را به صورت اشباحی بر پا داشت- احتجاج نمود و به آن‌ها گفت: آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری. و گفت: و محمد فرستاده من است؟ گفتند: آری. پس فرمود: و علی امیرالمؤمنین است؟ پس همه خلائق از روی تکبر و خودبزرگ بینی از پذیرش ولایت تو سر باز زدند، مگر تعدادی اندک، آن‌ها از اندک

۱. اصول کافی، شیخ محمد بن یعقوب کلینی، تصحیح و تعلیق: علی اکبر غفاری، چاپ پنجم، سال ۱۳۶۳ ش، چاپخانه حیدری، انتشارات دار الکتب الاسلامیه، تهران، ایران، ج ۴ ص ۱۸۴.

هم اندک‌ترند، و آنان همان اصحاب یمین هستند.»^۱

و چه بسا نام‌های دیگری نیز غیر از آنچه ما بیان کردیم در روایاتی که دربارهٔ عالم ذر سخن گفته‌اند با الفاظ و کلمات متفاوتی وجود داشته باشند.

تمام این نام‌گذاری‌های متعدد برای عالم ذر، علی‌رغم اختلاف در لفظ، بر عالم ذر دلالت می‌کنند؛ مگر اینکه قرینه‌ای وجود داشته باشد که به استفاده از لفظ در معنای دیگری دلالت کرده باشد.

وقتی ما می‌گوییم «عالم ذر» یعنی همان «پیدایش نخستین» و همان عالم نفس‌هاست و...، الفاظ متعدد هستند که بر یک معنا دلالت می‌کنند.

۱. بحارالانوار، محمدباقر مجلسی، تحقیق: یحیی عابدی، چاپ دوم تصحیح‌شده، ۱۴۰۳ق، ۱۹۸۳م، انتشارات مؤسسه الوفاء، بیروت، لبنان، ج ۲۶ ص ۲۷۲.

فصل اول

عالم ذر، حقیقی ثابت شده در ثقلین

این فصل شامل دو مبحث است:

● مبحث اول: استدلال با آیات قرآن

● مبحث دوم: استدلال با روایات

سخن در خصوص «عالم ذر» از جمله امور اعتقادی است و راه درست برای اثبات آن، پیروی از ثقلین - کتاب خدا و عترت - است؛ چراکه تبیان همه چیز در این دو وجود دارد و خداوند تبارک و تعالی به پیروی از خودش و رسول خدا و آل ایشان امر فرموده است: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ * وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ﴾^۱ (ولی شما، تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده اند؛ همان کسانی که نماز برپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند * و هر کس خدا و پیامبر او و کسانی را که ایمان آورده اند ولی خود بداند [پیروز است، چراکه] حزب خدا همان پیروزمندان اند) و پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نیز ما را به پیروی از ثقلین وصیت کرده است. حدیث ثقلین که به صورت متواتر از ایشان نقل شده است می فرماید: «من دو چیز گران بها را میان شما به جای می گذارم؛ کتاب خدا و عترتم اهل بیتم. این دو جانشینان بعد از من هستند، و

این دو هرگز از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا آنکه در حوض [کوثر] بر من وارد شوند.»^۱

و چه بسا بدیهی باشد که هیچ راهی نه عقلی و نه تجربی- برای اثبات عالم ذر وجود نداشته باشد و یگانه راه برای اثبات آن، متون دینی وارد شده در قرآن کریم و احادیث اهل بیت اطهار (علیهم‌السلام) است؛ چراکه آن‌ها با صفت «سخن‌گوی خداوند متعال» توصیف شده‌اند؛ به همین دلیل این فصل متشکل از دو مبحث خواهد بود:

▪ اول: استدلال با آیات قرآن

▪ دوم: استدلال با روایات

مبحث اول: استدلال با آیات قرآن

عالم ذر جزو امور عقایدی دسته‌بندی می‌شود که جز با متن قرآنی قطعی الدلالة، یا روایتی قطعی الصدور و قطعی الدلالة، ثابت نمی‌شود. از همین رو این پژوهش استدلال خود را به آیات قرآنی محکم و روایات صادر شده از اهل بیت اطهار (علیهم‌السلام) مستند خواهد نمود.

در این مبحث به آیات قرآنی که در رابطه با عالم ذر سخن گفته‌اند خواهیم پرداخت تا با استدلال بر آن‌ها خواسته خودمان را اثبات کنیم؛ این از یک سو؛ از سوی دیگر، ما فقط به ذکر این آیات بسنده نمی‌کنیم؛ بلکه آن‌ها را با روایاتی که این آیات را محکم و تفسیر، و معنایشان را بازگو می‌کنند تقویت می‌کنیم.

۱. کمال‌الدین و تمام النعمة؛ الشيخ الصدوق، ویرایش و تعلیق علی‌اکبر غفاری، چاپ و نشر مؤسسة نشر الإسلامیة التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة، سال چاپ: محرم الحرام ۱۴۰۵ق، ص ۶۴؛ الغدير، الشيخ الأمینی، الطبعة: الرابعة، المطبعة والناسر: دار الكتاب العربی، بیروت، لبنان، سنة الطبع: ۱۹۷۷ م، ج ۱ ص ۱۷۶؛ مسند أحمد: أحمد بن حنبل، المطبعة والناسر: دار صادر، بیروت، لبنان، ج ۳ ص ۱۴؛ المستدرک علی الصحیحین، المحاکم النیسابوری، طبعة مزیدة بفهرس الأحادیث الشریفة، یأشرف د. یوسف عبدالرحمن المرعشلی، دار المعرفة، بیروت، لبنان، ج ۳ ص ۱۴۸.

ما به این دلیل این روش استدلال را در پیش گرفتیم تا مبدا قرآن را به رأی خویش تفسیر کرده باشیم؛ چراکه از این کار نهی شده است؛ و نیز تا کسی اعتراض نکند آیاتی که شما به آن‌ها استدلال کرده‌اید متشابه هستند و از آنجا که قرآن دارای وجه‌های مختلفی است ما نمی‌دانیم آیه مورد استناد شما کدام وجه را مد نظر داشته است. به علاوه قرآن را فقط کسی که مخاطب قرآن است می‌شناسد و این عده، اهل بیت (علیهم‌السلام) هستند که قرآن از آن‌ها جدا نمی‌شود، و فقط آن‌ها آگاه‌ترین افراد به تفسیر، تأویل، محکم و متشابه آن هستند.

آیات قرآنی که عالم ذر را اثبات می‌کنند بسیار هستند. در برخی از آن‌ها عالم ذر به صراحت ذکر شده است، و برخی دیگر اتفاقاتی را که در ذر افتاده است بیان می‌کنند و در برخی دیگر نیز به آن عالم اشاره شده است. در ادامه برخی از این آیات را «در قالب دلایل» ارائه خواهیم کرد:

دلیل اول: آیه امتحان، و گرفتن عهد و میثاق از بنی آدم

حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ﴾^۱ (و به یاد آر هنگامی را که پروردگار تو از پشت فرزندان آدم ذریه آن‌ها را برگرفت و آنان را بر نفس‌هایشان گواه ساخت که آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: بلی، ما گواهی می‌دهیم؛ تا در روز قیامت نگویید ما از این [امر] بی‌خبر بودیم).

این آیه، از جمله آیات صریحی به شمار می‌رود که عالم ذر را اثبات می‌کنند و تمام کسانی که وجود عالم ذر را اثبات کرده‌اند با استناد به این آیه بوده است^۲ و به وسیله این آیه با کسانی

۱. اعراف، ۱۷۲.

۲. المیزان فی تفسیر القرآن؛ السید الطباطبائی؛ ج ۸ ص ۳۱۸. سعد السعود؛ السید ابن طاووس. ص ۲۰۱. الأمل فی تفسیر کتاب الله المنزل؛ الشیخ ناصر مکارم الشیرازی، ج ۳ ص ۶۳۰.

که درباره آن عالم شک و تردید دارند یا آن را انکار می کنند^۱ به مناقشه پرداخته اند و محور بحث آن‌ها در رابطه با عالم ذر بر این آیه قرار داشته است.

ظاهر این آیه بر خلقت بنی آدم در عالمی غیر از عالم دنیا تأکید می کند. عالمی که در آن نفس‌ها قبل از بدن‌ها خلق و از آن‌ها امتحان گرفته، و از کسانی که امتحان برایشان جاری شد اقرار گرفته، و این اقرار نزد صاحب عهد و میثاق به ودیعه گذاشته شده است.

این آیه از چند جهت بر اثبات وجود عالم ذر دلالت می کند:

وجه اول: گرفتن ذریه از پشت بنی آدم به معنای گرفتن ذریه از آدم علیه السلام است؛ زیرا نفس‌های ذریه وی از نفس خودش خلق شده‌اند؛ کما اینکه روایاتی که این آیه را تفسیر می کنند بیان می کنند گرفتن ذریه، از آدم بوده است؛ یعنی این آیه از آغاز خلقت آدم و ذریه او سخن می گوید. پس «ذریه» از نفس آدم، و نفس آدم از گل رفع شده و دمیدن روح در آن خلق شده است.

وجه دوم: این آیه درباره عالم انفس صحبت می کند و مراد از این آیه، عالم اجسام مادی نیست؛ به این دلیل که خدای متعال می فرماید: **﴿وَأَشْهَدُهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ﴾** (و ایشان را بر خودشان (نفس‌هایشان) گواه ساخت). همان طور که ملاحظه می کنید این آیه به وضوح بیان می کند این عالم، عالم نفس بوده است.^۲

وجه سوم: وجود امتحانی برای نفس‌ها در عالم خودشان. این امتحان تنها در یک پرسش خلاصه می شد: **﴿الَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ﴾** (آیا من پروردگار شما نیستم)، و پاسخ به طور کلی چنین بود: **﴿قَالُوا بَلَىٰ﴾** (گفتند آری).^۳

۱. تصحیح اعتقادات الامامیه؛ الشیخ المفید، ص ۸۳. المسائل السروریه. ص ۴۷. الامالی؛ السید المرتضی، ج ۱

ص ۲۰. مجمع البیان؛ الطبرسی، ج ۴ ص ۳۸۹. مفاتیح الغیب؛ فخرالدین رازی، ج ۱۵ ص ۳۹۸.

۲. عقاید اسلام، سید احمد الحسن، ص ۲۶۹.

۳. منبع سابق.

پس آن‌ها را بر نفس‌های خودشان گواه و شاهد ساخت و هرگونه عذر و بهانه را برای آن‌ها از بین برد: ﴿أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ﴾ (تا در روز قیامت نگویید ما از این غافل بودیم). به همین جهت عذرتراشی در روز حساب، با بهانه غفلت از امتحان و گواهی و اقرار به ربوبیت، پذیرفته نخواهد بود.

وجه چهارم: گواهی خداوند، فرشتگان و خلفای الهی بر آن‌ها همان‌گونه که در روایات ذکر شده است- و حفظ این اقرار و شهادت نزد سنگی که خداوند عهد و میثاق بندگان را نزد او به ودیعه گذاشته است. سنگ سیاه حجرالاسود موجود در رکن کعبه مشرفه به صورت نمادین به او اشاره می‌کند.

این‌ها به اختصار دلالت‌های این آیه هستند، و در ادامه این پژوهش به‌طور مفصل به آن‌ها خواهیم پرداخت.

روایات بسیاری به تواتر- از کتاب‌های هر دو گروه [شیعه و سنی] وجود دارند که دلالت این آیه بر عالم ذر و چگونگی خارج‌ساختن ذریه از آدم، وقوع امتحان در آن عالم، و حفظ و نگهداری عهد و میثاق بندگان را بیان می‌کنند؛ برخی از این روایات را نقل می‌کنیم:

... اباجعفر امام باقر (علیه السلام) فرمود: «خدای تبارک و تعالی هنگامی که آفریدگان را آفرید، آبی زلال و گوارا، و نیز آبی شور و بدمزه آفرید. سپس این دو آب را با هم آمیخت. خداوند مقداری گل از سطح زمین برداشت و آن را به شدت مالید و ورز داد. سپس به اصحاب یمین در حالی که آنان همچون ذره حرکت می‌کردند- فرمود: در صلح و آرامش به بهشت بروید. و به اصحاب شمال نیز گفت: به آتش بروید و هیچ باکی ندارم. سپس فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: بله، گواهی دادیم؛ تا در روز قیامت نگویید ما از این بی‌خبر بودیم. سپس از پیامبران عهد و پیمان گرفت و فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم؟ و آیا این محمد، فرستاده من و این علی، امیر مؤمنان نیست؟ گفتند: بله. پس پیامبری برای آنان ثابت شد؛ و از اولوالعزم پیمان گرفت که من پروردگار شما هستم، و محمد، فرستاده من و علی، امیر مؤمنان و اوصیای پس

از او، اولیای امر و خزائن علم من هستند.»^۱

... از اباعبدالله امام صادق (علیه السلام) درباره کلام خدای عزوجل: ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ قَالُوا بَلَىٰ...﴾ تا آخر آیه، فرمود: «خداوند نسل آدم را از پشت (صلب) او تا روز قیامت بیرون آورد. آنان همچون «ذره» بیرون آمدند. پس خودش را به آنان شناساند و آنان را با خودش آشنا ساخت؛ و اگر چنین نمی شد کسی پروردگار خود را نمی شناخت. سپس فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: بله. فرمود: و آیا محمد بنده و فرستاده من و علی امیر مؤمنان، خلیفه و امین من نیست؟ گفتند: آری.»^۲

زراره می گوید: از امام صادق (علیه السلام) درباره این سخن خدای تبارک و تعالی پرسیدم: ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ﴾ فرمود: «خداوند ذریه آدم تا روز قیامت را از پشت او بیرون آورد. آنان مانند ذره بیرون آمدند. سپس آنان را با خود آشنا ساخت و خودش را به آنان نمایاند، که اگر این چنین نمی شد هیچ کس پروردگار خودش را نمی شناخت، و این همان سخن حق تعالی است: ﴿وَلَيْن سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (و اگر از آنان بپرسی: چه کسی آسمان ها و زمین را آفریده است؟ قطعاً می گویند خدا. بگو همه ستایش ها تنها از آن خداست؛ بلکه بیشترشان نمی دانند).»^۳

... از زراره روایت شده است، گفت: از اباجعفر امام باقر (علیه السلام) از معنای این سخن خداوند عزوجل پرسیدم: ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ﴾ فرمود: «معرفت

۱. کافی، شیخ کلینی، ج ۲ ص ۸.

۲. تفسیر فرات الکوفی، فرات بن ابراهیم الکوفی، تحقیق: محمد الکاظم، چاپ اول، ۱۴۱۰ ق / ۱۹۹۰ م، انتشارات: مؤسسه چاپ و نشر تابع وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ص ۱۴۹.

۳. فصول المهمة فی اصول الأئمة، شیخ محمد بن حسن حر عاملی، تحقیق و اشراف: محمد بن محمد حسین قائینی، ناشر: مؤسسه معارف اسلامی امام رضا (علیه السلام)، ۱۴۱۸ ق، ج ۱ ص ۴۲۳.

در دل‌های آنان استوار شد، ولی آن جایگاه را فراموش کردند، و روزی آن را به یاد خواهند آورد. اگر چنین پیمانی گرفته نشده بود، هیچ‌کس نمی‌دانست خالقش کیست و روزی دهنده‌اش چه کسی است.^۱

... حلبی می‌گوید: به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: چرا استلام (لمس کردن و بوسیدن) حجرالاسود سنت شد؟ فرمود: «آن هنگام که خداوند از فرزندان آدم پیمان گرفت حجرالاسود را از بهشت فراخواند و به او دستور داد؛ او هم پیمان را گرفت و بلعید؛ پس حجرالاسود برای هرکسی که به پیمان وفا کند گواهی می‌دهد که وفا کرده است.»^۲

... از اباعبدالله امام صادق (علیه السلام) روایت شده است، فرمود: «وقتی خداوند تبارک و تعالی عهد و میثاق بندگان را گرفت، به حجرالاسود دستور داد آن را بلعد. به همین دلیل [خطاب به سنگ] گفته می‌شود: امانتم را ادا کردم و پیمانم را تجدید کردم تا [برایم] به وفاداری به عهد گواهی بدهی.»^۳

... ابن عباس درباره این آیه: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ...» می‌گوید: «وقتی خداوند آدم را خلق کرد، میثاق ربوبیت خودش را از او گرفت، و سرآمدش (اجلش)، روزی‌اش و مصیبت‌هایش را برای او نوشت. سپس ذریه او را همچون ذره‌هایی از صلب او خارج نمود و میثاق ربوبیت خودش را از آن‌ها گرفت، و اجل، روزی و مصیبت‌های آن‌ها را برایشان نوشت.»^۴

... ابن عباس در رابطه با این سخن حق تعالی «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ...» گفت:

۱. علل الشرائع، الشیخ الصدوق، ج ۱ ص ۱۱۷، باب علة المعرفة والجود.

۲. اصول کافی، شیخ محمد بن یعقوب کلینی، تصحیح و تعلیق: علی اکبر غفاری، چاپ پنجم، سال ۱۳۶۳ ش، چاپخانه: حیدری، انتشارات: دار الکتب الاسلامیه، تهران، ایران، ج ۴ ص ۱۸۴.

۳. کافی، کلینی: ج ۴ ص ۱۸۴.

۴. الدر المنثور فی التأویل بالمأثور؛ عبد الرحمن بن ابی بکر، جلال الدین السیوطی، چاپ دار الفکر، بیروت، موقع التفاسیر، ج ۳ ص ۵۹۸.

«هنگامی که خداوند آدم را خلق کرد، ذریه او را همچون ذره‌هایی از صلب او خارج نمود. سپس برای آن‌ها اسم‌هایی تعیین کرد و فرمود: این فلان بن فلان است، که چنین و چنان می‌کند، و این فلان بن فلان است، که چنین و چنان می‌کند. سپس با دست خود آن‌ها را دو قبضه کرد و فرمود: این‌ها در بهشت، و این‌ها در جهنم هستند.»^۱

روایات وارد شده در تفسیر این آیه بسیار زیاد - فراتر از حد تواتر- هستند؛ به طوری که نمی‌توان با وجود این روایات، عالم واقعی ذر را انکار کرد. در نتیجه با توجه به دلالت این آیه کریم، و روایاتی که آن را تفسیر می‌کنند، وجود امتحان در عالم ذر اثبات می‌شود؛ و ثابت شدن امتحان در آن عالم، به نوبه خود وجود عالم ذر را اثبات می‌کند.

دلیل دوم: آیاتی که آغاز خلقت انسان را از گل بیان می‌کند

هنگام مطالعه آیات قرآن و تأمل در آن‌ها، می‌بینیم این آیات بیانگر آغاز خلقت انسان از «گل» هستند. حق تعالی می‌فرماید: ﴿الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ﴾^۲ (آن خدایی که هرچیز را به نیکوترین وجه خلقت کرد، و آفرینش انسان را از گل آغاز نمود).

و می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلًا مُّسَمًّى عِنْدَهُ ثُمَّ أَنْتُمْ تَمْتَرُونَ﴾^۳ (اوست کسی که شما را از گل آفرید. آنگاه مدتی را مقرر داشت. و اجل حتمی نزد اوست. با این همه، شما تردید می‌کنید).

۱. الدر المنثور فی التأویل بالمأثور؛ عبد الرحمن بن أبی بکر، جلال الدین السیوطی، چاپ دار الفکر، بیروت، موقع

التفاسیر، ج ۳ ص ۵۹۸.

۲. سجده، ۷.

۳. انعام، ۲.

و می‌فرماید: ﴿فَاسْتَفْتِهِمْ أَهْمُ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ مَنْ خَلَقْنَا إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِنْ طِينٍ لَازِبٍ﴾^۱ (پس، از اینان بپرس: آیا خلقت آن‌ها سخت‌تر است، یا موجودات [با عظمت] دیگری که خلق کرده‌ایم؟ ما اینان را از گلی چسبنده بیافریدیم).

به این ترتیب آغاز خلقت انسان از گِل بود؛ سپس خداوند از روح خود در آن دمید و پس از دمیدن روح خود در آن، به فرشتگان امر فرمود تا برای وی سجده کنند. می‌فرماید: ﴿إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ * فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾^۲ (آن هنگام که پروردگار تو به فرشتگان گفت من بشری از گِل می‌آفرینم * پس آنگاه که او را بیاراستم و از روح خود در او دمیدم، سجده‌کنان برای او درافتید).

این آیات و نیز دیگر آیات، به‌وضوح نشان می‌دهند آغاز آفرینش انسان از گِل بوده است. اولین نفس انسانی که خداوند در عالم ذر خلق کرد پدرمان آدم (علیه السلام) بود و به ملائکه فرمان داد برای او سجده کنند و برای آن‌ها روشن فرمود آدم را به‌عنوان اولین جانشین و خلیفه برای خدا، به‌صورت بشری از گِل خلق کرده است، و به آن‌ها امر کرد برایش سجده کنند و هنگامی که ابلیس از سجده به آدم سر باز زد، سجده‌نکردنش در برابر آدم را این‌چنین توجیه کرد که من از او به‌ترم؛ زیرا او از آتش خلق شده بود در حالی که آدم از گِل. حق تعالی می‌فرماید: ﴿قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ﴾^۳ (فرمود: آنگاه که تو را به سجده امر کردم چه چیز تو را باز داشت از اینکه سجده کنی؟ گفت: من از او به‌ترم. مرا از آتشی آفریدی و او را از گِل).

بنابراین آغاز خلقت انسان از گِل بود؛ و این همان چیزی است که برخی از روایات با عنوان «گِلِ رفع شده به آسمان اول» به آن اشاره کرده‌اند؛ گلی که نمایانگر تمام محتویات آب و خاک

۱. صافات، ۱۱.

۲. ص، ۷۱-۷۲.

۳. اعراف، ۱۲.

در زمین بود. خداوند آن را به شدت مالش داد، و سپس از روح خود در آن دمید و این چنین نفس آدم علیه السلام شکل گرفت. این همان چیزی است که احادیث مربوط به گل رفع شده - که برای خلقت در عالم ذر عرضه شد - بیان کرده اند. برخی از این احادیث را ذکر می کنیم:

۱- از زراره از اباجعفر امام باقر علیه السلام روایت است که فرمود: «اگر مردم بدانند آغاز آفرینش چگونه بوده است هیچ دو نفری با یکدیگر دچار اختلاف نمی شوند. همانا خداوند عزوجل قبل از آنکه مخلوقات را بیافریند، فرمود: آبی گوارا پدید آید، تا از تو بهشت و اهل طاعت خود را بیافرینم، و آبی شور و تلخ پدید آید تا از تو دوزخ و اهل معصیت را بیافرینم؛ سپس به آن دو فرمان داد، پس آن دو آمیخته شدند. به این ترتیب شد که مؤمن، کافر زاید و کافر، مؤمن. سپس گلی را از سطح زمین برگرفت و آن را به شدت مالش داد؛ به ناگاه همچون ذرات به جنبش درآمدند.»^۱

۲- زراره گوید: مردی از امام باقر علیه السلام درباره این سخن خداوند عزوجل پرسید: «و [به خاطر بیابور] زمانی را که پروردگارت از صلب فرزندان آدم، ذریه آنها را برگرفت...» تا آخر آیه. حضرت علیه السلام در حالی که پدرش می شنید فرمود: پدرم به من فرمود: «خداوند عزوجل یک مشت از خاک زمین را - که آدم علیه السلام را از آن آفرید - برگرفت و آب گوارای فرات را بر آن ریخت و آن را چهل صبح به حال خود گذاشت. سپس آب شور و تلخ بر آن ریخت و چهل صبح دیگر واگذاشت. چون آن گل خمیر شد، آن را برگرفت و به شدت مالید. آنگاه آدمیان مانند مور از راست و چپش به جنبش درآمدند...»^۲

۳- یک یهودی نزد امیرالمؤمنین آمد و سؤال کرد: چرا آدم، آدم و حوّا، و حوّا نامگذاری شدند؟ ایشان فرمود: «آدم، آدم نامیده شد؛ چون از آدیم (پوسته) زمین آفریده شد؛ به این ترتیب که خداوند متعال، جبرئیل علیه السلام را فرستاد و به او فرمود از پوسته زمین، چهار قسمت گل

۱. کافی، کلینی، ج ۲ ص ۷.

۲. مختصر بصائر الدرجات؛ الحسن بن سلیمان الحلی، چاپ اول، ۱۳۷۰ق / ۱۹۵۰م، انتشارات: منشورات چاپ حیدریه، نجف اشرف، ص ۱۵۱.

برایش بیاورد: گلی سفید، گلی سرخ، گلی قهوه‌ای و گلی سیاه. و این گل‌ها را از قسمت‌های نرم زمین و زبر زمین بردارد. سپس به او فرمود چهار نوع آب برایش بیاورد: آب شیرین، آب شور، آب تلخ، و آب گندیده. آنگاه به او فرمود آب‌ها را روی خاک بریزد، و خداوند با دست [قدرت] خودش آن‌ها را به هم آمیخت؛ به طوری که نه از خاک چیزی اضافه آمد که به آب نیاز داشته باشد، و نه از آب چیزی زیاد آمد که به خاک نیاز داشته باشد. پس آب شیرین را در گلولی او قرار داد، و آب شور را در چشمانش، و آب تلخ را در گوش‌هایش و آب گندیده را در بینی‌اش. حوّا نیز حوّا نامیده شده؛ چون از حیوان (موجود زنده) آفریده شد.^۱

۴- محمد بن علی حلبی، از امام جعفر صادق (علیه السلام) روایت کرده است که ایشان فرمود: «چون خدای عزّوجل اراده فرمود آدم (علیه السلام) را بیافریند آب را بر گل رها فرمود. بعد از آن، مشتی از آن گل را گرفت و آن را مالش داد؛ سپس آن را با دست خودش به دو قسمت تقسیم نمود. سپس آن‌ها را پراکنده فرمود، و به ناگاه به جنبش درآمدند...»^۲

احادیثی که آغاز خلقت انسان را از گل رفع شده به آسمان اول ذکر می‌کنند از حد تواتر فراتر هستند؛ بنابراین اگرچه نمی‌توان به طور قطع و یقین گفت همه آن‌ها صحیح هستند، دست کم از صحت بیشتر آن‌ها می‌توان اطمینان حاصل کرد.

سید احمد الحسن (علیه السلام) در بیان آفرینش از «گل رفع شده» می‌فرماید:

«گل آدم از زمین به آسمان اول در عالم ذر بالا برده شد.^۳ سپس روح ایمان در او

۱. علل الشرائع؛ شیخ الصدوق، انتشارات و چاپ کتابخانه حیدریه در نجف، ۱۳۸۵ق/ ۱۹۶۶م، ج ۱ ص ۱۲

۲. کافی، کلینی، ج ۲ ص ۷.

۳. سید احمد الحسن، در بیان رفع می‌فرماید: «رفع و بالا رفتن: برگشت به سمت مبدأ یا منبع به اندازه یک گام یا بیشتر است. به این معنا که اگر فرض کنیم انسان (یا دیگر مخلوقات) تجلی لاهوت، در عدم پذیرنده وجود است. در این صورت از مرتبه و درجه معینی برخوردار خواهد بود که هرچه از منبع تجلی، به لحاظ معرفتی، دورتر شویم، این مرتبه معین (به میزان عدمی که در آن نفوذ کرده است) کم‌نورتر و ظلمانی‌تر خواهد بود.

فرض کنیم عالم مادی که جسم ما در آن قرار دارد از ۱۰ درصد نور و ۹۰ درصد ظلمت (عدم) تشکیل شده است و هر گامی که نور به سمت ظلمت مطلق (نیستی مطلق، فقدان معرفت و ادراک) می‌پیماید، با یک عدد صحیح نشان داده

دمیده شد و اولین نفس انسانی به وجود آمد؛ سپس روح القدس در او دمیده شد و به فرشتگان دستور داد به او سجده کنند: ﴿فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾^۱ (پس وقتی آن را درست کردم و از روح خود در آن دمیدم، پس برای او به

شود. یک گام برداشتن توسط جسم مادی (مانند گل آدم) عبارت است از حرکت وی به سمت یک عالم موازی که نسبت نور در آن ۱۱ درصد است و نسبت ظلمت (عدم) آن ۸۹ درصد یعنی عالمی که از عالم اول جلوتر است. عوالم را باید بر اساس میزان کامل بودنشان (نزدیکی به مبدأ) تقسیم کرد؛ زیرا پدیدآورنده عوالم مطلق است، پس باید تا جایی که ممکن است، به مطلق نزدیک باشند؛ چرا که نشان دهنده اولین چیزی است که از آن صادر شده است (محمد = همه عوالم). برای نزدیک شدن به معنا، از مدل ریاضی کمک می‌گیریم. یک ایمان یا قطعه دیفرانسیل، از هر آنچه بتوان تصور کرد کوچک‌تر است؛ یعنی می‌توان آن را نزدیک‌ترین عدد به صفر به شمار آورد، ولی نمی‌توان آن را به صورت یک عدد ده‌دهی (یا دسیمال) مشخص کرد. مثلاً اگر کسی بگوید این عدد ۰/۰۰۰۱ است، در واقع ۰/۰۰۰۱ از آن کوچک‌تر است و این موضوع تا جایی ادامه پیدا می‌کند که دیگر مطمئن شویم چنین عددی وجود دارد و می‌توانیم برخی ویژگی‌های آن را بشناسیم، ولی از شناخت خود آن مطلقاً عاجزیم. اگر این عدد به جای مقسوم‌علیه، در هر تقسیمی قرار بگیرد، نتیجه تقسیم نزدیک به بی‌نهایت خواهد شد؛ زیرا مقسوم‌علیه، نزدیک‌ترین عدد به صفر است. مفهوم این سخن آن است که اگر ما شخصی را ببینیم که جلوی دیدگان ما رفع و به بالا برده می‌شود، مشاهده می‌کنیم وی به تدریج ناپدید می‌شود؛ یعنی ابتدا جسمش را می‌بینیم، سپس شبحی از آن را و در انتها پنهان می‌شود. در واقع او اصلاً پنهان نشده است، بلکه همه ماجرا این است که او به عالم دیگری که با عالم ما موازی است و در جهت نور از عالم ما برتر است، منتقل شده است؛ یا می‌توانیم بگوییم او یک یا چند گام به سمت مبدأ یا منبع بازگشته است (بر اساس حالت بالا رفتن آن جسم مادی) و در هر حال در خارج از منبع نور یا وجود، مجموع نور و ظلمت یا مجموع وجود و عدم وجود (نیستی) برابر با صفر است؛ به عبارت دیگر، در خارج از منبع، هیچ چیز حقیقی وجود ندارد.

مثال: منبع نوری را تصور کنید که نور از آن در جهت معینی منتشر می‌شود. هر گامی که نور به جلو می‌رود، بعضی از پرتوهای آن به صورت یک جبهه مادی تمرکز پیدا می‌کند و از این جبهه، پرتوهایی منتشر می‌شود. به این ترتیب در مقابل منبع نور جبهه‌هایی ساخته می‌شود که از جنس نور هستند و پرتوهای نور از آن‌ها منتشر می‌شود. این جبهه‌های نور به هم نزدیک هستند که تعداد آن‌ها قابل شمارش نیست. بین این جبهه‌های نور، فضایی پر از ضد ذرات وجود دارد و برابر است با مجموع محتوای جبهه‌ها و شدت نور؛ به عبارت دیگر مجموع ماده و شدت نور در خارج از منبع نور برابر صفر است. پس می‌توانیم بگوییم در خارج از منبع نور هیچ چیز واقعی وجود ندارد. (عقاید اسلام، ص ۲۶۳).

سجده در افتید). به این ترتیب اولین نفس انسانی از گِل بالا برده شده آدم (گل مرفوع) و روحی که در آن دمیده شد به وجود آمد.»^۱

بنابراین، سرآغاز خلقت نفس انسانی از گِل بالا برده شده (رفع شده) به آسمان اول و دمیدن روح در آن بود، و به این ترتیب نفس آدم در آسمان نفس ها و عالم ذر به وجود آمد.

و این یعنی عالم ذر وجود دارد و ثابت شده است؛ چراکه اثبات بالا بردن گِل به آن و خلقت نفس انسانی در آن، متوقف بر اثبات عالم ذر است که در آن «رفع و خلقت» صورت پذیرفته است. به این ترتیب آنچه در صدد اثباتش بودیم ثابت می شود.

دلیل سوم: آیاتی که خلقت نفس آدم، همسر و فرزندان او را ذکر کرده اند

خداوند متعال می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا﴾^۲ (ای مردم، بترسید از پروردگار خود؛ همان پروردگاری که شما را از یک نفس آفرید، و از آن، جفت او را خلق کرد و از آن دو نفس، بسیاری از مردان و زنان را در جهان پراکنده ساخت؛ و بترسید از آن خدایی که به نام او از یکدیگر درخواست می کنید و زنهار از خویشاوندان بترسید که خداوند همواره بر شما نگهبان است).

و نیز می فرماید: ﴿خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا...﴾^۳ (او شما را از یک نفس [آدم] آفرید. سپس از آن جفت او [حوّا] را قرار داد...).

این آیات دلالتی روشن و صریح دارند بر اینکه خلقت، خلقت نفس ها بوده و مراد از آن ها خلقت جسم مادی نیست، و هنگامی که در رابطه با خلقت نفس ها سخن گفته می شود، اشاره

۱. عقاید اسلام، سید احمد الحسن، ص ۲۶۴.

۲. نساء، ۱.

۳. زمر، ۶.

به عالم نفس‌هایی دارد که در آسمان اول قرار گرفته است؛ که همان عالم ذر است.

جایی که خداوند، نفس آدم (علیه السلام) را از گِلِ رفع شده به آسمان اول و دمیدن روح در آن خلق کرد؛ بنابراین نفس آدم از ترکیب گِل و دمیدن روح در آن به وجود آمد.

سید احمد الحسن (علیه السلام) چگونگی و علت خلقت نفس‌های انسان‌ها در عالم ذر را بیان فرموده است؛ ایشان می‌فرماید:

«خداوند سبحان و متعال آفرینش آدم را در آسمان اول، در آسمان انفس، آغاز نمود؛ ولی برای اینکه آدم و فرزندانش این قابلیت را داشته باشند که به زمین فرود بیایند و به بدن‌ها متصل شوند، باید گِل، تا آسمان اول بالا برده شود و نفس آدم (علیه السلام) و سایر مردم از آن آفریده شوند. این موضوع ضروری است؛ از این جهت که روح، در این گِل مرفوع دمیده شد و این گِل، ابزار اتصال روح با جسد شده است. امکان ندارد روح [بتواند] با جسد تماس داشته باشد؛ به این خاطر که آن دو، در دو عالم مختلف و از دو عالم متفاوت هستند؛ به طوری که میان آن‌ها عوالمی وجود دارد. بنابراین وجود وسیله‌ای برای این تماس لازم و ضروری است؛ وسیله‌ای که در تمام مراتب نزولی و عوالم بین آسمان جسمانی و آسمان اول وجودی داشته باشد و زمانی که جسم مرفوع می‌شود بتواند در این جایگاه‌ها قرار گیرد و بتواند بین آن‌ها در حرکت باشد. پس گِل مرفوع که جلوه همه چیزهایی است که در زمین است، امکان حرکت بین عالم اجسام و ارواح را یافته است؛ یا بگوییم: بین عالم اجسام، در آغاز آسمان اول تا رسیدن به نقطه تماس با آسمان دوم، یا عالم ارواح در آغاز آسمان دوم (همان آسمان روح، و بهشت ملکوتی).

همچنین آغاز آفرینش آدم از گِل زمین و آب آن بود؛ تا نفس او که به زودی در آسمان اول آفریده می‌شود قوت و شهوت را حمل کند تا او را آماده تولیدمثل و زندگی در همه مناطق زمین کند و او را آماده کند تا بر زمین مسلط شود. فرشتگان به دستور

خداوند سبحان، مقداری از خاک و آب زمین را گرفتند و به آسمان اول بالا بردند و از آن، طرح جسم لطیف آدم در آسمان اول ریخته شد و در بهشت دنیوی، یا در انتهای آسمان اول قرار داده شد؛ یعنی در درب آسمان ملکوتی یا آسمان دوم، که اولین بهشت ملکوتی است که فرشتگان از آن عبور می کردند.^۱

سپس از نفس آدم، نفس حوّا خلق شد. بنابراین، تنها نفسی که جفت (همسر) او از آن خلق شده، نفس آدم (علیه السلام) است:

«از اینجا بود که خداوند سبحان و متعال، نفس حوّا (علیه السلام) را از نفس آدم (علیه السلام) آفرید. خداوند متعال می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا﴾ (ای مردم، از پروردگارتان که شما را از «نفس واحدی» آفرید و جفتش را [نیز] از او آفرید، و از آن دو، مردان و زنان بسیاری پراکنده ساخت، پروا دارید؛ و از خدایی که به [نام] او از همدیگر درخواست می کنید پروا نمایید؛ و زنهار از خویشاوندان مبرید، که خدا همواره بر شما نگهبان است).»^۲

روایات متعددی نقل شده اند که نشان می دهند حوّا از آدم آفریده شده است. اگر در این روایت به صراحت بیان شود نفس حوّا از نفس آدم خلق شده است، این همان چیزی خواهد بود که ما در صدد بیانش هستیم؛ اما اگر در آن ها ذکر شود که حوّا از آدم خلق شده است، برداشت و درک ما از آن باید این باشد که نفس حوّا از نفس آدم خلق شده است، و با توجه به دلالت های برگرفته از آیات قرآن، روایات نیز باید مطابق مفهوم آن ها باشند. از جمله روایاتی که باید معنایشان به خلقت نفس حمل شود نه جسم، روایت زیر است:

۱. عقاید اسلام، سید احمد الحسن، ص ۲۶۶.

۲. عقاید اسلام، سید احمد الحسن، ص ۲۵۹.

... امام صادق علیه السلام فرمود: «خداوند متعال آدم را از گِل، و حوّا را از آدم آفرید.»^۱

... امام صادق علیه السلام فرمود: «حوّا، حوّا نامیده شد چون از حی [موجود زنده] آفریده شده

است. خداوند عزّوجلّ می فرماید شما را از یک نفس آفرید و جفتش را نیز از همان آفرید.»^۲

امام صادق علیه السلام در اینجا به این آیه مبارک - که مراد و منظور از آن را قبلاً ذکر کردیم - استدلال می کند و آن همان خلقت نفس هاست، و اینکه نفس حوّا از نفس آدم آفریده شد؛
کما اینکه این سخن امام صادق علیه السلام: «حوّا، حوّا نامیده شد چون از حی [موجود زنده] آفریده شده است.» بیانگر این نکته است که حوّا پس از اینکه خداوند زندگی را در آدم دمید، آفریده شد. و همان گونه که واضح است و آن را قبلاً بیان کردیم، این کار بعد از رفع گِل و دمیدن روح در آن و شکل گیری نفس انسانی و ایجاد حیات و زندگی در آن انجام شده است؛ بنابراین حوّا پس از زندگی آدم یعنی از نفس آدم - آفریده شد. به این ترتیب دلالت روایت بر آنچه خواسته ماست آشکار می شود.

به این ترتیب روشن می شود خلقت نفس حوّا از نفس آدم، در عالم ذر بوده است.

و خداوند از نفس آن دو (آدم و حوّا) نفس های ذریه آن ها را خلق نمود:

«پس از آن، ذریه آن دو را نمایاند و منتشر ساخت، و همگی آن ها را در امتحان اول در عالم ذر یا عالم انفس امتحان نمود، و این امتحان با یک پرسش انجام شد: ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ﴾ (و به یاد آر هنگامی را که پروردگار تو از پشت فرزندان آدم ذریه آن ها را برگرفت و آنان را بر نفس هایشان گواه ساخت که آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند بلی، ما گواهی می دهیم؛ تا در روز قیامت

۱. قصص الأنبياء؛ قطب الدین الرواندى، تحقيق: غلامرضا عرفانيان يزدى، انتشارات گروه پژوهش اسلامى، چاپ

أول، ص ۴۲.

۲. علل الشرائع، شيخ صدوق، ج ۱ ص ۱۶.

نگوید ما از این [امر] بی خبر بودیم). آیه روشن است: «وَأَشْهَدُهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ» و ایشان را بر نفس هایشان گواه ساخت یعنی در عالم نفس ها بود. کسی در این امتحان پیشی می گیرد و در مسابقه پیروز می شود که اولین کسی باشد که می بیند و می شنود، و اولین کسی باشد که پاسخ می دهد.»^۱

در متون دینی، گفته نشده است که انتشار نفس های ذریه همانند عالم دنیا به وسیله ازدواج و تولیدمثل صورت پذیرفته باشد: «وَبَتَّ مِنْهُمَا رَجُلًا كَثِيرًا وَنِسَاءً» (و از آن دو تن مردان و زنان بسیاری پراکنده ساخت). بنابراین عالم نفس ها پیدایشی متفاوت با پیدایش این دنیا دارد.

آفرینش نفس های آدم و حوّا و ذریه آنها، به این شکل [که گفته شد]، در عالم انفس بوده است؛ یعنی همان عالم ذر که در آن، امتحان نفس ها پس از خلقتشان صورت پذیرفت. پس به این ترتیب ثابت می شود عالم ذر - که همان عالم نفس هاست - پابرجا و موجود است.

دلیل چهارم: بهشت آدم در عالم انفس

بهشتی که آدم در آن زندگی می کرد در آسمان اول یعنی همان عالم نفس یا عالم ذر - قرار داشت.

حق تعالی می فرماید: «وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ»^۲ (و گفتیم ای آدم تو با جفت خود در بهشت منزل گزینید و در آنجا از هر نعمت که بخواهید، فراوان برخوردار شوید؛ ولی به این درخت نزدیک نشوید که از ستمکاران خواهید شد).

۱. عقاید اسلام، سید احمد الحسن، ص ۲۶۸.

۲. بقره، ۳۵.

۵۲ عالم ذر، حقیقتی ثابت شده در تقلین

و نیز می‌فرماید: ﴿وَيَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ﴾ (و ای آدم، تو با جفت خود در بهشت منزل گزینید و از هر جا [و هر چه] بخواید تناول کنید؛ ولی به این درخت نزدیک نشوید که از ستمکاران خواهید شد).

منظور از بهشتِ آدم، جهان آخرت و همان بهشت جاودانی نیست که خداوند به بندگان مؤمن خود وعده‌اش را داده است. همچنین سخن از عالم دنیا نیست تا منظور، باغی از باغ‌های این دنیا بوده باشد.

بلکه روی سخن ما در رابطه با عالم ذر و عالم نفس‌هاست که در آسمان اول قرار دارد؛ بنابراین بهشت آدم از بهشت‌های آخرت یا از باغ‌های زمین نبوده است.

اما تعبیرهای موجود در برخی روایات^۲ مبنی بر اینکه آن بهشت دنیوی بوده است، آیا به این معناست که در عالم اجسام و در این دنیا و این زمین مادی قرار داشته است؟ خیر، به هیچ‌وجه به این معنا نیست؛ زیرا آسمان دنیوی از دو بخش یا دو مقام و مرتبه تشکیل می‌شود:^۳

مرتبه یا بخش اول: آسمان جسمانی است؛ یعنی همین آسمان مادی جسمانی که در آن اجسام، جرم‌های آسمانی و زمینی که در آن زندگی می‌کنیم قرار دارند.

مرتبه یا بخش دوم: آسمان اول که همان آسمان نفس‌هاست؛ و در آن نفس‌های آدم، حوّا و ذریهٔ آنها آفریده شد، و این بخش همان آسمان عالم ذر است.

۱. اعراف، ۱۹.

۲. علی بن ابراهیم، از پدرش، از احمد بن محمد بن ابونصیر، از حسین بن میسر نقل کرده است، گفت: از اباعبدالله امام صادق علیه السلام دربارهٔ بهشت آدم علیه السلام سؤال کردم، فرمود: «بهشتی از بهشت‌های دنیا بود که ماه و خورشید در آن طلوع می‌کرد، و اگر از بهشت‌های آخرت بود هرگز از آن خارج نمی‌شد.» کافی، کلینی، ج ۳ ص ۲۴۷.

۳. عقاید اسلام، سید احمد الحسن، ۲۶۷.

این بخش دوم، یعنی عالم انفس یا آسمان اول که در آن بهشت آدم قرار دارد، عالم مدنظر ماست.

به این ترتیب در روایات از بهشت آدم، با عنوان بهشتی از بهشت‌های دنیا تعبیر شده است؛ زیرا در یکی از بخش‌ها یا مراتب آسمان دنیا بوده است، و مقصود از آن، عالم انفس یعنی مکانی است که آدم قبل از اینکه به زمین فرود آید در آن آفریده شده و در آن زندگی می‌کرده است. آن بهشت، همان طور که خداوند آن را در کتاب خود توصیف کرده است، یک بهشت حقیقی و واقعی است و از بهشت‌های جاودان آخرت یا از باغ‌های زمینی نیست، و در آسمان اول و عالم نفس‌ها قرار دارد؛ یعنی در همان عالم ذر، که نفس آدم و حوّا و ذریه آن‌ها در آن آفریده شده‌اند.

آدم و حوّا در آن بهشت زندگی می‌کردند و خداوند به آن‌ها اجازه داده بود از هر چیزی که در آن است بخورند، به جز درختی که آن‌ها را از خوردنش نهی فرموده بود؛ می‌فرماید: ﴿وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ﴾^۱ (و گفتیم ای آدم تو با جفت خود در بهشت منزل گزینید و در آنجا از هر نعمت که بخواهید، فراوان برخوردار شوید؛ ولی به این درخت نزدیک نشوید که از ستمکاران خواهید شد).

و نیز می‌فرماید: ﴿فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَلِزَوْجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكَ مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى * إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَلَا تَعْرَى * وَأَنَّكَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا وَلَا تَصْحَى * فَوْسُوسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبُلَى * فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتَ لَهُمَا سَوَاتِهِمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى﴾^۲ (انگاه گفتیم ای آدم محققاً این شیطان با تو و جفت تو دشمن است؛ مبادا شما را از بهشت بیرون کند و از آن پس به شقاوت و بدبختی گرفتار شوی. * به راستی برای تو این چنین است که در آنجا نه هرگز گرسنه شوی

۱. بقره، ۳۵.

۲. طه، ۱۱۷-۱۲۱.

و نه برهنه و نه عریان بمانی. * و نه هرگز در آنجا به تشنگی دچار شوی و نه با گرمای آفتاب آزار ببینی. * پس شیطان او را وسوسه کرد، گفت: ای آدم! آیا تو را به درخت جاودان و ملکی که زایل نمی‌شود راهنمایی کنم؟ * پس آدم و حوّا [فریب خوردند و] از درخت تناول کردند، بدین جهت [لباس‌های بهشتی از تنشان دور و عیوب و] عورت آن‌ها در نظرشان پدیدار شد و شروع کردند به چسباندن برگ‌های بهشت بر خود. [این گونه] آدم به پروردگار خود عصیان ورزید، پس گمراه شد).

«این آیات به روشنی بیان می‌کنند آدم علیه السلام زمینی نبوده، و در ابتدا در زمین آفریده نشده است؛ بلکه در بهشت، در آسمان اول بوده، که غیر از آن بهشت جاودان است: ﴿فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى﴾ (مبادا شما را از بهشت بیرون کند و از آن پس به شقاوت و بدبختی گرفتار شوی). این بهشت، مثل زمین نیست که اگر انسان در آن کار نکند و میوه نچیند و کشاورزی نکند و حیوانات را شکار نکند یا آن‌ها را پرورش ندهد و کارهایی را برای ازبین بردن آسیب‌ها انجام ندهد، دچار گرسنگی و برهنگی و تشنگی و آفتاب‌زدگی می‌شود و خورشید و شرایط جوی او را آزار می‌دهد؛ بنابراین این بهشت، بهشتی غیرزمینی است.»^۱

سپس، بعد از اینکه آن دو از آن درخت خوردند، خداوند آن‌ها را از بهشت بیرون کرد و به‌سوی این زمین جسمانی فرود آورد.^۲

بنابراین بهشت آدم در عالم نفس‌ها یا عالم ذر قرار گرفته است، و در نتیجه ثابت می‌شود عالم ذر وجود دارد.

۱. عقاید اسلام، سید احمد الحسن، ص ۲۷۰.

۲. در فصل دوم، راجع به بهشت آدم به‌طور مفصل توضیح داده خواهد شد.

دلیل پنجم: سجده کردن فرشتگان برای آدم (علیه السلام) در عالم ذر بود

می فرماید: ﴿إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ * فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾^۱ (یاد کن هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت من بشری از گل خواهم آفرید * پس آنگاه که او را به خلقت کامل بیاراستم و از روح خود در او دمیدم برای او به سجده درافتید).

دستور الهی سجده فرشتگان برای آدم، پس از دمیدن روح در او بود، و پیش تر اثبات کردیم آدم در آسمان اول، از گل رفع شده و دمیدن روح در آن خلق شد؛ پس نفس انسانی در عالم انفس در آسمان اول به وجود آمد و بعد از شکل گیری نفس انسانی آدم، فرشتگان برای او سجده کردند، و این قبل از هبوط او به زمین بود.

این آیه دلالت دارد بر اینکه سجده فرشتگان برای آدم در آسمان بود، نه در زمین، و در عالم انفس بود، نه در عالم اجسام.

همچنین این آیه قرآنی نیز بر این نکته دلالت می کند: ﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ * وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ * قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ﴾^۲ (و [به یاد آر] آن هنگام را که پروردگارت به فرشتگان فرمود: من در زمین خلیفه ای می گمارم. گفتند: آیا کسانی را در زمین می گماری که در آن فساد کنند و خون ها بریزند و حال آنکه ما تو را تسبیح می گوئیم و تقدیس

۱. ص، ۷۱-۷۲.

۲. بقره، ۳۰-۳۳.

می‌کنیم؟! خداوند فرمود: من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید * و خدا همه اسم‌ها را به آدم آموخت، آنگاه [حقایق آن] اسم‌ها را بر فرشتگان عرضه نمود و فرمود: از اسم‌های اینان به من خبر دهید اگر شما راست می‌گویید * گفتند: تو از هر عیب و نقصی منزه‌ای، ما را دانشی جز آنچه خودت به ما آموخته‌ای نیست، یقیناً تویی که دانا و حکیم هستی * خداوند فرمود: ای آدم، فرشتگان را به اسم‌های این حقایق آگاه ساز. چون آگاه ساخت، خدا فرمود: آیا به شما نگفتم که من بر غیب آسمان‌ها و زمین داناترم و بر آنچه آشکار و پنهان دارید آگاه‌ترم؟).

امتحان فرشتگان در سجده به آدم، اتمام حجت بر آن‌ها و تعلیم آن‌ها توسط آدم، در عالم دنیا نبود؛ بلکه در عالمی بود که نفس آدم در آن آفریده شد یعنی در عالم ذر بود. و بعد از توبه‌شان، عهد و میثاق در آن عالم از آن‌ها گرفته شد.^۱

علاوه بر این، سجده فرشتگان برای آدم قبل از هبوط او از بهشت به زمین بود، و این یعنی سجده برای وی در عالم ذر انجام شد. به این ترتیب آنچه در صدد اثباتش هستیم ثابت می‌شود.

دلیل ششم: عالم ذر همان پیدایش نخستین است

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ عَلَّمْتُمُ النَّشَأَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ﴾^۲ (و بی‌شک شما از پیدایش نخستین خود آگاه شدید؛ پس چرا به یاد نمی‌آوردید؟).

یعنی پیدایشی قبل از پیدایش شما در این دنیا، ولی شما به خاطر غفلت و غوطه‌ورشدنتان در دنیا و دل مشغولی به تدبیر بدن، آن را به یاد نمی‌آوردید؛ در نتیجه این، عاملی برای فراموشی پیدایش قبلی شما در عالم ذر شد.

۱. عقاید اسلام، سید احمد الحسن، ص ۲۶۴.

۲. واقعه، ۶۲.

سید احمدالحسن (علیه السلام) در بیان دلالت داشتن این آیه مبنی بر اینکه منظور از پیدایش نخستین همان عالم ذر است می‌فرماید:

«نشأت الأولى یا پیدایش نخستین، همان عالم ذر است که امتحان اول در آن بود، و بنی آدم از آن به خوبی آگاه بودند؛ ولی وقتی به این عالم آمدند تراکم جسمانی آن‌ها را پوشاند، و سپس خواسته‌هایشان، گناهان و نافرمانی‌هایشان، و غفلت از یاد خدا، اولیای الهی-پیامبران، فرستادگان و حجت‌های خداوند این پیدایش را به یاد می‌آورند و یاران خود را در آن عالم می‌شناسند؛ و هرکسی که فطرتش پاک باشد نیز این عالم پیشین را به یاد می‌آورد و از حال خود در آن آگاه می‌شود؛ اما عموم مردم: «نَسُوا اللَّهَ فَاَنْسَاهُمْ اَنْفُسَهُمْ» خدا را فراموش کردند و خدا نیز آن‌ها را به فراموشی خودشان گرفتار کرد؛ بنابراین به سبب غفلتشان از خداوند و توجه نشان دادن به عالم جسمانی و غوطه‌ور شدن در شهوت‌ها، چیزی از نفس‌های خود، و وضعیت خود در آن عالم و زندگی‌ای را که در آن داشتند به یاد نمی‌آورند.»^۱

اینکه عالم ذر، پیدایش نخستین است به این معنا نیست که اولین عالم از عوالم خلقت بوده است؛ زیرا قبل از آن، عوالم نور که از نظر مرتبه و مقام بالاتر از آن هستند وجود دارد؛ بلکه منظور، پیدایش نخستین و خلقت اولین نفس انسانی، و نخستین امتحانش، و نخستین عالم از عوالم ظلمت و قوس نزول است؛ و این عالمی است که بیشتر بنی آدم آن را فراموش کرده‌اند. به این ترتیب روشن می‌شود پیدایش نخستین، پیدایش عالم ذر است که همان مطلوب و مدنظر ماست.

دلیل هفتم: آیه «الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَكَأَيْتُمُ الْمِيثَاقَ»

﴿الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَلَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ﴾^۱ (کسانی که به عهد خدا وفا می‌کنند و پیمان نمی‌شکنند).

در تفسیر این آیه از آل محمد (علیهم‌السلام) نقل شده است مراد از پیمان گفته شده در این آیه، پیمانی است که در عالم ذر از بندگان بر ولایت محمد و آل محمد گرفته شده است.

... از ابوالحسن امام کاظم (علیه‌السلام) روایت شده است که فرمود: «این آیه درباره آل محمد، و عهد و پیمانی که درباره آنان گرفتند نازل شد، و آن عهد و پیمانی است که در عالم ذر برای ولایت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) و ائمه بعد از ایشان گرفته شد، و این همان سخن حق تعالی است که می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَلَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ﴾ (کسانی که به عهد خدا وفا می‌کنند و پیمان نمی‌شکنند). سپس دشمنان آل محمد را ذکر کرده، می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ﴾ (و کسانی که پس از پیمان بستن، عهد الهی را می‌شکنند) یعنی در رابطه با امیرالمؤمنین (علیه‌السلام). او همان کسی است که خداوند پیمان ولایتش را در عالم ذر، و رسول خدا پیمان ولایت او را در روز غدیر خم از آنها گرفت. سپس می‌فرماید: ﴿أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ﴾ (آنها کسانی هستند که لعنت بر آنان است و بد خانه‌ای در آخرت دارند).»^۲

به این ترتیب دلالت این آیه بر وجود عالم ذر - که مطلوب و مدنظر ماست - روشن می‌شود.

۱. رعد، ۲۰.

۲. البرهان فی تفسیر القرآن؛ السید هاشم الحسینی البحرانی، تحقیق: بخش پژوهش‌های اسلامی، مؤسسة البعثة.

دلیل هشتم: آیه «فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ كَذَلِكَ نَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ»

﴿فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ كَذَلِكَ نَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ﴾^۱ (ولی بر آن نبودند که به آنچه پیش از آن تکذیب کرده بودند ایمان آورند. این گونه ما بر دل های تجاوزکاران مهر می نهیم).

آنچه پیش از آن تکذیب کرده بودند ولایت است؛ آن هنگام که خداوند در عالم ذر از آن ها برای ولایت امتحان گرفت، و در عالم دنیا نیز این چنین آن را تکذیب کردند. این انکار و تکذیب قبلی، در امتحان اول، هنگامی که خداوند از بندگان عهد و پیمان گرفت، صورت پذیرفت.

علی بن ابراهیم در تفسیر خود می گوید: آنچه در عالم ذر تکذیب کردند در عالم دنیا به آن ایمان نمی آورند و این پاسخی است به کسانی که عالم نخستین ذر را انکار می کنند. سپس گفت: پدرم از ابوعمیر، از ابن مسکان، از اباعبدالله امام صادق (علیه السلام) درباره این سخن حق تعالی ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ...﴾ نقل کرد که چنین معنایی فرموده است: «سپس معرفت، استوار شد و آن پیمان را از یاد بردند؛ ولی آن را به یاد خواهند آورد؛ و اگر چنین نبود هیچ کس خالق و روزی دهنده اش را نمی شناخت. عده ای از آن ها در عالم ذر به زبان اقرار کردند ولی به دل ایمان نیاوردند. از همین رو خداوند می فرماید: ﴿فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ﴾ (آنان به آنچه پیش تر تکذیب کرده بودند ایمان نیاوردند).»^۲

بنابراین این آیه بر وجود عالم ذر دلالت دارد.

۱. یونس، ۷۴.

۲. تفسیر قمی؛ علی بن ابراهیم القمی، تصحیح و تعلیق و تقدیم: السید طیب الموسوی الجزائری، چاپ سوم، صفر ۱۴۰۴ق، انتشارات: مؤسسة دار الکتب چاپ و نشر، قم، ایران، ج ۲ ص ۳۷۲.

دلیل نهم: آیه «هَذَا نَذِيرٌ مِنَ النُّذْرِ الْأُولَى»

﴿هَذَا نَذِيرٌ مِنَ النُّذْرِ الْأُولَى﴾^۱ (این [پیامبر] بیم‌دهنده‌ای از نخستین بیم‌دهندگان است).

این آیه بیانگر وجود بیم‌دهنده‌ای در مرحله‌ای قبل از عالم دنیاست، که از آن به «أولی» به معنی «پیدایش نخستین» یاد شده است. در آن عالم، پیامبر اکرم ﷺ از نخستین بیم‌دهندگان بوده است، و ممکن نیست این آیه به عالم دنیا تفسیر شود؛ زیرا حضرت محمد ﷺ در عالم دنیا آخرین پیامبر انذاردهنده بوده است در حالی که این آیه، لفظ «نخستین» را به کار می‌برد. بنابراین محمد، از نخستین بیم‌دهندگان در پیدایش نخستین و عالم ذر بوده است؛ اما در عالم دنیا آخرین پیامبری بوده که فرستاده شده است.

... از امام صادق (علیه السلام) درباره این سخن خداوند سؤال کردم: ﴿هَذَا نَذِيرٌ مِنَ النُّذْرِ الْأُولَى﴾ حضرت فرمود: «وقتی خداوند تبارک و تعالی در عالم نخستین ذر، خلق را به صورت ذرات کوچک آفرید آن‌ها را در برابر خود در صف‌هایی نگاه داشت و محمد ﷺ را برانگیخت. عده‌ای به ایشان ایمان آوردند و عده‌ای انکارش کردند. پس خداوند متعال فرمود: «این [پیامبر] بیم‌دهنده‌ای از نخستین بیم‌دهندگان است» یعنی منظور محمد ﷺ است که در عالم نخستین ذر مردم را به خداوند عزوجل دعوت نمود.»^۲

به این ترتیب دلالت این آیه بر وجود عالم ذر، روشن می‌شود.

۱. نجم: ۵۶.

۲. البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۵ ص ۲۱۰.

دلیل دهم: «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ»

﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾^۱ (او کسی است که شما را آفرید؛ گروهی از شما کافرند، و برخی مؤمن؛ و خدا به آنچه انجام می‌دهید بیناست).

خداوند هنگامی که آن‌ها را در عالم ذر امتحان کرد و عهد و پیمان‌شان را گرفت، از ایمان و کفر آن‌ها آگاه شد. پس همان کسی که آنان را از یک نفس آفرید از وضعیت آن‌ها آگاه است.

... حسین بن نعیم صحاف گوید: از امام جعفر صادق (علیه السلام) درباره این سخن حق تعالی پرسیدم: ﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾ فرمود: «خداوند عزوجل آن روز که از آن‌ها میثاق گرفت در حالی که آن‌ها در عالم ذر و در صلب آدم (علیه السلام) بودند، از ایمان آن‌ها به ولایت ما و کفرشان نسبت به آن آگاه شد.»^۲

این آیه نیز بر عالم ذر دلالت دارد.

دلیل یازدهم: از پیامبران اولوالعزم و دیگر پیامبران، پیمان گرفت

حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ ابْنِ مَرْيَمَ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا﴾^۳ (و [باد کن] هنگامی را که از پیامبران پیمان‌شان را گرفتیم، و از تو و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی پسر مریم، و از آنان پیمانی استوار گرفتیم).

خداوند متعال در عالم ذر از پیامبران اولوالعزم، برای پذیرفتن ولایت محمد، علی

۱. تغابن، ۲.

۲. تفسیر قمی، ج ۲ ص ۳۷۱.

۳. احزاب، ۷.

امیرالمؤمنان، امامان از نسل ایشان و نیز ایمان آوردن به مهدی، پیمان گرفت و به این ترتیب «عزم» برای پیامبران اولوالعزم استوار شد. این حقیقتی است که از اهل بیت علیهم السلام روایت شده است:

۱. ... از زراره، از حمران، از اباجعفر امام باقر علیه السلام، فرمود: «خدای تبارک و تعالی هنگامی که آفریدگان را آفرید، آبی زلال و گوارا، و نیز آبی شور و بدمزه آفرید. سپس این دو آب را با هم آمیخت. خداوند مقداری گِل از سطح زمین برداشت و آن را به شدت مالید و ورز داد. سپس به اصحاب یمین در حالی که آنان همچون ذره حرکت می کردند فرمود: در صلح و آرامش به بهشت بروید. و به اصحاب شمال نیز گفت: به آتش بروید و هیچ باکی ندارم. سپس فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: بله، گواهی دادیم؛ تا در روز قیامت نگویید ما از این بی خبر بودیم. سپس از پیامبران عهد و پیمان گرفت و فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم؟ و آیا این محمد، فرستاده من و این علی، امیر مؤمنان نیست؟ گفتند: بله. پس پیامبری برای آنان ثابت شد؛ و از اولوالعزم پیمان گرفت که من پروردگار شما هستم، و محمد، فرستاده من و علی، امیر مؤمنان و اوصیای پس از او، اولیای امر و خزائن علم من هستند؛ و به وسیله مهدی دینم را پیروز می گردانم و حکومتم را آشکار می کنم و به وسیله او از دشمنانم انتقام می گیرم، و به وسیله او از روی اختیار و اجبار عبادت می شوم. گفتند: پروردگارا! ما اقرار کردیم و گواهی دادیم؛ و آدم آن را نه انکار کرد و نه اقرار. پس عزم برای این پنج نفر درباره مهدی استوار شد. اما آدم عزمی در اقرار به آن نداشت؛ و این همان سخن خدای عزوجل است: (پیش از این، از آدم پیمان گرفته بودیم اما او فراموش کرد و عزمی برایش نیافتیم).»^۱

۲. ... ابن سنان می گوید: ابوعبدالله امام صادق علیه السلام فرمود: «اولین کسی که به سوی میثاق سبقت گرفت رسول خدا صلی الله علیه و آله بود؛ زیرا آن حضرت نزدیک ترین خلایق به خداوند تبارک و تعالی بود و در همان مقامی بود که جبرئیل در شب معراج به آن جناب گفت: پیش برو ای محمد، که تو قدم به مقامی گذارده ای که پیش از تو نه هیچ ملک مقربی و نه هیچ نبی

مرسلی به آنجا قدم نگذاشته بود؛ و اگر روح پیامبر و نفس پیامبر از آن جایگاه نبود نمی توانست به آن مقام دست یابد؛ چنانچه خداوند می فرماید ﴿فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ﴾ در فاصله میان دو کمان و نزدیک تر؛ یعنی حتی نزدیک تر. پس چون این موضوع آشکار شد، از طرف خدا بر عهده اولیایش (علیه السلام) قرار گرفت. امام صادق (علیه السلام) فرمود: «پیمانی که از آن ها گرفته شد برای خداوند به ربوبیت، و برای فرستاده اش به نبوت، و برای امیرالمؤمنین و ائمه (علیهم السلام) به امامت بود. پس به آن ها فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم، و محمد پیامبر شما، و علی و ائمه (علیهم السلام) امامان شما نیستند؟ گفتند: آری، گواهی می دهیم. خداوند متعال فرمود: تا در روز قیامت نگویید ما از این بی خبر بودیم. پس اولین پیمانی که خداوند درباره ربوبیت خودش گرفت از انبیا (علیهم السلام) بود و این همان سخت حق تعالی است که: «و آن هنگام که از پیامبران پیمان گرفتیم». ابتدا به طور کلی انبیا (علیهم السلام) را ذکر می کند، سپس برترین آن ها را با اسم برجسته می کند؛ می فرماید: «و از تو» ای محمد؛ و به این ترتیب او را بر دیگران مقدم داشته، زیرا او برترینشان است؛ «و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بن مریم». این پنج نفر برترین انبیا (علیهم السلام) هستند و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) برترین آنهاست. سپس بعد از آن، میثاق رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را از انبیا (علیهم السلام) برای ایمان آوردن به آن حضرت گرفت، و نیز برای علی، تا امیرالمؤمنین را یاری کنند؛ پس فرمود: ﴿وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْنَكُم مِّنْ كِتَابٍ وَ حِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُّصَدِّقٌ لِّمَا مَعَكُمْ﴾ که منظور رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است. ﴿لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ﴾ (که به او ایمان بیاورید و او را یاری نمایید)؛ یعنی امیرالمؤمنین (علیه السلام) را، تا خبر او و خبر اولیایش یعنی ائمه (علیهم السلام) را به امت های خود برسانید.»^۱

بنابراین این آیه مبارک نیز از جمله آیات دلالت کننده بر وجود عالم ذر است.

دلیل دوازدهم: گرفتن میثاق از پیامبران در عالم ذر برای یاری رسول خدا و امیر

مؤمنان

حق تعالی می فرماید: ﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَضْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَضْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ﴾^۱ (و [باد کن] هنگامی را که خدا از همه پیامبران پیمان گرفت که هرگاه کتاب و حکمت به شما دادم، سپس هر فرستاده‌ای که برای شما آمد که آنچه را [از کتاب‌های آسمانی] نزد شماست تصدیق کرد، قطعاً باید به او ایمان آورید و وی را یاری دهید. [آنگاه خدا] فرمود: آیا اقرار کردید و بر این [حقیقت] پیمان محکم مرا دریافت نمودید: گفتند: اقرار کردیم. فرمود: پس گواه باشید و من هم با شما از گواهانم).

این آیه بر خلاف آیه قبلی، بیانگر اخذ پیمان در عالم ذر نه تنها از اولوالعزم، بلکه از تمام پیامبران است. بنابراین در این آیه دلالتی برای اثبات عالم ذر، و عهد و پیمان گرفته شده در آن وجود دارد.

روایاتی در توضیح این آیه نقل شده‌اند، از جمله:

۱- ... ابن مسکان، از امام صادق (علیه السلام) نقل می‌کند؛ ایشان می‌فرماید: «خداوند هیچ پیامبری را از صلب آدم (علیه السلام) مبعوث نکرده است جز آنکه به دنیا بازمی‌گردد و امیرالمؤمنین (علیه السلام) را یاری می‌کند و این همان گفته خداوند است که «قطعاً به او ایمان بیاورید» یعنی به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و «قطعاً او را یاری دهید» یعنی امیرالمؤمنین (علیه السلام). سپس در عالم ذر به آن‌ها گفت: «أَقْرَضْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَلِكُمْ إِصْرِي»؛ یعنی آیا عهد و پیمان مرا بر آن گرفتید؟ گفتند: بله گرفتیم. خداوند به فرشتگان فرمود: پس [بر این پیمان] گواه باشید و من هم با شما از گواهانم. این آیه به همراه آیه سوره احزاب: «وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْ نُوحٍ»،

و نیز آیه سوره اعراف: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ» است. این آیات سه‌گانه در سه سوره مختلف نوشته شده‌اند.»^۱

۲- ... ابو حمزه ثمالی از امام باقر (علیه السلام) نقل می‌کند که فرمود: «امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: بی شک خدای تبارک و تعالی، یکتا و یگانه است و در وحدانیت خود بی‌نظیر است. سپس به کلمه‌ای تکلم فرمود که نوری شد و از آن نور، محمد و من و ذریه مرا خلق فرمود. سپس به کلمه‌ای تکلم فرمود که روح شد، پس آن را در آن (نور) ساکن گرداند و آن نور را در بدن‌های ما ساکن ساخت؛ پس ما روح خدا و کلمات اویم، و به واسطه ما برای خلق خودش دلیل می‌آورد. ما پیوسته در سایه‌هایی سبز رنگ بودیم، آنجا که نه خورشید بود و نه ماه، و نه شب و نه روزی بود، و نه چشمی که به حرکت آید. ما او را می‌پرستیدیم و تقدیس و تسبیح می‌کردیم، پیش از آنکه خلق خود را بیافریند، و از پیامبران پیمان گرفت تا به ما ایمان آورند و ما را یاری دهند، و این همان سخن خدای متعال است که: «و آنگاه که خداوند از پیامبران پیمان گرفت که چون کتاب و حکمت را به شما دادم سپس پیامبری نزد شما آمد که تصدیق‌کننده آنچه است که با شماست حتماً به او ایمان آورید یعنی به محمد (صلی الله علیه و آله) و حتماً او را یاری دهید، یعنی جانشین او را.» آنان به محمد (صلی الله علیه و آله) ایمان آوردند ولی جانشین او را یاری نکردند، و به زودی همگی او را یاری خواهند نمود. همانا خدای متعال پیمان مرا همراه با پیمان محمد (صلی الله علیه و آله) گرفت که یکدیگر را یاری دهیم؛ من محمد (صلی الله علیه و آله) را یاری نمودم، به همراه او به جهاد پرداختم، دشمن او را کشتم و به پیمان و عهده‌ی که خدا درباره‌ی یاری محمد (صلی الله علیه و آله) از من گرفته بود وفا کردم؛ ولی هیچ‌یک از پیامبران و رسولان الهی مرا یاری نکردند، و چون خداوند همه را به سوی خود قبض نموده است به زودی مرا یاری خواهند کرد...»^۲

به این ترتیب دلالت این آیه بر عالم ذر روشن می‌شود.

۱. تفسیر قمی، ج ۱ ص ۱۰۶.

۲. البرهان فی تفسیر القرآن، سید هاشم بحرانی، ج ۱ ص ۶۴۷.

دلیل سیزدهم: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»

می‌فرماید: ﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾^۱ و مانند کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند، خدا هم نفوس آن‌ها را از یادشان برد، آنان همان بدکاران هستند).

سید احمد الحسن دربارهٔ این آیه می‌فرماید: «این آیه در رابطه با عالم ذر نازل شده است و به آن اشاره دارد.»^۲

بنابراین این آیه بر عالم ذر دلالت دارد.

اما چگونه بر عالم ذر دلالت دارد؟

زیرا انسان پس از متولد شدن در این دنیا، در نتیجهٔ مشغول شدن به این عالم، زینت‌هایش، لذت‌های آن و تدبیر مایحتاج بدن و خواسته‌های خود و شهواتش، از عالم انفس غافل شد. انسان به منیت خود نظاره کرد و در تاریکی‌های ماده فرو رفت، پس روی خود را به سوی نور بازنگرداند و به خدا توجه نکرد؛ بلکه با وجود ارسال فرستادگان و دعوت آن‌ها به سوی پروردگار، پروردگار خود را فراموش کرد. لذا بسیاری از بنی آدم نگاه خود را به خود [منیت] و دنیا محدود کرده و از یاد خدا غافل شده و او را از یاد برده‌اند، و هدف واقعی از خلقت خود را تباه کرده‌اند؛ بنابراین هرکس خدا را فراموش کند، خداوند نیز نفس او و پیدایش آن در عالم ذر، و امتحان و عهد و پیمانی را که از او گرفته شده است از یادش می‌برد. به این ترتیب این آیه دلالت روشنی به عالمی دارد که نفس از آن آمده است.

بیشتر مردم از عهد و میثاق گرفته‌شده از آن‌ها در عالم ذر و امتحانشان برای یاری والیان امورشان، همان کسانی که دین در آن‌ها متجلی شده است، یعنی محمد و آل محمد غفلت

۱. حشر، ۱۹.

۲. متشابهات، سید احمد الحسن، ج ۲ ص ۶۲.

کرده‌اند؛ همان کسانی که هرکس آن‌ها را دوست بدارد خدا را دوست داشته، و هرکس آن‌ها را دشمن بدارد خدا را دشمن داشته است. تمام دین در خلیفه الهی - که تمثیل خدا در خلق است - متمثل شده است، و او امام هر زمان است. پس هرکس امام خود را فراموش کند خدا را فراموش کرده، و هرکس از او غافل شود از خدا غافل شده است. و هرکس امام خود را فراموش کند و از او غافل شود در واقع از نفس خودش غافل شده است و دیگر هیچ نصیبی از وجود در عوالم بالایی نخواهد داشت، و به این ترتیب سقوط می‌کند تا همچون حیوات بلکه گمراه‌تر از آن‌ها شود.

در ساحت خداوند نه ظلمی وجود دارد و نه اجباری بر چیزی؛ بلکه خداوند با همه عادل است. بنابراین به همه، حق انتخاب داده، و قابلیت‌هایی برای پیشرفت و ارتقا، و همچنین سقوط داده است؛ بنابراین هر انسانی در انتخاب نور یا ظلمت، و در نگاه به خودش یا نگاه به او سبحانه - آزاد است. پس هرکس، ظلمت و منیت را انتخاب، و خدا را فراموش کند در واقع نفس خودش و عالمی را که از آن آمده و امتحان آن عالم و عهد و پیمان گرفته‌شده از خودش را فراموش کرده است. و به دنبال آن، شکست در امتحان دوم در این دنیا را برگزیده است؛ حتی اگر امتحان او هزار بار تکرار شود قطعاً همان نتیجه و همان شکست تکرار خواهد شد: ﴿وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ﴾^۱ (و اگر هم بازگردانده شوند قطعاً به آنچه از آن منع شده بودند برمی‌گردند و آنان دروغ‌گویان‌اند).

این‌ها برخی از شواهد و قرائن از متون قرآنی بود که تفسیرشان از آل محمد (علیهم‌السلام) وارد شده است؛ متونی که عالم نفس یا همان عالم ذر را اثبات می‌کنند، و از این طریق ثابت می‌شود عالم ذر، یک عالم واقعی است و با وجود چنین شواهدی نمی‌توان آن را انکار کرد یا در آن شک و شبهه وارد نمود.

مبحث دوم: اثبات عالم ذر با استناد به روایات

برای اثبات یک عقیده با استناد به روایات، به روایاتی نیاز است که قطعی‌الصدور و قطعی‌الدلاله باشند، تا استدلال با آن‌ها برای اعتقاد به چنین مسئله‌ای، علمی و الزام‌آور باشد؛ بنابراین آنچه در این جایگاه برای ما سودمند است وجود روایات متواتر است -چه تواتر آن‌ها لفظی بوده باشد و چه معنوی- تا به قطعیت و علم و یقین منجر شود.

منظور از خبر متواتر خبری است که توسط گروهی نقل می‌شود؛ به طوری که امکان نداشته باشد بر دروغ تبانی کنند؛ در نتیجه چنین خبری، مفید علم و یقین خواهد بود. این به ما کمک می‌کند تا اثبات کنیم عالم ذر، یک واقعیت است، به طوری که هیچ شکی در آن وجود ندارد.

هر پژوهشگر منصفی که از روایات نقل شده دربارهٔ عالم ذر، اطلاع حاصل کند و دربارهٔ آن‌ها به تحقیق بپردازد، متوجه خواهد شد این روایات از حد تواتر فراتر رفته‌اند و چه بسا شمارش آن‌ها دشوار باشد.

همچنین کسی که روایات مربوط به عالم ذر و اتفاقات آن را مطالعه می‌کند -روایاتی که بسیار زیاد هستند و ده‌ها و حتی صدها روایت را بالغ می‌شوند- هیچ روایتی را نخواهد یافت که تمام آنچه را که در عالم ذر اتفاق افتاده است -از جمله خلقت خلایق در آن، چگونگی آفرینش از گل، گرفتن عهد و پیمان از بندگان، امتحان، جایگاه آن‌ها، وارد شدن به آتش و ...- را بیان کند؛ بلکه روایات متعددی خواهد یافت که هر کدام گوشه‌ای و تصویری از آن عالم را به ما نشان می‌دهد؛ بنابراین نمی‌توان از هر روایت به‌طور مستقل برای اثبات تمام آنچه در آن عالم اتفاق افتاده است، به‌همراه اثبات وجود آن عالم، استفاده کرد.

آری، با تلفیق این روایات ما خواهیم توانست در حدود درک و فهم خودمان تصویری نسبتاً کامل از آن عالم به دست بیاوریم، نه به‌صورت احاطهٔ کامل؛ چراکه به‌دست آوردن تصویر

کامل برای ما امکان‌پذیر نیست (و در ادامه، اتفاقات آن عالم را به تفصیل توضیح خواهیم داد) و از این طریق می‌توانیم وجود عالم ذر را نیز اثبات کنیم؛ زیرا وجود چندین روایت که هر کدام واقعه و اتفاق و گوشه‌ای از آنچه را که در عالم ذر رخ داده است بازگو می‌کند به این معناست که عالم ذر قطعاً وجود دارد، و اثبات این جزئیات نتیجه‌ای از اثبات وجود همان عالمی است که در آن اتفاق افتاده‌اند، و این همان نکته‌ای است که ما در صدد اثباتش هستیم؛ در غیر این صورت این اموری که روایات از آن‌ها سخن به میان می‌آورند و اشاره می‌کنند که در عالم ذر اتفاق افتاده‌اند، در کجا رخ داده‌اند؟

برخی روایات، به گِلِ رفع‌شده و چگونگی خلقت در عالم ذر می‌پردازند، و برخی دیگر چگونگی امتحان، نحوهٔ پاسخ به آن، ورود به آتش و تفکیک نفس‌ها به مؤمن و کافر را بیان می‌کنند، و دسته‌ای از روایات نیز به بیان عهد و پیمان و نگهداری این پیمان‌ها در سنگ (حجرالاسود) پرداخته‌اند، و روایات دیگری نیز در خصوص بهشت آدم، معنای درختی که آدم از آن خورد و چگونگی و محل هیبوط آدم و ... سخن گفته‌اند.

به جهت آسان‌شدن وضعیت و روشن‌شدن استدلال، روایات را به چند دسته تقسیم می‌کنیم و برای هر دسته، روایاتی ذکر خواهیم کرد؛ از جمله:

دسته اول: روایات مربوط به گِل

این دسته از روایات، به چگونگی آفرینش انسان در عالم ذر از گِلِ رفع‌شده به آسمان اول پرداخته‌اند و از نظر دلالت داشتن بر ابتدای آفرینش آدم و بنی‌آدم از گِل، بسیار زیاد و فراتر از حد تواتر هستند؛ اگرچه در الفاظ آن‌ها و دلالت برخی از آن‌ها نسبت به دلالت برخی دیگر در جزئیات خلقت، چگونگی برداشتن گِل، مکان برداشته‌شدن آن، و ... اختلافاتی وجود دارد.

همچنین این روایات، گلی را که حضرت آدم، خلفای خدا، شیعیان‌شان و دشمنان‌شان از آن خلق شده‌اند، و اصل هر کدام از این گِل‌ها، چگونگی آمیخته‌شدن، مخلوط‌شدن، و

۷۰..... عالم ذر، حقیقتی ثابت شده در تقلین

وَرز دادن و مالش آن‌ها، و بسیاری جزئیات دیگر را بیان می‌کنند.

از جمله این روایات:

... از زواره از اباجعفر امام باقر (علیه السلام) روایت است که فرمود: «اگر مردم بدانند آغاز آفرینش چگونه بوده است هیچ دو نفری با یکدیگر دچار اختلاف نمی‌شوند. همانا خداوند عزوجل قبل از آنکه مخلوقات را بیافریند، فرمود: آبی گوارا پدید آید، تا از تو بهشت و اهل طاعت خود را بیافرینم، و آبی شور و تلخ پدید آید تا از تو دوزخ و اهل معصیت را بیافرینم؛ سپس به آن دو فرمان داد، پس آن دو آمیخته شدند. به این ترتیب شد که مؤمن، کافر زاید و کافر، مؤمن. سپس گلی را از سطح زمین برگرفت و آن را به شدت مالش داد؛ به ناگاه همچون ذرات به جنبش درآمدند. پس به اصحاب یمین فرمود: در صلح و آرامش به بهشت بروید و به اصحاب شمال نیز گفت: به آتش بروید و هیچ باکی ندارم. آنگاه امر فرمود تا آتشی افروخته شد و به اصحاب شمال فرمود در آن داخل شوید. آن‌ها از آن ترسیدند و پرهیز کردند. سپس به اصحاب یمین فرمود داخل شوید. آن‌ها داخل شدند، پس به آتش فرمود سرد و سلامت باش؛ پس آتش سرد و سلامت شد. اصحاب شمال گفتند پروردگارا از لغزش ما درگذر. خداوند فرمود درگذشتم، پس داخل شوید. آن‌ها رفتند و باز ترسیدند، و به این ترتیب بود که طاعت و معصیت ثبت شد؛ بنابراین نه این دسته می‌توانند جزو آن دسته شوند و نه آن دسته خواهند توانست جزو این دسته شوند.»^۱

... از ابراهیم، از اباعبدالله امام صادق (علیه السلام) روایت است که فرمود: «وقتی خداوند عزوجل خواست آدم (علیه السلام) را بیافریند در نخستین ساعت روز جمعه جبرئیل را فرستاد. پس او با دست راستش مشتت برگرفت که از آسمان هفتم به آسمان دنیا می‌رسید و از هر آسمان خاکی برداشت، و مشت دیگری از زمین هفتم بالا تا زمین هفتم دور برگرفت. سپس خدای عزوجل کلمه خود را دستور داد تا مشت اول را به دست راست و مشت دوم را به دست چپ خود نگه دارد. سپس آن گِل را به دو قسمت شکافت و آنچه از زمین بود را به نوعی پاشید و آنچه از آسمان‌ها بود را هم به نوعی پاشید. آنگاه خدای تعالی به آنچه در دست راستش بود فرمود:

رسولان و پیغمبران و اوصیا و صدیقان و مؤمنان و سعادت‌مندان و هرکه ارجمندی‌اش را خواسته‌ام، از توست. پس آنچه درباره آن‌ها فرمود، چنان‌که فرمود، ثابت و لازم شد. و به آنچه در دست چپش بود فرمود: ستمگران و مشرکان و کفار و طغیانگران و هرکه خواری و شقاوتش را خواسته‌ام از توست، پس آنچه درباره آن‌ها فرمود، چنان‌که فرمود، ثابت و لازم شد. سپس تمام آن دو گِل با یکدیگر آمیخته شد. و این گفته خداوند متعال است که فرمود: «همانا خدا شکافنده دانه و هسته است.» مقصود از دانه، طینت (گل) مؤمنان است که خدا محبت خود را بر آن‌ها القا فرموده است، و مقصود از هسته، طینت (گل) کافران است که از هر خیری دور شدند؛ و از این جهت هسته [در زبان عربی] «نوی» نامیده شد که از هر خیری برکنار و دور شد؛ و نیز خدای عزوجل می‌فرماید: «خدا، زنده را از مرده بیرون آورد و بیرون آورنده مرده از زنده است.» مقصود از زنده همان مؤمن است که گِل او از گِل کافر بیرون آید و مقصود از مرده‌ای که از زنده بیرون شود کافری است که از طینت مؤمن بیرون شود؛ پس زنده، مؤمن است و مرده، کافر. این است که خداوند عزوجل می‌فرماید: «آیا آن کسی که مرده بود و سپس ما او را زنده کردیم.» مقصود از مردن مؤمن، آمیختگی گل او با گل کافر است، و زنده شدن او زمانی است که خدای عزوجل به وسیله کلمه خود آن‌ها را از یکدیگر جدا ساخت. خداوند عزوجل این‌گونه مؤمن را با ولادتش پس از آنکه در تاریکی بود خارج می‌کند و به سوی نور می‌برد و کافر را پس از آنکه در نور بود خارج می‌کند و به سوی تاریکی می‌برد؛ و این است معنای گفتار خداوند عزوجل که (تا آن‌که را زنده است بیم دهد و گفتار (وعده و فرمان خدا) بر کافران استوار شود).^۱

... زواره گوید: مردی از امام باقر علیه السلام درباره این سخن خداوند عزوجل پرسید: (و [به خاطر بیاور] زمانی را که پروردگارت از صلب فرزندان آدم، ذریه آن‌ها را برگرفت...) تا آخر آیه. حضرت علیه السلام در حالی که پدرش می‌شنید فرمود: پدرم به من فرمود: «خداوند عزوجل یک مشت از خاک زمین را - که آدم علیه السلام را از آن آفرید - برگرفت و آب گوارای فرات را بر آن ریخت

و آن را چهل صبح به حال خود گذاشت. سپس آب شور و تلخ بر آن ریخت و چهل صبح دیگر واگذاشت. چون آن گل خمیر شد، آن را برگرفت و به شدت مالید. آنگاه آدمیان مانند مور از راست و چپش به جنبش درآمدند. به همه آنها دستور داد به آتش درآیند. اصحاب یمین داخل شدند و آتش بر آنها سرد و سلامت شد، و اصحاب شمال از داخل شدن سرپیچی کردند.»^۱

و بسیاری روایات دیگر که بر این معنا دلالت دارند و ما در مبحث آفرینش نفس انسانی، به طور مفصل به آنها خواهیم پرداخت.

دسته دوم: اخبار امتحان در عالم ذر و گرفتن عهد و پیمان از بنی آدم

بیشترین اخباری که درباره عالم ذر نقل شده‌اند در این دسته جای می‌گیرند؛ اخباری که نشان می‌دهند آن عالم، عالم نخستین امتحان است که نفس‌های انسانی در آن وارد شدند، و اینکه سؤال و پاسخ، و مسئله اقرار به ربوبیت چگونه بوده است، و اینکه اولین کسی که پاسخ داد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)، سپس علی بن ابی طالب و ائمه اطهار (علیهم السلام)، و سپس پیامبران، فرستادگان و مؤمنان بودند. همچنین کسانی بودند که فقط به صورت زبانی پاسخ گفتند در حالی که قلباً ناراضی بودند، و نیز کسانی بودند که کفر ورزیدند و پاسخی ندادند و ... سپس از آنها، عهد و پیمان گرفته شد؛ که در مبحث امتحان ذر به تفصیل به آن خواهیم پرداخت.

برخی از روایات دسته دوم:

... از زراره، از حمران، از اباجعفر امام باقر (علیه السلام)، فرمود: «... و سپس فرمود: «آیا من پروردگار شما نیستم؟» گفتند: بله گواهی دادیم؛ تا در روز قیامت نگویید ما از این [امر] بی‌خبر بودیم». سپس از پیامبران عهد و پیمان گرفت و فرمود: «آیا من پروردگار شما نیستم؟ و آیا این محمد، فرستاده من و این علی، امیر مؤمنان نیست؟» گفتند: بله. پس پیامبری برای

آنان ثابت شد؛ و از اولوالعزم پیمان گرفت که من پروردگار شما هستم، و محمد، فرستاده من و علی، امیر مؤمنان و اوصیای پس از او، اولیای امر و خزائن علم من هستند؛ و به وسیله مهدی دینم را پیروز می گردانم و حکومتم را آشکار می کنم و به وسیله او از دشمنانم انتقام می گیرم، و به وسیله او از روی اختیار و اجبار عبادت می شوم». گفتند: «پروردگارا! ما اقرار کردیم و گواهی دادیم.» و آدم آن را نه انکار کرد و نه اقرار. پس عزم برای این پنج نفر درباره مهدی استوار شد. اما آدم عزمی در اقرار به آن نداشت؛ و این همان سخن خدای عزوجل است: (پیش از این، از آدم پیمان گرفته بودیم اما او فراموش کرد و عزمی برایش نیافتیم). فرمود: در حقیقت او فراموش کرد. سپس به آتش دستور داد برافروخته شود و به اصحاب شمال فرمود: «به آن وارد شوید.» ولی آن ها از آن ترسیدند. به اصحاب یمین فرمود: «به آن وارد شوید.» آن ها وارد شدند و برای آنان خنک و مایه آرامش بود. اصحاب شمال گفتند: «پروردگارا! ما را ببخش.» فرمود: «من شما را بخشیدم، بروید و وارد آن شوید»؛ اما باز از آن ترسیدند؛ و به این ترتیب اطاعت و ولایت و معصیت ثابت و استوار شد.^۱

... حیب سجستانی می گوید: شنیدم امام باقر علیه السلام می فرماید: «زمانی که خداوند عزوجل فرزندان آدم را از صلیب خارج نمود تا از آنان به ربوبیت خودش و مقام نبوت و رسالت همه پیامبران الهی عهد و پیمان بگیرد، اولین پیامبری که پیمان نبوتش را ستاند محمد صلی الله علیه و آله پسر عبدالله بود. سپس خداوند عزوجل خطاب به آدم چنین فرمود: ای آدم! بنگر چه می بینی؟ پس آدم به همه فرزندان خود نگریست، در حالی که آنان به سان ذراتی، آفاق آسمان را پُر کرده بودند. پس آدم گفت: پروردگارا! به راستی که فرزندان من چقدر بسیارند! آن ها را برای چه آفریده ای؟ و مقصودت از پیمانی که می گیری چیست؟ خداوند عزوجل پاسخ داد: تا مرا عبادت کنند و هیچ چیزی را شریکم ندارند، و به فرستادگانم ایمان بیاورند و از آنان پیروی کنند. پس آدم گفت: بارخدا! چرا من برخی از آنان را بزرگتر از برخی دیگر می بینم، بعضی از آنان نور کمی دارند و برخی دیگر هیچ نوری ندارند؟! خداوند عزوجل فرمود: و این چنین

خلقشان کردم تا در هر حالی که هستند آزموده شوند.»^۱

... بکیر بن اعین گوید: ابوجعفر امام باقر (علیه السلام) می فرمود: «خداوند روزی که از همه در عالم ذر بر ربوبیت خودش و بر نبوت محمد (صلی الله علیه و آله) پیمان می گرفت، از شیعیان ما نیز در حالی که در عالم ذر بودند بر ولایت پیمان گرفت.»^۲

... زراره گوید: به امام باقر (علیه السلام) عرض کردم: به من خبر دهید آن هنگام که خداوند از بندگان در عالم ذر در حالی که در صلب آدم بودند پیمان گرفت و آن‌ها را بر خودش عرضه نمود آیا این عرضه داشتن به صورت دیده شدن خودش توسط آن‌ها انجام شد؟ فرمود: «بله، ای زراره! در حالی که آن‌ها به صورت ذره در برابرش بودند و [خداوند] با این عرضه از آن‌ها بر ربوبیت خودش و نبوت محمد (صلی الله علیه و آله) پیمان گرفت. سپس روزی شان را ضمانت کرد، و دیدارش را از یادشان برد؛ ولی معرفتش را در قلب‌هایشان استوار ساخت؛ پس همه کسانی که خداوند از آن‌ها پیمان گرفته است ناگزیر آن‌ها را از آن عالم خارج کرده به دنیا می فرستد؛ پس هرکس پیمانی را که بر نبوت محمد (صلی الله علیه و آله) از او گرفته شده است انکار کند اقرارش به پیمان پروردگارش برایش فایده‌ای نخواهد داشت و هرکس پیمان محمد (صلی الله علیه و آله) را انکار نکند پیمان پروردگارش برایش سودمند خواهد بود.»^۳

... بکیر گوید: ابوجعفر امام باقر (علیه السلام) فرمود: «خداوند از شیعیان ما آنگاه که در عالم ذر بودند بر ولایت ما پیمان گرفت؛ همان روزی که از همه در عالم ذر بر ربوبیت خودش و بر نبوت محمد (صلی الله علیه و آله) پیمان می گرفت؛ و خداوند امامان پاک و مطهرش را که همچون سایه‌هایی بودند به محمد (صلی الله علیه و آله) نشان داد، در حالی که آن‌ها را از همان گلی آفرید که آدم را از آن آفریده بود. خداوند ارواح شیعیان ما را دو هزار سال پیش از بدن‌هایشان آفرید، و ایشان را بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) نمایاند و رسول خدا آن‌ها را شناخت و علی هم آن‌ها را شناخت و ما نیز آن‌ها را از لحن

۱. بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۵ ص ۲۲۶.

۲. اصول کافی، شیخ کلینی، ج ۱ ص ۴۳۶.

۳. البرهان فی تفسیر القرآن، سید هاشم بحرانی: ج ۱ ص ۶۴۸.

سخن گفتنشان می‌شناسیم.»^۱

... به نقل از ابوبصیر: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: مرا از [عالم] «ذر» آگاه بفرما که «[خداوند] آنان را بر نفسشان گواه گرفت و [پرسید:] آیا من پروردگار شما نیستم؟ آنان گفتند: آری» در حالی که عده‌ای برخلاف چیزی که آشکار می‌کردند پنهان کاری می‌کردند؛ پس چگونه توانستند به پرسش «آیا پروردگار شما نیستم؟!»، پاسخ دهند؟ امام علیه السلام فرمود: «خداوند در آن‌ها چیزی قرار داد که چون از آن‌ها پرسیده شود پاسخ گویند.»^۲

دسته سوم: روایات مربوط به فراموش شدن عهد و پیمان گرفته شده در عالم ذر،

هنگام تولد انسان در این عالم

این دسته از اخبار و روایات، پاسخی است به کسانی که عالم ذر را به دلیل اینکه به یادش نمی‌آورند انکار می‌کنند و می‌گویند اگر عالم ذر وجود دارد چرا ما آن را به خاطر نمی‌آوریم؟^۳ زیرا این روایات بیان می‌کنند انسان هنگام ولادت در عالم دنیا، عهد و میثاق را فراموش می‌کند، اما معرفت در قلب ثابت باقی می‌ماند؛ معرفتی که نشان‌دهنده همان سرشت (فطرت) الهی است که خدا انسان‌ها را بر آن سرشته است.

... از زراره نقل شده است؛ گفت: از اباجعفر امام باقر علیه السلام از معنی این سخن خداوند عزوجل پرسیدم: ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ﴾؛ فرمود: «معرفت در دل‌های آنان استوار شد، ولی جایگاه آن را فراموش کردند، و روزی آن را به یاد خواهند

۱. البرهان فی تفسیر القرآن، سید هاشم بحرانی، ج ۱ ص ۶۴۸.

۲. البرهان فی تفسیر القرآن، سید هاشم بحرانی، ج ۲ ص ۶۱۵.

۳. همانند شیخ مفید در کتاب تصحیح اعتقادات امامیه، ص ۸۲؛ و سید مرتضی در کتاب رسائل، ص ۱۱۳، و دیگران که در ادامه پژوهش به بررسی آنچه گفتند خواهیم پرداخت.

آورد. اگر چنین پیمانی گرفته نشده بود هیچ‌کس نمی‌دانست خالقش کیست و روزی دهنده‌اش چه کسی است.»^۱

... از زرارة بن اعین، از اباجعفر امام باقر (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «وقتی نطفه در رحم قرار می‌گیرد، چهل روز در آنجا مستقر می‌شود، و چهل روز علقه [شبهه خون لخته‌شده] می‌شود، و چهل روز مضغه [شبهه تکه‌گوشت جویده] می‌شود؛ سپس خداوند دو فرشته خلق‌کننده را مبعوث می‌کند و به آن دو گفته می‌شود: آن‌گونه که خداوند اراده کرده است او را مذکر یا مؤنث بیافرینید، او را صورت دهید و اجل و رزق و مرگ و بدبخت یا سعادت‌مند بودنش را برای او بنویسید، و میثاقی را که با خدا در عالم ذر بسته است میان دو چشمش ثبت کنید. هنگامی که زمان خروج او از شکم مادرش نزدیک می‌شود فرشته‌ای را بر او مبعوث می‌کند که به او «زاجر» [= نهیب‌زننده] گفته می‌شود؛ پس او را نهیبی می‌زند که از آن به فرّع می‌افتد، میثاق را فراموش می‌کند و به زمین می‌افتد در حالی که از نهیب آن فرشته گریان است.»^۲

... محمد بن اسماعیل یا شخص دیگری گفت: به اباجعفر امام باقر (علیه السلام) عرض کردم: فدایتان شوم! مردی برای زن حامله‌ای دعا می‌کند که خداوند آنچه را که در شکم او قرار دارد پسری سالم بگرداند. حضرت فرمود: «این دعا را تا زمانی که دوره بارداری به چهارماهگی برسد انجام دهد؛ چراکه جنین، چهل شب نطفه است، و چهل شب علقه [شبهه لخته خون] است و چهل شب مضغه [شبهه گوشت جویده] است. وقتی این چهار ماه تمام شد خداوند دو فرشته آفریننده را مبعوث می‌کند؛ آن‌ها می‌پرسند: خدایا! چه بیافرینیم؟ مذکر یا مؤنث؟ سعادت‌مند یا شقی؟ و پاسخ می‌گیرند. آنگاه می‌گویند: پروردگارا روزی‌اش چیست، اجل و مدتش چقدر باشد؟ و پاسخ می‌گیرند. و در حالی که میثاقش در مقابل دیدگانش است به آن

۱. علل الشرائع، شیخ صدوق، ج ۱ ص ۱۱۷، باب علت معرفت و وجود (انکار).

۲. علل الشرائع، شیخ صدوق، ج ۶ ص ۱۶.

می‌نگرد؛ و همواره در شکم مادرش ایستاده^۱ است تا موقعی که زمان خروجش نزدیک می‌شود؛ آنگاه خداوند فرشته‌ای را به سوی او می‌فرستد که نهیبی بزند؛ پس او خارج می‌شود و میثاق را فراموش می‌کند.»^۲

دسته چهارم: روایاتی که در بیان فضل محمد و آل‌محمد علیهم‌السلام در عالم ذر ذکر

شده‌اند

در این دسته از روایات، علت برتری رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، امیر مؤمنان و ائمه اطهار از فرزندان ایشان علیهم‌السلام بر سایر خلق بیان شده است. از این روایات چنین برداشت می‌شود که آن‌ها علیهم‌السلام اولین کسانی بودند که وقتی در امتحان عالم ذر پرسیده شد «الست بربکم: آیا من پروردگار شما نیستم؟» قبل از دیگر مخلوقات پاسخ گفتند. آن‌ها نخستین کسانی بودند که به ربوبیت پروردگار اقرار کردند و در اجابت و پاسخ سریع‌ترین بودند. این علت برگزیدن آنان و برتر بودن آن‌ها از دیگر خلائق بود.

... امام صادق علیه‌السلام فرمود: از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم پرسیده شد: به چه علت از همه فرزندان آدم پیش افتادی؟ فرمود: «زیرا من نخستین کسی بودم که به «بله» اقرار کرد؛ خدا از پیامبران پیمان گرفت و آنان را بر نفس‌هایشان گواه ساخت که آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: چرا؛ و در آنجا من نخستین کسی بودم که پاسخ گفتم.»^۳

... امام صادق علیه‌السلام فرمود: «عده‌ای از قریش به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم عرض کردند: به چه سبب از پیغمبران دیگر پیش افتادی، در حالی که به‌عنوان آخرین نفر و در پایان آن‌ها مبعوث شدی؟ فرمود: من نخستین کسی بودم که به پروردگارم ایمان آوردم و نخستین کسی بودم که پاسخ

۱. منتصب: قائم، ایستاده (مترجم).

۲. اصول کافی، شیخ کلینی، ج ۶ ص ۱۶.

۳. بصائر الدرجات، صفار، ص ۱۰۶.

گفتم. آن هنگام که خدا از پیامبران پیمان گرفت و آنان را بر نفس‌هایشان گواه ساخت که آیا من پروردگار شما نیستم؟ من نخستین پیامبری بودم که گفتم بله؛ پس من در اقرار به خداوند عزوجل بر آن‌ها پیشی گرفتم.»^۱

... علی بن معمر، از پدرش نقل کرده است که از امام صادق (علیه السلام) درباره آیه «هَذَا نَذِيرٌ مِّنَ النَّذْرِ الْأُولَى» پرسیدم. حضرت فرمود: «وقتی خداوند تبارک و تعالی در عالم نخستین ذر، خلق را به صورت ذرات کوچک آفرید آن‌ها را در برابر خود در صف‌هایی نگاه داشت و محمد (صلی الله علیه و آله) را برانگیخت. عده‌ای به ایشان ایمان آوردند و عده‌ای انکارش کردند. پس خداوند متعال فرمود: «این [پیامبر] بیم‌دهنده‌ای از نخستین بیم‌دهندگان است» یعنی منظور محمد (صلی الله علیه و آله) است که در عالم نخستین ذر مردم را به خداوند عزوجل دعوت نمود.»^۲

... داوود رقی می‌گوید: امام صادق (علیه السلام) فرمود: «هنگامی که خداوند اراده فرمود مخلوقات را بیافریند آن‌ها را خلق کرد و در مقابل خود پراکند و به آنان فرمود: «پروردگار شما کیست؟» اولین کسی که سخن آغاز نمود رسول خدا، امیرالمؤمنین و ائمه (علیهم السلام) بودند که فرمودند: «تو پروردگار ما هستی.» پس آنان را حاملان علم و دین قرار داد و به ملائکه فرمود: «اینان حاملان علم و دین من و امینان من در میان خلقم هستند و اینان مسئول [امور دین من] هستند.» سپس به بنی‌آدم گفت: «به ربوبیت خداوند و اطاعت و ولایت این افراد اقرار نمایید.» گفتند: «پروردگارا، اقرار نمودیم.» آنگاه به ملائکه فرمود: «شما شاهد باشید.» ملائکه گفتند: «شهادت می‌دهیم تا آن‌ها فردا نگویند از این امر غافل بودند، یا بگویند، این پدران ما بودند که در گذشته شرک ورزیدند و ما فقط نسل بعد از آنان بودیم؛ آیا ما را به سبب گذشتگانی که بر باطل بودند هلاک می‌کنی؟!» ای داوود [ولایت ما ائمه] در عالم میثاق بر انبیا قطعی شده است.»^۳

۱. اصول کافی، کلینی، ج ۲ ص ۱۰.

۲. بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۵ ص ۲۳۵.

۳. بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۵ ص ۲۴۴.

دسته پنجم: روایات بیان‌کننده برتری انبیا و انبیای اولوالعزم، هنگامی که میثاق

در ذر از آنها گرفته شد

علت برتری انبیای اولوالعزم بر دیگر انبیا، پیشی گرفتن در ایمان به نبوت محمد ﷺ، ولایت علی امیر مؤمنان و اوصیای پس از او ﷺ، و اقرار به ولایت امام مهدی ﷺ بوده است. خداوند به وسیله امام مهدی ﷺ دین خود را پیروز می‌گرداند، حکومت و عدالت خود را ظاهر می‌سازد و از دشمنانش انتقام می‌گیرد. پس به وسیله امام مهدی ﷺ عزم برای انبیا ثابت و استوار شد. این پیمانی است که در امتحان انفس در عالم ذر از آنها گرفته شد.

... حمران از امام باقر ﷺ نقل می‌کند که ایشان فرمود: «... و سپس فرمود: «آیا من پروردگار شما نیستم؟» گفتند: بله گواهی دادیم؛ تا در روز قیامت نگویید ما از این [امر] بی‌خبر بودیم». سپس از پیامبران عهد و پیمان گرفت و فرمود: «آیا من پروردگار شما نیستم؟ و آیا این محمد، فرستاده من و این علی، امیر مؤمنان نیست؟» گفتند: بله. پس پیامبری برای آنان ثابت شد؛ و از اولوالعزم پیمان گرفت که من پروردگار شما هستم، و محمد، فرستاده من و علی، امیر مؤمنان و اوصیای پس از او، اولیای امر و خزائن علم من هستند؛ و به وسیله مهدی دینم را پیروز می‌گردانم و حکومتم را آشکار می‌کنم و به وسیله او از دشمنانم انتقام می‌گیرم، و به وسیله او از روی اختیار و اجبار عبادت می‌شوم». گفتند: «پروردگارا! ما اقرار کردیم و گواهی دادیم.» و آدم آن را نه انکار کرد و نه اقرار. پس عزم برای این پنج نفر درباره مهدی استوار شد. اما آدم عزمی در اقرار به آن نداشت؛ و این همان سخن خدای عزوجل است: (پیش از این، از آدم پیمان گرفته بودیم اما او فراموش کرد و عزمی برایش نیافتیم). فرمود: در حقیقت او فراموش کرد. سپس به آتش دستور داد برافروخته شود و به اصحاب شمال فرمود: «به آن وارد شوید.» ولی آن‌ها از آن ترسیدند. به اصحاب یمین فرمود: «به آن وارد شوید.» آن‌ها وارد شدند و برای آنان خنک و مایه آرامش بود. اصحاب شمال گفتند: «پروردگارا! ما را ببخش.» فرمود: «من شما را بخشیدم، بروید و وارد آن شوید؛» اما باز از آن

ترسیدند؛ و به این ترتیب اطاعت و ولایت و معصیت ثابت و استوار شد.»^۱

دسته ششم: آنچه درباره سنگ عهد و میثاق نقل شده است

برخی از روایات، به بیان اهمیت حجرالاسود که در رکن عراقی کعبه قرار دارد پرداخته‌اند؛ و اینکه به‌همراه آدم بر روی زمین فرود آمد؛ زیرا حجرالاسود، سنگی در بهشت بود و نقش دریافت و نگهداری پیمان‌های بندگان خدا را هنگام امتحان ذر بر عهده داشت؛ و اینکه این سنگ، عهد گرفته‌شده را به مردم یادآور می‌شود، و برای کسی که به عهد خود وفا کند گواهی می‌دهد؛ سپس در قیامت می‌آید تا بر آن‌ها حجت را اقامه کند.

۱. حلبی می‌گوید: به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: چرا استلام (لمس کردن و بوسیدن) حجرالاسود سنت شد؟ فرمود: «آن هنگام که خداوند از فرزندان آدم پیمان گرفت حجرالاسود را از بهشت فراخواند و به او دستور داد؛ او هم پیمان را گرفت و بلعید؛ پس حجرالاسود برای هرکسی که به پیمان وفا کند گواهی می‌دهد که وفا کرده است.»^۲

۲. از معاویه بن عمار، از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «آنگاه که خداوند تبارک و تعالی از بندگان پیمان گرفت، به حجرالاسود امر فرمود تا آن پیمان‌ها را بلعد. برای همین است که گفته می‌شود: امانت خود را ادا کردم و به پیمان خود وفا نمودم تا شهادت دهی که من به میثاق خود وفادار بوده‌ام.»^۳

۳. از بکیر بن اعین روایت شده است: از حضرت اباعبدالله (علیه السلام) پرسیدم: برای چه خداوند حجر را در رکنی که در حال حاضر در آن است قرار داد نه در ارکان دیگر؟ و برای چه بوسیده می‌شود؟ و برای چه از بهشت خارج شد؟ و برای چه میثاق و عهد بندگان در آن قرار داده

۱. اصول کافی، شیخ کلینی، ج ۲ ص ۸.

۲. اصول کافی، شیخ کلینی، ج ۴ ص ۱۸۴.

۳. اصول کافی، شیخ کلینی، ج ۴ ص ۱۸۴.

شده است نه در جای دیگر؟ فدایت شوم از علت این امور مرا باخبر کنید که سرگردان و متحیرم؟ بکیر می‌گوید: امام علیه السلام فرمودند: «از مسئله بسیار مشکل و سختی پرس و جو کردی. پس بدان و دلت را فارغ بدار و گوش فراده تا ان شاء الله تو را باخبر سازم. خداوند تبارک و تعالی حجرالأسود را که گوهری بود، از بهشت بیرون آورد و نزد حضرت آدم قرار داد، و در آن رکن قرار داده شد؛ زیرا میثاق و پیمان خلایق در آن بود. به این صورت که زمانی که ذریه بنی آدم را از صلب آنها خارج نمود، خداوند در همین مکان از آنها عهد و پیمان گرفت و در این مکان ایشان را رؤیت کرد و نیز از همین مکان پرنده بر حضرت قائم فرود می‌آید و اولین نفری که با قائم بیعت می‌کند آن پرنده است که به خدا سوگند، همان جبرئیل علیه السلام است. به همین مقام قائم علیه السلام تکیه می‌دهد، در حالی که او دلیل و حجتی است برای قائم، و شاهی است برای کسی که به عهد خود در آن مکان وفا می‌کند و شاهی است بر کسی که در آن مکان عهد و میثاقی را که خداوند عزوجل از بندگان گرفته است ادا می‌کند. اما بوسیدن و لمس کردن آن، به جهت تجدید عهد و میثاق است؛ تجدید پیمان به جهت بازگرداندنش به او؛ همان پیمانی که خداوند در عالم ذر از آنها گرفته است. بنابراین هر سال نزد حجر می‌آیند و آن عهد و پیمانی را که از ایشان گرفته شده است به او بازمی‌گردانند؛ آیا توجه نمی‌کنی وقتی به حجر می‌رسی چنین می‌گویی: امانتم را ادا کردم و میثاقم را تجدید نمودم تا برایم شهادت دهی که به عهدم وفا نمودم؟ به خدا سوگند غیر از شیعیان ما احدی آن عهد را ادا نمی‌کند و غیر از ایشان هیچ‌کس آن عهد و میثاق را نگه نداشته است. هرگاه شیعیان نزدش می‌آیند، ایشان را می‌شناسد و تصدیقشان می‌کند و هرگاه دیگران به حضورش می‌رسند انکارشان کرده، تکذیبشان می‌نماید؛ به این جهت که غیر از شما شیعیان، کسی آن امانت و عهد را حفظ و نگهداری نکرده است، و به خدا سوگند به نفع شما، و علیه و به ضرر دیگران شهادت می‌دهد؛ یعنی شهادت می‌دهد شما به عهد وفا کردید و غیر شما آن را نقض و انکار کردند و به آن کفر ورزیدند؛ در حالی که شهادت حجر در روز قیامت حجت بالغه خداوند بر آنان است. در روز قیامت حجر در حالی می‌آید که زبانی گویا و دو چشم دارد و این هیئت حجر، همان صورت اولین اوست که تمام خلایق او را با آن صورت می‌شناسند و انکارش نمی‌کنند. برای هرکسی

که به او وفا نماید و عهد و میثاقی را که نزد اوست با حفظ کردنش و ادای امانت به جا آورد، شهادت می دهد؛ و علیه هرکسی که آن را انکار نماید و عناد ورزد، و با کفر و انکار، میثاق را فراموش نماید شهادت می دهد. اما علت اینکه خداوند آن را از بهشت خارج نمود؛ آیا می دانی اصل حجرالأسود چیست؟ بکیر می گوید: عرض کردم: خیر. حضرت علیه السلام فرمودند: حجر، مَلْکِ عظیم الشان و از بزرگان ملائکه بود و وقتی خداوند از ملائکه میثاق گرفت، آن ملک اولین نفر از ملائکه بود که به آن ایمان آورد و اقرار کرد. بنابراین خداوند او را بر جمیع مخلوقاتش امین قرار داد و میثاق خلاق را در او به امانت گذاشت و از تمام مخلوقات اقرار گرفت در هر سال نزد او به میثاق اقرار کنند و همان عهدی را تجدید نمایند که خداوند عزوجل از آن ها گرفته است. سپس خداوند او را هم نشین آدم علیه السلام در بهشت قرار داد تا وی را به میثاق مزبور یادآوری نماید و نیز هر سال آدم علیه السلام نزد او به عهد و پیمان گرفته شده اقرار کند و آن را به این وسیله تجدید نماید. وقتی آدم علیه السلام عصیان نمود و از بهشت بیرون شد خداوند متعال آن عهد و پیمانی را که از او، و نیز از فرزندانش، بر محمد صلی الله علیه و آله و وصی اش علیه السلام گرفته بود از یادش برد و او را سرگردان و حیران ساخت. هنگامی که خداوند توبه آدم علیه السلام را پذیرفت، آن ملک را به صورت مروارید سفیدی از بهشت به سوی آدم علیه السلام پرتاب نمود در حالی که او در سرزمین هند بود. هنگامی که نگاه آدم علیه السلام به او افتاد با او انس گرفت؛ ولی بیش از اینکه گوهری گران قدر است شناخت دیگری نسبت به آن نداشت. خداوند عزوجل آن سنگ را به سخن آورد و گفت: ای آدم، آیا مرا می شناسی؟ گفت: خیر! سنگ گفت: البته که مرا می شناسی، لیکن شیطان بر تو غالب شد و پروردگارت را از یادت برد. سپس به همان صورتی که در بهشت با آدم بود درآمد و به او گفت: کجا رفت آن عهد و میثاق؟ آدم به سوی او پرید و میثاق به یادش آمد و گریست و برای سنگ خضوع و خشوع نمود و آن را بوسید و اقرار به عهد و میثاق را نزد او تجدید کرد. سپس خداوند او را به گوهری سفید و شفاف و نورانی و درخشنده تبدیل فرمود. آدم علیه السلام با عزت و احترام آن را بر دوش خود گرفت و حمل نمود و هرگاه خسته می شد جبرئیل علیه السلام آن را از آدم می گرفت و با خود حمل می کرد و به همین منوال می رفتند تا به مکه رسیدند. آدم علیه السلام در مکه دائماً با آن مأنوس بود و روز و شب، میثاق

و عهد را با اقرار برای او، تجدید می‌کرد. سپس خداوند عزوجل وقتی کعبه را بنا نمود سنگ را در آن مکان قرار داد؛ چراکه وقتی خداوند تبارک و تعالی از فرزندان آدم عهد و میثاق گرفت، آن عهد را در آن مکان اخذ نمود و در آن مکان آن مَلک، میثاق را در خود فرو برد؛ به همین علت خداوند حجر را در آن رکن قرار داد. سپس خداوند آدم را از جای بیت به طرف صفا، و حوّا را به جانب مروه راند، و سنگ را در آن رکن قرار داد. وقتی آدم از صفا چشمش به حجر افتاد که در رکن نصب شده بود، الله اکبر و لا اله الا الله گفت و خدا را تمجید و تعظیم نمود؛ به همین علت سنت است در هنگام روبه‌رو شدن با رکنی که حجر در آن است از صفا تکبیر بگویند. خداوند عهد و میثاق را در او به ودیعه نهاد، نه در هیچ ملک دیگری؛ چراکه وقتی خداوند عزوجل بر ربوبیت خودش و بر پیامبری حضرت محمد ﷺ و بر وصایت امیرالمؤمنین علیؑ پیمان گرفت، پشت ملائکه لرزید؛ در حالی که آن مَلک اولین کسی بود که به اقرار، شتاب نمود و در بین ایشان، دوستدارتر از او نسبت به محمد و آل محمد ﷺ وجود نداشت؛ از این رو خداوند او را از بین ایشان اختیار فرمود و میثاق را در او قرار داد. او روز قیامت می‌آید در حالی که زبانی گویا و چشمی بینا دارد و برای هرکسی که در آن مکان عهد خود را وفا کند و میثاقش را حفظ نماید شهادت خواهد داد.»^۱

روایات بسیاری در بیان جزئیات اتفاقاتی که در آن عالم رخ داده است وجود دارد، و برای اینکه از چهارچوب این تحقیق خارج نشویم به آنچه ذکر کردیم بسنده می‌کنیم؛ چراکه برای اثبات آنچه در صدد بیانش هستیم کافی است.

اخباری که از طریق اهل سنت وارد شده است

علاوه بر روایاتی که از اهل بیت عصمت و طهارت ذکر کردیم، روایاتی نیز وجود دارند که از طریق اهل سنت در کتاب‌های تفسیر و حدیث با سندهای مختلف نقل شده‌اند؛ به طوری

۱. اصول کافی، کلینی، ج ۴ ص ۱۸۴؛ علل الشرائع، شیخ صدوق، ج ۲ ص ۴۲۹.

که از حد تواتر فراتر رفته است. برخی از آن‌ها را ذکر می‌کنیم:

رسول خدا ﷺ فرمود: «وقتی خداوند آدم را آفرید پشتش را مسح کرد؛ و از پشت او، همه انسان‌هایی که تا روز قیامت او خالقشان است همچون ذره بیرون آمدند. سپس خداوند بین دو چشم هریک از آن‌ها درخششی نورانی قرار داد و سپس آن‌ها را بر آدم عرضه کرد. آدم گفت: پروردگارا! این‌ها چه کسانی هستند؟ خداوند فرمود: این‌ها فرزندان تو هستند. آنگاه آدم در میان آن‌ها مردی را دید که روشنایی بین چشمانش او را به تعجب واداشت و بسیار زیبا بود. گفت: خدایا! این کیست؟ فرمود: این فرزند تو داوود، مردی از آخرین امت‌هاست. آدم عرض کرد: خدایا! عمرش را چقدر قرار داده‌ای؟ فرمود: شصت سال، گفت: خدایا! چهل سال از عمر مرا به او ببخش تا عمر او به صد سال برسد. پس خداوند عَزَّوَجَلَّ فرمود نوشته شد و مختوم شد و تغییر نمی‌کند. وقتی عمر آدم به پایان رسید ملک الموت نزدش آمد. آدم گفت: مگر هنوز چهل سال از عمر من باقی نمانده است؟ گفت: مگر خودت آن را به فرزندت داوود نبخشیدی؟ پیامبر فرمود: آدم انکار کرد، پس فرزندانش هم انکار کردند؛ آدم فراموش کرد، پس فرزندانش هم فراموش کردند؛ آدم دچار خطا شد، پس فرزندانش هم دچار خطا شدند.» این حدیث طبق مبانی مسلم صحیح است اما او آن را روایت نکرده است.^۱

... از مسلم بن یسار جُهَنی روایت شده است که از عمر بن خطاب درباره این آیه پرسیده شد: ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ﴾ (و به یاد آر هنگامی را که پروردگار تو از پشت فرزندان آدم ذریه آن‌ها را برگرفت و آنان را بر نفس‌هایشان گواه ساخت که آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: بلی، ما گواهی می‌دهیم؛ تا در روز قیامت نگویید ما از این [امر] بی‌خبر بودیم). عمر گفت: شنیدم از پیامبر درباره این آیه سؤال می‌شد، ایشان فرمودند: «خداوند آدم را آفرید، سپس پشت او را مسح کرد و از آن گروهی از فرزندان [ش] را بیرون

۱. المستدرک علی الصحیحین؛ الحاکم النیسابوری، چاپ همراه با فهرست احادیث شریف، بإشراف د. یوسف عبدالرحمن المرعشلی، دار المعرفه، بیروت، لبنان، ج ۲ ص ۳۲۵.

آورد و فرمود: این گروه را برای بهشت آفریدم و به عمل اهل بهشت عمل خواهند کرد. سپس بار دیگر پشت آدم را مسح کرد و گروه دیگری از فرزندان [ش] را بیرون آورد و فرمود: این گروه را برای جهنم آفریدم و به عمل اهل آتش عمل خواهند کرد..» آنگاه مردی گفت: ای رسول خدا! عمل برای چیست؟ پیامبر فرمود: «خداوند وقتی کسی را برای بهشت بیافریند، او را برای انجام اعمال بهشتیان به کار می‌گیرد.» این حدیث طبق مبانی مسلم صحیح است، اما او آن را روایت نکرده است.^۱

... ابی بن کعب درباره این آیه ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ﴾ (و هنگامی که پروردگارت از پشت فرزندان آدم ذریه آنان را برگرفت و ایشان را بر نفس‌هایشان گواه ساخت) گفت: آن‌ها را جمع کرد، و به شکل ارواح قرار داد؛ سپس آن‌ها را به تصویر کشید و به سخن واداشت؛ پس سخن گفتند. سپس از آن‌ها عهد و پیمان گرفت، و آن‌ها را بر نفسشان گواه ساخت که آیا من پروردگار شما نیستم؟ سپس خداوند فرمود: من هفت آسمان، هفت زمین و پدرتان آدم را بر شما گواه می‌گیرم؛ تا در روز قیامت نگویید از آن آگاه نبودیم. بدانید هیچ معبود و پروردگاری غیر از من نیست؛ بنابراین چیزی را شریک من قرار ندهید. من فرستادگان خود را به‌سوی شما ارسال خواهم کرد تا عهد و پیمان مرا به یادتان بیاورند و کتاب‌هایم را برایتان نازل خواهم کرد. گفتند: گواهی می‌دهیم که تو معبود و پروردگار ما هستی، و ما هیچ پروردگاری غیر از تو نداریم. پس به آن اقرار کردند. و آدم را بر آن‌ها نظاره‌گر قرار داد؛ پس [آدم] در میان آن‌ها ثروتمند، فقیر، زیبارویان و... را دید. آدم فرمود: خدایا! ای کاش میان بندگان مساوات برقرار می‌کردی! خداوند فرمود: می‌خواهم شکرم به جا آورده شود. [آدم در میان ذریه خود] پیامبران را نیز مشاهده کرد، که در بین آن‌ها مشعل‌هایی روشن بود و نوری بر آن‌ها چیره شده بود، و به پیمان دیگری در رسالت و نبوت اختصاص داده شده بودند؛ و این همان سخن خدای متعال است که می‌فرماید: «وَإِذْ أَخَذْنَا

۱. المستدرک علی الصحیحین؛ الحاکم النیسابوری، چاپ همراه با فهرست احادیث شریف، بإشراف د. یوسف عبد الرحمن المرعشلی، دار المعرفة، بیروت، لبنان، ج ۲ ص ۳۲۴.

من النبیین میثاقهم ... تا اینکه می فرماید ... عیسی بن مریم؛ عیسی بن مریم، در میان آن ارواح بود. خداوند ایشان را برای مریم ارسال کرد، ابی [بن کعب] می گوید: او از دهان وارد جسم [حضرت مریم] شد.»^۱

... از ابن عباس نقل شده که پیامبر ﷺ فرمود: «خداوند عزوجل از پشت آدم، برای دو نعمت در روز عرفه پیمان گرفت. پس، از صلب آدم هر ذریه‌ای را که خلق کرده بود خارج نمود و در مقابل خود پراکند، سپس رو در رو با آن‌ها سخن گفت و فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: چرا، گواهی دادیم؛ تا مبادا روز قیامت بگوئید ما از این [امر] غافل بودیم، یا بگوئید: پدرانمان پیش از این مشرک بودند، ما هم فرزندان بعد از آن‌ها بودیم؛ آیا ما را به خاطر آنچه اهل باطل انجام داده‌اند مجازات می کنی؟»^۲

... ابن عباس درباره آیه «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ...» گفت: خداوند آدم را آفرید و از او پیمان گرفت که پروردگارش است، و مرگ و روزی و مصیبت او را برایش نوشت. سپس فرزندان او را از صلیب همانند ذره بیرون آورد و از آن‌ها پیمان گرفت که پروردگارشان است، و مرگ و روزی و مصیبت‌های آن‌ها را برایشان نوشت.^۳

... از سعید بن جبیر: وی از ابن عباس نقل می کند؛ گفت: هنگامی که خداوند آدم (علیه السلام) را آفرید از او پیمان گرفت، بر پشت او مسح کشید و ذریه او را همانند ذره بیرون آورد، و اجل و روزی و مصیبت‌های آن‌ها را برایشان نوشت، (و آنان را بر نفس هایشان گواه گرفت که آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند آری.)^۴

از عبدالله بن عمرو، گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ

۱. مسند احمد، احمد بن حنبل، ج ۵ ص ۱۳۵.

۲. مجمع الزوائد و منبع الفوائد؛ الهیثمی، مطبعة دارالکتب العلمیة بیروت، لبنان ۱۴۰۸ ق، ۱۹۸۸ م، ج ۷ ص ۲۵.

۳. الدر المنثور فی التأویل بالمأثور؛ جلال الدین السیوطی، ج ۳ ص ۵۹۸.

۴. جامع البیان فی تأویل القرآن؛ محمد بن جریر الطبری، تحقیق: أحمد محمد شاکر الناشر؛ مؤسسة الرسالة. الطبعة:

الأولی، ۱۴۲۰ ق، ۲۰۰۰ م، ج ۱۳ ص ۲۲۸.

﴿ذُرِّيَّتَهُمْ﴾ فرمود: «آنها از پشت او [آدم] همانند شانه‌ای که از سر، مو برمی‌دارد، برداشته شدند؛ پس به آنها فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری. فرشتگان گفتند: گواهی دادیم؛ تا مبادا روز قیامت بگوئید ما از این [امر] غافل بودیم.»^۱

... ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هنگامی که خداوند آدم را آفرید پشتش را مسح کرد؛ پس، از پشت او همه انسان‌هایی که خداوند تا روز قیامت آفرینده‌شان است بیرون آمدند.» و مقاتل می‌گوید: «خداوند سمت راست پشت آدم را مسح کرد، از آن ذریه‌ای سفید خارج شد که همانند ذره بودند؛ سپس سمت چپ پشت او را مسح کرد، از آن ذریه‌ای سیاه خارج شد که همانند ذره بودند، و به آدم فرمود: اینان ذریه‌ی تو هستند.»^۲

به همین تعداد از روایاتی که وجود عالم ذر را ثابت می‌کنند بسنده می‌کنم.

نتیجه آنچه تقدیم شد

با بررسی روایتی که عالم ذر را بیان کرده‌اند، چه آن‌هایی که در تفسیر آیات قرآن ذکر شده‌اند و چه آن‌هایی که در متن جداگانه آمده‌اند، با وجود بسیاری و فراوانی و تواتر آن‌ها، می‌توان به صادر شدن بیشتر این روایات از اهل بیت علیهم السلام یقین پیدا کرد؛ کما اینکه بسیاری از آن‌ها صحیح، حسن و موثق هستند؛ همان طور که سید جزایری آن‌ها را این چنین توصیف کرده است؛ آنجا که می‌گوید:

«کسی که اخبار نقل شده در این باب را بررسی کند منظور اخبار وارد شده در ذکر عالم ذر است. خواهد دید بیش از پانصد حدیث را شامل می‌شوند، که در میان‌شان صحیح، حسن

۱. همان منبع، ج ۱۳ ص ۲۳۲.

۲. مفاتیح‌الغیب أو التفسیر الکبیر؛ فخرالدین رازی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ سوم، ۱۴۲۰ق، ج ۱۵

و موثق وجود دارد.»^۱

با وجود بسیار بودن این روایات، دیگر هیچ ارزشی برای اعتراضاتی مثل اینکه آن‌ها اخبار آحاد هستند، یا برخی از آن‌ها سندی ضعیف دارند، یا در سند برخی از آن‌ها افرادی مجهول وجود دارد، یا بعضی از آن‌ها مرسل هستند و... وجود نخواهد داشت.

همچنین مُجاز به تأویل و منحرف کردن معنای آن‌ها، به چیزی غیر از آنچه ظاهر روایات اشاره کرده‌اند - اینک به صراحت عالم ذر را ذکر کرده‌اند یا الفاظی در آن روایات موجود باشد که دلالت بر عالم ذر داشته باشند نیستیم؛ زیرا تأویل، مخالف ظاهر لفظ است، و با وجود حجیت ظهور لفظ در معنای خود روایت، و نبودن مانعی که از برداشت ظاهر لفظ ممانعت کند و نیز به دلیل اینکه تأویل، مخالف ظاهر لفظ است، هیچ نیازی به تأویل نخواهد بود.

بنابراین، با وجود روایات بسیاری که وجود عالم ذر را به شکلی صریح و واضح و بدون هیچ ابهامی ثابت می‌کنند، هیچ راهی برای کنار گذاشتن روایات وارد شده در این باب یا تأویل آن‌ها یا تفسیر آن‌ها در معنای مجازی، به قصد انکار عالم ذر وجود نخواهد داشت.

اگرچه چنین مواردی از برخی از کسانی که درباره اخبار نقل شده در بیان عالم ذر، سخن گفته و به آن‌ها پرداخته‌اند دیده می‌شود. علامه مجلسی پس از ذکر ده‌ها روایت نقل شده در بیان عالم ذر، برخی از سخنان گفته شده درباره این روایات را نیز نقل کرده، می‌گوید:

«توجه داشته باشید اخبار این باب از جمله اخبار متشابه و آثار پیچیده و بغرنج است، و اصحاب ما - خدا از آن‌ها راضی باشد - در آن‌ها چند مسلک را اختیار کرده‌اند.

از جمله: آنچه اخباریون به آن معتقد شده‌اند؛ اینکه ما به طور کلی به این روایات ایمان داریم، و به جهل از حقیقت معنای آن اعتراف می‌کنیم، و اینکه نمی‌دانیم این روایات از چه کسانی صادر شده است، و حقیقت و علم این روایات را به ائمه ارجاع می‌دهیم.

۱. نور البراهین فی بیان أخبار السادة الطاهرين؛ سید نعمت الله جزائری، تحقیق: سید مهدی روحانی، چاپ دوم سال ۱۴۳۰، چاپخانه مؤسسة النشر الإسلامی، ج ۲ ص ۱۸۴.

از جمله: این روایات حمل بر تقیه می‌شوند؛ چراکه موافق روایات اهل سنت و اعتقادات اشاعره هستند، و نیز با توجه به اینکه مخالف ظاهر روایات «اختیار» و «استطاعت» هستند. از جمله: این روایات کنایه‌ای از علم خداوند سبحان به آنچه خلق به آن خواهند رسید، محسوب می‌شوند؛ زیرا خداوند متعال هنگامی که آن‌ها را خلق فرمود، با علم و آگاهی از احوالشان، گویی آن‌ها را از گل‌های مختلف خلق فرمود.

و نیز از جمله: این روایات، کنایه برای اختلاف استعدادها و قابلیت‌های بندگان است، و این نکته‌ای روشن و بدیهی است و نمی‌توان آن را انکار کرد؛ زیرا به‌طور حتم واضح است که پیامبر و ابوجهل از نظر استعداد و قابلیت در یک درجه و مرتبه قرار ندارند؛ و این تفاوت مستلزم ساقط شدن تکلیف از آن‌ها نمی‌شود؛ زیرا خداوند متعال، پیامبر را بر حسب استعدادی که برای کسب کمال به ایشان داده است مکلف می‌فرماید، و ابوجهل را نیز بر حسب آنچه به او عطا کرده است مکلف می‌کند نه بیش از حد توانش، و نیز او را بر هیچ شرّ و فسادی مجبور نکرده است.

و از جمله: هنگامی که خداوند ارواح را ابتدا در عالم ذر مکلف فرمود و از آن‌ها پیمان گرفت، آن‌ها خیر و شر را در آن وقت به انتخاب خود اختیار کردند؛ بنابراین اختلاف گل و سرشت آن‌ها بستگی به انتخاب و اختیاری دارد که خود آن‌ها آن را انتخاب کرده‌اند؛ همان گونه که برخی از روایات سابق بر این نکته دلالت دارند؛ بنابراین هیچ فسادی در آن وجود ندارد.

همان گونه که واضح است تأویلات بسیاری در این وجوه و وجوه سابق وجود دارد؛ بنابراین پرداختن به چنین مسائل پیچیده و بغرنجی که ذهن ما قادر به درک حقیقتشان نیست اولویت دارد؛ به‌خصوص آن مسائلی که ائمه، ما را از پرداختن به آن‌ها نهی کرده‌اند. حال برخی از آنچه علمای ما و مخالفان آن‌ها، بیان کرده‌اند نقل می‌کنیم...»^۱

سپس سخنان و نظراتی را که در این مسئله گفته شده‌اند ذکر می‌کند. از گفته علامه

مجلسی چنین برداشت می‌شود که او به عالم ذر اقرار دارد، ولی به نظر او بهتر است به جزئیات آن پرداخته نشود؛ زیرا به نظر او (علیه السلام) این مسئله از جمله مسائلی است که اهل بیت (علیهم السلام) از پرداختن به آن‌ها نهی فرموده‌اند.

همان طور که قبلاً اشاره کردیم، تواتر معنوی این روایات و دلالت صریح بیشترشان بر عالم ذر، برای پاسخ به کسانی که به نقد این روایات پرداخته‌اند و تلاش کرده‌اند آن‌ها را انکار کنند کافی است.

از طرف دیگر هیچ روایت مخالفی که برای نفی وجود عالم ذر بتوان به آن تکیه کرد وجود ندارد.

بنابراین، از اعتقاد به وجود عالم ذر گریزی نیست.

و به این ترتیب از طریق ثقلین - قرآن و عترت - برای ما ثابت می‌شود که عالم ذر یک واقعیت ثابت شده است؛ به طوری که هیچ شک و تردیدی در آن نیست، و گریزی از اعتقاد به آن و ایمان به آنچه در آن اتفاق افتاده است وجود ندارد.

این اعتقاد توسط بسیاری از علما به صراحت بیان شده است؛ از جمله:

۱. شیخ صدوق:

«واجب است اعتقاد داشته باشیم خداوند متعال هیچ خلقی را برتر از محمد و ائمه، خلق نکرده است؛ و ایشان محبوب‌ترین، گرامی‌ترین خلق برای خداوند هستند که هنگام اخذ پیمان خداوند از پیامبران، آنجا که می‌فرماید «وَأَشْهَدُهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ» نخستین کسانی بودند که اقرار کرده‌اند؛ و خداوند متعال در عالم ذر، پیامبر خود محمد را برای انبیا مبعوث کرد؛ و خداوند متعال به هر یک از پیامبران، با توجه به شناختشان از پیامبر ما و سبقت‌جستن در اقرار به آن حضرت، به آن‌ها مقام و منزلت عطا

فرموده است.»^۱

این گفته شیخ صدوق «واجب است اعتقاد داشته باشیم ... در عالم ذر» اثباتی از طرف او برای عالم ذر و وجوب اعتقاد به آن است؛ همچنین بیانگر عهد و پیمانی است که بر توحید خداوند و نبوت محمد ﷺ در آن عالم از بندگان گرفته شده است.

۲. سید جزایری:

در شرح و توضیح عالم ذر و روشنگری از روایات نقل شده در این زمینه می گوید:

«عالم ذر: عالم ارواحی است که به بدن‌های لطیفی متصل شده‌اند، و با «الست بریکم» مورد خطاب قرار گرفتند. بر آن‌ها نوعی از تکالیف عرضه شد، و در نتیجه آن‌ها یا ایمان آوردند یا کافر شدند؛ و آن عالم، عالم سایه‌ها یا اشباح [نیز] نامیده می‌شود.»^۲

۳. مازندرانی:

در توضیح اخبار وارد شده درباره امتحان در عالم ذر می گوید:

«حقیقت این است که ظاهر ساختن و پراکندن آن‌ها، شهادت گرفتن، اقرار و گرفتن پیمان با تمام معانی فوق‌الذکر، یک واقعیت است؛ زیرا خداوند متعال آن‌ها را پدید آورد و با این سخن خود «الست بریکم» آن‌ها را مورد خطاب قرار داد و آن‌ها نیز حقیقتاً پاسخ «آری» دادند، و چیز دیگری غیر از آن وجود ندارد؛ به دلیل قدرت قاهر خداوند متعال و اینکه او در آن‌ها نیرویی ایجاد کرد که با کمک آن و با توجه به آیاتش، می‌توانند او را بشناسند و توحید او را به‌جا آورند؛ همچنین بتوانند با آن نیرو آنچه از کمال و تکامل در خود دارند به‌صورت عملی به انجام برسانند؛ بنابراین خلقت آن‌ها به این طریق شبیه خارج کردن آن‌ها [به صورت ذره]، و عهد و پیمان بود. پس اطلاق خارج کردن آن‌ها و گرفتن پیمان از آن‌ها بر این وجه و به این طریق بهترین تمثیل است. این همان پیمان قدیم و عهد نخستین

۱. الاعتقادات فی دین الامامیه؛ شیخ صدوق، تحقیق: عصام عبد السید، چاپ دوم، ۱۴۱۴ق، ۱۹۹۳م، انتشارات:

دار المفید للطباعة والنشر والتوزیع، بیروت، لبنان، ص ۹۳.

۲. نور البراهین، سید نعمت الله جزائری، ج ۱ ص ۱۵۹.

است، و حتی اطلاق عهد قدیم بر عمل خداوند سبحان بر اساس آن قدرتی که در آن‌ها قرار داده است، بعید نیست. علاوه بر این، برخی از آن‌ها پس از وجود عینی، آن پیمان را نقض، و آن قدرت و فطرت سلیم را باطل کردند، و چیزی را که با زبانِ حالِ آن نیرو، به آن اقرار کرده بودند، به سبب لذت‌های شهوانی و وسوسه‌های شیطانی، انکار کردند.»^۱

بنابراین مازندران‌ی و بیشتر محدثان برای اثبات عالم ذر، به معنای ظاهری آیات و روایات صحیح تکیه کرده‌اند.

۴. سید خوبی:

هنگام پاسخ به سؤال:

«سؤال ۱۲۹۹: جناب سید دربارهٔ این آیه «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ...» چه نظری دارند؟ آیا ظاهر آیه درست است؟ یا باطنی دارد؟ چراکه برخی از مفسران خارج شدن ذریهٔ آدم از صلب او توسط خداوند را بعید دانسته‌اند، و باطنی برای این آیه متصور شده‌اند؟

پاسخ سید خوبی: هیچ اشکالی در دلالت ظاهر این آیه نیست، و هیچ عملی از «خداوند قادر» برای انجام هر چیزی که امکان انجام آن با قدرتش وجود داشته باشد بعید نیست.»^۲

بنابراین سید خوبی در پاسخ خود، به حجیت داشتن ظاهر این آیه مبارک، بسنده می‌کند، و این به معنای اقرار وی به وجود عالم ذر است؛ یعنی همان عالمی که این آیه کریم به آن اشاره کرده است.

۱. شرح أصول الكافي؛ محمد صالح مازندرانی، تحقیق همراه با توضیح: میرزا أبو الحسن شعرانی، ویرایش و تصحیح: سید علی عاشور، چاپ اول، ۱۴۲۱ق/ ۲۰۰۰م، چاپخانه: دار احیاء التراث العربی للطباعة والنشر والتوزیع، ناشر: دار احیاء التراث العربی للطباعة والنشر والتوزیع، بیروت، لبنان، ج ۸ ص ۱۷.

۲. صراط النجاة استفتاءات السید الخوئی همراه با توضیح و بیوست شیخ تبریزی. جامع مواد الكتاب، موسی مفید الدین عاصی العاملی، انتشارات: دفتر نشر برگزیده چاپخانه: سلمان فارسی، چاپ اول در جمهوری اسلامی ایران، جمادی الأول ۱۴۱۶ق، ج ۱ ص ۶۳.

۵. سید طباطبایی:

در تفسیر المیزان بحثی مفصل و طولانی در رابطه با عالم ذر بیان کرده و در آن گفته‌ها و نظرات را نقل می‌کند و به نقد و بررسی آن‌ها می‌پردازد. ما فقط رأی و نظر وی را دربارهٔ این مسئله نقل می‌کنیم:

«اگر در این آیات تدبر کنی، سپس به این سخن خدای متعال «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ» مراجعه کنی و خوب در آن‌ها تدبر کنی، خواهی دید این آیات به جزئیات امری اشاره می‌کنند که این آیات [یعنی وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ] به صورت کلی و اجمالی آن را بیان می‌کنند. تمام این آیات به پیدایش سابق انسانیت اشاره دارند که خداوند در آن، میان افراد این نوع تفاوت و تمایز قرار داد، و آن‌ها را بر نفسشان گواه گرفت: آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری گواهی دادیم.»^۱

بنابراین سید طباطبایی طبق متون دینی به اصل عالم ذر اقرار می‌کند.

بنابراین اقرار به وجود عالم ذر و لزوم اعتقاد به آن بر اساس دلیل نقلی و متونی از تقلین بوده است که بیشتر علمای شیعه و اهل سنت آن را بیان نموده‌اند، مگر کسانی که به بی‌راهه رفته و مخالفت کرده‌اند.

پس طبق استدلال ما با توجه به متونی از تقلین، روشن می‌شود که عالم ذر یک واقعیت ثابت شده است.

۱. المیزان فی تفسیر القرآن؛ السید محمد حسین الطباطبائی، منشورات جماعة المدرسين فی الحوزة العلمية فی قم المقدسة، ج ۸ ص ۳۱۸.

فصل دوم

آیا عقل می‌تواند عالم ذر را اثبات یا نفی کند؟

این فصل شامل دو مبحث است:

- مبحث اول: معنای عقل و حجیت آن.
- مبحث دوم: ادله منکران عالم ذر.

مبحث اول: معنای عقل و حجیت آن

۱. معنای عقل

الف. معنای عقل از نظر لغوی

زبان‌شناسان چندین معنا برای عقل بیان کرده‌اند؛ از جمله:

«عقل برخلاف حماقت و کم‌عقلی است.»^۱

۱. المخصص؛ علی بن إسماعیل نحوی لغوی أندلسی معروف به ابن سیده، تحقیق: لجنة إحياء التراث العربی، چاپخانه: دار التراث العربی، بیروت، لبنان، ج ۱ ق ۳ ص ۱۵.

«عقل برخلاف جهل است.»^۱

«العقل: الجبر والنهی ضد الحمق. "جبر" یعنی حرمت و محدودیت. "نهی" یعنی بازداشتن. پس عقل یعنی حرمت و محدودیت و بازداشتن که ضد حماقت است... و عقل به معنای اندیشیدن در امور است. عقل را عقل نامیده‌اند، زیرا دارنده خود را از فروغلطیدن به مهلکه‌ها بازمی‌دارد. و گفته شده عقل وسیله‌ای برای تمایز انسان از دیگر حیوانات است. و گفته می‌شود فلانی قلب عَقُول [قلبی است که عاقلانه بیندیشد]، و و لِسَانُ سَوُول [زبان پر سؤال است که هرچه را نداند می‌پرسد]، و قَلْبُ عَقُولُ فَهْمٌ [قلبی خردمند و فهیم] دارد؛ و آن چیز را عاقلانه انجام داد یعنی با اندیشه و از روی آگاهی انجام داد.»^۲

«عقل علم است ... یا آگاهی از اوصاف اشیا از جمله خوبی‌ها، بدی‌ها، و کمال و نقصان آن‌هاست، یا آگاهی از خیرترین امور و شرتترین آن‌ها، یا به‌طور کلی آگاهی از تمام امور است، یا قدرتی است که به‌وسیله آن بتوان خوب و بد را تشخیص داد؛ یا معانی جمع‌شده در ذهن است که منجر به دستیابی به اهداف و علایق می‌شود، یا حالتی ستودنی برای انسان است که در حرکات و گفتار او نمایان می‌شود.»^۳

از سخنان آن‌ها به‌طور خلاصه چنین برداشت می‌شود که عقل از نظر زبان‌شناسی معانی متعددی دارد:

۱- در مقابل جهل و حماقت قرار دارد؛ تقابل دو نقیض یا دو تضاد.

۲- به معنی «جبر» یعنی حرمت و محدودیت، «نهی» یعنی بازداشتن است.

۳- اندیشیدن در امور است.

۱. العین؛ فراهیدی، ج ۱ ص ۱۵۹.

۲. لسان العرب؛ ابن منظور، ج ۱۱ ص ۴۵۸.

۳. تاج العروس، زبیدی، ج ۱۵ ص ۴۰۵.

۴- دارنده خود را از فروغلطیدن به مهلکه‌ها بازمی‌دارد.

۵- انسان به وسیله عقل از دیگر حیوانات متمایز می‌شود.

۶- علم و ادراک است.

۷- آگاهی از خصوصیات اشیا از جمله بدی‌ها، خوبی‌ها، کمال و نقص آن‌هاست.

۸- آگاهی از خیرترین امر و شرترین آن‌ها، یا به طور کلی تمام امور است.

همان طور که مشاهده می‌کنید هیچ جمله جامع و مانعی در میان آن‌ها وجود ندارد که بتوان در تبیین معنای عقل به آن تکیه کرد، بلکه هر کدام از آن‌ها تنها به جنبه‌ای از معنا توجه کرده و از جنبه دیگر غافل مانده‌اند.

ب. معنای عقل از نظر اصولیون^۱

عقل از نظر آن‌ها به دو نوع تقسیم می‌شود: عقل نظری و عقل عملی:

«مراد از عقل نظری ادراک چیزهایی است که باید یاد گرفته شود؛ یعنی ادراک اموری که واقعی هستند. و مراد از عقل عملی قضاوت عقل برای انجام‌دادن یا انجام‌ندادن کاری است.»^۲

۱. به دانشمندان شیعی صاحب‌نظر در علم اصول فقه «اصولیون شیعه» می‌گویند؛ اصولیون شیعه واژه «اصولی» را در مقابل «اخباری» به کار می‌برند. اصولیون شیعه، آن دسته از عالمان شیعه هستند که در زمینه اصول فقه، تخصص و تبحر داشته و [طبق تعریف خودشان] صاحب‌نظر هستند. (مترجم، منبع: سایت ویکی‌فقه، با اندکی تغییر)
 ۲. العقل والبلوغ (عند الامامية)؛ حسین کریمی قمی، چاپ اول، ۱۳۸۱ش، چاپ و انتشارات: انتشارات دانشگاه، قم، ص ۷۹؛ وأصول الفقه، محمد رضا المظفر، ج ۲ ص ۲۷۸.

* «عقل نظری: عملکرد عقل نظری، درک و شناخت واقعیت‌ها و قضاوت درباره آن‌هاست. عقل عملی، قوه‌ای است که کنش و رفتار آدمی را کنترل می‌کند؛ یا کارکردش درک بایدها و نبایدهاست و در واقع عقل عملی مبنای علوم زندگی است، و مورد قضاوت در عقل عملی این است که این کار را انجام بدهم یا نه؟» (مترجم)

عده‌ای دیگر گفته‌اند:

«عقل نظری ادراک آن چیزی است که اتفاق افتاده، و عقل عملی ادراک آن چیزی است که باید اتفاق بیفتد.»^۱

آن‌ها بحث و گفت‌وگوهایی طولانی دربارهٔ این موضوع، و موضوعات حجیت دلیل عقلی، مدرکات عقل^۲، و موارد مستقل و غیرمستقل عقل، و ... داشته‌اند.

ج. معنای عقل در روایات

آن‌ها چندین معنا را برای عقل که در کلام اهل بیت علیهم‌السلام وارد شده است بیان کرده‌اند: برخی از آن‌ها را ذکر می‌کنیم:

۱. از سماعة بن مهران نقل شده است: نزد ابو عبدالله علیه‌السلام بودم و جماعتی از دوست‌دارانش نیز در محضر ایشان بودند. یاد عقل و جهل به میان آمد. ابو عبدالله علیه‌السلام فرمود: «عقل و لشکریانش، و جهل و لشکریانش را بشناسید تا هدایت شوید» سماعه می‌گوید: گفتم: فدایتان شوم، ما چیزی نمی‌دانیم جز آنچه شما به ما آموخته‌ای. ابو عبدالله علیه‌السلام فرمود: «خداوند بلند مرتبه عقل را آفرید. او اولین مخلوق از روحانیون از سمت راست عرش از نورش بود. به او فرمود: پشت کن، و او رفت، و سپس فرمود: پیش آی، پیش آمد. خداوند تبارک و تعالی فرمود: تو را بر خلقی عظیم خلق کردم و بر جمیع خلائقم برتری دارم. سپس جهل را از دریای شور تشنگی بیافرید. به او فرمود: پشت کن، رفت. سپس فرمود: بازگرد، و بازنگشت. به او فرمود: تکبر کردی؟ و لعنتش نمود.»^۳

۱. پژوهشی در علم اصول؛ تهیه گزارش پژوهش سید محمدباقر الصدر؛ سید محمود شاهرودی، چاپ سوم ۲۰۰۵م،

ناشر: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی مطابق مذهب اهل بیت علیهم‌السلام، ج ۴ ص ۱۲۰.

۲. مدرکات عقل: شواهد منطقی معتبر عقل. (مترجم)

۳. اصول کافی، شیخ کلینی، ج ۱ ص ۲۰.

منظور از عقل در اینجا نخستین و بهترین مخلوق نورانی محمد (صلی الله علیه و آله) است:

«و اولین امتحان برای عقل اول یا همان محمد در عالم عقل، ساده و عاری از هرگونه جزئیات بود؛ یعنی: پشت کن، و او رفت؛ پیش آی، و او پیش آمد.»^۱

۲. بعضی از اصحاب ما نقل کرده‌اند: شخصی از امام صادق (علیه السلام) پرسید: عقل چیست؟ حضرت فرمود: «چیزی است که به وسیله آن خدای رحمان پرستش شود و بهشت به دست آید...»^۲

۳. ابوعبدالله امام صادق (علیه السلام) فرمود: «پایه شخصیت انسان، عقل است، و هوش و فهم و حافظه و دانش از عقل سرچشمه می‌گیرند...»^۳

۴. سید احمد الحسن (علیه السلام) می‌فرماید «عقل حقیقی همان چیزی است که در آسمان کلی هفتم قرار دارد»^۴ و به آن عالم عقل گفته می‌شود. سید احمد الحسن در بیان عالم عقل می‌فرماید:

«عالم عقلی: سومین عالم است، از عالم ملکوت بالاتر است و عالمی کلی است که موجودات در آن در یکدیگر تنیده‌اند، و در آن منافات و اختلافی وجود ندارد، به آن صورتی که در عالم ملکوت و در عالم ملک وجود دارد. غایت انسان رسیدن به این عالم و غرض از رسیدن، شناخت و معرفت خداوند سبحان و متعال است.»^۵

۱. گزیده‌ای از تفسیر سورة فاتحه، سید احمد الحسن، انتشارات انصار امام مهدی، چاپ دوم، ۱۴۳۱ق.، ۲۰۱۰م، ص ۳۸.

۲. اصول کافی، شیخ کلینی، ج ۱ ص ۱۱.

۳. همان منبع، ص ۲۵.

۴. عقاید اسلام، سید احمد الحسن، ص ۱۵، حاشیه کتاب عربی.

۵. گزیده‌ای از تفسیر سورة فاتحه، سید احمد الحسن، ص ۳۳.

د. معنایی که در این مبحث در صدد توضیحش هستیم

عقل «نیروی تفکر به ودیعه‌نهاده شده در هر انسان است، که هر انسان شایسته، بدکردار، مؤمن و کافر این نیرو را داراست.»^۱

این اصطلاح برای توصیف توانایی تفکر، و تمایز قائل شدن میان چیزها، و درک آن‌ها، و قدرت تفکر، درک، تجزیه و تحلیل و استنتاج با توجه به داده‌های ذخیره شده در مغز است که دستگاه هوشمندی انسانی محسوب می‌شود. به این ترتیب، قدرت تفکر انسان، عقل نامیده می‌شود. این توانایی برای هر انسانی فارغ از اعتقاد، ایمان و کفر او، وجود دارد.

بنابراین نیروی تفکر در انسان برحسب چنین معنایی -با توجه به کاربرد لفظی رایج در میان مردم- «عقل» نامیده می‌شود؛ اما این در واقع سایه عقل است و نه معنای واقعی و حقیقی آن؛ بلکه تنها تصویری از عقل است که به این نام خوانده می‌شود؛ زیرا عقل حقیقی و واقعی همان چیزی است که در آسمان هفتم یا آسمان کلی عقل موجود است؛ آسمانی که هیچ تضاد و منافاتی در آن وجود ندارد.

این نکته‌ای است که سید احمدالحسن آن را بیان کرده است:

«باید توجه داشت که ما طبق کاربرد لفظی رایج در میان مردم، سایه عقل انسان را با توجه به اینکه تصویری از عقل [حقیقی] است و می‌توان آن را به این نام نامید، عقل می‌نامیم؛ وگرنه عقل واقعی و حقیقی همان چیزی است که در آسمان کلی هفتم وجود دارد.»^۲

بنابراین رسیدن به عالم واقعی عقل و متصف شدن به آن، همان عالمی است که از انسان انتظار می‌رود تا با ایمان و عمل صالح خود به آن ارتقا پیدا کند، و به این ترتیب شایستگی

۱. عقاید اسلام، سید احمدالحسن، ص ۱۷۴.

۲. عقاید اسلام، سید احمدالحسن، ص ۱۵، حاشیه.

خلافت الهی در زمین و بردوش کشیدن رسالت الهی را داشته باشد، و این همان جایگاه و حقی است که از بنی آدم انتظار می‌رود به آن برسند و به آن ارتقا پیدا کنند؛ چراکه خداوند توانایی انجام چنین کاری را در او به ودیعه نهاده است، و به این ترتیب او را با عقل، شرافت بخشیده و بر دیگر مخلوقات برتری داده است. حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا﴾^۱ (و ما به راستی فرزندان آدم را بسیار گرامی داشتیم و آن‌ها را در خشکی و دریا حمل کردیم و از نعمت‌های پاکیزه به آن‌ها روزی دادیم و آن‌ها را بر بسیاری از مخلوقات خود برتری و فضیلت کامل بخشیدیم).

اما در خصوص توانایی تفکر و تمایز قائل شدن میان حق و باطل، و خیر و شر که در هر انسانی وجود دارد، باید گفت این در واقع تصویری از عقل کامل و سایه‌ای از عقل است و با این قدرت تفکر اگر انسان حق را درک و از آن پیروی کند، و به وسیله ادراکاتی که عقل از آن‌ها تغذیه و با آن‌ها استنباط می‌کند بتواند حق را از باطل تمایز دهد تا از باطل اجتناب ورزد، می‌تواند در عوالم نور ارتقا پیدا کند.

به علاوه، این تعریف و معنا برای عقل همان تعبیری است که آن‌ها بر اساس آن عقل را -علاوه بر ثقلین [کتاب خدا و سنت]- به عنوان راهنمای دیگری از جمله منابع تشریح در نظر گرفته‌اند، و از خروجی‌های آن «دلیل عقل» را وضع کرده‌اند؛ دلیلی که در تعریف آن با یکدیگر دچار اختلاف شده‌اند.

شیخ محمدرضا مظفر در بیان «دلیل عقلی» می‌گوید:

«آنچه از شواهد عقلی که می‌تواند همانند کتاب خدا و سنت، دلیل مدنظر باشد، عبارت است از: هر حکم عقلی که به حکم شرعی قطع و یقین حاصل کند؛ به عبارت دیگر: هر قضیه عقلی است که به وسیله آن به حکم شرعی قطع و یقین حاصل شود. این معنا را

عده‌ای از متأخرین بیان کردند.^۱

سید محمدباقر صدر در بیان دلیل عقلی می‌گوید:

«دلیل عقلی هر قضیه‌ای است که عقل آن را می‌فهمد، و می‌توان از آن، حکم شرعی را استنباط کرد.»^۲

آن‌ها نه تنها عقل را دلیلی در استنباط احکام شرعی می‌دانند، بلکه آن را در اعتقادات و قضایای وابسته به اعتقادات نیز دخیل دانسته‌اند.

حال ببینیم آیا عقل می‌تواند دلیلی در کنار ثقلین باشد و در فرآیند استنباط دخالتی داشته باشد یا خیر؟

پاسخ این پرسش در مبحث بعدی توضیح داده خواهد شد.

۲. عقل نتایج را آشکار می‌کند و آن‌ها را از هیچ به وجود نمی‌آورد

بعد از اینکه دانستیم، عقل قدرت تفکر است، برای ما روشن می‌شود که عقل، فکر می‌کند و تصورات (مدزکات) موجود را درک می‌کند و به آن‌ها پی می‌برد؛ یعنی چیزها یا نتایج وجود دارند اما از دید عقل پنهان هستند و او هنوز متوجه آن‌ها نشده است، و وقتی متوجه آن‌ها بشود، آن‌ها را درک می‌کند.

به عبارت دیگر: عقل وجود مُدزکات (دریافت‌ها و ادراکات) مقید به اسباب و علل به وجود آورنده آن‌ها را آشکار می‌کند؛ و این یعنی عقل، [فقط] از وجود آن‌ها پرده برمی‌دارد، نه اینکه آن‌ها را از هیچ به وجود بیاورد تا علت وجود آن‌ها در نظر گرفته شود.

۱. أصول الفقه؛ شیخ محمدرضا مظفر، چاپ و انتشارات دارالتفسیر (اسماعیلیان)، چاپ سوم، ۱۴۲۰ق، ج ۳، ص ۱۲۵.
۲. دروس فی علم الأصول، سید محمدباقر صدر، چاپ و نشر: مؤسسه انتشارات اسلامی تابع گروه مدرسین در قم مقدس، چاپ پنجم، ۱۴۱۸ق، ج ۲ قسمت ۳ ص ۲۰۲.

عقل، دریافت‌ها و ادراکات را آشکار می‌کند، بدون اینکه میان امور شهودی (بدیهیات) و نظری از نظر آشکارسازی تفاوتی قائل شود؛ بلکه تفاوت در نحوه تفکر و ادراک است.

عقل، در درک بدیهیات، نیازی به تلاش و ملاحظات بیشتر ندارد؛ زیرا آن‌ها از اصول ثابت هستند؛ مثل دانستن اینکه چیزی در عین حال هم موجود باشد و هم نباشد، و نیز محال بودن اجتماع و ارتفاع دو نقیض^۱ در یک زمان واحد.

اما در مباحث نظری مثل معادلات ریاضی و ترکیبات شیمیایی، برای آشکار کردن نتایج آن‌ها نیاز به تلاش و توجه بیشتری است.

ولی در هر دو صورت، عقل تنها یک کاشف و آشکارکننده است.

پس اگر عقل [صرفاً] نیروی تفکر و ادراک باشد، و ایجاد مدرکات از کارکردهایش نباشند، بنابراین، عقل همانند یک ترازو خواهد بود؛ و برای اینکه ترازو بتواند به‌خوبی کار خود را انجام دهد به معیاری ثابت و وزنه‌هایی برای مقایسه نیاز خواهد داشت؛ زیرا ترازو بدون وجود چنین وزنه‌هایی غرض خود را برآورده نمی‌کند و نتایج مورد انتظار از آن، و آگاهی و شناخت مدرکات را محقق نمی‌سازد؛ و خود عقل وزنه درستی برای اندازه‌گیری نیست تا بتوان از طریق آن از صحت نتایجی که درک می‌کند اطمینان حاصل کنیم.

۳. عقل، یک ترازوست و معیار اندازه‌گیری نیست

یعنی عقل به وزنه‌های اندازه‌گیری و معیارهایی نیاز دارد که در یک کفه قرار بگیرند تا به‌وسیله آن‌ها مدرکات قرار داده‌شده در کفه دیگر را بسنجد و بتواند وزن آن‌ها را اندازه بگیرد؛

۱. اصل امتناع تناقض یکی از اصطلاحات به‌کاررفته در علم منطقی بوده و به‌معنای استحاله اجتماع و ارتفاع دو نقیض در موضوع واحد است. از موارد اولیات جلی یا روشن، «اصل امتناع تناقض» است. اصل عدم تناقض یعنی دو نقیض در موضوع واحد در وجود و عدم، جمع نمی‌شوند. (مترجم، منبع: سایت ویکی‌فقه)

زیرا عقل [فقط] نقش یک ترازو را ایفا می‌کند.

این یک واقعیت مهم است که باید به آن توجه شود و از آن غفلت نکنیم تا نقش صحیح عقل را در تفکر و ادراک بشناسیم.

در توضیح این نکته، سید احمدالحسن می‌فرماید:

«در ابتدا باید نکته مهمی را مشخص و معین کنیم تا در هر بحثی که از دلیل عقلی بهره گرفتیم، همراه ما باشد؛ اینکه عقل، میزان و ترازوست، نه وزنه! عقل معلوماتی را که به آن داده می‌شود مقایسه می‌کند و آنچه را که در آن‌هاست و سنگینی و سبکی یا حتی نبودن یا بی‌ارزش بودنش را نشان می‌دهد. به‌همین دلیل برای اینکه وظیفه و کارکرد عقل به‌شکل درستی به انجام برسد، باید وزنه‌های سنجش حقیقی ثابت و یقینی وجود داشته باشد تا مرجعی برای مقایسه و موازنه عقلی باشد؛ وگرنه آنچه در یک کفه ترازو یا عقل گذاشته می‌شود، صرفاً توهمی خواهد بود که هیچ ارتباطی با حقیقت ندارد، و به‌دنبال آن نتیجه‌گیری نهایی به نتایج نادرستی منجر خواهد شد. متأسفانه این وضعیتی است که در عمل اتفاق افتاده و به‌شکلی گسترده هم در حوزه عقاید، و هم در تشریح و احکام منتشر شده است.»^۱

پس عقل برای اینکه بتواند نقش خود را در فرآیند تفکر و ادراک به‌خوبی ایفا کند، باید نقش درست خودش را بر عهده بگیرد تا بتواند سودمند باشد و به کشف حقایق منجر شود. عقل، نقش یک ترازو را بر عهده دارد، و شامل دو کفه است؛ در کفه اول، مدرکات، و در کفه دوم، وزنه‌های اندازه‌گیری یا معیارهای سنجش قرار می‌گیرند. وزنه‌ها باید درست و صحیح و حقایق ثابتی باشند تا عقل بتواند نتایج درستی به دست آورد و از طریق آن‌ها به نتایج درست و واقعی دست پیدا کند؛ چراکه این وزنه‌ها در دستیابی به نتایج ادراک عقلی و تمایز حق از باطل، درست از نادرست، و حسن از قبیح، نقش مهمی بازی می‌کنند؛ حال اگر وزنه‌ها درست

و صحیح نبوده باشند، عقل نیز به دنبال وزنه‌هایی که در کفه ترازو گذاشته شده است به نتایج نادرستی می‌رسد، و در نتیجه اشتباه می‌کند:

«عقل میزان و ابزار سنجش است و در نتیجه نیازمند وزنه یا معیاری است که بقیه چیزها با آن سنجیده شوند، و خوب و بد آن‌ها مشخص شود؛ بنابراین اگر معیار سنجش برای عقل درباره موضوعی معین فراهم شود، عقل، توانایی تمایز حق از باطل و حسن از قبیح را در آن موضوع خواهد داشت، و اگر معیار سنجش فراهم نشود، عقل توانایی تمایز حسن از قبیح و حق از باطل را نخواهد داشت؛ و به همین دلیل است که در تمایز حق از باطل توسط مردم در بسیاری اوقات اشتباه به وجود می‌آید.»^۱

۴. چه کسی معیارهای سنجش را تعیین می‌کند؟

تعیین‌کننده معیارهای سنجش واقعی ثابت و یقینی، که عقل در دستیابی به نتایج درست به آن‌ها تکیه می‌کند باید از آن معیارها آگاهی داشته باشد و آن‌ها را از یکدیگر تمایز دهد، و هدف او از تعیین و وضع این معیارها، رسیدن به حق باشد؛ زیرا آنچه او می‌خواهد هدایت کسانی است که از این معیارها برای سنجش مدرکات استفاده می‌کنند. بنابراین واضع معیارها باید عاری از جهل و نواقص باشد؛ پس باید علمی باشد که جهلی در آن نباشد، و نوری باشد که در آن هیچ ظلمتی نباشد، و کمالی باشد که هیچ نقصی در آن نباشد، و دانای به تمام حقایق، خلاق، سرمنشأ و سرنوشته آن‌ها باشد. چنین شخصی کسی جز لاهوت مطلق تبارک و تعالی نخواهد بود؛ چراکه فقط او آگاه به تمام حقایق است.

اما کسی که بگوید تعیین‌کننده معیارهای سنجش کسی غیر از خداوند است، یعنی بگوید این معیارها محصول عقل بشری هستند، پس باید بگوید عقل این معیارها را به‌طور مستقل

وضع کرده است، که این منجر به لاهوت مطلق شدن عقل می‌شود؛

یا اینکه باید بگوید عقل آن‌ها را در کنار خدا وضع کرده است، و به این ترتیب برای خداوند متعال شریک قائل می‌شود؛ خداوند از چنین نسبت‌هایی بسی بالاتر است.

این در صورتی است که بگوید معیارهای سنجش باید حقیقی، ثابت و یقینی باشند تا بتوان آن‌ها را به این نام خواند.

اما اگر بخواهد هر معیاری را که عقلِ قاصرش آن را وضع می‌کند در کفه ترازو بگذارد، در این صورت آنچه در یکی از کفه‌های ترازو یا عقل قرار می‌گیرد توهمی بیش نخواهد بود؛ به طوری که هیچ ارتباطی با واقعیت ندارد، و معیاری حقیقی و واقعی به حساب نمی‌آید و در نهایت به نتایج نادرستی منتهی می‌شود؛ چراکه بر مبنای اشتباه بنا شده است. پس اگر معیاری برای سنجش در دسترس نباشد عقل قادر به تمایز خوب از زشت و حق از باطل نخواهد بود و به همین سبب مردم در بیشتر اوقات در تشخیص حق و باطل دچار اشتباه می‌شوند. متأسفانه این وضعیتی است که در عمل و به شکل گسترده شایع شده است، چه در حوزه اعتقادات و چه در حوزه تشریح و احکام.

بنابراین روشن است که وضع‌کننده معیارهای سنجش حقیقی یقینی و ثابت که منجر به نتایج واقعی می‌شود، همان خالق عقل و معیارها و همه چیز یعنی خداوند تبارک و تعالی است:

«ممکن نیست کسی مدعی شود همه ملاک‌های سنجش را داراست چه برسد به اینکه مدعی شویم همه مردم چنین هستند. چراکه در اختیار داشتن همه ملاک‌های سنجش به این معناست که فرد، حقایق همه اشیا را و عاقبت آن‌ها و چیزهایی که آن‌ها را در بر گرفته است، در همه حالات می‌داند؛ و امکان ندارد کسی جز خداوند سبحان و متعال بتواند چنین احاطه‌ای داشته باشد.»^۱

حال پس از آنکه دانستیم وضع‌کننده معیارها چه کسی است، نوبت به خود معیارها می‌رسد.

۵. معیارهای حقیقی یقینی ثابت چه چیزی است؟

چنین معیارهایی نباید سبب گمراهی کسانی بشوند که به آن‌ها ملتزم شده‌اند و از آن‌ها پیروی می‌کنند؛ پس ناگزیر باید از طرف خداوند باشند، و این همان نکته‌ای است که خداوند تبارک و تعالی از زبان پیامبرش - که هرگز بر اساس هوای نفس سخن نمی‌گوید، بلکه سخن وی چیزی جز وحی نیست- در حدیث متواتر ثقلین، در کتاب‌های هر دو گروه مسلمانان به وضوح بیان نموده است. می‌فرماید: «من دو چیز گران‌بها نزد شما گذاشتم، کتاب خدا و عترتم اهل بیتم. تا زمانی که به آن دو چنگ بزیند هرگز گمراه نمی‌شوید، و خداوند آگاه و دانا به من خبر داده است که آن دو هرگز از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا در حوض بر من وارد شوند.»^۱

پس کتاب خدا به استوارترین طریق، و به حق و صراط مستقیم هدایت می‌کند، و هر کس به او پناه ببرد از گمراهی در امان می‌ماند؛ و به همراه آن، کتاب ناطق قرار دارد که در پیامبر اعظم، عترت معصوم ایشان و آنچه از آن‌ها در قالب گفتار، عمل و اقرار صادر شده، جلوه‌گر شده است. هیچ‌یک از این دو از دیگری جدا نمی‌شود و نمی‌توان فقط به یکی از آن‌ها بدون توجه به دیگری تمسک جست. آن‌ها هر دو با یکدیگر راه هدایت و نجات از گمراهی هستند. خداوند متعال، معیار سنجش صحیح در مسائل دینی از بین تمام مدرکات را وضع فرموده است، که این دو، کتاب خدا و عترت هستند؛ یعنی ثقلین در کنار یکدیگر بدون اینکه بینشان جدایی باشد؛ و این همان خواسته خداوند متعال است.

چه بسا گفته شود: کتاب خدا در برابر خطا و گمراهی مصون و نگهدارنده است و [تمام]

۱. معالم المدرستین، سید مرتضی عسکری، انتشارات و چاپ: مؤسسه چاپ و انتشارات و توزیع نعمان، بیروت، لبنان، ۱۴۱۰ق، ۱۹۹۰م، ج ۱ ص ۳۶۰.

۱۰۸ آیا عقل می‌تواند عالم ذر را اثبات یا نفی کند؟

حقایق را دربردارد؛ زیرا از جانب خداوند متعال است و از جعل و دستکاری حفظ شده است و آیات موجود در آن نشان‌دهنده معیارهای سنجش صحیح هستند؛ اما عترت پیامبر، انسان هستند و خودشان به معیارهای سنجش احتیاج دارند؛ پس چگونه می‌توان آن‌ها را همچون کتاب خدا به‌عنوان معیار در نظر گرفت؟

پاسخ: آن‌ها معصومین گرامی داشته‌شده، و از گمراهی و گناه پاک و منزّه هستند، و باطل آن‌ها را آلوده نمی‌کند و عمل باطلی از آن‌ها سر نمی‌زند. آن‌ها جانشینان خدا در زمینش و منبع علم و حکمت خداوند هستند. آنچه از آن‌ها ناشی می‌شود از سوی خداوند است.

تمام جانشینان خدا که خداوند آن‌ها را در میان مردم فرستاده است، تا زمانی که عقلشان کامل نشده و به آسمان کلی عقل ارتقا پیدا نکرده، و تجلی و صورت خداوند نشده‌اند، خداوند آن‌ها را مبعوث نمی‌فرماید؛ و سید و سرور آن‌ها محمد ﷺ است که نمایانگر عقل تام و کامل شد. عقل کامل اشتباه نمی‌کند؛ زیرا معیارهای سنجش و ادراکات در صفحه وجود او به ودیعه گذاشته شده است؛ بنابراین خلیفه خدا تمثیل معیارهای سنجش شده است، و مدرکات و معیارها را با عقل خودش می‌سنجد.

رسول خدا ﷺ فرموده است: «خداوند چیزی برتر از عقل برای بندگان تقسیم نکرده است. خواب عاقل بهتر از سحرخیزی نادان است و در خانه ماندن عاقل بهتر از بیرون رفتن نادان است. خداوند پیامبر و فرستاده‌ای را بر نمی‌انگیزد، مگر اینکه عقل او کامل شود و عقل او برتر از همه عقل‌های امتش شود و آنچه پیامبر در درونش دارد، از تلاش کوشش‌کنندگان برتر است و تا بنده‌ای نسبت به واجبات خداوند تعقل نورزد، آن را انجام نداده است و همه عبادت‌کنندگان در فضیلت عبادت خود به چیزی که عاقل و عاقلان رسیده‌اند، نرسیدند. آنان صاحبان خرد هستند که خداوند متعال درباره‌شان فرموده است: ﴿وَمَا يَتَذَكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ﴾ و جز خردمندان کسی متذکر نمی‌شود.»^۱

و متون قرآنی و روایی در خصوص واجب بودن رجوع، تمسک و سؤال از اهل بیت بسیارند.

امام باقر (علیه السلام) درباره این سخن خداوند ﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ (پس اگر نمی‌دانید از اهل ذکر بپرسید) فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «من ذکر هستم، و ائمه اهل ذکر هستند.» و در رابطه با این سخن حق تعالی ﴿وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ﴾ (و به راستی که [قرآن] برای تو و برای قوم تو [مایه] تذکری است، و به زودی [درباره آن] پرسیده خواهید شد) امام باقر (علیه السلام) فرمود: «ما قوم ایشان، و ما پرسش شونده‌گان هستیم.»^۱

پس کسی که به ثقلین رجوع نکند از چیزی جز توهم پیروی نکرده است.

۶. کسی که معیارها و وضع‌کننده‌شان را بشناسد آیا ممکن است دچار اشتباه

شود؟

برای ما روشن شد خداوند تبارک و تعالی کسی است که معیارهای حقیقی را وضع می‌کند، و آن‌ها را در کتاب شریف خود - که تبیانی برای هر چیز است - همراه با عترت پاک - که از کتاب جدا نمی‌شوند و تبیان کتاب فقط نزد آنان است - بیان فرموده است؛ پس آیا کسی که معیارها و وضع‌کننده آن‌ها را بشناسد ممکن است دچار اشتباه شود؟

سید احمد الحسن می‌فرماید:

«افرادی که حَسَن (خوب) را از قبیح (زشت)، یا حق را از باطل تمایز نمی‌دهند، دارای یکی از مشکلات زیر هستند:

- آن‌ها میزان یا ترازو را در اختیار ندارند؛ که اینان، دیوانگان و افرادی هستند که از نظر عقلی، دچار اختلال هستند. این دسته عذرشان موجه است.

۱. وسائل الشیعه إلى تحصیل مسائل الشریعه، حر عاملی، تحقیق مؤسسه آل‌البیت (علیهم السلام)، ۲۰۰۳ م، ج ۲۷ ص ۶۳.

- یا اینکه فاقد معیارهای سنجش هستند. این‌ها کسانی هستند که برای به‌دست‌آوردن حق و شناخت معیارهای سنجش در دسترس برای تمایز حق از باطل، تلاشی از خود نشان نمی‌دهند؛ یا آن‌ها حق را با نادانی و ضعف ادراک یا با بی‌خردی طلب می‌کنند؛ یعنی حق را با زبان‌هایشان طلب می‌کنند، بدون اینکه به دنبال یادگیری و جست‌وجوی دقیق و حقیقی برای شناخت معیارهای سنجش، برای سنجیدن و شناخت حق از باطل بروند. از جمله این افراد گروه گمراهان (ضالین) هستند.

- یا اینکه آن‌ها میزان (ترازو) را دارند و معیارهای سنجش را می‌شناسند یا از آن‌ها آگاه هستند، ولی با این حال، از سنجش برای شناخت حق از باطل و حسن از قبیح دوری می‌کنند تا در باطل خود باقی بمانند و از آن دفاع کنند. از جمله این افراد، گروه "المغضوب علیهم: غضب‌شدگان" هستند.^۱

در نتیجه، دچار خطا و اشتباه‌شدن همان‌طور که در سخنان ایشان علیه السلام روشن است. امکان‌پذیر است؛ اما گرفتار خطا و اشتباه‌شدن در ادراک عقلی، این یک امر نسبی است که بستگی دارد به مقدار در اختیار داشتن مقیاس عقلی، آگاهی از معیارهای سنجش و وزنه‌های ثابت واقعی، و میزان دسترسی به آن‌ها، و سنجش برای شناخت حق از باطل و حسن از قبیح به منظور جست‌وجو، باقی‌ماندن، ملازم‌بودن و همراهی با حق برای کسی که می‌خواهد به ثقلین ملحق شود.

اما کسی که ثقلین را ترک کند، به مسیری غیر از هدایت گام نهاده است؛ چنین شخصی همانند کسی است که بیراهه می‌رود، و هر قدر سریع‌تر برود، از هدف دورتر می‌شود.

طلحة بن زید می‌گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرمود: «هرکس بدون بصیرت و آگاهی عمل کند مانند کسی است که بیراهه می‌رود؛ هر قدر سریع‌تر برود از هدف، دورتر

۷. در نظر گرفتن عقل به عنوان منبعی برای تشریح، باطل است

در نظر گرفتن «عقل» در کنار ثقلین (کتاب و عترت) به عنوان منبع سومی برای تشریح قبل از شیعیان- توسط اهل سنت مطرح شده است؛ زیرا آن‌ها پس از رحلت پیامبر خدا، به عترت اطهار رجوع نکردند و از آن‌ها روی گرداندند و از آنجا که نیاز مبرمی به روشن کردن احکام داشتند برخی از آن‌ها قواعدی عقلی وضع کردند و به استنباط احکام در عقاید و تشریح پرداختند.

این مسیر پس از طولانی شدن غیبت کبری توسط برخی از شیعیان نیز دنبال شد؛ تا آنجا که بسیاری از آن‌ها به‌ویژه متأخرین- گفتند تشریح عقلی، امری مسلم است؛ اگرچه در قواعد عقلی دچار اختلاف شدند.

و کار تا آنجا پیش رفت که بسیاری از آن‌ها قائل به این جمله معروف خود شدند:

«هر چیزی که عقل به آن حکم کند، شرع نیز به آن حکم کرده است.»^۲

آن‌ها به جای اینکه تسلیم شرع خداوند شوند و از آن پیروی کنند می‌خواهند شارع مقدس از عقل‌های آن‌ها پیروی کند! بنده متوجه نمی‌شوم در صورت بروز اختلاف در آرای عقلی آن‌ها - که بسیار هم هست- شارع با کدام یک از آن‌ها خواهد بود؟ طبیعتاً در صورت بروز اختلاف، هر کدام از آن‌ها آتش را به سمت نان خودش خواهد کشید [حق را به خودش خواهد داد].

آن‌ها فقط به همین همراهی بسنده نکردند؛ بلکه گفتند شارع (وضع‌کننده) قانون باید با

۱. وسائل الشیعة (مؤسسة آل البيت)؛ حر عاملی، ج ۲۷ ص ۲۴.

۲. اصول الفقه، شیخ مظفر، ج ۲ ص ۲۶۴، و بسیاری دیگر از کتاب‌های اصولی.

عُقلا در آنچه به توافق رسیده‌اند موافقت کند و به حکم آن‌ها حکم کند، و [به این ترتیب] او را یکی از خودشان به حساب آورند؛ با وجود اینکه اعتراف می‌کنند او خالق عقل است! آنجا که گفته‌اند:

«بر اساس تطابق آرا و نظرات عُقلا با توجه به اینکه آن‌ها عُقلا هستند در قضایای مشهور علمی که ما آن‌ها را «آرای محمود: آرای پسندیده» می‌نامیم و به حفظ نظام و نوع آن تعلق دارد، حکم شرعی کشف می‌شود؛ چراکه شارع [خودش] از جمله عُقلاست بلکه رئیس و پیشوای آن‌ها، و خالق عقل است. پس لاجرم به حکم آن‌ها حکم می‌کند.»^۱

«شارع از عقلا، بلکه رئیس آن‌هاست؛ پس او به‌همراه آن‌ها بر یک مسیر مشترک قرار دارد.»^۲

با توجه به مطالب فوق می‌توانیم بگوییم: اینکه گفته شود عقل از منابع تشریح است سخنی باطل است؛ همان طور که از آنچه گفته شد روشن است، و نیز عقل به‌طور مستقل حق تحسین و تقبیح (مشخص کردن خوب و بد) را ندارد؛ همان طور که از نظر عدلیه^۳ - که بر

۱. همان منبع، ج ۳ ص ۱۰۴.

۲. همان منبع، ج ۴ ص ۲۹۱.

۳. اصطلاح عدلیه بر کسانی اطلاق می‌شود که عدل را از اصول مذهب خود می‌دانند، و آن‌ها عبارت‌اند از امامیه و معتزله، و کاربرد رایج این اصطلاح در مقابل اشاعره است. البته همه فرقه‌های اسلامی به عدل الهی عقیده دارند و آن را از صفات کمال خداوند می‌دانند؛ بنابراین اشاعره نیز خدا را عادل می‌دانند، ولی علت اینکه از امامیه و عدلیه در مقابل اشاعره به‌عنوان عدلیه یاد می‌شود، تفسیرهای مختلف آنان از عدل الهی است.

امامیه و معتزله، عدل الهی را بر پایه قاعده حُسن و قُبْح عقلی تفسیر می‌کنند. از نظر آنان يك رشته افعال منهای احکام شرعی - حُسن، و يك رشته دیگر قُبْح است. و عقل انسان نیز حُسن و قُبْح برخی از آن‌ها را درک می‌کند. عدالت، راستگویی، وفای به پیمان و امانت‌داری از کارهای نیکو؛ و دروغ‌گویی، پیمان‌شکنی و خیانت در امانت از کارهای ناپسند است. بنابراین، مقصود از عدل الهی این است که خداوند کارهای نیکو را انجام می‌دهد، و از کارهای ناپسند منزه است. چنان‌که شیخ مفید گفته است: فاعل عادل و حکیم کسی است که کار قبیح انجام نمی‌دهد، و کار واجب (پسندیده) را ترک نمی‌کند. (النکت الاعتقادیه، ص ۲۷). قاضی عبدالجبار معتزلی نیز گفته است: مقصود ما از اینکه خدا را عادل و حکیم می‌نامیم این است که خداوند کار ناپسند انجام نمی‌دهد و کار واجب را ترک نمی‌کند، و همه افعال او پسندیده است. (شرح الاصول الخمسه، ص ۳۰۱)

فرقه‌های معتزله و امامیه اطلاق می‌شود. متعارف است.

به این ترتیب روشن می‌شود عقل نمی‌تواند در شناخت حُسن و قبح اشیا یا هرچیز دیگری کاملاً مستقل عمل کند؛ زیرا از ادراک حقایق به‌طور مستقل ناتوان است و باید به وضع‌کننده اوزان و معیارهای واقعی رجوع کند تا بتواند نقش خود را به‌درستی انجام دهد و بتواند حَسَن را از قَبِيح، و حق را از باطل تشخیص دهد، و به حقی که نمایانگر معیار واقعی است - البته با اخذ از تقلین و عدم پیشی‌گرفتن بر آن‌ها در گفتار و کردار - تمسک جوید؛ به‌ویژه درباره آنچه به تشریح در عقاید و احکام تعلق دارد؛ چراکه منبع آن از تقلین است؛ پس باید به آن‌ها رجوع شود و از آن‌ها اخذ شود، که این همان دین پایدار است.

اما در خصوص کسانی که عقیده دارند عقل یکی از منابع تشریح است، بطلان این نظر - همان‌طور که گفته شد - واضح است؛ زیرا دین خدا منزه‌تر از آن است که با عقل‌های ناقص و آرای خودپسندانه به دست آید؛ آرای که خودشان، خودشان را برای تنازع و مخاصمه با خدا در شریعت او و حکم کردن به غیر از حکم او منصوب کرده‌اند.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾ (و کسانی که طبق آنچه خدا نازل کرده است حکم نمی‌کنند، چنین کسانی از کافران خواهند بود) ﴿وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ (و کسانی که طبق آنچه خدا نازل کرده است

اساس این نظریه بیس از قرآن کریم و احادیث نبوی - سخنان امام علی (علیه السلام) است. چنان که وقتی از آن حضرت درباره معنی عدل سؤال شد، در پاسخ فرمود: «العدل ان لاتتهمه» نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۴۷۰. یعنی عدل آن است که خدا را متهم نسازی؛ یعنی کارهای ناروا را به او نسبت ندهی، چنان که امام صادق (علیه السلام) در بیان عدل الهی فرموده است: «و اما العدل فان لاتنسب الی خالقك ما لامك عليه» توحید صدوق، ص ۹۶، باب معنی التوحید و العدل؛ یعنی مقصود از اصل عدل این است که کارهایی را که خداوند، بشر را برای انجامشان سرزنش کرده است به او نسبت ندهی.

ابن ابی‌الحدید در شرح کلام امام علی (علیه السلام) گفته است: «عدل دومین محور علم کلام است، و معنایش این است که خداوند را به این متهم نسازی که تو بر انجام کار ناپسند مجبور کرده است و آنگاه مجازات می‌کند، یا اینکه افراد را به انجام کارهایی که در توانشان نیست مکلف می‌سازد و امثال آن...» شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۲۴. (مترجم).

۱۱۴ آیا عقل می‌تواند عالم ذر را اثبات یا نفی کند؟

حکم نمی‌کنند، چنین کسانی از ستمکاران خواهند بود) و ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾ (و کسانی که طبق آنچه خدا نازل کرده است حکم نمی‌کنند، چنین کسانی از فاسقان خواهند بود).^۱

... امام صادق (علیه السلام) فرمود: «حکم دو نوع است: یا حکم خداست یا حکم جاهلیت؛ و هرکس در حکم خدا اشتباه کند به حکم جاهلیت قضاوت کرده است.»^۲

... امام حسن عسکری (علیه السلام) در «تفسیر منسوب به ایشان» از پدران خود، از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) در حدیثی- می‌فرماید: «آیا می‌دانید چه زمانی این پاداش‌های عظیم برای شنونده و خواننده فراهم می‌شود؟ اگر (در کلام من و قرآن به رأی خود سخن نگوید) و از آن روی نگرداند، و آن را وسیلهٔ امرار معاش خود قرار ندهد، و از آن برای ریا استفاده نکند.» و فرمود: «شما را به قرآن توصیه می‌کنم؛ چراکه قرآن، شفای سودمند و داروی مبارک است، و عصمتی است برای کسی که به آن متمسک شود، و نجاتی برای کسی است که از آن پیروی کند.» سپس فرمود: «آیا می‌دانید متمسک به قرآن کیست؟ همان کسی که به آن تمسک می‌جوید و صاحب شرافت بزرگ می‌شود؟ او کسی است که از قرآن برمی‌گیرد و تأویل آن را از ما اهل بیت و از واسطه‌ها و سفرای میان ما و شیعیانمان دریافت کند، نه از نظرات دشمنان و مجادله‌کنندگان. هرکس به رأی خودش چیزی از قرآن را تأویل کند، اگر به‌طور اتفاقی درست گفته باشد، در اخذ آن از اهلش غفلت کرده است، و اگر با رأی خودش در قرآن اشتباه کند، برای خودش جایی در آتش دوزخ انتخاب کرده است.»^۳

و سید احمد الحسن می‌فرماید:

(...امکان ندارد شناخت حسن و قبیح بودن همه چیز به‌طور کامل، به‌صورت عقلی

۱. مائده، ۴۴ تا ۴۷.

۲. کافی، کلینی، ج ۷ ص ۴۰۷.

۳. وسائل الشیعة (مؤسسه آل البيت)، حر عاملی، ج ۲۷ ص ۳۵.

انجام شود؛ بلکه همان طور که بیان نمودم- تا جایی که وزنه‌ها و معیارهای سنجش در اختیار عقل باشد عقل توانایی تمایز دارد. به همین دلیل این گفته که عقل می‌تواند تشریح‌کننده باشد سخنی باطل است؛ چراکه در این صورت به معنی متعدّد شدن لاهوت مطلق خواهد بود؛ و خداوند از آن چه توصیفش می‌کنند مُنَزّه و بالاتر است.»^۱

زیرا اینکه گفته شود عقل دارای حق تشریح است، به این معناست که از تمامی مصالح و مفاسد آگاه است، و به حق و باطل احاطه دارد، و از علم نامحدود برخوردار است، و در کمالش هیچ نقصی وجود ندارد؛ در حالی که این‌ها صفات لاهوت مطلق است!

بنابراین چنین سخنی باطل است. پس هرکس دین خود را از کسانی که خدا آن‌ها را به‌عنوان راهنمایان برای شریعت خودش نصب کرده است برنگیرد، سرنوشتش سردرگمی در گمراهی خواهد بود.

البته کسی فکر نکند ما با ارائه این ادله خواهان انکار و بی‌ارزش جلوه‌دادن نقش عقل، تفکر و ادراک هستیم؛ بلکه برعکس، خداوند تبارک و تعالی در قرآن کریم و نیز پیامبر اکرم آل ایشان در روایاتشان ما را به تفکر، اندیشه و تدبّر در امور مطابق با روش درست و صحیح، تشویق کرده‌اند؛ همان طور که پیش‌تر گفته شد.

سخن در رابطه با موضوع حجیت دلیل عقلی، بسیار زیاد است و شاخه‌های متعددی دارد؛ ولی ما به همین مقدار بسنده می‌کنیم؛ زیرا همین مقدار نیاز ما را برآورده، و وضعیت را برای هر محقق منصفی روشن می‌کند.

۸. آیا عقل می‌تواند عالم ذر را اثبات یا نفی کند؟

از مطالب پیشین روشن شد عقل نمی‌تواند در تشریح، استقلال داشته باشد، و عقل تنها

یک پیرو است، نه اینکه ملاکی در نظر گرفته شود که از او پیروی شود. عقل پیرو معیارهای سنجش صحیحی است که دین محکم و استوار الهی خطوطش را ترسیم کرده و توضیح داده، و در تقلین متمثل است.

بنابراین طبق این رویکرد، عقل می‌تواند وجود عالم ذر را اثبات کند و با توجه به معیارهای حقیقی صحیح ثابت یقینی - که همان آیات قرآنی که اهل بیت علیهم‌السلام تفسیرشان را محکم نموده‌اند و نیز روایات متواتر صادرشده از آن‌ها علیهم‌السلام هستند - آن را درک کند؛ و سخن در خصوص این آیات و روایات به‌طور مفصل در فصل اول این مبحث ارائه شد.

عالم ذر برای ما یک عالم غیبی محسوب می‌شود، و ما راهی نداریم جز قبول آنچه شرع برای ما بیان کرده است؛ و از آنجا که شرع به وجود عالم ذر حکم کرده است، بنابراین عقل به پیروی از آن بر وجود عالم ذر حکم می‌کند.

اما در خصوص کسی که عقل قاصر خود را منبعی برای حکم کردن در برابر تقلین قرار داده، و برای خودش حق تفسیر آیه و تضعیف روایت را قائل شده است، عقل وی او را به انکار وجود عالم ذر سوق می‌دهد، و حتی بر کسانی که قائل به وجود عالم ذر هستند نیز اشکال می‌گیرد. این همان نظری است که برخی از اهل سنت و شیعیان قائل به آن هستند.

به همین جهت در مبحث بعدی به گفته‌ها و اشکالات آن‌ها خواهیم پرداخت و به آن‌ها پاسخ خواهیم داد.

مبحث دوم: ادلة منکران عالم ذر

کسانی که می‌گویند عالم ذر وجود ندارد شواهدی برای تأیید گفته‌های خود ذکر کرده‌اند؛ ولی در واقع این شواهد از اشکالاتی که ناشی از درک نادرست آیات و روایات موجود در این زمینه است فراتر نمی‌روند؛ زیرا عقل قاصر آن‌ها باعث شده است باوری برخلاف حقیقت پیدا

کنند؛ و از آنجا که این‌ها فقط اشکال هستند، دلایل اصلی را نقض نمی‌کنند.

آنچه در اثبات یا انکار اعتقادات به آن تکیه می‌شود، فهم و درک این شخص یا فلان شخص نیست. چه بسا گوینده چیزی را گفته و به آن اشاره کرده باشد، در حالی که شنونده یا دریافت‌کننده چیزی غیر از آنچه منظور او بوده و به آن اشاره کرده است فهمیده باشد؛ بنابراین لازم است برای درک صحیح مراد و منظور از آیات، به مخاطب اصلی آن‌ها یعنی اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) مراجعه شود تا بعد از ثابت شدن ایمان، لغزشی پیش نیاید و در مسیر اعتقادات، انحرافی ایجاد نشوند. اگر «عقل» نقشی داشته باشد نقش آن پیروی از تقلین، و جبهه‌نگرفتن در برابر آن‌هاست.

منکران عالم ذر - از اهل تسنن و شیعیان - به مجموعه‌ای از شواهد استناد کرده‌اند که بارزترین آن‌ها توسط معتزله گفته شده است؛^۱ زیرا مشهور است که از نظر معتزله، عالم ذر وجود ندارد، و آن‌ها تعدادی شواهد و ادله برای اثبات گفته‌های خود ارائه کرده‌اند که عده‌ای از مفسران و محققان آن‌ها را ذکر کرده‌اند، و کسانی که موافق نظر آن‌ها بوده‌اند نیز قدم در مسیر آن‌ها نهاده‌اند.

فخر رازی تعدادی از این ادله را در تفسیر خود بیان کرده، می‌گوید:

۱. مورخان مذاهب، دلایل مختلفی را برای نام‌گذاری معتزله به این نام ذکر کرده‌اند که می‌توان آن‌ها را به دو مورد ارجاع داد؛ اول: «اعتزال» کناره‌گیری «واصل بن عطا» از مجلس معلمش «حسن البصری» به دلیل مخالفت با برخی از نظرات اعتقادی وی، به‌ویژه در ارتکاب کبیره بود، در صورتی که شخص بدون توبه بمیرد. البغدادی خاطر نشان کرد که «عمر و بن عبید» در این رأی، حامی «واصل» بود. پس او نیز همراه واصل از حسن کناره گرفت. اما دینوری در عیون الاخبار، این جنبش (اعتزال) کناره‌گیری از مجلس حسن را به عمر و بن عبید و گروهی دیگر نسبت می‌دهد، بدون آنکه نام «واصل بن عطا» را ذکر کند. دوم: ادعاهایی که آن‌ها دارند؛ اینکه آن‌ها از دو فرقه گمراه دوری کردند: یعنی خوارج و اهل حدیث. با این حال، می‌توان این دو دلیل را یک دلیل در نظر گرفت، و آن این است که واصل بن عطا، یا عمر و بن عبید، یا این دو باهم بعد از اختلاف نظر با اهل حدیث - از جمله حسن بصری - و خوارج، در مسئله ارتکاب کبیره، هر دو گروه را ترک کردند و از آن‌ها کناره گرفتند و مکتب جدید خود را تشکیل دادند، و به همین دلیل آن‌ها را معتزله نامیدند. دراسات فی العقیة الإسلامیة، محمدجعفر شمس الدین، ص ۴۲.

«اما معتزله: آن‌ها اجماع کردند که تفسیر این آیه به این صورت جایز نیست^۱ و با احتجاج به چند وجه قائل به باطل بودن این قول شدند:

۱. مراد از این وجه همان مطلبی است که فخر رازی بیان کرده است: «در تفسیر این آیه دو قول وجود دارد: اول: نظر مفسران و محدثان طبق آنچه از مسلم بن یسار جُهَنی روایت شده است که از عمر بن خطاب در تفسیر آیه «و اذ اخذ ربك من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم...» سؤال شد. گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمود: خداوند آدم را خلق کرد و بعد با دست خود بر پشت او کشید، عده‌ای را از صلب آدم بیرون آورد و گفت: این‌ها را برای بهشت آفریدم و در دنیا کارهای اهل بهشت را انجام می‌دهند. دوباره خداوند دست بر پشت آدم کشید و ذریه‌ای نمایان کرد و پراکند. سپس فرمود: این‌ها را برای جهنم آفریدم؛ این‌ها در دنیا کارهای اهل جهنم را انجام می‌دهند. شخصی پرسید: ای رسول خدا ما بر چه پایه و اساس عمل کنیم؟ فرمود: خداوند وقتی بندگان را برای بهشت خلق کند آن‌ها را به عمل اهل بهشت مشغول می‌سازد تا مرگ آن‌ها فرا رسد، آن وقت داخل بهشت می‌شوند؛ و وقتی کسی را برای جهنم بیافریند، او را به انجام اعمال جهنمیان به کار می‌گیرد، تا مرگ او فرا رسد و آن وقت داخل جهنم می‌شود. و ابو هریره رضی الله عنه گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: هنگامی که خداوند آدم را آفرید، پشت او را مسح کرد. پس، از پشت او هر جاندار و صاحب نفسی از ذریه او تا روز قیامت که خداوند خالق آن‌هاست، بیرون آمد؛ و مقاتل می‌گوید: خداوند قسمت راست پشت آدم را مسح کرد، از آن ذریه‌ای سفید خارج شد که همانند ذره بودند؛ سپس قسمت چپ پشت او را مسح کرد، از آن ذریه‌ای سیاه خارج شد که همانند ذره بودند، و به آدم فرمود: اینان ذریه تو هستند. سپس به آن‌ها فرمود: (أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بلى). پس به سفیدرویان فرمود: اینان با رحمت من داخل بهشت می‌شوند و آن‌ها اهل یمین هستند. و به سیاه‌رویان فرمود: اینان داخل جهنم می‌شوند و هیچ اهمیتی برایم ندارد؛ و اینان اصحاب شمال و مشأمة (شوم و شقاوت) هستند. سپس همه آن‌ها را به صلب آدم بازگرداند. بنابراین مردگان (در برخی از نسخه‌ها اهل القبور ذکر شده و در برخی نسخه‌ها اهل القبور، نویسنده این کتاب اهل القبور را نقل کرده، اما ما عبارت اهل القبور را ترجمه کردیم [مترجم]) زندانی هستند تا اینکه تمام اهل میثاق از پشت مردان و رحم زنان بیرون بیایند. و خداوند متعال در رابطه با کسانی که پیمان اول را نقض کنند، فرموده است: (وَمَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ مِّنْ عَهْدٍ) [اعراف: ۱۰۲] (و در بیشتر آنان عهدی [استوار] نیافتیم). این دیدگاه توسط بسیاری از مفسران، مانند سعید بن مسیب، سعید بن جبیر، ضحاک، عکرمه و کلیبی نقل شده است. و ابن عباس (رضی الله عنهما) می‌گوید: آدم، در بین ذریه خود، پیامبران را مشاهده کرد، که نوری بر آن‌ها چیره شده است؛ آنگاه آدم در میان آن‌ها مردی را دید که نور او بیشتر بود. گفت: خدایا! این کیست؟ فرمود: این داوود است. آدم عرض کرد: خدایا! عمرش را چقدر قرار داده‌ای؟ فرمود: هفتاد سال. گفت: این کم است. خدایا! چهل سال از عمر مرا به او ببخش [از عمر من کم کن]. و عمر آدم هزار سال بود، وقتی عمر آدم به نهد و شصت رسید، ملک الموت نزدش آمد [تا جانش را بگیرد]. آدم گفت: چهل سال از عمرم باقی مانده است؟ گفت: مگر آن را به فرزندت داوود بخشیدی؟ آدم فرمود: ای کاش چیزی از عمرم را به کسی نمی‌بخشیدم. از آن پس برای هر نفسی اجلی مقرر نوشته شد.» مفاتیح‌الغیب، ج ۱۵ ص ۳۹۸.

دلیل اول: در این گفته خداوند «مِنْ بَنِي آدَمِ مِنْ ظُهُورِهِمْ» شکی نیست که «مِنْ ظُهُورِهِمْ» بدلی است از این گفته خداوند «وَإِذْ أَخَذْنَا»؛ پس معنای آن این است: «وَإِذْ أَخَذْنَا مِنْ ظُهُورِ بَنِي آدَمِ: و هنگامی که پروردگارت از پشت فرزندان آدم برگرفت» و بر اساس این تقدیر خداوند متعال ذکر نکرده که چیزی از پشت آدم گرفته است.

دلیل دوم: اگر معنای آن این بود که خداوند متعال چیزی از ذریه را از پشت آدم بیرون آورده بود، نمی فرمود «مِنْ ظُهُورِهِمْ»؛ بلکه باید می فرمود «از پشت او»؛ زیرا آدم فقط یک پشت دارد، و نیز این گفته حق تعالی «ذُرِّيَّتَهُمْ» اگر مقصود آدم بود، می گفت «ذریته: فرزندان او».

دلیل سوم: اینکه خداوند متعال از زبان آن ذریه فرموده است که آن‌ها گفتند: «إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ» و این سخن برای فرزندان آدم مناسب است؛ زیرا آدم که درود خدا بر او باد- مشرک نبود.

دلیل چهارم: گرفتن پیمان فقط از عاقل ممکن است، و اگر خدا میثاق را از آن ذره‌ها گرفته بود، به این معناست که آن‌ها عاقل بوده‌اند، و اگر عاقل بوده و آن تعهد را نیز داده باشند، پس باید در این زمان به یاد بیاورند که پیش از ورود به این دنیا عهد و پیمانی داده‌اند؛ زیرا اگر انسان رخداد بزرگ و باشکوهی برایش اتفاق بیفتد جایز نیست با وجود عاقل بودنش، آن را به‌طور کامل فراموش کند و چیزی از آن را به یاد نیاورد. با این شواهد، قائل بودن به تناسخ باطل می‌شود؛ زیرا ما می‌گوییم اگر روح ما قبل از این بدن در بدن‌های دیگری قرار داشت باید در این زمان به یاد می‌آوردیم که قبل از این بدن در بدن دیگری بودیم و از آنجا که آن را به یاد نمی‌آوریم، قائل بودن به تناسخ نامعتبر است. اگر ما با تکیه بر چنین دلیلی، فقط تناسخ را باطل بدانیم، و در عین حال این دلیل برای این مسئله همچنان پابرجا باشد، پس باید به مقتضای آن عمل شود. اگر جایز باشد بگوییم در زمان آن میثاق، ما تعهد دادیم و با این حال چیزی از آن را در این زمان به یاد نمی‌آوریم، پس چرا نمی‌توان گفت ما قبل از این بدن در بدن دیگری بوده‌ایم با وجود اینکه ما در این بدن چیزی از آن شرایط را به یاد نمی‌آوریم؟! در مجموع، هیچ تفاوتی بین این گفته و اعتقاد معتقدان به تناسخ وجود ندارد؛ بنابراین اگر قبول چنین دیدگاهی بعید نباشد قبول تناسخ

نیز بعید نخواهد بود.

دلیل پنجم: اینکه تعداد آفریده‌هایی که خداوند به‌عنوان فرزندان آدم خلق کرده است بسیار زیاد است؛ بنابراین مجموع به‌دست‌آمده از این ذره‌ها، حجم و اندازه بزرگی را بالغ می‌شود، و صلب آدم با این گنجایش کمی که دارد، بعید است بتواند این مجموعه را در خود جای بدهد.

دلیل ششم: وجود ساختار، شرطی برای به‌وجودآوردن حیات و عقل و درک است؛ زیرا اگر چنین نباشد بعید نبود که هرکدام از آن ذرات، عاقل و فهیم و درک‌کننده و گردآورنده طبقه‌بندی‌های متعدد در علوم دقیق باشد؛ و گشودن چنین بابی منجر به پذیرفتن و التزام به جهل می‌شود. اگر ثابت شود وجود ساختار، شرط وجود حیات است، پس هیچ‌کدام از این ذره‌ها نمی‌توانند عالم، عاقل و بادرک بوده باشند، مگر اینکه از ساختار، خون و گوشت برخوردار بوده باشد، و اگر چنین باشد آنگاه عرصه دنیا، مجموع تمام آن افرادی را که از نخستین آفرینش آدم تا پایان قیامت به وجود آمده‌اند در بر نخواهد گرفت. پس چگونه می‌توان گفت تمام آن‌ها همه به‌یک‌باره در صلب آدم قرار گرفته‌اند؟

دلیل هفتم: آن‌ها می‌گویند: این پیمانی که خدا در آن زمان از آن‌ها گرفته است یا برای این بوده که برای آن‌ها در آن زمان حجت شود، یا اینکه هنگام ورود به دنیا برای آن‌ها حجت شود. اولی نامعتبر است، زیرا اجماع صورت‌گرفته از این قرار است که تنها به‌دلیل پیمانی با آن قدر و اندازه، آن‌ها سزاوار پاداش، مجازات، ستایش و بدگویی نخواهند بود؛ و نیز جایز نیست مراد از آن حجتی بر آن‌ها در هنگام ورود به این دنیا باشد؛ زیرا وقتی آن‌ها در این دنیا آن پیمان را به یاد نمی‌آورند چگونه آن پیمان حجتی بر آن‌ها در تمسک به ایمان شود؟

دلیل هشتم: کعبی می‌گوید: وضعیت آن ذریه در فهم و دانش بیشتر از کودکان نیست، و از آنجایی که این تکلیف بر کودک واجب نشده است، چگونه می‌توان آن را بر آن موجودات واجب دانست؟

دلیل نهم: اینکه آن ذره‌ها در آن زمان یا «کامل العقل و التقدير» بوده‌اند یا خیر. اگر

گفته شود اولی بوده است (یعنی از نظر عقل و تقدیر کامل بوده‌اند) بی تردید مکلف بوده‌اند و تنها اگر خدا را با استدلال می‌شناختند در مقام تکلیف باقی می‌مانند و اگر چنین بودند، شرایط آن‌ها در آن زمان از شرایط آن‌ها در این زندگی دنیوی متمایز نمی‌شد. اگر تکلیف در دنیا نیازمند آن میثاق گذشته است، پس تکلیف در آن میثاق نیز نیازمند میثاقی قبل از آن است و به این ترتیب تسلسل حاصل می‌شود و تسلسل نیز محال است. درباره گفته دوم: اینکه گفته شود آن‌ها در زمان آن میثاق، نه از نظر عقلی کامل بودند و نه از نظر قدر، در این صورت توجیه خطاب و تکلیف بر آن‌ها منع می‌شود.

دلیل دهم: این فرموده حق تعالی است: (فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ * خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ) (پس انسان باید بنگرد از چه آفریده شده است * از آب جهنده‌ای خلق شده است) و اگر این ذره‌ها عاقل بودند و به‌طور کامل می‌فهمیدند باید قبل از این آب جهنده وجود داشته باشند، و از آنجا که برای انسان معنای دیگری غیر از آن [یعنی به‌وجود آمدن از این آب] وجود ندارد، در این صورت نباید انسان از آن آب جهنده خلق شده باشد؛ و این رديه‌ای به متن قرآن خواهد بود.

اگر بگویید: چرا نباید گفته شود خداوند متعال انسان را در میثاق از نظر عقل، درک و توانایی کامل خلق کرده است، سپس عقل، درک و توانایی او را از بین برده است؟ و او را دوباره در رحم مادر آفرید و به این زندگی آورد؟!

می‌گوییم: این سخن اشتباه است؛ زیرا اگر این‌گونه باشد خلقت او از نطفه را به‌عنوان یک شروع قلمداد نمی‌کرد، بلکه باید آن خلقت را به‌عنوان تکرار ذکر می‌کرد؛ و تمام مسلمانان به اتفاق اجماع کردند که خلقت انسان از نطفه، ابتدای خلقت اوست و این نشان می‌دهد آنچه شما به آن اشاره کرده‌اید نامعتبر است.

دلیل یازدهم: اینکه گفته شود آن ذره‌ها یا خود همین افراد هستند، یا کسان دیگری بوده‌اند. گفته دوم به اتفاق آرا باطل است، و فقط گفته اول باقی می‌ماند. ما می‌گوییم: یا گفته می‌شود آن‌ها در حالی که نطفه، لخته خون و پاره‌ای گوشت بودند، خردمند، عاقل و

توانا هم بوده‌اند، یا به این صورت نبوده‌اند. گفته‌ی اول با شهود عقلی باطل است. گفته‌ی دوم مستلزم این است که گفته شود زندگی برای انسان چهار بار حاصل شده است: اولی در زمان عهد، دوم در دنیا، سوم در قبر، و چهارم در قیامت. و سه بار برای او مرگ حاصل شده است: مرگ حاصل شده پس از زندگی در میثاق اول، مرگ در دنیا، و مرگ در قبر؛ و این تعداد خلاف عدد ذکر شده در گفته‌ی خداوند متعال است: (رَبَّنَا أَمَتْنَا اثْنَتَيْنِ وَأَخْيَبْتَنَا اثْنَتَيْنِ) (پروردگارا! ما را دو بار میراندی و دو بار زنده کردی).

دلیل دوازدهم: این گفته‌ی خداوند متعال است: (وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سَلَالَةٍ مِّن طِينٍ) (و همانا ما آدمی را از گل خالص آفریدیم.) اگر اعتقاد داشتن به «ذر» صحیح باشد می‌بایست آن ذر، همان انسان بوده باشد؛ زیرا او کسی است که مکلف شده، و برای پاداش و مجازات مخاطب قرار گرفته است؛ اما این قول باطل است؛ زیرا آن ذر از نطفه، لخته خون و پاره‌ای گوشت خلق نشده است و متن کتاب گواه بر این است که انسان از نطفه و لخته خون خلق شده است، که این همان گفته‌ی خداوند متعال است که می‌فرماید: (وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سَلَالَةٍ مِّن طِينٍ) (و همانا ما آدمی را از گل خالص آفریدیم) و نیز می‌فرماید: (قَتَلَ الْإِنْسَانَ مَا أَكْفَرَهُ * مِنْ أَي شَيْءٍ خَلَقَهُ * مِنْ نُّطْفَةٍ خَلَقَهُ) (کشته باد این انسان که تا این حد کفر و عناد می‌ورزد! * او را از چه چیز خلق کرده است؟ * از آب نطفه‌ای خلقتش فرمود).

این‌ها مجموع دلایلی است که بیان می‌کنند چنین دیدگاهی ضعیف است.^۱

این‌ها مجموعه‌ای از دلایل و استدلال‌هایی است که معتزله برای انکار وجود عالم ذر مطرح، و برخی از بزرگان شیعه مثل شیخ مفید و سید مرتضی و دیگران، بعضی از این دلایل و شواهد را برای انکار عالم ذر نقل کرده‌اند. نظرات و اشکالات دیگری نیز وجود دارد که دیگران گفته‌اند، اما با برخی از آنچه گفته شد از نظر معنا و محتوا یکسان هستند و در ادامه آن‌ها را ذکر خواهیم کرد.

این دلایل یا شواهد در واقع اشکالات و شبهه‌اتی هستند که آن‌ها برای انکار عالم ذر بیان کرده‌اند. بنده به این دلیل از آن‌ها با عنوان «شبهات» یاد کردم، زیرا آن‌ها شبیه به حق و نتیجه کارکرد عقل در فهم متن، و پیروی از روش ظنی هستند که هرگز انسان را از حق بی‌نیاز نمی‌سازد.

مهم‌ترین شبهه‌اتی را که در انکار عالم ذر بیان کرده‌اند می‌توان به شرح زیر تقسیم کرد و به آن‌ها پاسخ داد:

شبهه اول

اگر عالم ذر وجود داشت و ما در آن زندگی می‌کردیم، آن را از یاد نمی‌بردیم! یکی از مهم‌ترین اشکالاتی که برای انکار وجود عالم ذر مطرح می‌شود این اشکال است که اگر عالم ذر وجود داشت و ما در آن زندگی می‌کردیم، قطعاً در حافظه ما باقی می‌ماند و ما آن را از یاد نمی‌بردیم؛ در حالی که ما آن را فراموش کرده‌ایم و هیچ چیزی از آن را به یاد نمی‌آوریم؛ در نتیجه آن عالم وجود ندارد.

همان طور که پیش‌تر نقل شد این اشکال را معتزله مطرح کرده‌اند:

«گرفتن پیمان فقط از عاقل ممکن است، و اگر خدا میثاق را از آن ذره‌ها گرفته بود، به این معناست که آن‌ها عاقل بوده‌اند، و اگر عاقل بوده و آن تعهد را نیز داده باشند، پس باید در این زمان به یاد بیاورند که پیش از ورود به این دنیا عهد و پیمانی داده‌اند؛ زیرا اگر انسان رخداد بزرگ و باشکوهی برایش اتفاق بیفتد جایز نیست با وجود عاقل بودنش، آن را به‌طور کامل فراموش کند و چیزی از آن را به یاد نیاورد.»^۱

به پیروی از آن‌ها شیخ مفید (رحمه الله) نیز گفته است:

«... و مسئله به آن صورتی نیست که معتقدان به تناسخ مطرح می‌کنند و حشویه^۱ شیعه را در این باره گرفتار شبهه کرده است و آن‌ها متوهم شده‌اند که افراد دارای تکلیف که به آن‌ها امر و نهی شده است، در عالم ذر خلق شده‌اند و با همدیگر آشنا شده، تعقل کرده، درک کرده و سخن گفته‌اند و بعد از آن، خداوند برای آن‌ها بدن‌هایی خلق کرد و آن‌ها را در آن بدن‌ها قرار داده است. اگر چنین بود قطعاً ما از وضعیتی که قبلاً داشته‌ایم آگاه می‌شدیم، و در صورت یادآوری، آن را به یاد می‌آوردیم و وضعیتمان در آن، از ما پنهان نمی‌ماند. آیا نمی‌بینید کسی که در یک کشور بزرگ شده و مدتی در آنجا اقامت داشته و سپس به جای دیگری نقل مکان کرده است چیزی از آن را از یاد نخواهد برد و حتی اگر به‌علت سهو، چیزی از آن را فراموش کند با کوچک‌ترین تذکری آن را به یاد خواهد آورد. اگر چنین نباشد می‌بایست شخصی از ما که در بغداد به دنیا آمده و در آن بزرگ شده و بیست سال در آن اقامت داشته است خاطرات خود در آنجا را پس از انتقال به شهر دیگری فراموش کند و چیزی از آن را به یاد نیاورد؛ و حتی اگر به آن متذکر شود و تعدادی از نشانه‌ها، خاطرات، مکان و بزرگ‌شدنش را به یاد او آورند، منکر آن‌ها شود. این سخن را هیچ فرد عاقلی نمی‌پذیرد، و نیز کسی که از حقایق امور اطلاعی ندارد نباید با سردرگمی درباره آن‌ها صحبت کند.»^۲

سخن وی در اشکال گرفتن بر وجود عالم ذر روشن است؛ وی می‌گوید:

۱. حشویه در اصل فرقه‌ای از اهل سنت است؛ اما معمولاً به کسانی اطلاق می‌شود که به هر حدیثی عمل می‌کنند. واژه حشویه بیش از همه در تألیفات شیخ مفید دیده می‌شود. در اوائل المقالات (ص ۴۰ تا ۴۳) به نظر می‌رسد وی عموماً از این واژه برای اشاره به گروهی از اصحاب حدیث اهل سنت استفاده کرده است. شیخ مفید در برخی نوشته‌هایش حشویه را صریحاً برای اشاره به گروهی از شیعه که اهل تحقیق و بصیرت نیستند، به کار برده است. اصول عقیده حشویه را می‌توان سه مطلب دانست:

- ۱- تنها راه برای رسیدن به معرفت اعتقادی، نصّ شرعی است و عقل هرگز در آن راه ندارد.
 - ۲- در باب عقاید، بر احادیث ضعیف و جعلی اعتماد می‌کنند، بدون آنکه آن‌ها را بررسی کنند.
 - ۳- مخالف تأویل‌اند؛ لذا هرچه در باب عقاید در احادیث آمده است حمل بر ظاهر آن می‌کنند. (مترجم)
۲. تصحیح اعتقادات الامامیه؛ شیخ مفید، تحقیق حسین درگاهی چاپ دوم، ۱۴۱۴ق/ ۱۹۹۳م، الناشر: دار المفید للطباعة والنشر والتوزیع، بیروت، لبنان، ص ۸۲.

«اگر چنین بود ما از وضعیتی که قبلاً داشتیم آگاه می‌شدیم و در صورت یادآوری، آن را به یاد می‌آوردیم و وضعیتمان در آن، از ما پنهان نمی‌ماند ... این سخن را هیچ فرد عاقلی نمی‌پذیرد...»

یعنی اگر ما در عالم ذر زندگی کرده باشیم و در آنجا اتفاقاتی برایمان افتاده باشد باید آن را به خاطر می‌آوردیم؛ ولی ما آن را فراموش کردیم؛ بنابراین آن عالم وجود ندارد، زیرا اگر وجود داشت ما آن را از یاد نمی‌بردیم.

ملاحظه می‌کنید اشکال شیخ مفید واضح است.

همچنین: به نظر می‌رسد سید مرتضی در «رسائل» وقتی به سؤالی در رابطه با موضوع عالم ذر و واقعیت آن پاسخ می‌دهد به این مسئله اشاره کرده است:

«شواهد نشان داده است خداوند متعال فقط افراد بالغ و عاقل را مکلف می‌سازد و تنها کسانی را که گفتار را درک می‌کنند مورد خطاب قرار می‌دهد؛ و این مجموعه شواهد نشان می‌دهد آن کسانی که روایت شده در عالم ذر مورد خطاب قرار گرفته و معارف از آن‌ها خواسته شده، و بعضی اقرار کردند و بعضی دیگر منکر شدند، به‌طور کامل عاقل و مکلف بوده‌اند؛ زیرا اگر غیر از این بود خطاب قرار دادن آن‌ها بیهوده بوده است و آن‌ها نمی‌توانستند اقرار یا انکار کنند. حال اگر کاملاً عاقل بودند، باید آنچه برای آن‌ها در هنگام خطاب، اقرار و انکار رخ داده است به یاد بیاورند؛ زیرا غیرممکن است تمام خلق آن را فراموش کرده باشند، به‌طوری که حتی عده‌ای از آن‌ها نیز آن را به یاد نمی‌آورند و یادآور نمی‌شوند. این یک امر مسلم است، و اگر صحت این امر یک اصل نبود، هر فرد عاقلی از ما که در کشوری اقامت داشته است، با وجود کمال عقلی که دارد، می‌بایست تمام آن را فراموش کرده باشد و با گذشت سال‌ها حتی چیزی از آن را به یاد نیاورد. اینکه از دوران کودکی خود، ماجراها را به یاد نمی‌آوریم به‌جهت کامل نبودن عقل است. در آن زمان هنوز عقل دارای نقصان است. [همچنین گفته می‌شود] آن وضعیت، شباهت به نیستی و مرگ دارد، و همین را دلیل برای فراموشی آن پنداشته‌اند؛ این درست نیست، چون تعارض نیستی

یا مرگ بین حالت‌ها باعث فراموشی همه گذشته نمی‌شود اگر عقل کامل شده باشد....»^۱

پاسخ شبهه اول:

اول: عجیب است که چنین سخنی از شیخ مفید و سید مرتضی صادر شود. سخنان آن‌ها و نیز سخنان معتزله تاب و توان ایستادگی در برابر آیات و روایاتی که در اثبات عالم ذر از هر دو گروه [شیعه و سنی] نقل شده‌اند ندارد.

اگر گفته شود: آیات قابل تأویل هستند و محکم نبوده و به‌صراحت نامی از عالم ذر نبرده‌اند، می‌گوییم:

۱. تأویل، خلاف ظاهر است، و حجیت ظاهر موضوعات، از مسلمّات است، مگر اینکه قرینه‌هایی موجود باشد که آیه را برخلاف ظاهرش حمل کند.

۲. هیچ‌کس حق تأویل ندارد، مگر اینکه از راسخان در علم باشد؛ یعنی از همان کسانی که خداوند اسرار کتاب با عظمت خود را به آن‌ها سپرده است ﴿وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ لَمَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ﴾^۲ (با آنکه تأویلش را جز خدا و ریشه‌داران در دانش کسی نمی‌داند؛ [آنان که] می‌گویند ما به آن ایمان آوردیم همه [چه محکم و چه متشابه] از جانب پروردگار ماست و جز خردمندان کسی متذکر نمی‌شود).

روایات واردشده از آل محمد علیهم‌السلام در بیان اینکه بسیاری از آیات قرآن، عالم ذر را ذکر کرده و به بیان اتفاقات رخ داده در عالم ذر پرداخته‌اند از حد تواتر فراتر است.

۳. اینکه این آیات محکم نیستند ادعایی است بدون دلیل؛ بلکه دلیل بر محکم بودن آن‌ها موجود است؛ و این دلیل، روایات واردشده از پیامبر و اهل بیتش علیهم‌السلام در بیان معنای آیات و

۱. رسائل الشریف المرتضی، تحقیق و تقدیم: سید احمد حسینی، تنظیم: سید مهدی رجائی، ۱۴۰۵ق، چاپ: چاپخانه

سید الشهداء، قم، انتشارات دار القرآن الکریم، قم، ج ۱، ص ۱۱۳.

۲. آل عمران، ۷.

دلالت آن‌ها بر عالم ذر است.

اگر گفته شود: برای اینکه بتوان به روایات اعتماد کرد به اثبات صحیح بودن آن‌ها از جهت سند نیازمندیم و اینکه چیزی در تعارض با معنای آن‌ها نیست.

می‌گوییم: تنها در اخبار آحاد می‌توان به تحقیقات سندی روی آورد؛ اما با وجود تواتر لفظی یا معنایی یا تواتر کلی، به تحقیقات سندی پرداخته نمی‌شود و به این کار نیاز نیست؛ زیرا دلالت آن‌ها، علم و یقین ایجاد می‌کند و مشخص است که عقیده با اخبار متواتر اثبات می‌شود. به راستی که روایات متواتر و مکرری از سوی فریقین در اثبات وجود عالم ذر نقل شده است؛ این علاوه بر وجود نداشتن چیزی است که با آن مخالف باشد؛ و حتی در صورتی که مخالفی هم یافت شود، توانایی مقابله با آن‌ها را ندارد.

بنابراین، این اشکال در مقابل آیات محکم و روایات متواتر، تاب ایستادگی و مقاومت ندارد.

دوم: ادعای «وجودنداشتن عالم ذر به دلیل فراموش کردن آن» پذیرفتنی نیست. آیا وجود هر چیزی را که در معرض فراموشی قرار گرفته است نباید تصدیق کنیم؟ چه بسا چیزهای بسیاری در عالم دنیا اتفاق افتاده باشد یا برای ما اتفاق بیفتند، در حالی که ما از آن‌ها غافل هستیم یا آن‌ها را فراموش کرده‌ایم، ولی با این وجود آن‌ها را تصدیق می‌کنیم و انکار نمی‌کنیم. اگر ما چیزی را که فراموش کرده‌ایم بگوییم وجود ندارد، کارمان به جایی می‌رسد که هنگام فراموش کردن بسیاری از امور ثابت شده در این جهان، باید آن‌ها را نفی کنیم؛ و این را هیچ عاقلی نمی‌گوید.

به علاوه هیچ دلیلی برای محال بودن فراموش شدن برخی عوالم در برخی عوالم دیگر وجود ندارد، و هیچ دلیلی برای محال بودن آنچه در عالم پیشین اتفاق افتاده و در عالم پس از آن فراموش شده باشد وجود ندارد.

سوم: برخی روایات نقل شده‌اند که بیان می‌کنند عالم ذر و امتحان و پیمان گرفته شده در آن فراموش شده‌اند؛ از جمله:

۱. ... از زراره نقل است که گفت: از اباجعفر امام باقر علیه السلام از معنی این سخن خداوند عزوجل پرسیدم: ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ﴾؛ فرمود: «معرفت در دل‌های آنان استوار شد، ولی جایگاه آن را فراموش کردند، و روزی آن را به یاد خواهند آورد. اگر چنین پیمانی گرفته نشده بود هیچ‌کس نمی‌دانست خالقش کیست و روزی‌دهنده‌اش چه کسی است.»^۱

۲. ... ابن مسکان، از اباعبدالله امام صادق علیه السلام درباره این سخن حق تعالی ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ ...﴾ نقل کرده که چنین معنایی فرموده است: «...معنای آن این بود؛ سپس معرفت، استوار شد و آن پیمان را از یاد بردند، ولی آن را به یاد خواهند آورد؛ و اگر چنین نبود هیچ‌کس خالق و روزی‌دهنده‌اش را نمی‌شناخت. عده‌ای از آن‌ها در عالم ذر به زبان اقرار کردند ولی به دل ایمان نیاوردند. از همین رو خداوند می‌فرماید: ﴿فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ﴾ (آنان به آنچه پیش‌تر تکذیب کرده بودند ایمان نیاوردند).»^۲

بنابراین، نسیان و فراموشی، صورت پذیرفته است، و از جمله وظایفی که اولیای خدا در این جهان برای به‌انجام‌رساندنش ارسال می‌شوند یادآوری مردم به عهد و پیمان گرفته‌شده از آن‌ها در عالم ذر، و پیدایش نخستین و آزمونی است که در آن انجام شده است.

چهارم: همه از عالم ذر غفلت نکرده‌اند. آری عالم ذر، جهانی است که غافل‌شدگان و غفلت‌کنندگان، به دلیل دل مشغول شدن به دنیا و لذت‌ها و شهوت‌های دنیوی، آن را فراموش کرده‌اند و در واقع این غفلت از خداوند و فراموش کردن اوست؛ و این وضعیت عموم مردم است که: «نَسُوا اللَّهَ فَاُنْسَاهُمْ اَنْفُسُهُمْ»؛ این آیه وضعیت کسی را که عالم ذر را فراموش کرده

۱. علل الشرائع، شیخ صدوق، ج ۱ ص ۱۱۷. باب علة المعرفة والوجود.

۲. تفسیر قمی؛ علی بن ابراهیم قمی، ج ۲ ص ۳۷۲.

است بیان می‌کند؛ چراکه علت فراموش کردن وی، از یاد بردن خداوند عزوجل است.

بنابراین، نفس‌ها در آن عالم به خدایی خداوند اقرار و به ربوبیتش اعتراف کردند؛ ولی آن‌ها به علت ظلمت و تاریکی ارتباط جسمانی، آقا و مولای خود را از یاد بردند؛ اما اگر با رهایی از ظلمت خودبینی، تراکم جسم، فرورفتن در شهوات و لذت‌های مادی، به خود بیایند، پروردگار خود را خواهند شناخت و پیمان گرفته‌شده در آن عالم و آزمونی را که در آن عالم انجام شده است به یاد خواهند آورد.

آری، اولیای خدا و خلفایش آن را از یاد نبردند؛ زیرا آن‌ها خداوند و نور تابان در نفس‌های پاکشان را فراموش نکردند. آنان آن عالم و عهد و پیمان را به یاد می‌آورند و با خواست و قدرت خداوند مردم را به آن یادآوری می‌کنند، و بر اساس عهد و پیمان گرفته‌شده از مردم، دوستان و دشمنان خود را می‌شناسند.

در پاسخ به اشکال فراموش کردن عالم ذر، امام احمدالحسن علیه السلام می‌فرماید:

«عالم ذر یک جهان حقیقی و واقعی است نه وهمی یا فرضی، و فقط غافلان و کسانی که خود را به غفلت زده‌اند آن را فراموش کرده‌اند. پیامبران و فرستادگان و اوصیا آن را از یاد نبرده‌اند؛ بلکه آن‌ها آن را می‌شناسند و به یاد دارند و اولیای خود را در آن شناخته و در این زندگی دنیوی آن‌ها را تشخیص می‌دهند. علی بن ابی‌طالب آقا و سرور اوصیا، خطاب به شخصی که به ایشان عرض کرد: من از شیعیان شما هستم، سخنی با این معنا فرمود: «من تو را نمی‌شناسم.» در شگفتم، شیخ مفید که خداوند او را رحمت کند و مقام شریفش را والا قرار دهد، می‌گوید «اگر وجود داشت ما آن را فراموش نمی‌کردیم». شما اگر به خودتان در آینه نگاه کنید از خود آینه غافل می‌شوید؛ پس در شگفتم، اگر از آنچه پیش رو و دیدگان شماست غفلت می‌ورزید و آن را نمی‌بینید، غفلت از عالم ذر، اولی و طبیعی‌تر است. علاوه بر این اهل بیت علیهم السلام در خصوص این عالم بسیار سخن گفته‌اند؛ به همین دلیل، من انکار آن را چیزی جز

جهل در درون منکران نمی‌بینم، و ای کاش از اظهارنظر درباره آن، دست می‌کشیدند تا دچار اشتباه در آگاهی از آن نشوند؛ و ای کاش به این سخن حق تعالی توجه می‌کردند: (تَسُوا اللَّهَ فَنَسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ)، این آیه در خصوص عالم ذر نازل شده است و به آن اشاره دارد.^۱

و در جایی دیگر سید احمد الحسن علیه السلام می‌فرماید:

«پیدایش نخستین همان عالم ذر است، و در آن آزمون اول صورت پذیرفت، و بنی آدم از آن آگاه بودند؛ ولی هنگامی که به این عالم آمدند، حجاب متراکم جسمانی، سپس شهوت‌ها، گناهان آن‌ها را در خود گرفت و از یاد خدا غافلشان کرد. اولیا از جمله پیامبران و فرستادگان و حجت‌ها، این پیدایش را به یاد آورده و یاران خود را در آن خواهند شناخت؛ و هرکس فطرتش پاک باشد این عالم پیشین را به یاد خواهد آورد، و از وضعیت خود در آن آگاه می‌شود. اما عموم مردم (تَسُوا اللَّهَ فَنَسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ)، به دلیل غفلت از خداوند و توجه به عالم جسمانی و فرورفتن در شهوات، چیزی از نفس‌های خود و عالم پیشین که در آن زندگی کردند و وضعیت خودشان در آن را به یاد نخواهند آورد.»^۲

سید طباطبایی در پاسخ این شبهه، می‌گوید:

«فراموش کردن آن جایگاه و خصوصیات آن به اتمام حجیت ضرری نمی‌رساند؛ بلکه این فراموش کردن اصل میثاق و ازین رفتن شناختی یکتایی پروردگار متعال است که اشکال دارد؛ چراکه آن [پیمان] از نفس محو نشده و از یاد نخواهد رفت، و همین برای اتمام حجت کفایت می‌کند. آیا نمی‌بینید اگر می‌خواهید پیمانی از زید بگیرید، او را دعوت کرده و به خانه وارد می‌کنید، و در جایی شایسته و مناسب می‌نشانید؛ سپس او را تا حد امکان بشارت می‌دهید و هشدار می‌دهید تا اینکه او را راضی کنید و به شما عهد دهد و از او پیمان

۱. متشابهات، سید احمد الحسن، ج ۲ ص ۱۱۱.

۲. متشابهات، سید احمد الحسن، ج ۳ ص ۱۷۶.

می‌گیرید؛ بنابراین تا هنگامی که او اصل پیمان را فراموش نکرده و آن را به یاد داشته باشد آن میثاق از او ستانده می‌شود؛ هرچند حضور و وارد شدن خودش در خانه شما و تمام آنچه را که هنگام پیمان گرفتن بین شما و او اتفاق افتاده است فراموش کند، مگر اصل عهد یا پیمان.^۱

شاید منظور وی از فراموش نکردن اصل میثاق، به معنای همان فطرت و سرشتی باشد که خداوند مردم را بر آن سرشته است؛ یعنی همان توحید؛ زیرا هر نوزادی که بر سرشت خدایی به دنیا می‌آید، پروردگار، خالق و روزی‌دهنده خود را به یاد می‌آورد و او را پرستش می‌کند، و این نه فراموش می‌شود و نه از نفس جدا می‌شود. آنچه فراموش می‌شود وضعیت، چگونگی پیمان گرفتن و جزئیات دیگری است که در آن جهان اتفاق افتاده است.

اما این پاسخ خاص است و عمومی نیست و عموم مردم را شامل نمی‌شود. آن‌هایی که اصل میثاق را به یاد می‌آورند کسانی هستند که سرشتشان پاک بوده است و آن را با ناخالصی گناهان و دوری از خدا آلوده نساخته‌اند؛ بنابراین:

«و هرکس فطرتش پاک باشد این عالم پیشین را به یاد خواهد آورد، و از وضعیت خود در آن آگاه می‌شود. اما عموم مردم (نَسُوا اللَّهَ فَاَنسَاهُمْ اَنفُسَهُمْ)، به دلیل غفلت از خداوند و توجه به عالم جسمانی و فرورفتن در شهوات، چیزی از نفس‌های خود و عالم پیشین که در آن زندگی کردند و وضعیت خودشان در آن را به یاد نخواهند آورد.»^۲

عموم مردم نه تنها جزئیات آنچه را که در عالم ذر رخ داده است فراموش کرده‌اند، بلکه اصل پیمان و عهد را نیز فراموش کرده‌اند؛ ولی باز هم، به اعتبار عالم ذر و وجود آن آسیبی نمی‌رساند.

فخر رازی در پاسخ به این اشکال می‌گوید:

۱. المیزان فی تفسیر القرآن؛ علامه سید محمد حسین طباطبائی، ج ۸، ص ۳۲۷.

۲. متشابهات، سید احمد الحسن، ج ۳ ص ۱۷۶.

«اما وجه اول از وجه‌های عقلی ذکر شده، و آن این است که گفته شود: اگر این میثاق [واقعاً] گرفته شده باشد، ما باید اکنون آن را به یاد بیاوریم. می‌گوییم: خالق علم و آگاهی از به وقوع پیوستن موقعیت‌های گذشته، خداوند متعال است؛ زیرا این علوم عقلی و ضروری هستند، و خالق علوم ضروری، خداوند متعال است؛ و حال که چنین است در اینکه خداوند آن‌ها را بیافریند اشکالی نخواهد بود. چنانچه بگویند: اگر این را جایز بدانید، پس جایز است گفته شود: قبل از این بدن، ما در بدن‌های دیگر به صورت تناسخ قرار داشتیم، هرچند اکنون شرایط آن بدن‌ها را به خاطر نمی‌آوریم. می‌گوییم: تفاوت بین این دو موضوع، آشکار است؛ زیرا اگر ما در بدن‌های دیگری بودیم و سال‌ها و روزگارهای درازی در آن‌ها قرار داشتیم، به‌طور معمول آن را فراموش نمی‌کردیم. اما این پیمان گرفتن با سرعت زیاد و در وقت کمی صورت پذیرفته است و فراموش کردن آن بعید نیست، و اختلاف ظاهری بر اعتبار این تفاوت حاکم است؛ زیرا اگر شخصی سال‌ها بر یک کار بماند آن را فراموش نمی‌کند، اما اگر یک کار را برای یک لحظه انجام دهد ممکن است آن را فراموش کند؛ بنابراین تفاوت واضح و آشکار است...»^۱

رازی دلیل فراموش کردن را به سرعت زمان و کمبود وقت در پیمان گرفتن نسبت می‌دهد، و به این ترتیب فراموش کردن آن را بعید نمی‌داند.

می‌گوییم: وی چگونه چنین آگاهی‌ای در خصوص سرعت زمان و کمبود وقت امتحان و اتفاقاتی که در آن عالم رخ داده است و توسط آیات و روایات بیان شده است به دست آورده است؟ هیچ‌آیه یا روایتی که در جایگاه بیان عالم ذر قرار گرفته است اشاره‌ای به سرعت زمان یا کمبود وقت نداشته است؛ بنابراین وی هیچ راهی برای علم نسبت به این مطلب ندارد و بدون اثبات آن کار خود را بسیار سخت کرده است.

به‌علاوه سخنان وی اقتضا می‌کند عالم ذر در سیطرهٔ زمان قرار داشته باشد، و حال آنکه زمان، یکی از ویژگی‌های عالم دنیاست.

آنچه توسط فخر رازی بیان شده، در واقع چیزی جز کوتاه‌بینی وی بر اساس این جهان، انس با آن و قیاس عالم ذر با این جهان نیست.

شبهه دوم

بیرون آوردن ذریه، آیا از پشت آدم انجام شده است؟ یا از پشت فرزندان آدم؟ این شبهه از جمله شبههاتی است که معتزله مطرح کرده‌اند؛ آنجا که گفتند:

«در این گفته خداوند «مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ طُحُوْرِهِمْ»، شکی نیست که: «مِنْ طُحُوْرِهِمْ» بدلی است از این گفته خداوند «وَإِذْ أَخَذْنَا»؛ پس معنایش این است: «وَإِذْ أَخَذْنَا مِنْ طُحُوْرِهِمْ» و هنگامی که پروردگارت از پشت فرزندان آدم برگرفت» و بر این اساس خداوند متعال ذکر نکرده چیزی از پشت آدم گرفته است.»^۱

«اگر معنایش این بود که خداوند متعال چیزی از ذریه را از پشت آدم بیرون آورده بود نمی‌فرمود: (مِنْ طُحُوْرِهِمْ: از پشت آن‌ها) بلکه باید می‌فرمود: (مِنْ ظَهْرِهِ: از پشت او)؛ زیرا آدم فقط یک پشت دارد، و نیز این گفته حق تعالی «ذُرِّيَّتَهُمْ» اگر مقصود آدم بود، می‌گفت "ذریته: فرزندان او."^۲

توضیح منظور از این شبهه:

سرمنشأ این شبهه: از این آیه شریف چنین فهمیده می‌شود که ذریه از پشت فرزندان آدم بیرون آمده است؛ زیرا خداوند متعال می‌فرماید: «مِنْ طُحُوْرِهِمْ: از پشت فرزندان آدم» نه از پشت [خود] آدم. اگر آن‌ها از پشت آدم بیرون آمده بودند باید می‌فرمود «مِنْ ظَهْرِهِ: از پشت او»؛ بنابراین ذریه از پشت فرزندان آدم بیرون آمدند؛ به همین دلیل آن‌ها را با صیغه جمع بیان کرده و فرموده است «ذُرِّيَّتَهُمْ: فرزندان آن‌ها»؛ ولی اگر به آدم منسوب بودند می‌فرمود «ذریته:

۱. مفاتیح‌الغیب؛ فخرالدین رازی، ج ۱۵، ص ۳۹۸.

۲. همان منبع.

۱۳۴ آیا عقل می‌تواند عالم ذر را اثبات یا نفی کند؟

فرزندانش»، یعنی با صیغه مفرد، نه جمع.

بنابراین به نظر می‌رسد ظاهر الفاظ این آیه شریف نشان می‌دهد ذریه فقط از پشت خود آدم بیرون نیامده‌اند؛ در حالی که در احادیث آمده است که ذریه، از پشت آدم بیرون آمده‌اند؛ از جمله:

زراره می‌گوید: از امام صادق علیه السلام درباره این سخن خدای تبارک و تعالی پرسیدم: ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ﴾ فرمود: «خدا ذریه آدم تا روز قیامت را از پشت او بیرون آورد. آنان مانند ذره بیرون آمدند. سپس خود را به آنان شناساند و خودش را به آنان نمایاند، که اگر این چنین نمی‌شد هیچ کس پروردگار خودش را نمی‌شناخت؛ و این همان سخن حق تعالی است: ﴿وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (و اگر از آنان پرسوی چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده است؟ قطعاً می‌گویند خدا. بگو همه ستایش‌ها تنها از آن خداست؛ بلکه بیشترشان نمی‌دانند).»^۱

... ابن عباس درباره این آیه: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ...» می‌گوید: «وقتی خداوند آدم را خلق کرد میثاق ربوبیت خودش را از او گرفت، و سرآمدش (اجلش)، روزی‌اش و مصیبت‌های او را برایش نوشت؛ سپس ذریه او را همچون ذره‌هایی از صلب او خارج نمود و میثاق ربوبیت خودش را از آن‌ها گرفت، و اجلش، روزی و مصیبت‌های آن‌ها را برایشان نوشت.»^۲

... ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هنگامی که خداوند آدم را آفرید پشتش را مسح کرد؛ پس، از پشت او همه انسان‌هایی که خداوند تا روز قیامت آفریننده‌شان است

۱. فصول المهمة فی اصول الأئمة، شیخ محمد بن حسن حر عاملی، تحقیق و اشراف: محمد بن محمد حسین

قائینی، ناشر: مؤسسه معارف اسلامی امام رضا علیه السلام، ۱۴۱۸ ق، ج ۱ ص ۴۲۳.

۲. الدر المنثور فی التأویل بالمأثور؛ عبدالرحمن بن ابی‌بکر، جلال‌الدین السیوطی، چاپ دار الفکر، بیروت، موقع

التفاسیر، ج ۳ ص ۵۹۸.

بیرون آمدند.» و مقاتل می‌گوید: «خداوند قسمت راست پشت آدم را مسح کرد، از آن ذریه‌ای سفید خارج شد که همانند ذره بودند؛ سپس قسمت چپ پشت او را مسح کرد، از آن ذریه‌ای سیاه خارج شد که همانند ذره بودند، و به آدم فرمود: اینان ذریه‌ی تو هستند.»^۱

در نتیجه میان معنای ظاهری این آیه و احادیثی که آن را توضیح می‌دهند تضاد وجود دارد؛ بنابراین آن‌ها این تعارض را از جمله اشکالات وارد شده به اعتقاد به وجود عالم ذر قلمداد می‌کنند.

پاسخ شبهه دوم:

اول: اگر اشکال گیرنده، از خود همین آیه چنین برداشت نکند که آفرینش ذریه از آدم (علیه السلام) بوده است - چراکه برگرفتن ذریه از فرزندان آدم به معنای برگرفتن آن‌ها از آدم است - پس باید بداند کلام خداوند، کلام دیگر خداوند را تفسیر می‌کند. اگر به این سخن حق تعالی نگاهی بیندازد: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنَسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا﴾^۲ (ای مردم،

بترسید از پروردگار خود؛ همان پروردگاری که شما را از یک نفس آفرید، و از آن، جفت او را خلق کرد و از آن دو نفس، بسیاری از مردان و زنان را در جهان پراکنده ساخت؛ و بترسید از آن خدایی که به نام او از یکدیگر درخواست می‌کنید و زهار از خویشاوندان بترسید که خداوند همواره بر شما نگرهبان است) متوجه می‌شود معنای آیه به روشنی بیان می‌کند آفرینش از یک نفس آغاز شده، و آن نفس آدم (علیه السلام) بوده است؛ و ما پیش تر گفتیم نفس آدم از گل رفع شده به آسمان اول و سپس دمیدن روح در آن، خلق شده است، و به این ترتیب نفس آدم شکل گرفت. سپس از آن نفس، جفت او خلق شد؛ یعنی حوا (علیها السلام)؛ و سپس از آن دو نفس، بسیاری از مردان و زنان را در جهان پراکنده ساخت؛ یعنی همان نفس‌های ذریه از بنی آدم. در نتیجه این آیه -

۱. مفاتیح‌الغیب أو التفسیر الکبیر؛ فخرالدین رازی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ سوم، ۱۴۲۰ق، ج ۱۵

۱۳۶ آیا عقل می‌تواند عالم ذر را اثبات یا نفی کند؟

چنانچه ظاهر آیه بیان می‌کند- چگونگی استخراج ذریه از پشت آدم و حوا در عالم نفس‌ها را برای ما توضیح می‌دهد، و روی سخن در اینجا مربوط به عالم ماده و زاد و ولد و تولیدمثل نیست؛ سخن از عالم نفس‌هاست؛ این مسئله اول.

دوم: میان آیه و روایاتی که آن را توضیح می‌دهند هیچ تعارضی وجود ندارد؛ زیرا قرآن را فقط کسی می‌فهمد که به او خطاب، و بر قلبش نازل شده است و آن شخص پیامبر خدا محمد ﷺ است. سپس ایشان علم آن را به جانشینان معصوم خود ﷺ سپرد. وقتی روایات در تبیین معنای این آیه، تفسیر آن و روشن کردن آنچه منظور از آن بوده است، یکدیگر را تقویت می‌کنند، به این معنا خواهد بود که آنچه روایات بیان کرده‌اند منظور از آن آیه بوده است، نه برداشتی که بر اساس آن بر آیه اشکال وارد می‌کنند. روایات متواتر از هر دو گروه [شیعه و سنی] نقل شده‌اند که بیان می‌کنند ذریه از پشت آدم ﷺ خارج شده‌اند؛ علاوه بر آنچه پیش‌تر در بیان اشکال نقل کردیم، برخی از این روایات را به‌عنوان نمونه ذکر می‌کنیم:

زراره، از امام باقر ﷺ... زراره می‌گوید: از آن حضرت درباره گفتار خدای عزوجل که می‌فرماید «و به یاد آور هنگامی را که پروردگار تو از فرزندان آدم از نسل‌های آنان...» پرسیدم. فرمود: «نسل آدم تا روز قیامت را از پشت وی بیرون آورد. آنان همچون دژه بیرون آمدند و خداوند، خود را به آنان شناساند و آفرینش خود را به آنان نشان داد؛ و اگر این‌گونه نبود کسی پروردگار خود را نمی‌شناخت...»^۱

... حبیب سجستانی می‌گوید: شنیدم امام باقر ﷺ می‌فرماید: «زمانی که خداوند عزوجل فرزندان آدم را از صلبش خارج نمود تا از آنان به ربوبیت خودش و مقام نبوت و رسالت همه پیامبران الهی عهد و پیمان بگیرد، اولین پیامبری که پیمان نبوتش را ستاند محمد ﷺ پسر عبدالله بود. سپس خداوند عزوجل خطاب به آدم چنین فرمود: ای آدم! بنگر چه می‌بینی؟ پس آدم به همه فرزندان خود نگریست، در حالی که آنان به‌سان ذراتی، آفاق آسمان را پُر

کرده بودند. پس آدم گفت: پروردگارا! به راستی که فرزندان من چقدر بسیارند! آن‌ها را برای چه آفریده‌ای؟ و مقصودت از پیمانی که می‌گیری چیست؟ خداوند عزوجل پاسخ داد: تا مرا عبادت کنند و هیچ چیزی را شریکم ندارند، و به فرستادگانم ایمان بیاورند و از آنان پیروی کنند. پس آدم گفت: بارخدا یا! چرا من برخی از آنان را بزرگ‌تر از برخی دیگر می‌بینم، بعضی از آنان نور کمی دارند و برخی دیگر هیچ نوری ندارند؟! خداوند عزوجل فرمود: و این چنین خلقشان کردم تا در هر حالتی که هستند آزموده شوند...»^۱

ابن عباس گوید: «هنگامی که آدم (علیه السلام) را در دحنا^۲ فرود آورد، خداوند پشتش را مسح کرد؛ پس، از پشت وی همه انسان‌هایی را که تا روز قیامت آفریننده آن‌هاست بیرون آورد، و سپس فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری. از آن زمان قلم تقدیر به آنچه تا قیامت اتفاق می‌افتد رقم خورد»^۳.

...ابن عباس در رابطه با این سخن حق تعالی «وإذ أخذ ربك من بني آدم...» گفت: «هنگامی که خداوند آدم را خلق کرد، ذریه او را همچون ذره‌هایی از صلب او خارج نمود. سپس برای آن‌ها اسم‌هایی تعیین کرد و فرمود: این فلان بن فلان است، که چنین و چنان می‌کند، و این فلان بن فلان است، که چنین و چنان می‌کند. سپس با دست خود آن‌ها را دو قبضه کرد و فرمود: این‌ها در بهشت، و این‌ها در جهنم هستند.»^۴

و روایات بسیار دیگر که از هر دو طریق شیعه و سنی نقل شده‌اند، و ما به جهت اختصار آن‌ها را ذکر نکردیم. روایاتی که معنای این آیه و تفسیر آن را روشن کرده و بیان کرده‌اند

۱. همان منبع، ج ۵ ص ۲۲۶.

۲. زمینی است که خداوند آدم را از آن آفریده است و آن از مخالف طائف است. (معجم البلدان) به دحنی رجوع شود. (مترجم، لغت نامه دهخدا)

۳. الدر المنثور فی التأویل بالمأثور، ج ۳ ص ۵۹۸.

۴. الدر المنثور فی التأویل بالمأثور؛ عبدالرحمن بن ابی بکر، جلال الدین السیوطی، چاپ دارالفکر، بیروت، موقع التفسیر، ج ۳ ص ۵۹۸.

فرزندان، از پشت آدم خارج شده‌اند.

محل شاهد در این روایات این است که فرزندان، از پشت آدم علیه السلام بیرون آمدند؛ اما در خصوص چگونگی خارج شدن آن‌ها چیزی بیان نشده است. در ادامه هنگامی که درباره خلقت در عالم ذر سخن می‌گوییم، توضیحات بیشتری در این خصوص ارائه خواهیم کرد.

بنابراین، این تعارض موهوم فقط در ذهن اشکال‌گیرنده از این آیه شریف وجود دارد؛ وگرنه در واقع اشکالی وجود ندارد.

پاسخ‌های دیگری به این اشکال، که برخی از آن‌ها را بیان می‌کنیم:

رازی در پاسخ به چنین اشکالی می‌گوید:

«شواهد موجود در اخبار که نشان می‌دهند فرزندان آدم از پشت او بیرون آمده‌اند، دقیقاً همانند شواهد قرآنی هستند که بیان می‌کنند ذریه فرزندان او از پشت و صلب پدرانشان خارج شده‌اند؛ بنابراین از مجموع این آیه و خبر، دلالت مشخص می‌شود.»^۱

او معنای آیه قرآنی را یک چیز و معنای روایات را چیز دیگری در نظر گرفته است. وی با این پاسخ باعث می‌شود «اشکال» بر وی تحکم کند؛ همان طور که توضیح دادیم پاسخ وی دقیقاً همان چیزی است که مدنظر اشکال‌گیرنده بوده است؛ مگر اینکه مقصود وی مجموع معنای آیه و خبر بوده باشد، که در این صورت معنایش این می‌شود که خبر در مقام تفسیر آیه و توضیح معنای آن بوده است.

سید طباطبایی نیز در خصوص این اشکال می‌گوید:

«خداوند فرزندان مستقیم آدم را از پشت وی بیرون آورد؛ سپس فرزندان آن‌ها را از پشت آن‌ها خارج ساخت؛ سپس فرزندان فرزندان آن‌ها را از پشت فرزندان آن‌ها بیرون آورد تا اینکه به آخرین نفر از آن‌ها ختم شود؛ درست همانند آنچه در این آفرینش دنیوی - که آفرینش در

قالب تولد و تولید مثل است. اتفاق می افتد.»^۱

سخنان وی نتیجه کوتاهی بینش وی نسبت به آفرینش و پیدایش در عالم ذر است؛ زیرا او خارج کردن فرزندان را با تولیدمثل که در این زندگی دنیوی اتفاق می افتد مقایسه کرده است؛ در حالی که این فرآیند چگونه می تواند اثباتی برای آن بوده باشد؟! زیرا هیچ دلیل [روایی] برای اثبات ادعای وی وارد نشده است. واقعیت این است که عالم ذر، دنیای دیگری است که از نظر آفرینش و جزئیات [با این دنیا] تفاوت دارد. این علاوه بر آن است که آنچه در آیه قرآن و روایاتی که آن را توضیح می دهند ذکر شده است چنین درک و برداشتی را بیان نکرده اند، و حتی اشاره ای هم به آن نداشته اند؛ بنابراین پاسخ او به خودش بازمی گردد.

آری، کافی بود سخنان خود را به صورت احتمال بیان کند تا به این ترتیب بتواند درست و کامل نبودن این اشکال را ثابت کند.

شبهه سوم

عذر آوردن با شرکِ پدران، برای فرزندان آدم صدق نمی کند.

«اینکه خداوند متعال از زبان آن ذریه فرموده است که آن ها گفتند «إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ»، این سخن برای فرزندان آدم مناسب است؛ زیرا آدم - که درود خدا بر او باد - مشرک نبود.»^۲

توضیح بیشتر این اشکال:

خداوند تبارک و تعالی هنگامی که ذریه را بیرون آورد و از آن ها پیمان گرفت، پس از آن علت این پیمان را چنین بیان می فرماید که تا مبادا آن ها در روز قیامت بگویند ما از این امر

۱. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۸ ص ۳۲۷.

۲. مفاتیح الغیب؛ فخرالدین رازی، ج ۱۵ ص ۳۹۹.

غافل بودیم، یا بگویند «پدرانمان پیش از این مشرک بودند، ما هم فرزندان بعد از آن‌ها بودیم [و چاره‌ای جز پیروی نداشتیم]»، این مستلزم آن است که آن‌ها پدرانی مشرک داشته باشند؛ بنابراین ظاهر این آیه با فرزندان مستقیم آدم سروکار ندارد؛ زیرا پدر آن‌ها - آدم - مشرک نبود بلکه مؤمن بود.

بنابراین، این آیه به برخی از بنی آدم اختصاص دارد نه همه آن‌ها؛ زیرا شامل آدم و فرزندان بی‌واسطه وی و همه مؤمنان و مشرکانی که پدرانی مشرک نداشته‌اند نمی‌شود؛ بلکه تنها به مشرکانی اختصاص دارد که پدران مشرک داشته باشند. پس تفسیر این آیه به عالم ذر با کلام آن فرزندان منافات دارد. در این آیه نیز به این صورت آمده است «إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا» که نشان می‌دهد آن‌ها پدرانی داشته‌اند که مشرک بوده‌اند، و این تنها به وجود عده‌ای خاص دلالت می‌کند و نه تمامی آن‌ها.^۱

پاسخ شبهه سوم:

همه خلق در عالم ذر در معرض آزمایش قرار گرفتند، و این آزمایش شامل آدم و تمام فرزندان او بود، بدون هیچ استثنایی. برخی از آن‌ها با وجود درجات مختلفی از پاسخ، لیبیک گفتند، و برخی از آن‌ها امتناع کردند. این اولین آزمایش بود. سپس خداوند متعال آدم و فرزندان او را در این دنیای مادی موجودیت بخشید تا امتحان دوم را بگذرانند و برای کسب پیروزی و موفقیت، به آن‌ها فرصت دوم و واقعی عطا فرمود، نه فرصتی موهوم و صوری. این یک فرصت دوم است که خداوند بخشاینده به مخلوقات خود عطا فرموده است تا کسانی که در امتحان اول شکست خوردند در این امتحان موفق و پیروز شوند، تا عده‌ای به خالق خود اعتراض نکنند و نگویند اگر فرصت دومی به ما می‌دادی، ما در امتحان پیروز می‌شدیم؛ و همچنین تا حجت بالغه بر تمام خلائق از آن خداوند باشد.

این همان نکته‌ای است که سید احمد الحسن علیه السلام آن را چنین بیان فرموده است:

«خداوند، ما فرزندان آدم را برای امتحان دوم به این عالم دنیوی تاریک و ظالمانی فرو فرستاد و حجابی از جسد بر ما کشید و آنچه را که در امتحان اول در عالم ذر - که ما در آنجا بودیم- بر ما گذشت از یادمان برد. در عالم ذر وضعیت هرکدام از ما مشخص شد؛ بدبخت‌ترین بدبخت‌ها، کسی بود که نگاهش فقط به خودش بود و کس دیگری جز خودش را نمی‌دید و پیروز مسابقه [حضرت محمد] که صلوات خداوند بر او و خاندانش باد، کسی بود که آن هنگام که خداوند سبحان برای ما متجلی و آشکار شد، نگاهش را فقط به پروردگارش دوخت و به خویشان هیچ توجهی نکرد.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ﴾ (و به یاد آر هنگامی را که پروردگار تو از پشت فرزندان آدم ذریه آن‌ها را برگرفت و آنان را بر نفس‌هایشان گواه ساخت که آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: بلی، ما گواهی می‌دهیم؛ تا در روز قیامت نگویند ما از این [امر] بی‌خبر بودیم). سایر فرزندان آدم بین این دو مقام، جای گرفتند. این امتحان دوم جز برای این نیست که خداوند با مردم اتمام حجت کند تا کسی نگوید به من فرصت دیگری داده نشد؛ و این امتحان دوم چیزی جز از سر لطف و کرم خداوند سبحان و متعال، نیست. امتحان سومی نیز برای کسانی که ایمان محض دارند و کسانی که در کفر محض غوطه‌ور شده‌اند، وجود خواهد داشت؛ زیرا پاداش اولیای خداوند بسیار عظیم، و عقاب و کیفر دشمنان او بسیار شدید خواهد بود؛ پس به امتحان سومی وارد خواهند شد تا به آن‌ها نشان داده شود که نتیجه امتحان آن‌ها همان است: ﴿بَلْ بَدَأَ لَهُمْ مَا كَانُوا يُحْسِنُونَ مِنْ قَبْلُ وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ﴾^۱ (ولی چنین نیست) بلکه آنچه را پیش از این پوشیده می‌داشتند اکنون برایشان آشکار شده است. و اگر هم بازگردانده شوند قطعاً به آنچه از آن منع شده بودند برمی‌گردند و آنان دروغ‌گویان‌اند) و نیز برای

اینکه حجت خداوند بر خلقش با برتری دادن اولیایش و انتقام از دشمنانش، کامل شود یعنی کسانی که ایمان محض دارند و کسانی که در کفر محض غوطه‌ورند. تا کسی نگوید چرا به اینان چنین مقام و مرتبه عظیمی عطا کردی و چرا آنان را چنان عذاب نمودی که احدی از عالمیان را آن‌گونه عذاب نکردی؟ و اینان با وجود فرصت‌هایی که خداوند به آن‌ها داده و با وجود تکرار امتحانشان، دست برنداشته، بلکه خواهند گفت: ﴿قَالُوا رَبَّنَا أَمَتْنَا اثْنَتَيْنِ وَأَخْيَبْتَنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَىٰ خُرُوجٍ مِّن سَبِيلٍ﴾^۱ (می‌گویند: ای پروردگار ما، ما را دو بار میراندی و دو بار زنده ساختی. اکنون به گناهانمان معترفیم. پس آیا راهی برای بیرون شدن هست؟) و خداوند مردم را بر حذر می‌دارد از اینکه عاقبتشان بعد از مرگ، پشیمانی باشد؛ با این سخن خود: ﴿رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ وَأَكُن مِّن الصَّالِحِينَ﴾^۲ (ای پروردگار من، چرا مرگ مرا اندکی به تأخیر نینداختی تا تأیید و تصدیق کنم و از شایستگیان باشم؟)»^۳

در زندگانی بنی‌آدم بیش از یک آزمون و فرصت برای پیروزی و زنده‌ماندن وجود دارد؛ اما بسیاری از آن‌ها هر بار زیان و شکست را تکرار خواهند کرد، خواه پدر او مؤمن بوده باشد یا مشرک؛ و بعد از این امتحانات، روز محشر خواهد آمد و رستاخیز بر پا خواهد شد؛ پس هرکس کفر بورزد با این بهانه که کفرش به علت غفلت یا شرک پدران بوده است. این عذر و بهانه‌تراشی از او پذیرفته نمی‌شود.

خالق سبحان و متعال، مردم را آزاد آفریده و به آن‌ها حق انتخاب داده است؛ بنابراین فردی عاقل آزاد باید در جست‌وجوی حقیقت باشد؛ پس اگر آن را منطبق بر اعتقادات پدرانش دید، بر آن استوار می‌شود و اعتقاد خود را بر آن بنا می‌کند؛ ولی اگر آن را مخالف اعتقادات پدرانش

۱. غافر، ۱۱.

۲. منافقون، ۱۰.

۳. سید احمد الحسن، پاسخ‌های روشن‌گرانه، چاپ اول، ۲۰۱۰م، ج ۲، س ۹۳.

ببیند، عقیده آن‌ها را رها می‌کند و حقیقت را در آغوش می‌گیرد. اما کسی که آن‌ها [یعنی پدرانش] را بر اعتقادی نادرست بیاید، و بدون اینکه هیچ تلاشی از خود نشان بدهد درباره آن عقیده تحقیق انجام ندهد و از آن عقیده پیروی کند، سپس بر این عقیده بمیرد و در روز قیامت با این بهانه که پدران خود را بر این اعتقاد یافته و از آن‌ها پیروی کرده است حاضر شود، این عذر و بهانه وی برای توجیه شکست‌های پیاپی اش در امتحان، پذیرفته نخواهد شد.

به این ترتیب پاسخ این اشکال روشن می‌شود؛ زیرا عدم شمول فرزندان مستقیم آدم در این آیه، و حتی بیشتر مؤمنانی که پدرانشان مؤمن بوده‌اند با توجه به این نکته که در این حالت، پدران مشرک وجود ندارد هیچ اشکالی وارد نمی‌کند؛ زیرا معنای این آیه با آنچه مخالفان فهمیده‌اند متفاوت است؛ و در نتیجه این اشکال رفع خواهد شد.

شبهه چهارم

صلب آدم همه ذرات فرزندان را در خود جای نمی‌دهد.

«اینکه تعداد آفریده‌هایی که خداوند به‌عنوان فرزندان آدم خلق کرده است بسیار زیاد است؛ بنابراین مجموع به‌دست‌آمده از این ذره‌ها، حجم و اندازه بزرگی را بالغ می‌شود، و صلب آدم با این گنجایش کمی که دارد بعید است بتواند این مجموعه را در خود جای بدهد.»^۱

پاسخ شبهه چهارم:

این اشکال بر مبنای درک و تصور مادی از جسم آدم و ذرات فرزندان وی شکل گرفته است؛ و به این ترتیب آن‌ها چنین متوهم شدند که آن مکان به دلیل کوچک‌بودنش نمی‌تواند تمام آن ذرات را در خود جای دهد.

واقعیت این است که آفرینش در آنجا با آنچه در اینجا در دنیای ماده وجود دارد فرق می‌کند. آدم علیه السلام در عالم ذر و آسمان اول نفسی بود که از گل رفع شده و دمیدن روح در آن آفریده شده بود، و به این ترتیب نفس آدم علیه السلام شکل گرفت. سپس از نفس آدم علیه السلام نفس مادرمان حوا علیها السلام آفریده شد. سپس خداوند فرزندان آن‌ها را از آن دو در عالم ذر و عالم نفس‌ها پدیدار کرد و سپس امتحان بر آن‌ها جاری شد. به این ترتیب ابتدای خلقت آدم، همسرش و فرزندان‌شان این چنین بود. پس آفرینش و خلقت در آنجا با آنچه در اینجا وجود دارد متفاوت است. و به حول و قوه الهی هنگامی که در رابطه با آفرینش در عالم ذر سخن می‌گوییم این نکته را بیشتر توضیح خواهیم داد.

شبهه پنجم

سراغاز آفرینش انسان از آب جهنده بود، و در آن موقع ذره‌ها وجود نداشتند.

«این فرموده حق تعالی است: (فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ * خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ) (پس انسان باید بنگرد از چه آفریده شده است * از آب جهنده‌ای خلق شده است) و اگر این ذره‌ها عاقل بودند و به‌طور کامل می‌فهمیدند باید قبل از این آب جهنده وجود داشته باشند، و از آنجا که برای انسان معنای دیگری غیر از آن [یعنی به‌وجود آمدن از این آب] وجود ندارد، در این صورت نباید انسان از آن آب جهنده خلق شده باشد؛ و این ردیه‌ای به متن

قرآن خواهد بود.»^۱

پاسخ شبهه پنجم:

این اشکال مبتنی بر این برداشت است که این آیه در رابطه با سرآغاز آفرینش انسان در عالم ذر سخن می‌گوید؛ ولی اگر در آن تأمل کنیم و آن را به‌طور کامل با آیه بعدی‌اش بخوانیم، معنای آن روشن خواهد شد. حق تعالی می‌فرماید: ﴿فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ * خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ * يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ﴾^۲ (پس انسان باید بنگرد از چه آفریده شده است * از آب جهنده‌ای خلق شده است * [که] از صلب مرد و میان استخوان‌های سینه زن بیرون می‌آید).

آیه بعدی، معنای قبلی را روشن می‌کند، و اینکه این آفرینش انسان در عالم دنیا اتفاق افتاده است؛ زیرا لقاح زن و مرد از طریق آب در این دنیا اتفاق می‌افتد. پس انسان در این دنیا از آب جهنده آفریده شده است. اما در خصوص عالم ذر، ثابت نشده است که [خلقت] «نفس» نتیجه لقاح مرد با همسرش از طریق آب بوده باشد. اگر به آیات مربوط به آغاز آفرینش انسان مراجعه کنیم خواهیم دید آغاز آفرینش نفس انسانی از گل بوده است.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ﴾^۳ همان کسی که هر چیزی را که آفریده است نیکو آفریده، و آفرینش انسان را از گل آغاز کرد. این آیه به‌روشنی بیان می‌کند سرآغاز آفرینش انسان از گل بوده است، نه به‌وسیله لقاح نطفه و تخمک.

و نیز می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ ثُمَّ أَنْتُمْ تَمْتَرُونَ﴾^۴ (اوست کسی که شما را از گل آفرید، آنگاه مدتی را [برای عمر شما] مقرر داشت،

۱. مفاتیح‌الغیب، فخرالدین رازی، ج ۱۵ ص ۴۰۱.

۲. سوره طارق، ۵-۷.

۳. سجده، ۷.

۴. انعام، ۲.

۱۴۶ آیا عقل می‌تواند عالم ذر را اثبات یا نفی کند؟

و اجل حتمی نزد اوست؛ با این همه شما تردید می‌کنید).

و نیز می‌فرماید: ﴿فَاسْتَفْتِهِمْ أَهُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ مَنِ خَلَقْنَا إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِنْ طِينٍ لَازِبٍ﴾^۱
(پس [از کافران] بپرس آیا ایشان [از نظر] آفرینش سخت‌ترند یا کسانی که [در آسمان‌ها]
خلق کردیم؛ ما آنان را از گلی چسبنده پدید آوردیم).

این آیات و آیات دیگر به روشنی نشان می‌دهند آغاز آفرینش انسان از گل بوده است. حتی
مشخص است اولین کسی که در عالم ذر آفریده شد پدر ما آدم علیه السلام بوده است و خداوند به
فرشتگان دستور داد به او سجده کنند و به آن‌ها نشان داد که آفرینش آدم اولین جانشین
خدا از گل بوده است. می‌فرماید: ﴿إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ * فَإِذَا
سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾^۲ (آنگاه که پروردگارت به فرشتگان گفت من
بشری را از گل خواهم آفرید * پس چون او را [کاملاً] درست کردم و از روح خویش در آن
دمیدم سجده‌کنان برای او درافتید).

بنابراین مشخص شد آغاز خلقت انسان از گل بوده است و در آیه پیشین، توضیحی برای
مرحله دیگر خلقت پس از گل بوده که همان دمیدن روح پس از «درست و متعادل کردن وی»
بوده است. ﴿إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ. فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾^۳
(من بشری را از گل خواهم آفرید * پس چون او را [کاملاً] درست کردم و از روح خویش در
آن دمیدم سجده‌کنان برای او درافتید)، این همان چیزی است که برخی روایات از آن به‌عنوان
گل رفع شده به آسمان اول یاد می‌کنند. سپس خالق آن را مالید و ورز داد و سپس از روح خود
در آن دمید، و به این ترتیب نفس آدم شکل گرفت. و این همان نکته‌ای است که توسط اخبار
مربوط به گل بیان شده است؛ یعنی روایاتی که به خلقت در عالم ذر پرداخته‌اند.

آفرینش انسان از «گل رفع شده» در عالم ذر انجام شد؛ همان جایی که نفس انسانی در

۱. صافات، ۱۱.

۲. ص، ۷۱-۷۲.

آن قرار دارد؛ و خلقت او از نطفه در عالم دنیا رخ داد و بدن مادی شکل گرفت و با متصل شدنش به نفسی که آن را اداره می‌کند جان گرفت. تفاوت بین این دو آفرینش، دو عالم و دو پیدایش مشخص و روشن است.

به این ترتیب مشخص می‌شود اعتقاد به این اشکال در جهت مخالف متن صریح قرآن کریم قرار دارد، نه آن کسی که با این اشکال -با استفاده از متن قرآنی- مخالفت می‌کند.

شبهه ششم

وضعیت ذریه مثل وضعیت کودکان است؛ چگونه می‌توان تکلیف را بر آن‌ها واجب کرد. «وضعیت آن ذریه در فهم و دانش بیشتر از کودکان نیست، و از آنجا که این تکلیف بر کودک واجب نشده است چگونه می‌توان آن را بر آن موجودات واجب دانست؟»^۱

پاسخ شبهه ششم:

این شبهه زاده این برداشت است که ذر به معنای «موجودات ریز کوچک» یا آن گونه که در برخی از معانی لغوی آن ذکر شده به معنای «مورچه‌های ریز» است، و اگر ریز باشد ادراک آن نیز مثل آگاهی یک کودک، ضعیف است؛ و از آنجا که تکلیف بر کودک حمل نمی‌شود و به دلیل ضعیف ادراک کودک، قلم از وی برداشته شده است، وضعیت فرزندان آدم در عالم ذر نیز این چنین بوده است.

همان طور که گفته شده معنای ذر، مورچه‌های کوچک است؛ همان طور نیز گفته‌اند معنای آن «توزیع» یعنی «توزیع و پراکندن ذریه» نیز می‌شود؛ بنابراین چرا شما به یک معنا توجه، و از معنای دیگر چشم‌پوشی می‌کنید؟

حقیقت این است که اگر موجودات در عالم ذر عاقل نبوده و وضعیت آن‌ها همانند کودکان

۱۴۸ آیا عقل می‌تواند عالم ذر را اثبات یا نفی کند؟

بوده باشد، این یک عیب و نقص خواهد بود که [خداوند] حکیم تکلیفی بر آن‌ها واجب و آن‌ها را وارد امتحان کند و از آن‌ها عهد و پیمان و میثاق بگیرد. خداوند متعال فقط افراد خردمند آگاه را مکلف می‌کند و فقط کسانی را که گفتمان را درک می‌کنند مخاطب قرار می‌دهد؛ از این رو، هرکس در عالم ذر در مقام خطاب قرار گرفته و از او امتحان گرفته شده و گروهی از آن‌ها اقرار و گروهی دیگر انکار کردند. عاقل و آگاه بوده است؛ زیرا اگر چنین خصوصیتی نداشته باشند نمی‌توان آن‌ها را مخاطب قرار داد، و چنین شخصی نه می‌تواند اقرار کند و نه انکار، و پیمان و میثاق و گواهی نیز از او گرفته نمی‌شود.

اما آیه صریح قرآن کریم بیان می‌فرماید خداوند، عهد و میثاق را از آن‌ها گرفته و آنان را بر خودشان و نتیجه امتحانی که به دست آورده‌اند گواه ساخته است؛ و این یعنی آن‌ها خردمند و آگاه بوده‌اند و خداوند با اعطای توانایی‌هایی بر آن‌ها منت نهاده بوده است که باعث می‌شده آن‌ها برای ورود و شرکت در امتحان در عالم ذر واجد شرایط شوند. آن‌ها خردمند، بالغ و آگاه بوده‌اند، و به این ترتیب مکلف بوده‌اند؛ و مکلف، همانند کودک نیست.

بنابراین، قیاس آن‌ها، قیاسی مع الفارق است؛ و چه بسا در اینجا اصلاً قیاس صحیح نباشد.

برخی احادیث به صراحت بیان داشته‌اند که مخلوقات در عالم ذر، عاقل و آگاه بوده‌اند و خداوند متعال به آن‌ها عقل داده است.

... عمر بن خطاب در دوران خلافت خود به حج رفت و چون طوافش را از کنار حجرالاسود آغاز کرد بر آن دست کشید و آن را بوسید و گفت: تو را می‌بوسم در حالی که می‌دانم تو سنگی هستی که نه زبانی می‌رسانی و نه سودی؛ ولی رسول خدا تو را بسیار گرامی می‌داشت و اگر ندیده بودم که ایشان تو را می‌بوسید من تو را نمی‌بوسیدم. راوی گوید: علی بن ابی طالب علیه السلام که در میان حاجیان بود فرمود: «البته که چنین است؛ به خدا سوگند او هم زیان می‌رساند و هم سود.» عمر گفت: ای ابوالحسن، از چه رو چنین می‌گویی؟ [امام] فرمود: «بر اساس

کتاب خدای متعال.» عمر گفت: من گواهی می‌دهم تو به کتاب خداوند متعال آگاهی. اکنون بگو این سخن در کجای قرآن است. آن حضرت فرمود: «آنجا که فرموده است: «و آن هنگام که پروردگارت از پشت فرزندان آدم نسل‌ها را بیرون آورد و آن‌ها را بر خودشان گواه گرفت که آیا من پروردگارتان نیستم. گفتند: چرا، ما گواهی دادیم» و من به تو خبر می‌دهم وقتی خداوند متعال آدم را آفرید، پشت او را مسح کرد و ذریه‌اش را در هیئت مورچگانی بیرون آورد و به آنان عقل داد و مقزّر فرمود او پروردگار است و آنان بنده‌اند. آنان به پروردگاری او اقرار کردند و به بندگی خودشان گواهی دادند؛ در حالی که خداوند عزتمند می‌دانست آنان در این اعتراف در مقام‌ها و رتبه‌های مختلفی هستند. آنگاه نام بندگانش را روی پوستی نوشت و به این سنگ که در آن روز دو چشم و دو لب و یک زبان داشت فرمود: دهانت را باز کن. او دهانش را باز کرد و خداوند آن نام‌ها را در دهان او انداخت...»^۱

این فرموده امام (علیه السلام) «به آنان عقل داد» به این معناست که نفس‌ها عاقل بودند؛ به طوری که اگر از آن‌ها پرسیده می‌شد پاسخ را می‌دانستند.

و در روایتی دیگر آمده است: ... به نقل از ابوبصیر: به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: مرا از [عالم] «ذّر» آگاه بفرما که «[خداوند] آنان را بر نفسشان گواه گرفت و [پرسید:] آیا من پروردگار شما نیستم؟ آنان گفتند: آری»، در حالی که برخی، درونشان با ظاهرسازی بیرونی‌شان تفاوت داشت. پس چگونه توانستند به پرسش «آیا پروردگار شما نیستم؟!» پاسخ دهند؟ امام (علیه السلام) فرمود: «خداوند در آن‌ها چیزی قرار داد که چون پرسیده شوند پاسخ گویند.»^۲

این فرموده امام (علیه السلام) «خداوند در آن‌ها چیزی قرار داد که چون پرسیده شوند پاسخ گویند» به این معناست که پروردگار، آن‌ها را شایسته ورود به امتحان اول در عالم ذر کرده بود و به همین منظور، به آن‌ها صلاحیت‌هایی مثل عقل و آگاهی و ادراک را عطا فرموده و توانایی‌ها

۱. امالی، شیخ طوسی، پژوهش واحد پژوهش‌های اسلامی، مؤسسه بعثت، چاپ اول، ۱۴۱۴ق، انتشارات اداره فرهنگ چاپ و نشر، قم، ج ۲ ص ۹۰.

۲. البرهان فی تفسیر القرآن، سید هاشم بحرانی، ج ۲ ص ۶۱۵.

و امکان پاسخ به سؤال و ورود به امتحان در آن عالم را به آن‌ها بخشیده بود.

به‌علاوه، عالم ذر، عالمی است که نفس‌ها در آن آفریده شده‌اند، و یک جهان مادی مثل عالم دنیا نیست؛ پس در اینجا قیاس، محلی ندارد.

بنابراین، منشأ این شبهه ناشی از ناآگاهی فرد اشکال‌گیرنده و کسی که وی را تأیید می‌کند، نسبت به عالم ذر است؛ و نه به این دلیل که افراد موجود در [عالم] ذر قادر به فهم و ادراک نبوده‌اند.

شبهه هفتم

آنچه فخر رازی در تفسیر آیه عهد و میثاق گفته است. او دو گفته را در تفسیر آن نقل می‌کند: اول: اثبات وجود عالم ذر طبق ظاهر آیه قرآنی و روایات نقل شده در خصوص تفسیر آن، که این راه و روش مفسران و پژوهشگران است. سپس گفته دوم که آن را به اصحاب رأی و نظر، و عقل‌گرایان یعنی پیروان دلایل عقلی-نسبت می‌دهد؛ آنجا که وی می‌گوید:

«گفتار دوم: سخن افراد صاحب‌نظر و عقل‌گرایان در تفسیر این آیه چنین است: [خداوند] متعال ذریه را -که همان فرزندان هستند- از پشت پدرانشان بیرون آورد، و چگونگی بیرون آوردن آن‌ها چنین بود: آن‌ها نطفه بودند، خداوند آن نطفه را در رحم مادران پدیدار کرد و آن را «علقه: لخته‌ای خون»، سپس «مضغه: پاره‌ای گوشت» قرار داد، و سپس آن‌ها را به [شکل] بشری کامل و متعادل و به‌صورت خلقی کامل قرار داد؛ سپس با شواهدی از یگانگی، شگفتی‌های آفرینش و عجایب صناعت خود که در آن‌ها قرار داده بود، آنان را بر نفس‌هایشان گواه ساخت. بنابراین، گویی با گواهی گرفتن، آن‌ها آری گفتند، اگرچه سخنی بر زبان جاری نشده باشد؛ مثل این سخن متعال: ﴿فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قَالتا أَتینا طائِعین﴾ (پس به آن و به زمین گفت: خواه یا ناخواه بیایید. آن دو گفتند: فرمان‌بردار آمدیم) و نیز این سخن متعال: ﴿إِنَّمَا قَوْلنا لشیء إِذا أَرَدناهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فیکون﴾ (فرمان ما درباره چیزی چون [به‌وجود آمدنش را] اراده

کنیم، فقط این است که به آن می‌گوییم «باش»، پس موجود می‌شود؛ و عرب نیز می‌گوید: دیوار به میخ گفت: چرا سوراخم کردی... گفت: از کسی بپرس که مرا کوید... این نوع مجاز و استعاره در سخن، شناخته شده است؛ بنابراین باید سخن بر مجاز حمل شود. این خلاصه کلام در خصوص این دو گفته بود. البته درباره گفته دوم هیچ اعتراضی وجود ندارد و با توجه به اینکه اگر این گفته صحیح باشد، هیچ مغایرتی با صحت گفته اول ندارد. مسئله مورد بحث این است که آیا گفته اول صحیح است یا خیر؟...»^۱

پاسخ شبهه هفتم:

رازی گفته دوم درباره این مسئله را این چنین توصیف می‌کند: «البته درباره گفته دوم هیچ اعتراضی وجود ندارد و با توجه به اینکه اگر این گفته صحیح باشد، هیچ مغایرتی با صحت گفته اول ندارد.» به نظر می‌رسد سخنان وی نشان می‌دهد او از این گفته حمایت می‌کند و معتقد است این گفته با گفته مبنی بر وجود عالم در مغایرت ندارد.

در حالی که [این گفته] با واقعیت عالم در سازگار نیست، و آن را مشکل دار و چالش برانگیز می‌کند.

اینکه بگوییم «ذریه: فرزندان» از طریق تولیدمثل و ازدواج به وجود آمده‌اند و اینکه خلقت از «نطفه» آغاز شده است، سپس از مراحل شکل‌گیری و ایجاد جنین در رحم مادر تا تولد گذشته و او را بشری کامل و متعادل قرار داده، می‌تواند یکی از این دو معنای زیر را در برداشته باشد:

اول: خلقت در عالم در مانند خلقت در عالم دنیاست؛ در حالی که در احادیث چیزی که این معنا را اثبات کند وجود ندارد؛ بلکه این معنا برخلاف متن دینی است که ثابت می‌کند خلقت در عالم در از گل رفع شده به آسمان اول و سپس دمیدن روح در آن و تشکیل نفس انسان از آن گل و روح انجام شده است. همچنین، هیچ نشانه‌ای وجود ندارد که بیان کند

فرزندان، با ازدواج و تولیدمثل توسط پدران و مادران پدیدار شده‌اند؛ برای چنین اثباتی، دلیلی وجود ندارد.

دوم: اینکه عالم ذر وجود ندارد، و آیه عهد و میثاق، در خصوص آفرینش بنی آدم و امتحان آن‌ها در عالم دنیا سخن می‌گوید. این معنا به انکار عالم ذر ختم می‌شود.

اولاً: طبق آیه مبارک هر دو معنای گفته شده توسط آن‌ها در بیان آفرینش انسان، غیرقابل قبول است؛ زیرا با دلایلی که با قطع و یقین بر وجود یک آفرینش قبلی برای بنی آدم در عالم ذر دلالت دارند مغایر است.

ثانیاً: این گفته آن‌ها در توضیح امتحان و گرفتن عهد و میثاق که می‌گویند «سپس با شواهدی از یگانگی، شگفتی‌های آفرینش و عجایب صناعت خود که در آن‌ها قرار داده بود، آنان را بر نفس‌هایشان گواه ساخت. بنابراین، گویی با گواهی گرفتن، آن‌ها آری گفتند، اگرچه سخنی بر زبان جاری نشده باشد» به این معناست که امتحانی واقعی در [عالم] ذر وجود نداشته است، و سؤال «ألست بربکم: آیا من پروردگار شما نیستم؟» مطرح نشده و آن‌ها نگفته‌اند «بله»؛ بلکه آن‌ها از طریق شگفتی‌های خلقت و نشانه‌هایی از یکتایی او که در خود یافته بودند، دانستند پروردگاری دارند که باید به او ادای احترام کنند. بنابراین، با توجه به گفته‌هایشان، نور توحید در قلب آن‌ها روشن شد و به وسیله آن پروردگار خود را شناختند؛ و با این شناخت گویی در قلب خود گفتند «بله، ما پروردگار خود را می‌شناسیم» بدون اینکه چیزی بگویند.

این گفته به معنای حمل آیه بر معنای مجازی به جای معنای واقعی، و به دورافکندن دهه‌ها متن و اخباری است که در خصوص امتحان در [عالم] ذر، سؤال و جواب، و عهد و پیمان گرفته شده در آن عالم سخن گفته‌اند. در حالی که انتظار می‌رود چنین معنایی از صاحب نظران و عقل‌گرایان صادر نشود؛ زیرا آن‌ها در جست‌وجوی حقایق اشیا و معانی واقعی الفاظ هستند، و آن را به معنای مجازی و استعاره‌ای حمل نمی‌کنند.

بنابراین حمل آیه بر معنای مجازی، با وجود ده‌ها خبر که حاکی از اراده معنای واقعی برای آن بوده است، هیچ توجیهی ندارد.

همچنین، تشبیه گفته «آری» در این آیه کریم توسط آن‌ها، به عبارت‌هایی مثل آسمان‌ها و زمین، و حوض و...، از باب استعاره و اراده معنای مجازی و قیاس انسان بر آن - چنانچه نقل شد - نادرست است؛ با این توجیه که آنان عاقل نبوده‌اند و سخن گفتن آن‌ها به معنی کارکرد یا زبان حال آن‌ها یا آنچه زبان حال آن‌ها از آن خبر می‌دهد، بوده است، و قیاس آن‌ها با وضعیت انسانی که از چندین جنبه - از جمله عقل - از آن‌ها متمایز شده است قیاسی مع الفارق است؛ زیرا وضعیت [انسان] در سخن گفتن با وضعیت آن‌ها متفاوت است. بنده متوجه نمی‌شوم چطور صاحب‌نظران و عقل‌گرایان چنین قیاسی را در اینجا پذیرفته‌اند؛ چرا که این از جمله مسائلی است که آن‌ها از آن خودداری می‌کنند.

در نتیجه مشخص می‌شود این گفتار، گوینده‌اش را به انکار وجود عالم واقعی ذر سوق می‌دهد؛ و این طور نیست که هیچ اعتراضی به این نظر - به همان صورتی که رازی آن را توصیف می‌کند - وارد نبوده باشد؛ بلکه اشکال و اعتراض بر آن قائم و پابرجاست.

شبهه هشتم

عالم ذر در خبری واحد نقل شده، و چنین چیزی در مسائل اعتقادی حجت نیست.

سید محمد باقر صدر از جمله کسانی است که چنین نظری دارد؛ زیرا نفی و انکار عالم ذر به او نسبت داده شده است؛ همان گونه که در پاسخ به فتوایی که از وی پرسیده شده چنین نقل شده است:

«نظر محترم شما در خصوص عالم ذر و ارواح به معنای آفرینش ارواح پیش از اجساد - به آن صورتی که مضمون برخی اخبار بیان می‌دارند - چیست؟»

پاسخ صدر: به دو دلیل برای ما اثبات نشده است:

اول: از جهت روایی، این مسئله در یک خبر واحد نقل شده است، و اخبار آحاد از نظر ما در غیر از مسائل تشریحی حجت نیستند.

دوم: دلیل فلسفی؛ به این علت که اعتقاد به عالم ذر با نظر دانشمندانی که قائل به ایجاد شدن روح به صورت جسمانی یا مادی، و قائل به بقای معنوی آن هستند، در تعارض است؛ یعنی تکامل آن از اصل و منشأ مادی، به وجودی روحانی؛ همچنین، عالم ذر همان طور که در کتاب آمالی سید مرتضی ذکر شده، برای وی ثابت نشده است.^۱

از جمله نکاتی که صحت منسوب بودن این گفتار به وی را تأیید می‌کند، گفته‌ای است که او در کتاب «فلسفتنا: فلسفه ما» در پاسخ به «نظریه استذکار افلاطون»^۲ [نظریه به یادآوری افلاطون] مبنی بر وجود نفس پیش از این بدن در جهانی بهتر از جهان ماده، بیان می‌کند؛ و اینکه نفس، هیچ وجودی مقدم‌تر بر وجود بدن در عالم ماده ندارد؛ وی می‌گوید:

«نفس در مفهوم فلسفی معقول خود چیزی نیست که قبل از وجود بدن به صورت مجرد و انتزاعی وجود داشته باشد؛ بلکه نتیجه یک حرکت جوهری اساسی در ماده است. نفس با مادی‌گرایی آغاز می‌شود و خصوصیات ماده را به خود گرفته و تابع قوانین آن می‌شود، و با حرکت و تکامل به وجودی مجرد و انتزاعی تبدیل می‌شود که دیگر خصوصیات [ماده] را به خود نمی‌گیرد و تابع قوانین آن نخواهد بود؛ اگرچه تابع قوانین عام هستی بوده باشد؛ این یگانه مفهوم فلسفی برای نفس است...»^۳

۱. سایت اینترنتی مرکز مطالعات و تحقیقات عترت. <http://www.alettra.org/subject.php?id=1443>

۲. درباره منشأ تصور، نظریات مختلفی وجود دارد که «فلسفتنا» آنها را مورد بحث و بررسی قرار داده و اولین این نظریات، نظریه استذکار افلاطونی است که می‌گوید تصور معانی کلی، نوعی یادآوری نفس نسبت به مُثُل موجود در عالم غلوی است. افلاطون بر این باور است که نفس پیش از حلول در بدن در عالم غلوی رها بوده و در آنجا بوده که با تمام مُثُل آشنا شده و هنگامی که در بدن حلول کرده آن عالم را از یاد برده است؛ اما هنگامی که با واقعیت‌هایی که سایه آن عالم هستند روبه‌رو می‌شود به یاد آن عالم می‌افتد. این همان نظریه استذکار یا یادآوری است که کاملاً توسط فلسفتنا رد شده؛ چرا که فلسفتنا آن را به‌دور از منطوق و واقعیت می‌داند... (مترجم، منبع: سایت hawzehnews)

۳. فلسفتنا؛ سید محمدباقر صدر، چاپخانه دار التعارف للمطبوعات، چاپ سوم، ۲۰۰۹م، ص ۱۰۱.

سخنان وی با آنچه در دلیل دوم - در پاسخ به سؤال پرسیده شده - بیان کرده، یکسان است؛ بنابراین سید صدر از جمله کسانی است که به انکار عالم ذر معتقد هستند.

پیش از وی کسانی همچون شیخ مفید^۱ و سید مرتضی^۲ رحمهما الله و افرادی دیگر نیز چنین عقیده‌ای را گفته بودند.

پاسخ شبهه هشتم:

اخبار وارد شده در بیان عالم ذر و اتفاقاتی که در آن رخ داده است، پیش‌تر به‌طور مفصل مورد بحث و بررسی قرار گرفت، و همان‌طور که تقدیم شد از حد تواتر فراتر است؛ و معنای بسیاری از آن‌ها واضح و روشن، و موافق قرآن کریم است. منظورم آیاتی است که در خصوص عالم ذر ذکر شده‌اند. بسیاری از محدثان و مفسران به معتبر بودن آن‌ها تصریح کرده و آن‌ها را موجب قطع و یقین دانسته‌اند، و این قطعاً به این معناست که برخی از این اخبار - اگر نگوییم تمام آن‌ها - از معدن عصمت و طهارت صادر شده‌اند؛ بنابراین نپذیرفتن آن‌ها به معنای نپذیرفتن گویندگان آن‌هاست؛ یعنی همان کسانی که به ما دستور داده شده از آنان فرمان ببریم، آنان را پیروی کنیم، و از انکار و قبول نکردن احادیثشان (علیهم السلام) منع شده‌ایم؛ مگر آنچه مخالف کتاب خدا باشد - که در این صورت باطل خواهد بود - یا آنچه مخالف اجماع و مخالف مشهور در بین اصحاب باشد، و بسیاری دیگر از قرآنی گفته شده در خصوص چگونگی اخذ روایات یا نپذیرفتن آن‌ها یا جمع بستن بین احادیث مختلف.^۳

در خصوص این ادعا که اخباری که عالم ذر را ذکر کرده‌اند اخباری آحاد، مردود و غیرقابل قبول هستند، کسی که چنین می‌گوید، یا از آن‌ها بی‌اطلاع بوده است - که در این

۱. المسائل السرویه؛ شیخ مفید، پژوهش: صائب عبدالحمید، چاپ دوم، ۱۴۱۴ق / ۱۹۹۳م. انتشارات: دارالمفید جهت چاپ و نشر و توزیع، بیروت، لبنان، ص ۴۷.

۲. رسائل الشریف المرتضی، پژوهش و تقدیم: سید احمد حسینی، تنظیم: سید مهدی رجائی، ۱۴۰۵ق، چاپخانه: سید الشهداء، قم، انتشارات دار القرآن الکریم، قم، ج ۱ ص ۱۱۳.

۳. وسائل الشیعه ج ۲۷ باب ۹ و جوه جمع بین احادیث مختلف، چاپ مؤسسه آل‌البیت لإحیاء التراث.

صورت انکار وی ناشی از ناآگاهی از آن‌ها بوده است. یا از آن‌ها اطلاع داشته، اما به دلیل تحت‌تأثیر قرار گرفتن شواهد عقلی ناشی از نظریه‌های فلسفی مخالف با مبانی قرآن و عترت در اعتقاداتی که ما به‌عنوان مسلمان به آن‌ها ایمان داریم، معنای آن‌ها را انکار کرده است؛ که در این صورت ادعای وی اجتهاد و اعمال رأی در برابر نص (متن صریح) خواهد بود.

این در پاسخ به نخستین دلیلی بود که «صدر» در پاسخ خود به پیروی از پیشینیان خودش- بیان کرده است.

اما در خصوص دلیل دوم که همان‌طور که وی بیان کرده است- مبتنی بر شواهد فلسفی و انکار تقدم نفس بر جسم مادی است، باید گفت خود فیلسوفان بر «انکار تقدم نفس بر بدن» توافق نظر ندارند؛ به‌عنوان مثال، افلاطون - که یکی از بزرگان فیلسوفان باستان و از بنیانگذاران آن به حساب می‌آید- به تقدم نفس بر بدن و اینکه نفس، جهان لطیف خاص خود را دارد، معتقد است؛ و به همین ترتیب، دیگر فیلسوفان نیز چنین اعتقادی دارند. این مسئله میان فیلسوفان، بحث‌برانگیز بوده است.

این در حالی است که متن دینی بر مقدم بودن نفس بر بدن و اینکه نفس‌ها پیش از خلقت اجسام در عالم دنیا، در عالم ذر آفریده شده‌اند، حکم داده است.

به این ترتیب مشخص می‌شود آنچه وی در خصوص نفی عالم ذر بیان کرده، محکم نبوده و شواهد بر خلاف آن است.

این‌ها مهم‌ترین شبهات و دلایل منکران عالم ذر است، و مشخص شد چیزی بیش از اشکالات و شبهاتی نیستند که در برابر ادله ارائه شده در خصوص اثبات عالم ذر، تاب و توان ایستادگی ندارند.

اما در خصوص دیگر ادله و اشکالات آن‌ها باید گفت، پاسخ به آن‌ها با توجه به آنچه تقدیم شد روشن گردید و مسائل بیشتر را در بحث‌های آتی خواهیم آورد؛ چراکه این دلایل و اشکالات بر اساس فهم و برداشتی نادرست از حقایق امور و آیات و روایات بنا شده‌اند؛ و عدم

درک و آگاهی از عالم ذر، و قیاس آن با دنیای ما که در آن زندگی می‌کنیم (عالم دنیا)، به این دلیل است که آن‌ها با ماده انس گرفته‌اند و...

همه این‌ها نتیجه پیروی از دلیل عقلی و برداشت‌های مخالف نص بوده است.

در حقیقت، این دلایل «اجتهاد در برابر نص» محسوب می‌شود، و دین خدا با عقل‌های ناقص و آرای بدعت‌گرایانه به دست نمی‌آید.

پس از پاسخ به این اشکالات، و بیان ضعف و سستی این اشکالات، دلیلی که طبق ملاک‌های صحیح از متون دینی و حکم عقل به دست آمده است، به وجود عالم ذر و اینکه این عالم، حقیقتی ثابت است، حکم می‌کند.

فصل سوم

خلقت آدم در عالم ذر

پیشگفتار: عالم ذر، ملکوتی است، نه مُلکی

پس از اینکه در خصوص اثبات وجود عالم ذر و واقعی بودن آن مباحثی مطرح شد، اکنون به توضیح برخی از وقایعی که در عالم ذر رخ داده است -از جمله خلقت نفس‌ها و امتحان آن‌ها می‌پردازیم؛ و پیش از وارد شدن به جزئیات، به جست‌وجوی پاسخ این سؤال خواهیم پرداخت: عالم ذر در کجا قرار دارد؟ و آیا عالمی مادی است یا جهانی مجرد از ماده است؟ و آیا از عوالم مُلکی است؟ یا ملکوتی است؟ زیرا بیشتر افرادی که بر عالم ذر اشکال گرفته و آن را انکار کرده‌اند، دچار سردرگمی و عدم تمایز بین دو نوع پیدایش (پیدایش اول و پیدایش دنیا) شده‌اند؛ و این باعث شده است برخی از آن‌ها به عدم وجود پیدایش نخستین در عالم ذر قائل شوند؛ و حتی برخی از کسانی که معتقد به وجود عالم ذر هستند، بیان نکرده‌اند که عالم ذر در کدام یک از عوالم خلقت -منظورم در کدام یک از آسمان‌ها- وجود دارد؛ و این به‌طور کلی روش بیشتر آن‌ها بوده است.

بله، بعضی از آن‌ها به توضیح و روشنگری دربارهٔ این عالم پرداختند، ولی به این پندار که عالم ذر، در همین عالم دنیا قرار دارد، و به این ترتیب دچار اشتباه شدند. همان طور که عده‌ای، بعضی از گفته‌های آن‌ها را نقل کرده‌اند؛ آنجا که می‌گویند:

«دربارهٔ مکانی که وقتی [ذریه‌ها] پدیدار و پراکنده شدند در آنجا پیمان گرفته شد، دچار اختلاف شدند، و [نظرات] به چهار گروه تقسیم شده است:

ابن عباس گفته است: در «نعمان» دره‌ای در کنار عرفه-پیمان گرفته شد؛ و از وی روایت شده که آن در رهبا-سرزمینی در هند-قرار دارد که آدم در آن فرود آمد.

یحیی بن سلام گفته است: ابن عباس در خصوص این آیه گفت: خداوند آدم را در هند فرود آورد، سپس پشت او را مسح کرد؛ پس، از پشتش همه انسان‌هایی را که او آفریننده آنها تا روز قیامت است پدیدار کرد؛ و سپس فرمود: «آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری گواهی می‌دهیم.»

یحیی می‌گوید: حسن گفت: سپس آنها را به پشت آدم بازگرداند.

و کلبی می‌گوید: بین مکه و طائف است.

و سدی می‌گوید: در آسمان دنیا بود، آن هنگام که از بهشت در آن فرود آمد.^۱

از سخنانشان مشخص می‌شود آنها به این درک رسیده‌اند که عالم ذر تعبیری از مرحله‌ای است که انسان در عالم دنیا از آن عبور کرده است.

طباطبایی تلاش کرده است مکان پیدایش نخستین را با این گفته خود مشخص کند:

«مکان آن پیدایش «نخستین» و این پیدایش «دنیا»، در چگونگی وابستگی، همان جایگاه «کن فیکون» در کلام حق تعالی است: «جز این نیست که فقط به آن می‌گوییم «باش»، پس موجود می‌شود.» به این ترتیب مشخص می‌شود پیش از این پیدایش دنیوی انسانی، پیدایش انسانی دیگری وجود داشته که درست همانند آن بوده است...»^۲

همچنین به نظر وی پیدایش نخستین نمایانگر ملکوت عالم دنیاست و همان پیدایش پیشین انسانی است که خداوند در آن، در افراد این گونه، تفاوت‌هایی ایجاد و آنها را از

۱. الجامع لأحكام القرآن (تفسیر قرطبی)؛ قرطبی، چاپخانه: دار احیاء التراث العربی، بیروت، لبنان، انتشارات:

مؤسسة التاريخ العربی، بیروت، چاپ دوم، ۱۴۰۵ق، ج ۷ ص ۳۱۶.

۲. تفسیر المیزان؛ طباطبایی، ج ۸ ص ۳۱۹.

یکدیگر جدا کرده، و بر خودشان گواه گرفته است...^۱

اما ملکوت، عالمی گسترده است و او مشخص نکرده این [نخستین پیدایش] در کدام آسمان ملکوتی و کدام عالم از عوالم آن قرار دارد. سخنان او مبهم است و منظور را به شکل دقیق توضیح نمی‌دهد.

در پاسخ به این پرسش - که عالم ذر در کجا قرار دارد - می‌توان گفت:

وقتی سخن دربارهٔ خلقت در عالم ذر باشد، به آن معناست که ما از یک پیدایش انسانی سخن می‌گوییم که بر پیدایش در عالم دنیا تقدم دارد؛ پیدایشی که در آن، نفس انسانی آفریده و از آن امتحان گرفته شده است، و بسیاری از جزئیات دیگر؛ و این به آن معنا نیست که عالم ذر، همین عالم دنیا بوده باشد. همچنین به آن معنا نیست که عالم ذر، اولین عوالم خلق شده از نظر وجودی، و اولین وجود برای مخلوقات بوده باشد؛ بلکه پیش از آن، عوالم دیگری هستند که از نظر مقام و رتبه و درجه بالاتر از آن عالم هستند. هر عالم، مبدأ و حقیقتی دارد که در عالمی که از نظر صعودی بالاتر از آن است تجلی می‌یابد؛ همان طور که دربارهٔ عالم دنیا نیز وضعیت به همین صورت است. در ادامه به بیان ترتیب عوالم خواهیم پرداخت تا جایگاه عالم ذر در میان عوالم برای ما روشن شود.

ترتیب عوالم به شرح زیر است:^۲

عالم مُلک: همین عالم مادی جسمانی است که ما در آن زندگی می‌کنیم. این عالم از نظر رتبه، پایین‌ترین عالم است، و از ماده و صورت تشکیل می‌شود. ماده، شبیه به عدم است و بهره‌ای از وجود ندارد، مگر قابلیت و استعدادش برای وجود. این عالم در مرز بین وجود و عدم قرار دارد؛ به همین دلیل گفته شده «شبیه عدم» است، و نیاز به مظهری (ظاهرکننده‌ای) دارد که نقش خارج کردن آن از این مرز به سوی وجود را ایفا کند، و «صورت»

۱. تفسیر المیزان؛ طباطبائی، ج ۸ ص ۳۱۹.

۲. گزیده‌ای از تفسیر سورة فاتحه، سید احمد الحسن، ص ۳۵.

نقش این «مُظْهِر» را برای ماده بازی می‌کند؛ بنابراین ماده با «صورت» قوام می‌یابد و همان گونه که توضیح خواهیم داد، صورتی که ماده را قوام می‌بخشد و آن را ظاهر می‌سازد همان صورت ملکوتی است.

عالم ملکوت: عالم مثالی مجرد از ماده است، و از نظر رتبه از عالم جسمانی بالاتر است، بر آن سیطره دارد و در آن دخل و تصرف می‌کند. هر جسمی در عالم مُلک و شهادت، شکل و صورتی در عالم ملکوت دارد، که نمایانگر حقیقت و منشأ آن جسم است که در این عالم ظاهر شده است.

عالم ملکوت با آسمان اول آغاز می‌شود و در آسمان هفتم یعنی آسمان عقل خاتمه می‌یابد. این عوالم در آسمان‌های شش‌گانه مثالی متمثل می‌شوند و در هریک از این آسمان‌ها حقیقت و منشأ آسمان پایین‌تر از آن وجود دارد که از آسمان بالاتر از خود به وجود آمده و ظاهر شده است.

عالم عقل: عالم کلی و نورانی است؛ عالمی کلی است که اصل و منشأ ملکوت در آن قرار دارد، و عقل در ملکوت تجلی یافته و ظاهر شده است؛ بنابراین ملکوت، تصویر عقل و سایه عقل است، و ملکوت از عقل به وجود آمده است؛ به همین دلیل عقل بر ملکوت سیطره دارد.

به آسمان‌های هفت‌گانه یعنی شش آسمان مثالی و آسمان عقل - عالم عرش عظیم گفته می‌شود. پس می‌توان گفت عرش عظیم، همان آسمان‌های هفت‌گانه است. کرسی بر عرش عظیم یا هفت آسمان احاطه دارد، و از آن بزرگ‌تر و وسیع‌تر است؛ چراکه کرسی، آسمان‌ها و زمین را در بر گرفته و گسترده‌تر از آنهاست. ﴿وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ﴾^۱ (کرسی او آسمان‌ها و زمین را در بر گرفته است)؛ و عرش اعظم و پس از آن سرایده عرش اعظم بر

کرسی و آنچه پایین تر از آن است احاطه دارد.^۱

هرکدام از این عوالم بر عالم پایین تر از خودش احاطه دارد و آن را دربرگرفته و وسیع تر از آن است، و هر آنچه در عالم پایین قرار دارد در عالم بالاتر از آن موجود است، و هر اندازه رتبه عالم بالاتر برود جزئیات آن کم تر شده و گسترده تر خواهد شد؛ بنابراین اگرچه جزئیات موجود در عالم مُلک انعکاس آنچه است که در آسمان اول قرار دارد، ولی جزئیات آنچه در آسمان اول است از آنچه در اینجا قرار دارد کمتر است؛ به این ترتیب جزئیات موجود در عوالم بالا کم تر می شود تا اینکه به آسمان هفتم، آسمان کلی عقل می رسیم که هیچ جزئیاتی ندارد؛ بلکه عالم نور و یگانگی است که هستی و وجود را بر عالم های پایین تر از خودش سرریز کرده است. به همین ترتیب، تا اینکه به بالاتر از عقل برویم و به مرتبه ای برسیم که در آن، جز نقطه ای که به اذن خدا شامل همه چیز است چیز دیگری وجود نداشته باشد، و از آن نقطه تمام خوبی ها در همه عوالم ظاهر و آشکار شد، و [آن نقطه] جزئیات و کلیت هر عالم را به مقتضای خودش [بر آن] افاضه کرده است.

لازم به ذکر است ترتیب وجودی عوالم از بالا آغاز می شود و به پایین امتداد می یابد؛ بنابراین عرش قبل از کرسی، سپس کرسی و پس از آن هفت آسمان [ایجاد شده اند].

و آسمان هفتم بر آسمان های شش گانه ملکوتی مثالی مقدم تر است؛ زیرا ملکوت از عالم عقلی نورانی - که از نظر وجودی و رتبه ای قبل از آن ها بوده است - ظاهر شده و به وجود آمده است.

آسمان های شش گانه ملکوتی نیز بر اساس وجود و رتبه ای که دارند مرتب شده اند؛ که از آسمان ششم شروع می شود تا به آسمان اول پایین می آید، [خداوند] متعال می فرماید: ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَائِقَ وَمَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ﴾^۲ (و بی تردید [ما] بالای سرتان هفت

۱. گزیده ای از تفسیر سورة فاتحه، سید احمد الحسن، ص ۳۶.

۲. مؤمنون، ۱۷.

راه [که هر یک بر فراز دیگری است] آفریدیم، و ما از آفریده‌ها بی‌خبر نیستیم). و هفت راه، هفت آسمان هستند: شش آسمان ملکوتی و آسمان هفتم عقل.

سپس عالم دنیا و هر آنچه از اجسام، اجرام، آسمان و زمین و... در آن هست، قرار دارد که پایین‌ترین عالم است.

آسمان دنیا از این عالم جسمانی آغاز می‌شود و در ابتدای عالم ملکوتی یعنی آسمان اول خاتمه می‌یابد. یعنی پایین‌ترین آسمان، یک آسمان است که دو وجه دارد؛ وجهی رو به ملکوت (آسمان اول) و وجهی رو به دنیا (آسمان جسمانی)؛ پس آسمان دنیا در آسمان اول است.

جهت توضیح بیشتر:

«آسمان دنیا از دو بخش یا دو طبقه تشکیل شده است که عبارت‌اند از آسمان جسمانی و آسمان اول. آسمان جسمانی همین آسمان مادی عینی است که کهکشان‌ها، خورشیدها، ماه‌ها و زمینی که روی آن زندگی می‌کنیم، در آن قرار دارد. آسمان اول، آسمان نفس‌هاست که آدم در آن خلق شده است و بهشت دنیوی، که آدم و حوّا در ابتدای آفرینششان و پیش از آنکه با انجام معصیت به زمین پایین بیایند در آن استقرار داشتند، در آن‌جا قرار دارد. آسمان اول همان آسمان عالم ذر است.»^۱

نظرگاه خداوند، عالم اجسام نیست؛ چراکه حدیثی با این معنا نقل شده که خداوند از هنگامی که عالم اجسام را آفریده، به آن نگاه نکرده است. کانون توجه، از انتهای عالم اجسام - که انتهای آسمان دنیاست - آغاز می‌شود، و این حدّ انتهایی، آسمان اول را به تصویر می‌کشد.

در آسمان اول، عالم ذر و عالم رجعت قرار دارند، و نیز در آسمان اول، نفس‌ها آفریده شده‌اند؛ پس آسمان اول، آسمان و عالم نفس‌هاست.

بنابراین، عالم ذر که عالم نفس است در آسمان اول قرار دارد که حدّ نهایی آسمان

۱. عقاید اسلام، سید احمدالحسن، ص ۲۷۲، پاورقی.

دنیاست.

در توضیح این مطلب سید احمدالحسن می‌فرماید:

«لازم است دقت شود که آسمان اول، حدّ نهایی آسمان دنیاست؛ یعنی آسمان دنیا در این عالم جسمانی آغاز می‌شود و به نخستین عالم ملکوتی روحانی خاتمه می‌یابد؛ یا: به این معنا که نهایت آن، حلقهٔ اتصال است و نهایت آن یا حلقهٔ اتصال، آسمان اول است. در زیارت جامعه آمده است: «... و حجت‌های خدا بر اهل دنیا و آخرت و اولی...»

و در قرآن آمده است: ﴿وَهُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَىٰ وَالْآخِرَةِ وَلَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾ (اوست خدایی که معبودی جز او نیست. ستایش خاص اوست، چه در این جهان و چه در جهان دیگر؛ و فرمان، فرمان اوست و همگان به او بازگردانده می‌شوید) و نیز حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ عَلَّمْتُمُ النَّشَأَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ﴾ (و شما از پیدایش نخست آگاهید؛ چرا به یادش نمی‌آوردید؟).

در اولی، دو عالم وجود دارد: ذر، و رجعت (بازگشت)، و در آن نفس‌ها قرار دارند؛ همان طور که پیامبر خدا فرموده است خداوند سبحان و متعال از هنگامی که عالم اجسام را آفریده، به آن ننگریسته است. کانون توجه از پایان عالم اجسام که پایان آسمان دنیاست، آغاز می‌شود، و این پایان، جایگاه آسمان اول است.^۱

بنابراین عالم ذر، از عوالم تاریک و ظلمت که عوالم قوس نزول هستند به شمار می‌رود؛ عوالم به دو دسته تقسیم می‌شوند و نشان‌دهندهٔ سَفَرِ نَفْسِ انسانی هستند. این تقسیم‌بندی عبارت است از: قوس نزول که جلوه‌گر عوالم ظلمت سه‌گانه‌ای است که عبارت‌اند از عالم ذر، عالم دنیا و عالم رجعت، و قوس صعود که عوالم انوار سه‌گانه‌ای هستند که عبارت‌اند از: قبل از فنا، فناشدن، و بازگشت پس از فنا. این مطلب را سید احمدالحسن علیه السلام در پاسخ به این

سؤالی که از ایشان پرسیده شده، روشن فرموده است:

«پرسش: در این سخن حق تعالی، تاریکی‌های سه‌گانه کدام است؟ ﴿خَلَقَكُمْ مِّن نَّفْسٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ يَخْلُقْكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِّن بَعْدِ خَلْقٍ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَأَنَّى تُصْرَفُونَ﴾^۱ (شما را از یک نفس بیافرید و سپس جفتش را از آن قرار داد و برایتان از چهارپایان هشت جفت بیافرید. شما را در شکم‌های مادرانتان آفرینشی پس از آفرینشی دیگر در میان تاریکی‌های سه‌گانه به وجود آورد. این است خدا پروردگار شما که فرمانروایی مخصوص اوست. معبودی جز او نیست، پس چگونه شما را از حق بازمی گردانند؟)»

پاسخ ایشان به این سؤال چنین بود:

«عبارت است از تاریکی ذر، تاریکی دنیا و تاریکی رجعت؛ و این‌ها عوالم قوس نزول هستند.»

عوالم قوس صعود، انوار سه‌گانه‌اند و عبارت‌اند از: پیش از فنا، فناشدن، و بازگشت پس از فنا؛ و این‌ها مراتب سه‌گانه حضرت محمد ﷺ قبل از برداشته شدن حجاب، پس از برداشته شدن حجاب و پس از بازگشت حجاب هستند. آن حضرت بین فناشدن در ذات الهی - که در این حالت چیزی جز خداوند واحد قهار باقی نمی‌ماند - و بازگشتش به منبیت و شخصیت، نوسان می‌کند.

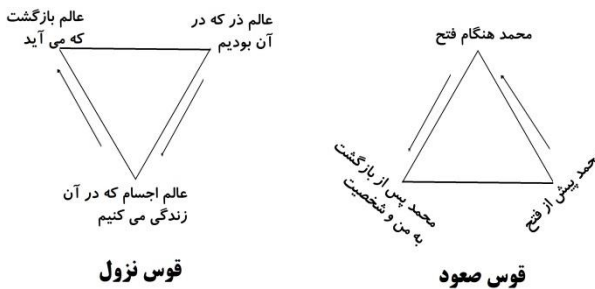
این مراتب شش‌گانه در قوس صعود و نزول، بیانگر کل وجود، و تجلی نور در تاریکی و ظهور موجودات توسط نور در تاریکی‌هاست که همان «واو» نزول و «واو» صعود است و اشاره به شش روز و شش مرتبه دارد.

«۴»: واو نزول. «و»: واو صعود.

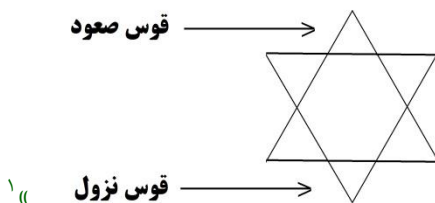
دایره‌ای که در سر «واو» قرار دارد بر حیرت در قوس صعود دلالت دارد و این، حیرت و سرگردانی در نور است؛ به دلیل عدم ادراک و شناخت به طور کامل و تام از نور تامی است که هیچ ظلمتی در آن وجود ندارد، که همان خدای سبحان است. بنابراین مراتب قوس صعود عبارت است از: پیش از فتح، پس از فتح و فنا، و سوم بازگشت به منیت و شخصیت پس از فنا شدن.

اما حیرت و سرگردانی در ظلمت از آنجا که در پایین‌ترین مراتب آن است، درک نمی‌شود و چیزی از آن حاصل نمی‌گردد؛ بلکه این ظلمت و عدمی است که بهره‌ای از وجود نبرده است، مگر قابلیتش برای موجود بودن؛ و این، همان حقیقت ماده است و اگر تجلی صورت ملکوتی در آن و ظاهر شدنش برای آن نباشد، ظلمت و عدمی است که هیچ چیزی از آن حاصل نمی‌شود، و چیزی از آن دانسته نمی‌شود.

بنابراین مراتب قوس نزول عبارت‌اند از: عالم ذر، سپس نزول به ظلمت ماده، سپس صعود در قیامت قائم تا رسیدن به رجعت، و این مرحله سوم است. تصویر قوس نزول و صعود به صورت زیر است:



و با گرد آمدن و آمیخته شدن این دو با هم، تمام وجود از ابتدا تا انتها حاصل می‌شود؛ که همان حضرت محمد صلی الله علیه و آله است.



بنابراین عوالم قوس نزول، عوالم امتحان سه‌گانه هستند؛ امتحان اول که در عالم ذر بود، امتحان دوم در دنیا و این دو امتحان برای تمام بنی‌آدم بوده است. و امتحان سوم که در عالم رجعت وجود دارد که برای همهٔ مردم نیست؛ بلکه فقط کسی که ایمان خالص داشته باشد، و کسی که کفر خالص داشته باشد [یعنی مؤمن محض و کافر محض] به این امتحان وارد می‌شود.^۲

این همان تاریکی‌های (ظلمات) سه‌گانه‌ای هستند که انسان از آن‌ها عبور می‌کند و هر یک از آن‌ها امتحان و پیدایش خاص خودش را دارد؛ و عالم ذر از جهت پیدایش و امتحان از آن‌ها پیشی گرفته است؛ و به این ترتیب «پیدایش نخستین» بوده است.

پس «پیدایش نخستین» در این سخن حق تعالی ﴿وَلَقَدْ عَلَّمْتُمُ النَّشَأَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَدَكَّرُونَ﴾^۳ (و به راستی که شما پیدایش نخستین را دانستید، پس چرا به یادش نمی‌آورید؟!).

همان پیدایش نفس‌ها در عالم ذر است که در آسمان اول اتفاق افتاده؛ و از آنجا که این پیدایش، «نخستین» بوده است، به این معناست که پیدایش دومی نیز وجود دارد که نمایانگر عالم اجسام و پیدایش زندگی دنیوی است؛ به همین دلیل، قرآن کسانی را که در «پیدایش دوم دنیوی» هستند به توجه کردن به «وجود پیدایش نخستین نفس‌هایشان» که قبل از بدن‌های مادی آن‌ها بوده است و در آن زندگی می‌کرده‌اند، یادآوری می‌کند؛ و اگر از آن غافل

۱. متشابهات، سید احمدالحسن، ج ۴ ص ۲۶۴.

۲. کتاب رجعت سومین روز از روزهای بزرگ خدا، سید احمدالحسن، جمع‌آوری: علاء سالم، انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام)، چاپ اول، ۱۴۳۳ق.

۳. واقعه، ۶۲.

نبودند آن را به یاد می‌آوردند «فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ». از جمله عوامل غفلت و بهیاد نیاوردن آن، دل مشغول شدن به خواسته‌های بدن و شهوت‌های دنیاست. به این ترتیب خدا را فراموش کردند و خداوند نیز نفس‌ها و پیدایش نخست نفس‌ها را از یادشان برد. پس اگر مردم در راه رسیدن به خداوند سعی و تلاش کنند، قطعاً خداوند، آن را به یادشان می‌آورد؛ در این صورت حجاب‌های تاریکی را از آن‌ها برمی‌دارد تا حقایق ملکوت آشکار شود؛ همان گونه که برای فرستادگان و اولیای خدا آشکار شد.

و این سخن حق تعالی ﴿هَذَا نَذِيرٌ مِنَ النَّذْرِ الْأُولَى﴾^۱ (این بیم‌دهنده‌ای از نخستین بیم‌دهندگان است)، یعنی محمد ﷺ بیم‌دهنده‌ای در عالم ذر در آسمان اول بوده است؛ زیرا آن حضرت آن‌ها را به یگانگی خداوند عزوجل دعوت نمود، و ایشان و خاندان پاک و مطهرش در آن عالم، حجت خدا بر بندگان بودند؛ همان گونه که در زیارت جامعه چنین آمده است: «... و حجت‌های خدا بر اهل دنیا و آخرت و اولی». ^۲ منظور از «اولی» روزی است که در عالم ذر از بندگان پس از اقرار به پروردگاری خداوند، عهد و پیمان ولایت گرفته شد. بنابراین امتحان اول و گرفتن عهد و پیمان در عالم ذر در آسمان اول حاصل شد، نه در این پیدایش مادی.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَهُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَى وَالْآخِرَةِ وَلَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾^۳ (او اوست خدا که معبودی جز او نیست، همه ستایش‌ها در اولی و آخرت تنها از آن اوست، و فرمانروایی فقط از آن اوست، و تنها به سوی او بازگردانیده می‌شوید).

به این ترتیب برای ما روشن می‌شود عالم ذر در آسمان اول - که همان آسمان نفس‌هاست - قرار دارد، و همان طور که قبلاً توضیح دادیم، عالم ذر عالم نفس‌هاست، نه عالم اجسام دنیوی مادی.

۱. نجم، ۵۶.

۲. جامع الاحادیث الشیعة؛ سید حسین بروجردی، چاپخانه علمی، قم، ۱۳۹۹ق، ج ۱۲، ص ۲۹۸.

۳. قصص، ۷۰.

حال که مشخص شد عالم ذر از عوالم ملکوت است، به بیان آنچه در آن رخ داده است می‌پردازیم. از جمله خلقت نفس آدم و حوّا و فرزندانشان، و امتحان و گرفتن عهد و پیمان. جزئیات را بررسی کرده، به آن‌ها استناد می‌کنیم، نظرات گفته‌شده در خصوص آن‌ها را بیان می‌کنیم، و آن‌ها را بررسی، و گفتار صحیح را از بین آن‌ها اثبات می‌کنیم.

این‌ها موضوعاتی هستند که در مباحث بعد به آن‌ها خواهیم پرداخت.

خلقت آدم ﷺ در عالم ذر

خلقت انسان

معنای خَلَقَ (آفرید):

«ساختن یا به وجود آوردن چیزی به نحوی که پیش از آن وجود نداشت، و هر چیزی که خداوند خلق نمود خودش آغازگر آن بوده به نحوی که همانند آن وجود نداشته است. ﴿أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ...﴾ (مرحبا بر خداوند که بهترین خلق کنندگان است...)» «خلق: خلقت» در کلام عرب بر دو صورت است: یکی «پیدایش» به معنی به وجود آمدن، و دیگری «تقدیر»... و خداوند چیزی را خلق نمود، یعنی: آن را آفرید؛ یعنی آن را پس از آنکه وجود نداشت به وجود آورد.»^۱

و

«خداوند چیزی را خلق کرد: آن را پس از آنکه وجود نداشت به وجود آورد ... و خداوند خلق را آفرید: یعنی آن را طبق تقدیری که حکمت اقتضا کرده است به وجود آورد.»^۲

بنابراین، خداوند نفس انسانی را پس از آنکه وجودی نداشت به وجود آورد و آن را با قدرت و تدبیر و تقدیر خود، مطابق آنچه حکمتش اقتضا کرده است آفرید. پس آفرینش و به وجود آمدن آن را در پیدایش نخستین - که بر وجود انسان در پیدایش این دنیا پیشی گرفته است - آغاز فرمود.

اما چگونه خداوند تبارک و تعالی آفرینش آن [نفس] را در آن پیدایش و در آن عالم، آغاز

۱. لسان العرب؛ ابن منظور، ج ۱۰ ص ۸۵.

۲. تاج العروس، زبیدی، ج ۱۳ ص ۱۳۶.

کرد؟

با مطالعه و بررسی متون دینی، متوجه می‌شویم متون، مشخص کرده‌اند خلقت انسان در عالم ذر از گِل آغاز شده است؛ حق تعالی می‌فرماید: ﴿الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ﴾^۱ (همان کسی که آنچه را آفرید نیکو ساخت، و آفرینش انسان را از گِل آغاز کرد) و نیز فرموده است: ﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ ثُمَّ أَنْتُمْ تَمْتَرُونَ﴾^۲ (او همان کسی است که شما را از گِلی آفرید، پس فرمان اجل و مرگ را بر همه کس معین کرد، و اجلی که معین و معلوم است نزد اوست، باز شما در شک و تردید هستید؟!)، و پس از دمیدن از روح خود در آن، به فرشتگان امر فرمود تا برای او سجده کنند؛ می‌فرماید: ﴿إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾^۳ [یاد کن] هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت من بشری از گل خواهم آفرید؛ پس زمانی که آن را درست و نیکو نمودم و از روح خود در او دمیدم، برای او به سجده درافتید). بنابراین مرحله دمیدن روح پس از مرحله خلقت از گِل انجام شد.

بین دو مرحله خلقت از گِل و دمیدن روح در آن، یک مرحله برزخی وجود دارد که عبارت است از «به‌تصویرکشیدن» یا «صورتگری». حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ﴾^۴ (و به‌راستی که ما شما را آفریدیم، سپس شما را صورتگری کردیم، آنگاه به فرشتگان گفتیم به آدم سجده کنید؛ بی‌درنگ همه سجده کردند، جز ابلیس که از سجده‌کنندگان نبود).

روشن است سجده فرشتگان به آدم و نپذیرفتن وی توسط ابلیس، در عالم ذر اتفاق افتاد؛ بنابراین آیات فوق‌الذکر نشان‌دهنده آفرینش در پیدایش نخستین هستند، نه در عالم دنیا.

۱. سجده، ۷.

۲. انعام، ۲.

۳. ص، ۷۱-۷۲.

۴. اعراف، ۱۱.

بنابراین روشن می‌شود آفرینش انسان در عالم ذر در سه مرحله انجام شده است:

(۱) خلقت از گِل؛

(۲) به‌تصویر کشیدن (صورت‌گیری)؛ یعنی مرحله برزخی یا میانی؛

(۳) دمیدن روح.

بنده صرفاً به‌جهت شفاف‌سازی و بیان جزئیات، آن را به سه مرحله تقسیم کردم؛ وگرنه خداوند متعال نفس انسانی را از گِلِ رفع‌شده (بالا بُرده‌شده) و سپس دمیدن از روح خودش در آن آفریده است. اما به‌تصویر کشیدن، می‌توان از آن چنین تعبیر کرد که مرحله‌ای میانی بین رفع گِل و دمیدن روح بوده است.

از این رو، ما به توضیح این مراحل سه‌گانه به همان صورتی که در آیات قرآن و روایاتی که این مراحل را بیان کرده‌اند توصیف شده است، خواهیم پرداخت.

مرحله اول: آفرینش انسان از گِل

ظاهر آیات قرآنی فوق‌الذکر به‌روشنی نشانگر این واقعیت است که آغاز خلقت انسان از گِل بوده است؛ و همان طور که قبلاً نیز اشاره کردیم منظور از آن‌ها آفرینش در عالم ذر بوده است، نه در عالم دنیا. آفرینش بدن بیولوژیکی انسان در این عالم با آفرینش نفس او در عالم ذر تفاوت دارد.

روایات بسیاری از شیعیان و اهل سنت نقل شده‌اند که از حد تواتر معنوی فراتر رفته، و نشان می‌دهند منشأ آفرینش انسان در عالم ذر از گِلِ رفع‌شده بوده است. در ادامه به برخی از آن‌ها اشاره خواهیم کرد.

احادیث مربوط به گِل

این احادیث با وجود سندهای مختلف، بسیار هستند و از حد تواتر فراتر رفته‌اند؛ منظورم این است که آن‌ها از نظر معنا و دلالت متواترند و بیانگر این نکته هستند که آغاز خلقت آدم و فرزندان ایشان از گِل بوده است، اگرچه الفاظ مختلفی داشته باشند. بعضی از آن‌ها بر برخی از جزئیات در آفرینش، نحوه برداشتن گِل، مکانی که گِل از آن برداشته شده و .. دلالت دارند. همچنین، این احادیث به بیان گلی که آدم از آن خلق شد و گلی که جانشینان خدا و شیعیانشان از آن خلق شده‌اند و نیز گلی که دشمنانشان از آن خلق شده‌اند و منشأ و اصل هریک از این گِل‌ها، نحوه مخلوط کردن آن‌ها، درهم آمیختنشان، مالیدن و ورز دادن آن، و بسیاری دیگر از جزئیات پرداخته‌اند.

علی‌رغم وجود اختلاف‌ها در برخی از جزئیات ذکر شده در این احادیث، بسیار بودن آن‌ها باعث می‌شود اطمینان کنیم و باور داشته باشیم که برخی از آن‌ها از معصومین (علیهم‌السلام) صادر شده‌اند، و موافق بودن برخی از این احادیث با کتاب خدا در صحت دلالت آن‌ها بر آنچه ما خواهان اثباتش هستیم، کفایت می‌کند.

این احادیث بسیارند و ما تنها برخی از آن‌ها را ذکر می‌کنیم:

از زراره از اباجعفر امام باقر (علیه‌السلام) روایت است که فرمود: «اگر مردم بدانند آغاز آفرینش چگونه بوده است هیچ دو نفری با یکدیگر دچار اختلاف نمی‌شوند. همانا خداوند عزوجل قبل از آنکه مخلوقات را بیافریند، فرمود: آبی گوارا پدید آید، تا از تو بهشت و اهل طاعت خود را بیافرینم، و آبی شور و تلخ پدید آید تا از تو دوزخ و اهل معصیت را بیافرینم؛ سپس به آن دو فرمان داد، پس آن دو آمیخته شدند. به این ترتیب شد که مؤمن، کافر زاید و کافر، مؤمن. سپس گلی را از سطح زمین برگرفت و آن را به شدت مالش داد؛ به ناگاه همچون ذرات به

جنبش درآمدند.»^۱

... اباعبدالله امام صادق (علیه السلام) فرمود: «وقتی خداوند عزوجل خواست آدم (علیه السلام) را بیافریند در نخستین ساعت روز جمعه جبرئیل را فرستاد. پس او با دست راستش مشتى برگرفت که از آسمان هفتم به آسمان دنیا می‌رسید و از هر آسمان خاکی برداشت، و مشت دیگری از زمین هفتم بالا تا زمین هفتم دور برگرفت. سپس خدای عزوجل کلمه خود را دستور داد تا مشت اول را به دست راست و مشت دوم را به دست چپ خود نگه دارد. سپس آن گل را به دو قسمت شکافت و آنچه از زمین بود، به نوعی پاشید و آنچه از آسمان‌ها بود را هم به نوعی پاشید. آنگاه خدای تعالی به آنچه در دست راستش بود فرمود: رسولان و پیغمبران و اوصیا و صدیقان و مؤمنان و سعادت‌مندان و هرکه ارجمندی‌اش را خواسته‌ام، از توست. پس آنچه درباره آن‌ها فرمود، چنان‌که فرمود، ثابت و لازم شد. و به آنچه در دست چپش بود فرمود: ستمگران و مشرکان و کفار و طغیانگران و هرکه خواری و شقاوتش را خواسته‌ام از توست، پس آنچه درباره آن‌ها فرمود، چنان‌که فرمود، ثابت و لازم شد. سپس تمام آن دو گل با یکدیگر آمیخته شد. و این گفته خداوند متعال است که فرمود: «همانا خدا شکافنده دانه و هسته است.» مقصود از دانه، طینت (گل) مؤمنان است که خدا محبت خود را بر آن‌ها القا فرموده است، و مقصود از هسته، طینت (گل) کافران است که از هر خیری دور شدند؛ و از این جهت هسته [در زبان عربی] «نوی» نامیده شد که از هر خیری برکنار و دور شد؛ و نیز خدای عزوجل می‌فرماید: «خدا، زنده را از مرده بیرون آورد و بیرون‌آورنده مرده از زنده است.» مقصود از زنده همان مؤمن است که گل او از گل کافر بیرون آید و مقصود از مرده‌ای که از زنده بیرون شود کافری است که از طینت مؤمن بیرون شود؛ پس زنده، مؤمن است و مرده، کافر. این است که خداوند عزوجل می‌فرماید: «آیا آن کسی که مرده بود و سپس ما او را زنده کردیم.» مقصود از مردن مؤمن، آمیختگی گل او با گل کافر است، و زنده‌شدن او زمانی است که خدای عزوجل به وسیله کلمه خود آن‌ها را از یکدیگر جدا ساخت. خداوند عزوجل این‌گونه

مؤمن را با ولادتش پس از آنکه در تاریکی بود خارج می‌کند و به سوی نور می‌برد و کافر را پس از آنکه در نور بود خارج می‌کند و به سوی تاریکی می‌برد؛ و این است معنای گفتار خداوند عزوجل که (تا آن‌که را زنده است بیم دهد و گفتار (وعده و فرمان خدا) بر کافران استوار شود).»^۱

... زراره گوید: مردی از امام باقر علیه السلام درباره این سخن خداوند عزوجل پرسید: (و به خاطر بیاور) زمانی را که پروردگارت از صلب فرزندان آدم، ذریه آن‌ها را برگرفت... تا آخر آیه. حضرت علیه السلام در حالی که پدرش می‌شنید فرمود: پدرم به من فرمود: «خداوند عزوجل یک مشت از خاک زمین را - که آدم علیه السلام را از آن آفرید - برگرفت و آب گوارای فرات را بر آن ریخت و آن را چهل صبح به حال خود گذاشت. سپس آب شور و تلخ بر آن ریخت و چهل صبح دیگر واگذاشت. چون آن گل خمیر شد، آن را برگرفت و به شدت مالید. آنگاه آدمیان مانند مور از راست و چپش به جنبش درآمدند. به همه آن‌ها دستور داد به آتش درآیند. اصحاب یمین داخل شدند و آتش بر آن‌ها سرد و سلامت شد، و اصحاب شمال از داخل شدن سرپیچی کردند.»^۲

... از اباعبدالله امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: «خداوند عزوجل مؤمن را از گل بهشت آفرید، و کافر را از گل جهنم.» و فرمود: «اگر خداوند خیری برای بنده‌ای بخواهد روح و پیکرش را پاک می‌گرداند؛ پس به این ترتیب هر خیری را که بشنود آن را می‌شناسد و درک خواهد کرد، و هر بدی و زشتی‌ای را که بشنود آن را زشت و ناپسند خواهد دید.» [راوی] گوید: شنیدم [امام] می‌فرمود: «گل‌ها بر سه نوع هستند: گل پیامبران، و مؤمن نیز از آن گل است، با این تفاوت که پیامبران - که اصل هستند و فضایل خاص خودشان را دارند - از خالص‌ترین نوع آن گل هستند، و مؤمنان که فرع هستند از گل چسبیده هستند. خداوند عزوجل میان آن‌ها [پیامبران] و شیعیانشان جدایی نمی‌اندازد.» و [امام] فرمود: «گل ناصبی

۱. اصول کافی، شیخ کلینی، ج ۲ ص ۶.

۲. اصول کافی، شیخ کلینی، ج ۲ ص ۶.

از لجنی متعفن و تیره‌رنگ (حماً مسنون) است؛ و اما مستضعفان، از خاک هستند. مؤمن از ایمانش و ناصبی از دشمنی‌اش دست بر نمی‌دارد، و خداوند مشیت و خواسته‌ای در خصوص آن‌ها دارد.»^۱

... از علی بن حسین (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «خداوند متعال دل‌ها و پیکرهای پیامبران را از طینت (گل و سرشت) علیین آفرید، و دل‌های مؤمنان را هم از آن طینت، و پیکرهای مؤمنان را از پایین‌تر از آن آفرید، و دل‌ها و پیکرهای کافران را از طینت سجین آفرید. آنگاه این دو طینت را مخلوط کرد؛ به همین جهت از مؤمن کافر متولد شود و کافر مؤمن می‌زاید، و نیز به همین سبب به مؤمن گناه و بدی می‌رسد، و به کافر ثواب و نیکی. پس دل‌های مؤمنان به آنچه از آن آفریده شده‌اند گرایش دارند، و دل‌های کافران به آنچه از آن آفریده شده تمایل دارند.»^۲

... از امام باقر و امام صادق (علیهم السلام) نقل شده است که فرموده‌اند: «خداوند محمد را از طینت و سرشتی که از گوهری در زیر عرش بود خلق فرمود، و طینت محمد تراوشی داشت، و خداوند طینت امیرالمؤمنین را از همان تراوش طینت رسول خدا خلق نمود. طینت امیرالمؤمنین نیز تراوشی کرد و خداوند طینت ما را از باقی‌مانده طینت امیرالمؤمنین خلق کرد، و طینت ما نیز تراوشی داشت و خداوند شیعیان ما را از همان تراوش طینت ما خلق فرموده است؛ بنابراین دل‌های شیعیان ما مشتاق ما هستند و دل‌های ما نیز همانند مهربانی و شفقت پدر به فرزند. به آنان توجه دارد. ما برای شیعیانمان بهترین‌ها هستیم و شیعیان ما برای ما بهترین‌ها هستند. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نیز برای ما بهترین است و ما هم برای او بهترین‌ها هستیم.»^۳

۱. بحار الانوار، ج ۶۴ ص ۸۲.

۲. بصائر الدرجات؛ محمد بن حسن صفار، تحقیق و تصحیح و تعلیق و تقدیم: حاج میرزا حسن کوچه‌باغی، سال ۱۴۰۴، چاپخانه احمد، تهران، منشورات اعلمی، تهران، ج ۱ ص ۳۷.

۳. بصائر الدرجات؛ محمد بن حسن صفار، ج ۱ ص ۳۹.

... ابن سلام از پیامبر ﷺ در خصوص آدم که چرا آدم نامیده شد سؤال کرد؟ [ایشان] فرمود: «زیرا از گل زمین و پوسته آن آفریده شده است.» سؤال شد: آدم از تمام گل‌ها آفریده شده است یا از یک نوع گل؟ فرمود: «البته از تمام گل‌ها، و اگر تنها از یک گل آفریده می‌شد مردم همدیگر را نمی‌شناختند، و آن‌ها بر یک صورت بودند.» سؤال شد: در این دنیا برای آن‌ها مثالی هست؟ فرمود: «خاک که در آن سفید، سبز، سرخ مایل به زرد، تیره، سرخ، آبی، شیرین و گوارا، شور، زبر، نرم و بور وجود دارد، به همین دلیل در مردم نیز همانند رنگ‌های خاک، نرم خوی، تندخوی، سفیدپوست، زردپوست، سرخ‌پوست، گندمگون و سیاه‌پوست وجود دارد...»^۱

یک یهودی نزد امیرالمؤمنین آمد و سؤال کرد: چرا آدم، آدم و حوا، حوا نامیده شدند؟ ایشان فرمود: «آدم، آدم نامیده شد؛ چون از آدمیم (پوسته) زمین آفریده شد؛ به این ترتیب که خداوند متعال، جبرئیل علیه السلام را فرستاد و به او فرمود از پوسته زمین، چهار قسمت گل برایش بیاورد: گلی سفید، گلی سرخ، گلی قهوه‌ای و گلی سیاه، و این گل‌ها را از قسمت‌های نرم زمین و زبر زمین بردارد. سپس به او فرمود چهار نوع آب برایش بیاورد: آب شیرین، آب شور، آب تلخ، و آب گندیده. آنگاه به او فرمود آب‌ها را روی خاک بریزد، و خداوند با دست [قدرت] خودش آن‌ها را به هم آمیخت؛ به طوری که نه از خاک چیزی اضافه آمد که به آب نیاز داشته باشد، و نه از آب چیزی زیاد آمد که به خاک نیاز داشته باشد. پس آب شیرین را در گلوی او قرار داد، و آب شور را در چشمانش، و آب تلخ را در گوش‌هایش و آب گندیده را در بینی‌اش. حوا نیز حوا نامیده شده؛ چون از حیوان (موجود زنده) آفریده شد.»^۲

به همین تعداد از روایات بسنده می‌کنیم؛ اگر چه روایات در این باب بسیار هستند و با طرق گوناگون و سندهای بی‌شمار نقل شده‌اند. همان گونه که مشاهده می‌کنید آن‌ها بر اینکه منشأ خلقت از گل بوده است اتفاق نظر دارند؛ اما در نگاه اول به این روایات و از نظر

۱. بحار الأنوار؛ مجلسی، ج ۱۱ ص ۱۰۱.

۲. علل الشرائع، شیخ صدوق، انتشارات و چاپ کتابخانه حیدریه در نجف، ۱۳۸۵ ق / ۱۹۶۶ م، ج ۱ ص ۱۲

ظاهری، از آن‌ها چنین برداشت می‌شود که در جزئیات ذکرشده باهم تفاوت دارند؛ ولی در واقع هیچ اختلافی میان آن‌ها وجود ندارد؛ بلکه اختلاف در فهم و درک آن‌هاست، و این اختلاف در جزئیاتِ چگونگی برداشتنِ گِل، باعث شد [مدعیان علم] دچار اختلاف شوند؛ عده‌ای آن را رد کردند و گروهی پذیرفتند. به همین دلیل نظرات و گفته‌های آن‌ها در خصوص احادیث مربوط به گِل دچار اختلاف شده است.

درنگی بر نظرات گه‌شده دربارهٔ احادیث مربوط به گِل (طینت)

نظرات و گفته‌های متعددی دربارهٔ فهمی که از احادیث نقل شده در خصوص توضیح چگونگی آفرینش انسان از گِل برداشت کرده‌اند بیان داشته‌اند. برخی از آن‌ها را ذکر می‌کنیم:

۱. این احادیث آحاد هستند و به این ترتیب نه موجب یقین می‌شوند و نه عمل؛ پس باید آن‌ها را رد کرد و به دور افکند؛ به خصوص که این احادیث با قرآن کریم، سنت قطعی، اجماع امامیه، دلایل عقلی و مدارک قطعی مخالفت دارند.^۱

پاسخ: اخبار نقل شده دربارهٔ چگونگی آغاز خلقت در عالم ذر از گِل، فراتر از حد تواتر است، و بسیاری از آن‌ها را علمای بزرگ امامیه و نیز اهل سنت نقل کرده‌اند. جای شگفتی است که برخی چنین تصریح کرده و آن‌ها را اخبار آحاد قلمداد کرده‌اند؛ و این یا دلیلی است بر ناآگاهی ایشان و به این معناست که اخبار ذکرشده در این مسئله را بررسی نکرده‌اند، یا دلیلی است بر عدم درک و فهم آن‌ها از این احادیث که به دنبال آن خواهان رد این احادیث شده‌اند؛ و ساده‌ترین روش برای نپذیرفتن، اشکال گرفتن از سند این اخبار و آحاددانستن آن‌هاست که موجب عدم یقین و عمل نکردن به آن‌ها می‌شود.

به علاوه اخباری که بیان می‌کنند آغاز آفرینش انسان از گِل بوده است، موافق قرآن کریم هستند، و به همین دلیل رد نمی‌شوند.

۱. مصابیح الأنوار فی حل مشکلات الأخبار؛ السید عبدالله شبر، مخطوط، ج ۱ ص ۱۱.

از این گذشته، آن‌ها از کدام اجماع سخن می‌گویند؟! در حالی که بسیاری از علمای امامیه -از جمله محدثین و مفسرین- این اخبار را نقل و بر آن‌ها اعتماد کرده‌اند؛ بنابراین هیچ دلیلی بر این اجماع وجود ندارد؛ بلکه با اجماع امامیه مبنی بر درست بودن این احادیث، این اجماع مورد ادعا نقض شده است؛ پس اجماعی وجود دارد که مخالف این اجماع مورد ادعاست.

اما در خصوص دلایل عقلی، پیش‌تر در فصل دوم این پژوهش توضیح دادیم که عقل در مسائل غیبی -مثل اثبات عالم ذر و جزئیاتی که در آن اتفاق افتاده است- پیرو ثقلین [قرآن و عترت] است؛ همان‌طور که سخن‌گفتن در نفی این‌چنین مسائل، حدس و گمانی بیش نخواهد بود؛ زیرا عقل چگونه می‌تواند به جزئیات عالمی که برای ما غیب محسوب می‌شود -منظورم عالم ذر است- احاطه داشته باشد. و چگونه می‌تواند آن عالم یا آنچه را در آن اتفاق افتاده است نفی کند.

سید عبدالله شبر چنین پاسخ داده است:

«علمای بزرگ این اخبار را در کتاب‌های جامع بزرگ خود، با سندهای متعدد و طرق محکم روایت کرده‌اند، و بعید نیست از تواترهای معنوی محسوب بشوند؛ پس هیچ معنایی برای کنارگذاشتن و رد آن‌ها وجود ندارد؛ بلکه باید آن‌ها را توجیه نمود. «ثقة الاسلام» [کلینی] در کافی به روش‌هایی گوناگون و متون متعدد، و شیخ [طوسی] در امالی، البرقی در المحاسن، صدوق در علل، علی بن ابراهیم و عیاشی در تفسیرهایشان، صفار در بصائر الدرجات، و دیگران با سندهای بسیار و طرق گوناگون آن‌ها را روایت کرده‌اند. بلکه بهتر است در چنین حالتی گفته شود این اخبار متشابه هستند و باید در آن‌ها توقف کرده، امر آن‌ها را به ایشان ارجاع دهیم؛ زیرا همان‌گونه که از ایشان روایت شده است، کلام آن‌ها همانند قرآن به محکم و متشابه تقسیم می‌شود: در اخبار ما متشابهی همانند متشابه قرآن و محکمی همانند محکم قرآن وجود دارد؛ پس متشابه آن را به محکم ارجاع دهید و از متشابه بدون اینکه آن را به محکم ارجاع دهید پیروی نکنید؛ چراکه در این صورت گمراه

خواهید شد.»^۱

۲. این اخبار حمل بر تقیه می‌شوند؛ چراکه موافق روایات اهل سنت و اعتقادات اشاعره است، و نیز مخالف اخبار صریح وارد شده از ایشان (علیهم السلام) در باب اختیار و استطاعت است.^۲

پاسخ: چه تقیه‌ای در این مقام وجود دارد، در حالی که آل محمد (علیهم السلام) فضایل و جایگاه متعالی خودشان را، و اینکه دشمنانشان از طینتی که اصل آن در جهنم یا در بعضی از طبقات آن مانند سجین است - آفریده شده‌اند بیان می‌کنند؟! چنین مواردی با تقیه منافات دارد.

اما اینکه با عقاید اشاعره موافق است و در نتیجه هر آنچه موافق اعتقادات اهل سنت باشد باید به دور افکنده شود، به طور کلی پذیرفتنی نیست؛ درست است که به آنچه اهل سنت رها کرده و مخالفش باشند - از باب اینکه رشد در مخالفت با آنهاست - عمل می‌شود، ولی این قاعده، به طور مطلق درست نیست؛ زیرا اهل سنت در بعضی از اعتقادات با امامیه مشترک هستند. حال آیا گویندگان این نظر با دور انداختن این مشترکات اعتقادی موافق هستند؟ سستی این دیدگاه، بدیهی است.

۳. این اخبار کنایه‌ای است از علم خداوند متعال به نتیجه‌ای که مخلوقات به آن خواهند رسید؛ زیرا هنگامی که خداوند متعال با آگاهی و علمی که از وضعیت آنها داشت آنها را آفرید، گویی آنها را از طینت‌های مختلف خلق نموده است.^۳

پاسخ: اخبار به صراحت بر وجود کار انجام شده‌ای که تحقق یافته و آفرینشی که از گل حاصل شده است دلالت دارند، و هیچ اشاره‌ای به تشبیه یا کنایه در این خصوص ذکر نشده است؛ و این با علم و آگاهی خداوند از آنچه به آن خواهند رسید منافاتی ندارد.

۱. مصابیح الأنوار فی حل مشکلات الأخبار؛ السيد عبدالله شبر، ج ۱ ص ۱۱.

۲. همان منبع.

۳. همان منبع.

۴. این اخبار کنایه‌ای از استعداد و توانایی‌های مختلف و متفاوت آن‌هاست.^۱

این امری است واضح و روشن؛ به طوری که نمی‌توان آن را انکار کرد؛ زیرا هیچ تردیدی وجود ندارد که پیامبر ﷺ و ابوجهل در یک درجه از استعداد و توانایی قرار ندارند، و این باعث ساقط شدن تکلیف نمی‌شود؛ چراکه خداوند متعال پیامبر ﷺ را طبق استعدادی که برای کسب کمال به ایشان داده است مکلف کرده، و ابوجهل را نیز طبق آنچه به وی داده است مکلف نموده است، و هرگز او را بیش از حد و توانش مکلف نساخته، و او را بر چیزی از شر و فساد مجبور نساخته است.

۵. اخبار مربوط به گل مستلزم این است که خوشبختی و بدبختی لازمه حتمی برای انسان باشند، و در این صورت هیچ‌یک از این دو برای انسان به صورت اختیاری نخواهد بود، و این منجر به جبر خواهد شد که باطل است.^۲

پاسخ: اگر به اخبار مربوط به گل دقت کنیم، خواهیم دید آن‌ها قائل به جبر نیستند؛ بلکه معنای آن‌ها این است که خداوند آگاه به گذشته و حال و آینده حقایق امور است و هیچ چیزی بر او پوشیده نمی‌شود. خداوند انتخاب هر فرد را می‌دانسته و مطابق انتخاب خود فرد امر او را تسهیل نموده است؛ بنابراین امور هرکسی مطابق آنچه آفریده شده، آسان گردیده است. او همه چیز را برای مؤمن آسان کرده؛ زیرا مؤمن ایمان را انتخاب کرده است، یا به این دلیل که خدا قبل از خلقت مؤمن در عالم ذر، می‌دانسته او ایمان به خدا و جانشینانش را انتخاب می‌کند؛ بنابراین امور متعلق به انتخاب وی را از همان ابتدا با توجه به طینت، تصویرگری و نفسش آسان نموده است و ... به همین ترتیب. همین قضیه درباره کافر نیز صدق می‌کند؛ پس خداوند با منت و عدالت خود تمامی آنچه را که کافر نیاز داشت بر وی نازل فرمود. بنابراین آیا جبری در این جایگاه وجود دارد؟ این موضوع در ادامه این پژوهش وقتی در خصوص

۱. همان منبع.

۲. بحار الانوار، مجلسی، ج ۶۴ ص ۸۳.

آفرینش ذریه صحبت خواهیم کرد، به تفصیل توضیح داده خواهد شد.

مجلسی در این خصوص چنین پاسخ می‌دهد:

«لازم شدن خوشبختی یا بدبختی برای طینت، به خودی خود صورت نمی‌پذیرد؛ بلکه به حکم و قضای خداوند متعال ربط پیدا می‌کند که به سعادت و بدبختی حکم می‌کند؛ پس این اشکال به پیشینه خوشبختی یا بدبختی برای انسان قبل از اینکه آفریده شود، بازمی‌گردد، و این امر مستلزم جبر خواهد بود. پاسخ این است که حکم بر اساس صدور فعل با توجه به اختیار بنده خواهد بود؛ پس این یک عمل اختیاری است که در عین حال حتمی الوقوع است، و متعلق به فعل -چه بنده آن را انتخاب کند و چه نکند- نخواهد بود تا به این ترتیب ملزم به ابطال اختیار شود.»^۱

۶. هدف نهایی که از آفرینش دو طینت حاصل می‌شود، گرایش و عشق به همان چیزی است که هر یک از آن‌ها با انتخاب خودش از خیر و شر اقتضا می‌کند و این مستلزم جبر نیست؛ به خصوص پس از تصریح امام (علیه السلام) به درهم‌آمیختن دو گل که باعث می‌شود دو طبیعت همدیگر را دفع کنند و در سطح اعتدال قرار بگیرند؛ به طوری که مؤمن بتواند کارهای بد انجام دهد، و کافر قادر به انجام کارهای خوب باشد. این نکته را گفتار امام (علیه السلام) که در برخی از اخبار این فصل نقل شده است تأیید می‌کند؛ آنجا که می‌فرماید: پس دل‌های مؤمنان به آنچه از آن آفریده شده می‌گرایند و دل‌های کافران به آنچه از آن آفریده شده‌اند متمایل می‌شوند.^۲

ظاهر این کلام نشان می‌دهد این درهم‌آمیختگی و اختلاط، فقط عاملی برای میل و گرایش خواهد بود، نه اینکه باعث از بین بردن توانایی و انتخاب و عاملی برای اجبار شده باشد. چه بسا حکمت و مصلحتی که از درهم‌آمیختن این دو گل حاصل می‌شود نشانگر قدرت خداوند متعال در پدیدآوردن کافر از مؤمن و برعکس، به‌عنوان پاسخی به توهم استناد آن‌ها

۱. همان منبع، ج ۶۴ ص ۸۳.

۲. مصابیح الأنوار فی حل مشکلات الأخبار؛ سید عبدالله شیر، ج ۱ ص ۱۱.

به طبایع یا رحمت خداوند متعال، در مسئله خطاکاری مؤمنان به وسیله آمرزیدن گناهانشان یا تلاش مؤمنان برای زندگی در حکومت کافران باشد زیرا اگر این پیوند اختلاطی نبود و کفار رأفت و رفتار خوبی نداشتند، همه آنها مانند شیاطین بودند و هیچ کس از ظلم و ستم آنها رهایی نمی‌یافت. یا -در رابطه با مومنین- برای اینکه مؤمن بین ترس و امید قرار بگیرد -زیرا نمی‌داند درونش خیر غالب شده است یا شر- یا اینکه با انجام طاعات، عجب و خودبینی از وی برداشته شود؛ یا برای محفوظداشتن خود از گناهان به خدا رجوع کند؛ یا حکمت‌ها و مصلحت‌های دیگری که خیزدهای ناقص و فهم‌های ضعیف ما از ادراک آنها ناتوان است.

۷. آنچه بیشتر اصحاب در این باب پذیرفته و بر آن اعتماد کرده‌اند، این است که این امر بر اساس دانش الهی نازل شده است؛ زیرا [خداوند] متعال هنگامی که همه ارواح را -که توانایی خیر و شر را دارند و قادر به انجام آن هستند- آفرید و دانست بعضی از آنها با انتخاب خود به خیر محض که همان ایمان است بازمی‌گردند و بعضی دیگر به شر محض که همان کفر است بازمی‌گردند، با آنها به این صورت رفتار نمود؛ اینکه آنها را از طینت پاک یا ناپاک آفرید؛ زیرا هنگامی که خداوند دانست «زید» در هر صورت خیر و ایمان را انتخاب می‌کند -حتی اگر از طینت پاک آفریده نشود- او را از آن طینت آفرید، و هنگامی که دانست «عمرو» در هر صورت شر و کفر را انتخاب می‌کند، او را از آن طینت خلق نمود. این لطفی است از جانب خداوند برای فرد اول (زید) و آسان‌گرفتن و کرامتی است برای وی، آن هنگام که پروردگار از حسن نیت و عمل او آگاه شد؛ و عکس آن برای فرد دوم (عمرو) در نظر گرفته می‌شود. علم و آگاهی خداوند به علت صدور افعال نیست. این معنایی بسیار مفید است که بیشتر اخبار در این باب بر آن تطابق دارند، و از اخبار ایشان علیهم‌السلام -همان طور که در حدیث مذکور از قول خداوند متعال در سخنان ایشان علیهم‌السلام به آن اشاره شده است- چنین برداشت می‌شود که: من بر دل‌های بندگان خود آگاه هستم، به آنها نه ظلم و ستم می‌کنم و نه کسی را به چیزی ملزم می‌کنم؛ مگر اینکه او را قبل از اینکه خلق کنم بشناسم. از دیگر اخبار

نیز چنین برداشتی حاصل می‌شود، که نقل آن‌ها منجر به طولانی‌شدن مبحث می‌شود.^۱

این‌ها خلاصه نظرات گفته‌شده در خصوص اخبار گِل (طینت) بود، و همان طور که مشاهده می‌کنید این گفته‌ها و نظرات مبتنی بر درک گویندگانشان از محتوای روایات بوده است، و برخی از این نظرات نیاز به بررسی و ارزیابی دارند؛ زیرا آن‌ها به برخی از روایات توجه نموده و از برخی دیگر چشم‌پوشی کرده‌اند.

نکته‌ای که اکنون برای ما اهمیت دارد این است که از طریق آنچه در ثقلین ذکر شده برای ما روشن می‌شود آغاز آفرینش انسان در «پیدایش نخستین» از خاک مخلوط‌شده با آب بوده که پس از مخلوط‌شدن، از آن به «گِل» تعبیر شده است و این «گِل» نمایانگر انواع مختلف خاک‌ها و انواع آب‌های زمین بوده است. بنابراین ثابت می‌شود آغاز آفرینش انسان در آن عالم از گِل رفع‌شده بوده است.

اما چرا آغاز آفرینش انسان از گِل رفع‌شده به آسمان بوده است؟ و معنای رفع گِل چیست؟

در ادامه به روشنگری از این مطلب خواهیم پرداخت.

چرا آغاز آفرینش انسان از گِل بوده است؟

برای روشن‌شدن پاسخ این سؤال ابتدا به نکات زیر می‌پردازیم:

خداوند سبحان و متعال آدم را آفرید تا جانشین خودش در زمینش باشد. حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً...﴾^۲ و این حقیقتی است که روایات اهل بیت نیز آن را بیان فرموده است.

... از امیر مؤمنان (علیه السلام) روایت است که فرمود: «خداوند تبارک و تعالی خواست خلقتی با

۱. مصابیح الأنوار فی حل مشکلات الأخبار، سید عبدالله شبر، ج ۱ ص ۱۱.

۲. بقره، ۳۰.

دستان خود بیافریند... فرمود: (من در زمین جانشینی می‌گمارم) تا حجت من در زمینم بر خلقم باشد. فرشتگان گفتند: منزّهی ای پروردگار (آیا کسی را می‌گماری که در آن فساد کند؟!); همان گونه که جنیان در آن فساد کردند... فرمود: (من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید). من می‌خواهم خلقتی با دستان خود بیافرینم و از فرزندان او، پیامبران و فرستادگان و بندگانی نیکوکار و پیشوایانی هدایت‌یافته قرار دهم و آن‌ها را جانشینان خود بر خلقتم در زمینم قرار دهم تا آن‌ها را از نافرمانی من باز دارند و از عذابم بیمشان دهند و بر اطاعتم هدایتشان کنند و مسیر و راه مرا با آن‌ها ببیمایند، و ایشان را بر آن‌ها حجت قرار دهم...»^۱

آدم آفریده شد تا جانشین خداوند در زمین باشد؛ اما چرا گل او به آسمان بالا برده و در آنجا آفریده شد و سپس به زمین فرود آمد، و به‌طور مستقیم در زمین آفریده نشد؟

این نکته‌ای است که سید احمدالحسن رحمته‌الله آن را با بیانی که هیچ‌کس قبل از ایشان به آن نپرداخته، روشن فرموده است؛ ایشان می‌فرماید:

«خداوند سبحان و متعال آفرینش آدم را در آسمان اول (آسمان انفس) آغاز نمود؛ ولی برای اینکه آدم و فرزندانش قابلیت این را داشته باشند که به زمین فرود بیایند و به بدن‌ها متصل شوند، باید گل، تا آسمان اول بالا برده، و نفس آدم رحمته‌الله و دیگر مردم از آن آفریده شود. این موضوع ضروری است؛ از این جهت که روح، در این گل مرفوع دمیده شد و این گل، ابزار اتصال روح با جسد شده است. امکان ندارد روح با جسد تماس داشته باشد؛ به این دلیل که آن دو، در دو عالم مختلف و از دو عالم متفاوت هستند و بین آن دو، عوالمی قرار دارد. پس باید ابزاری باشد که در همه مراتب و جایگاه‌های واسطه و عوالم بین آسمان جسمانی و آسمان اول، وجودی داشته باشد و زمانی که جسم مرفوع می‌شود، بتواند در این جایگاه‌ها قرار بگیرد و بتواند میان

آن‌ها در حرکت باشد.

پس گلی که مرفوع شده است - که جلوه همه چیزهایی است که در زمین وجود دارد - امکان حرکت بین عالم اجسام و ارواح را یافته است؛ یا بگوییم: بین عالم اجسام، در ابتدای آسمان اول تا رسیدن به نقطه تماس با آسمان دوم، یا عالم ارواح در ابتدای آسمان دوم، آسمان روح و بهشت ملکوتی.

همچنین آغاز آفرینش آدم از گل زمین و آب آن بود؛ تا نفس او که به زودی در آسمان اول آفریده می‌شود، قوت و شهوت را حمل کند تا او را آماده تکثیر و زندگی در همه مناطق زمین کند و او را آماده کند تا بر زمین مسلط شود. فرشتگان به دستور خداوند سبحان، مقداری از خاک و آب زمین را گرفتند و به آسمان اول بالا بردند و از آن، طرح جسم لطیف آدم در آسمان اول ریخته، و در بهشت دنیوی، در انتهای آسمان اول قرار داده شد؛ یعنی در درب آسمان ملکوتی، یا آسمان دوم که اولین بهشت ملکوتی است که فرشتگان از آن عبور می‌کنند.»^۱

از سخنان ایشان (علیه السلام) می‌توان دریافت که گل به دو دلیل همراه یکدیگر، بالا برده شده است:

دلیل اول: این بدن مادی دنیوی به خودی خود پایدار نیست؛ زیرا ماده هیچ بهره‌ای از وجود ندارد، مگر قابلیتش برای وجود، و برای اینکه وجودی بیابد، باید زندگی در آن جریان پیدا کند، و برای اینکه زندگی در آن جریان پیدا کند باید روح در آن دمیده شود؛ پس روح همان عاملی است که بدن را هدایت و مدیریت می‌کند؛ ولی روح و جسم از دو جهان متفاوت هستند؛ زیرا روح از عالم ملکوت است و وجودش در آسمان دوم و از جهانی عاری از ماده است، در حالی که جسم انسان از ماده و وجودش در عالم دنیاست. بنابراین روح - به دلیل

۱. توهّم الحاد؛ سید احمد الحسن، انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام)، چاپ اول، ۲۰۰۳م، چاپخانه: نجمة الصباح،

نقص در پذیرنده و نه نقص در انجام‌دهنده نمی‌تواند به‌طور مستقیم در بدن منتشر و گسترده شود. به همین دلیل باید یک واسطه میان روح و بدن وجود داشته باشد تا این قابلیت را داشته باشد که بتواند زندگی را از روح در آن به جریان اندازد و نیز این قابلیت را داشته باشد تا با بدن مادی ارتباط برقرار کند؛ این وسیله ارتباطی همان نفس انسانی است.

برای اینکه نفس انسانی آفریده شود، به بالا بردن گِل از زمین به آسمان اول مثالی و سپس دمیدن روح در آن نیاز است. به این ترتیب متوجه می‌شویم نفس انسانی از ترکیب گِل رفع شده و روح آفریده شده است.

همچنین میان آسمان ملکوتی و عالم دنیا، عوالم و جهان‌های متعددی وجود دارد، یا به عبارت دیگر مراتبی وجود دارد، و برای اینکه روح بتواند با بدن ارتباط برقرار کند باید از این عوالم عبور کند؛ بنابراین بالا بردن گِل در هنگام نزدیک شدن به منبع خود، نقش مهمی در عبور از تمام آن عالم‌هایی که بین دو عالم ملک و ملکوت قرار دارند ایفا می‌کند؛ پس وجودی زنجیروار در تمام آن مراتب خواهد داشت تا بتواند طبق آن محدوده‌هایی که برایش ترسیم شده است، حرکت کند.

به این ترتیب مشخص شد بالا بردن گِل به آسمان اول به دلیل دمیدن روح در آن بوده است تا نفس آفریده شود؛ و نفس همان عاملی است که بدن مادی انسان را در این عالم و با عبور از عوالمی که بین آن‌ها قرار دارد اداره می‌کند؛ بنابراین گِل باید بالا برده شود.

دلیل دوم: انسان زمینی برای زندگی در زمین و تکثیر شدن نیاز به نیرو و شهوت دارد تا بخورد، بنوشد و زادوولد کند و بتواند در هر مکانی از زمین زندگی کند و بر آن مسلط شود؛ این شهوت یکی از طبیعت‌های جسم مادی است و در عالم دنیا وجود دارد؛ پس برای اینکه این شهوت‌ها منشأ دوام و استمرار زندگی در نوع بشر باشد - که این منشأ همان نفس است - باید هنگام آفرینش نفس، در آن قرار داده شود؛ بنابراین باید گِل از عالم ماده به آسمان اول و عالم آفرینش نفس‌ها بالا برده شود.

به این ترتیب از آب و خاک رفع شده، قالب جسد مثالی و لطیف آدم در آسمان اول ریخته و در بهشت ملکوتی قرار داده شد، و طبیعت و شهوت‌ها نیز در آن قرار داده شدند.

شرح این مسئله در برخی از روایات ذکر شده است. در ادامه روایتی که اندکی قبل، از امیر مؤمنان ذکر کردیم، ایشان می‌فرمایند: «سپس خداوند به چهار فرشته شمال، جنوب، شرق و غرب دستور داد بر این سلاله گلین تاخته و آن را گوارا و بعد پرورشش داده و سپس سخت و محکم‌ش نموده و به دنبال آن «قطعه‌قطعه» و «تگه‌تگه‌اش» کرده و در آن قطعات و تگه‌ها طبایع چهارگانه یعنی ریح، مره، دم و بلغم را جاری کنند.» امام (علیه السلام) فرمودند: «فرشتگان بر آن سلاله گلی تاخت آوردند و طبایع چهارگانه مزبور را در آن‌ها جاری ساختند.» سپس حضرت فرمودند: «ریح از میان طبایع چهارگانه از طرف فرشته شمال در بدن جاری شد، بلغم از ناحیه صبا (شرق)، و مره از جانب دبور (غرب) و خون از ناحیه جنوب در بدن و هیكل انسانی جاری شد، و به این ترتیب روح، مستقل و بدن، کامل شد.» سپس حضرت فرمودند: «از ناحیه ریح، حبّ حیات و طول آرزو و حرص، و از جانب بلغم حبّ طعام و شراب و لمس اشیای نرم و دوست‌داشتن رفاقت، و از طرف مره (صفرا و سودا) غضب و سفاهت و شیطنت و ستمگری و طغیان و شتاب‌زدگی، و از ناحیه خون، حبّ زنان و لذّات و مرتکب‌شدن محارم و تبعیت از شهوات برای این بدن لازم شد.»^۱

به این ترتیب پاسخ علت بالابردن گِل به آسمان اول مشخص می‌شود. در ادامه معنای بالابردن گِل به آسمان اول را توضیح خواهیم داد.

معنای بالابردن گِل از زمین به آسمان اول

منظور از «رفع: بالابردن» در اینجا، بالابردن تجلی و ظهور است، نه بالابردن از نوع مکانی. پس قطعاً منظور این نیست که گِل مرفوع (گِل بالابرده‌شده) همان گِل زمینی مادی بوده که به آسمان اول منتقل شده و مکان خود را ترک کرده است. این قطعاً مدنظر نیست؛

زیرا ماده از آنجا که مادی است، از قابلیت وجود در آسمان برخوردار نیست؛ چراکه از عالمی متفاوت است که خصوصیات خودش را داراست و این خصوصیات و ویژگی‌ها مانع از آن می‌شود که به عالم دیگری - که ماده در آن هیچ بهره‌ای از وجود ندارد - وارد شود.

بلکه منظور در اینجا، تجلی و ظهور یعنی ارتقا به مرتبه‌ای بالاتر بر اساس مقامی است که دارد؛ به عبارت دیگر، یک قدم یا بیشتر به سمت «مبدأ» عروج کردن است. پس گلی که به صورت تجلی، رفع شده است، به این معناست که این گل در عالمی که از آن رفع شده است وجودی دارد و به این صورت نبوده است که در عالم خود از بین رفته باشد؛ زیرا آنچه به طور معمول - از «رفع» برداشت می‌شود این است که از عالم خود بریده شده و دیگر هیچ وجودی در آن نخواهد داشت؛ در حالی که «تجلی» (ظهور) برای آن گل، در عالمی که از آن رفع شده است «وجودی» قائل خواهد شد؛ بنابراین «رفع» نشانگر انتقال و حرکت به سمت بالاست و «تجلی» نشان می‌دهد این انتقال منجر به از بین رفتن آن از عالمی که از آن منتقل شده یا رفع شده است، نمی‌شود.

هرکدام از موجودات مادی به فراخور حال خودش - در جهان‌های بالایی، از «مرتبه‌ای از وجود» برخوردار است، که از آن مرتبه وجودی، در عوالم تاریکی تجلی یافته و ظاهر شده است؛ پس «گل» وجودی در ملکوت داشته که متناسب با آن عالم بوده است و هنگامی که رفع می‌شود، به این معناست که به منبع نوری که آن را خارج ساخته و از آن ظاهر شده است، نزدیک می‌شود؛ و هرچه به منبع خود نزدیک‌تر شود و در عوالم بالا تجلی یابد و ظهور کند، نسبت نورش بیشتر و تاریکی‌اش کمتر خواهد شد.

پس رفع گل یا آب و خاک به «عالم مثالی»^۱ به معنای نزدیک شدن آن به منبع وجودی‌اش و منبع افاضه‌کننده‌اش (منبع منتشرکننده‌اش) است، و وجود آن در آنجا وجودی

۱. عالم نمادین یا عالم ایدئال و آرمانی. (مترجم)

عالم مثال به مرتبه‌ای از وجود گفته می‌شود که واسطه بین عالم عقلی و عالم جسمانی است. در واقع موجودات این عالم اگرچه مادی نیستند، اما برخی از آثار ماده مانند کم و کیف و وضع و... را دارند. (مترجم، منبع: سایت ویکی‌فقه)

مادی نیست؛ بلکه وجودی مثالی، متناسب با عالم مثالی در آسمان اول است؛ حتی پس از خلقت انسان از آن، آنجا هنوز به صورت مثالی باقی مانده است.

سید احمد الحسن (علیه السلام) در توضیح معنای رفع گِل یا خاک زمین به آسمان اول فرموده است:

«رفع و بالا رفتن: برگشت به سمت مبدأ یا منبع به اندازه یک گام یا بیشتر است. به این معنا که اگر فرض کنیم انسان (یا دیگر مخلوقات) تجلی لاهوت، در عدم پذیرنده وجود است، در این صورت از مرتبه و درجه معینی برخوردار خواهد بود که هرچه از منبع تجلی، به لحاظ معرفتی، دورتر شویم، این مرتبه معین (به میزان عدمی که در آن نفوذ کرده است) کم نورتر و ظلمانی تر خواهد بود.

فرض کنیم عالم مادی که جسم ما در آن قرار دارد از ۱۰ درصد نور و ۹۰ درصد ظلمت (عدم) تشکیل شده است و هر گامی که نور به سمت ظلمت مطلق (نیستی مطلق، فقدان معرفت و ادراک) می پیماید، با یک عدد صحیح نشان داده شود. یک گام برداشتن توسط جسم مادی (مانند گل آدم) عبارت است از حرکت وی به سمت یک عالم موازی که نسبت نور در آن ۱۱ درصد است و نسبت ظلمت (عدم) آن ۸۹ درصد یعنی عالمی که از عالم اول جلوتر است.

عوالم را باید بر اساس میزان کامل بودنشان (نزدیکی به مبدأ) تقسیم کرد؛ زیرا پدیدآورنده عوالم مطلق است، پس باید تا جایی که ممکن است، به مطلق نزدیک باشند؛ چرا که نشان دهنده اولین چیزی است که از آن صادر شده است (محمد = همه عوالم). برای نزدیک شدن به معنا، از مدل ریاضی کمک می گیریم. یک اِلِمان یا قطعه دیفرانسیل، از هر آنچه بتوان تصور کرد کوچک تر است؛ یعنی می توان آن را نزدیک ترین عدد به صفر به شمار آورد، ولی نمی توان آن را به صورت یک عدد دهی (یا دسیمال) مشخص کرد. مثلاً اگر کسی بگوید این عدد ۰/۰۰۰۱ است، در واقع

۰/۰۰۰۰۱ از آن کوچک‌تر است و این موضوع تا جایی ادامه پیدا می‌کند که دیگر مطمئن شویم چنین عددی وجود دارد و می‌توانیم برخی ویژگی‌های آن را بشناسیم، ولی از شناخت خود آن مطلقاً عاجزیم. اگر این عدد به جای مقسوم‌علیه، در هر تقسیمی قرار بگیرد، نتیجه تقسیم نزدیک به بی‌نهایت خواهد شد؛ زیرا مقسوم‌علیه، نزدیک‌ترین عدد به صفر است. مفهوم این سخن آن است که اگر ما شخصی را ببینیم که جلوی دیدگان ما رفع و به بالا برده می‌شود، مشاهده می‌کنیم وی به تدریج ناپدید می‌شود؛ یعنی ابتدا جسمش را می‌بینیم، سپس شبحی از آن را و در انتها پنهان می‌شود. در واقع او اصلاً پنهان نشده است، بلکه همه ماجرا این است که او به عالم دیگری که با عالم ما موازی است و در جهت نور از عالم ما برتر است، منتقل شده است؛ یا می‌توانیم بگوییم او یک یا چند گام به سمت مبدأ یا منبع بازگشته است (بر اساس حالت بالا رفتن آن جسم مادی) و در هر حال در خارج از منبع نور یا وجود، مجموع نور و ظلمت یا مجموع وجود و عدم وجود (نیستی) برابر با صفر است؛ به عبارت دیگر، در خارج از منبع، هیچ چیز حقیقی وجود ندارد.»^۱

توضیحی را که ایشان علیه السلام برای رفع بیان فرمودند هیچ‌کس قبل از ایشان بیان نکرده است. با این توضیح، معنای بالا بردن گلی که نفس‌ها در آسمان اول و عالم ذر از آن آفریده شده‌اند روشن می‌شود؛ اینکه رفع تجلی، و بازگشتی به سوی منبع بوده است.

پس از روشن شدن معنای بالا بردن گِل و علت آن، و اینکه گِل به آسمان اول بالا برده شد، اکنون به توضیح چگونگی صورت‌گیری گِل انسان و معنای آن می‌پردازیم.

مرحله دوم: صورت‌گیری انسان

همان‌طور که در آیه قرآن کریم بیان شده است، پس از بالا بردن گِل و ریختن قالب مثالی

آن و استوار کردنش، مرحله دوم «صورتگری» خواهد بود: ﴿ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ﴾ (سپس شما را به تصویر کشیدیم) و نیز فرموده است: ﴿خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوْرَكُمْ وَإِلَيْهِ الْمَصِيْرُ﴾^۱ (آسمان‌ها و زمین را به حق آفرید، و شما را صورتگری کرد و صورت‌هایتان را نیکو آراست، و بازگشت به سوی اوست) و نیز فرموده است: ﴿اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ قَرَارًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوْرَكُمْ وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَتَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾^۲ (خدا آن کسی است که زمین را آرامگاه شما قرار داد و آسمان را (کاخ) رفیع) برافراشت و شما را به نیکوترین صورت‌ها بیافرید و از غذاهای پاکیزه به شما روزی داد. این خدا پروردگار شماست، پس برتر و بزرگوار است خدای یکتا، پروردگار عالمیان).

بنابراین خداوند سبحان و متعال انسان را به نیکوترین صورت به تصویر کشید.

در برخی روایات، به تصویر کشیدن پدرمان آدم، قبل از اینکه در عالم ذر، روح در وی دمیده شود ذکر شده است:

امام صادق (علیه السلام) فرمود: «آدم به صورتی از گل درست شده و در بهشت افتاده بود. ملائکه از روی او یعنی از روی صورت او- عبور می کردند و می گفتند: برای چه کاری خلق شده‌ای؟»^۳

امام باقر (علیه السلام) فرمود: «خداوند آدم را آفرید. پس چهل سال صورتگری شده باقی ماند. ابلیس ملعون بر ایشان می گذشت و می گفت: برای چه کاری خلق شده‌ای؟»^۴

بنابراین خداوند سبحان و متعال، آدم و فرزندانش را به نیکوترین شکل به تصویر کشید. حال معنای به تصویر کشیدن آدم و فرزندانش چیست؟

یک بار، از صورتگری چنین برداشت می شود که منظور، تصویر جسمی مادی برای انسان

۱. تعابین، ۳.

۲. غافر، ۶۴.

۳. قصص الانبیاء، قطب الدین راوندی، ص ۴۱.

۴. تفسیر عیاشی، ج ۱ ص ۴۱.

در این عالم است؛ بار دیگر، منظور از آن، صورت مثالی برای گلی است که به آسمان اول بالا برده شده است. همان طور که از اینکه آدم در بهشت، صورتگری شده باقی ماند چنین برداشت می‌شود. و مرتبه سوم، منظور، تصویر نفس انسانی است که روح القدس در آن تجلی یافته و ظهور پیدا کرده است.

پس باید معنای تصویرگری به گونه‌ای مشخص شود که مفهوم به تصویر کشیده شدن انسان در پیدایش نخستین که خداوند آن را نیکو ساخته است. زیرا او را بر صورت خود آفرید. روشن شود.

معنای اینکه خداوند انسان را به صورت خود آفرید

این معنا در تورات آمده شده است: (۲۶ و خداوند گفت: انسان را بر صورت خودمان بسازیم، شبیه خودمان ۲۷ پس خداوند انسان را بر صورت خودش آفرید. او را بر صورت خداوند، مذکر و مؤنث آفرید).^۱

این موضوع در برخی روایات نقل شده از طریق شیعه و سنی نیز با سندها و طرق گوناگون گفته شده است.

محمد بن مسلم گوید: از امام باقر علیه السلام درباره اینکه روایت می‌کنند «خداوند انسان را به صورت خودش آفرید» پرسیدم. ایشان فرمود: «آن صورت و تصویر ایجاد شده و آفریده شده بود و خداوند آن را برگزید و آن را از میان بقیه صورت‌های مختلف انتخاب نمود و آن را به خودش افزود؛ همان طور که کعبه و روح را به خودش اضافه کرد. فرمود: **بِئْتِي (خانه‌ام) وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي (و از روح خود در او دمیدم).**»^۲

حسین بن خالد می‌گوید: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! مردم روایت

۱. عهد قدیم، سفر پیدایش، باب ۱، ۲۷.

۲. کافی، کلینی، ج ۱، ص ۱۳۴؛ توحید، صدوق، ص ۱۰۳.

می‌کنند رسول خدا ﷺ فرموده است: «خداوند، آدم (علیه السلام) را بر صورت خودش آفرید.» حضرت فرمود: «خداوند آن‌ها را بکشد؛ آن‌ها اول حدیث را حذف کرده‌اند. رسول خدا ﷺ به دو مرد برخورد کرد که به یکدیگر دشنام می‌دادند و آن حضرت شنید که یکی به دیگری می‌گفت: خداوند صورت تو و صورت کسی را که به تو شباهت دارد زشت بگرداند. پیامبر اکرم فرمودند: ای بنده خدا! این حرف را به برادرت مزن، زیرا خداوند آدم (علیه السلام) را بر صورت خودش آفرید.»^۱

بخاری و مسلم روایت کرده‌اند: از ابوهریره نقل شده است که پیامبر ﷺ فرمودند: «خداوند انسان را بر صورت خودش آفرید که شصت ذراع طول داشت. آنگاه که او را آفرید به وی فرمود: برو و به آن دسته از فرشتگان سلام کن و سپس جواب آنان را بشنو که همان تحیت و سلام تو و ذریهٔ توست. آدم رفت و گفت: سلام علیکم. فرشتگان پاسخ دادند: «سلام علیک و رحمة الله» و جملهٔ اخیر یعنی «و رحمة الله» را بر آن افزودند. پس هرکس به شکل و صورت آدم داخل بهشت شود طولش شصت ذراع خواهد بود و پیوسته خلق پس از او تا به امروز کوتاه شده‌اند.»^۲

آن‌ها در بیان معنای این احادیث دچار اختلاف شده‌اند. عده‌ای مثل وهابیان - به تجسیم معتقد شدند؛ چراکه طبق فهم و ادراک خودشان گفتند: خداوند صورت و دست و پا دارد و روی صندلی می‌نشیند، صدا دارد و دیگر اعتقادات فاسدی که به آن معتقد هستند.^۳

عدهٔ دیگری از اهل سنت و شیعیان این احادیث را رد کرده‌اند؛ زیرا طبق گفتهٔ آن‌ها این

۱. توحید، شیخ صدوق، تصحیح و توضیح، سید هاشم حسینی طهرانی، انتشارات: مؤسسه انتشارات اسلامی پیرو گروه مدرسان در قم شریف، ص ۱۵۳.

۲. صحیح بخاری؛ ابی عبدالله محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن المغیره بن بردزبه بخاری جعی، ۱۴۰۱ق / ۱۹۸۱م، دار الفکر، بیروت، لبنان، ج ۷ ص ۱۳۶؛ و جامع الصحیح، ابی الحسین مسلم بن حجاج بن مسلم قشیری نیشابوری چاپ تصحیح شده، چاپخانه: دار الفکر بیروت لبنان، شماره حدیث (۲۸۴۱).

۳. فتاویٰ اللجنة الدائمة؛ هیئت دائمی پژوهش‌های علمی و فتوا، گردآوری و مرتب‌سازی: أحمد بن عبدالرزاق دویش، ناشر: رئیس اداره پژوهش‌های علمی و افتاء، اداره عمومی چاپ، ریاض، ج ۲ ص ۳۷۶.

احادیث قائل به تجسیم هستند.

برخی نیز سعی کرده‌اند این احادیث را بر چند وجه تفسیر کنند؛ همان طور که سید مرتضی رحمته‌الله چنین کرده است؛ آنجا که وی می‌گوید:

«پس اگر گفته شود: منظور از این حدیث نقل شده از پیامبر چیست که فرموده است «خداوند آدم را بر صورت خودش آفرید؟» آیا مگر ظاهر این حدیث تشبیه را اقتضا نمی‌کند؟! و آن صورت را برای خداوند متعال اقتضا نمی‌کند؟!

می‌گوییم: در تفسیر این حدیث - اگر این حدیث صحیح باشد - گفته شده است «ه» (ضمیر «ش») در کلمه «صورتش» به آدم منسوب است نه خداوند متعال؛ پس معنای آن چنین می‌شود که خداوند متعال ایشان [آدم] را بر همان صورتی که قبضش کرده بود خلق نموده است؛ زیرا وضعیت چهره و صورت ایشان از جهت کم‌وزیاد شدن همانند وضعیت انسان‌های دیگر نیست که تغییر پیدا می‌کند.

وجهی دیگر را ذکر کرده‌اند مبنی بر اینکه: این ضمیر «ه» (ضمیر «ش») به خداوند متعال منسوب است، و معنای آن چنین می‌شود که [خداوند] وی را بر صورتی که انتخاب کرده و برگزیده بود آفریده است؛ زیرا به این ترتیب، چه بسا آن چیز، به کسی که آن را انتخاب کرده و برگزیده، افزوده شده است.

وجه سوم را نیز ذکر کرده‌اند؛ اینکه این کلام به علتی معروف و شناخته شده، گفته شده است؛ زیرا زهری از حسن روایت کرده است که وی می‌گوید: پیامبر خدا از کنار مردی از انصار می‌گذشت، در حالی که او به صورت غلامش ضربه می‌زد و می‌گفت: خداوند صورت تو و صورت کسی را که شبیه توست زشت گرداند. پس پیامبر خدا به او فرمود: سخن بسیار بدی گفتی؛ زیرا خداوند، آدم را بر صورت او آفریده است؛ یعنی بر صورت آن مردی که کتک می‌زنی.

ممکن است در این خبر وجه چهارمی نیز وجود داشته باشد، و منظور این باشد که: خداوند آدم را خلق کرد و صورت او را نیز خلق فرمود، تا به این ترتیب شک‌وتردید در اینکه

ایجاد و ترکیب ایشان [آدم] توسط دیگری انجام شده باشد منتفی شود؛ زیرا ترکیب کردن از توانایی‌های بشر است، در حالی که جوهرها و ذات‌ها، و موارد مشابه آن از جنس‌های اعراض خاص، مواردی هستند که فقط خداوند قدیم و متعال با قدرت خودش انجامشان می‌دهد. پس قبل از نظر به اینکه خلقت ذات‌ها توسط خدا انجام شده‌اند و ترکیب آن‌ها توسط دیگری، باید به این نکته توجه کنیم که گویی ایشان از این معنای بزرگ خبر می‌دهد که: ذات آدم و ترکیب ایشان از عمل خداوند متعال است.

وجه پنجمی نیز می‌تواند وجود داشته باشد و آن این است که: خداوند از همان ابتدا [آدم] را بر این صورتی که مشاهده شده است آفرید، و او [آدم] همانند صورتی که بشر به‌طور معمول به آن می‌رسند، به تدریج به این صورت انتقال پیدا نکرده است.

تمام این وجوه در معنای این حدیث جایز است و خداوند متعال و پیامبر خدا به معنای آن آگاه‌ترند.^۱

اشتباهی که بسیاری دچارش شده‌اند، برداشت نادرست از معنای گفته شده است؛ زیرا آن‌ها دیدگاه خود را بر این محدود کرده‌اند که منظور، صورت جسمانی آدم بوده است؛ پس برخی از آن‌ها در شبهه تجسیم گرفتار شدند، و کسی که خواسته است خودش را از آن [شبهه] آزاد کند تصور کرده است توجیه صحیح، یا با رد کردن این احادیث امکان‌پذیر است یا با تفسیر آن‌ها به وجوهی که با این برداشت - که منظور، تصویر جسمانی آدم بوده است - سازگار باشد؛ در حالی که این وجوه و نظرات در فهم حدیث، منظور از آفرینش انسان طبق صورت خداوند تبارک و تعالی را توجیه نمی‌کند.

توضیح معنای تصویرگری انسان به صورت خداوند

منظور از صورت خدا، شکل یا صورت جسمانی یا مثالی نیست که به شکل معینی از تصویر

۱. تنزیه الأنبياء؛ سید مرتضی، ناشر: انتشارات شریف مرتضی، متوفای ۴۳۶ق. چاپ اول سال ۱۳۷۶ش، چاپخانه: امیر، قم، ص ۱۷۶.

تجسم یافته باشد؛ چنین گفته‌ای مستلزم تشبیه و تجسید است، و خداوند بسی بالاتر و برتر از چنین نسبت‌هایی است.

بلکه منظور از آن، اسماء و صفات خداوند است؛ زیرا خداوند سبحان به انسان این قابلیت را داده است که بتواند آن اسامی را حمل کند و به این اسماء و صفات طبق نفس انسانی که از روح خود در آن دمیده است آراسته شود؛ زیرا ظرفیت فطری نفس انسانی به اندازه کافی بزرگ است تا به او این صلاحیت را بدهد که به اخلاق خدا آراسته شود و جلوه‌ای از نام‌های خدا گردد و حتی اسماء در او تجلی یابند.

بنابراین خداوند سبحان و متعال انسان را در نیکوترین اعتدال آفرید؛ یعنی این قابلیت‌ها را به او داد تا به اخلاق الهی آراسته شود و به مقام و منزلتی برسد که صورت خدا در خلق باشد و اسماء الهی در او تجلی یابند. پس انسان به گونه‌ای سرشته شده است که آشکارکننده اسماء الهی باشد تا آنجا که به مقام جانشینی خداوند نایل گردد، و الله در خلق شود؛ و اگر خودش فرصت و بهره‌اش را از کف بدهد و سقوط کند، می‌تواند به پست‌ترین پست‌ها بازگردد، که در این صورت حال و روزش بدتر از حیوانات خواهد بود.

در توضیح این مسئله سید احمد الحسن فرموده است:

«لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ»: «احسن تقویم» ناظر به شکل و توانایی جسمانی نیست؛ بلکه این عبارت یعنی انسان به صورت خدا آفریده شده است و صورت خدا، صورتی جسمانی یا مثالی نیست؛ صورت خدا، یعنی تجلی اسماء الهی. پس این سخن که انسان به صورت خدا آفریده شده است، یعنی ساختار فطری وی برای به‌ظهوررساندن اسماء الهی در خلق و الله‌شدن در خلق ساخته شده است. هر انسانی بالقوه قابلیت ایراز این شایستگی را دارد. این شایستگی، از روح القدسی که در نفس انسانی تجلی یافته است، نشئت می‌گیرد. البته برخی، این قابلیت و فرصت را از کف می‌دهند و با اختیار و انتخاب خودشان، به اصل حیوانی خویش بازمی‌گردند

﴿قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذَلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَعَظِبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ وَعَبَدَ الطَّاغُوتَ أُولَئِكَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضَلُّ عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ﴾^۱

(بگو آیا شما را از کسانی که در پیشگاه خدا کیفری بدتر از این دارند خبر بدهم؟ کسانی که خدا لعنتشان کرده و بر آنها خشم گرفته و برخی از آنان را به صورت بوزینه و خوک درآورده، و آنها طاغوت را پرستیده‌اند. اینان‌اند که جایگاه و منزلتشان بدتر و از راه راست گمراه‌ترند). حقیقت همین است؛ خدا به انسان به تمام انسان‌ها- شاه‌کلیدی اعطا فرموده است که تمام درها را می‌گشاید و انسانیتش را پایدار می‌کند. او با این کلید می‌تواند درها را یکی پس از دیگری بگشاید و از نوری به نور بزرگ‌تر از آن رهسپار شود، تا به نوری برسد که ظلمتی در آن راه ندارد. از سوی دیگر وی قادر است به‌سادگی هرچه تمام‌تر، این کلید را بر زمین بیندازد و به حیوانیت و ددمنشی خودش بازگردد و به این ترتیب خود را هم‌ردیف میمون قرار دهد؛ همان طور که در قرآن آمده است: ﴿وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ﴾ (و بعضی را بوزینه گردانیده است).^۲

علاوه بر این، اگر به سخنان پیش‌تر امام باقر (علیه السلام) توجه کنیم که فرمودند «آن صورت و تصویر ایجاد شده و آفریده شده بود و خداوند آن را برگزید و آن را از میان بقیه صورت‌های مختلف انتخاب نمود و آن را به خودش افزود» خواهیم دید ایشان، آن صورت را ایجاد شده و آفریده شده توصیف کردند؛ بنابراین برای ما روشن می‌شود که منظور از «صورت‌الله» صورت ذات الهی نیست؛ زیرا ذات ایجاد شده نیست که یک تصویر رسم‌شده مجسم داشته باشد و عَقلاً به‌هیچ‌وجه قائل به این نیستند که [ذات الهی] ایجاد شده و آفریده شده باشد. خداوند خالق و تصویرگر است و اشیا را از عدم و هیچ ایجاد کرده، ساخته و به وجود آورده است.

بنابراین، این صورت‌الله که خداوند آدم را مطابق آن به تصویر کشید، ذات الهی نیست؛ بلکه مقصود یکی از مخلوقات پروردگار است؛ چراکه آن صورت با صفت «محدثه: ایجاد شده»

۱. مائده، ۶۰.

۲. توهم بی‌خدایی، سید احمدالحسن، ص ۱۴۰.

توصیف شده است، یعنی قدیمی نیست؛ و اینکه فرموده است «مخلوقه: آفریده شده» تصریحی است که بیان می‌کند منظور یکی از آفریده‌های خداوند است؛ و این مخلوق با «انتخاب کردن» از دیگران متمایز شده است؛ یعنی از بین گروهی انتخاب شده است؛ و انتخاب او از میان دیگر مخلوقات، به این معناست که ایشان بهترین و بالاترین رتبه را در میان آن‌ها داراست؛ پس این مخلوقی که نمایانگر صورت الله است چه کسی است؟

ما معنای صورت الله را در بیانات امام احمدالحسن خواهیم یافت:

«صورتی که خداوند آدم را بر آن آفرید، حضرت محمد ﷺ است؛ زیرا او مخلوق اول و تجلی اول و ظهور اول در خلق و جانشین واقعی خداوند است؛ و اینکه آن حضرت صورت خداست، یعنی وی ظهور و تجلی لاهوت در خلق است. حضرت محمد ﷺ صورت لاهوت مطلق در خلق است و هرکه بخواید لاهوت مطلق را بشناسد به وسیله صورت او در خلق یا «الله در خلق» - که حضرت محمد است - به چنین شناختی دست می‌یابد.»^۱

بنابراین ذات الهی به وسیله محمد ﷺ برای خلق تجلی یافت و ظهور کرد. ایشان نخستین مخلوق و اولین منبع صادرکننده‌ای است که خداوند تبارک و تعالی آفرید؛ سپس از نور آن حضرت همه خوبی‌ها را خلق فرمود. سپس خداوند به وسیله محمد، انسان کامل، با خلقت خود روبه‌رو شد؛ پس ایشان همان صورتی شد که خداوند به وسیله آن با تمام مخلوقات خود روبه‌رو شد. به همین دلیل محمد همان صورت آفریده شده، ایجاد شده، انتخاب شده و برگزیده شده بر تمام مخلوقات است. محمد از بین مخلوقات انتخاب و برگزیده شد، تا شایسته‌ترین خلقت خدا، و گرامی‌ترینشان باشد؛ بلکه او ارتقا یافت تا آنجا که الله در خلق شد. امام رضا از پدرانش علیهم‌السلام، از امیر مؤمنان علیه‌السلام روایت کرده‌اند که ایشان فرمود: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم

۱. توحید، سید احمدالحسن، بررسی و تحقیق: هیئت علمی انصار امام مهدی علیه‌السلام، چاپ اول، ۱۴۳۱ق / ۲۰۱۰م،

فرمود: «خداوند خلقی که بهتر از من باشد و نزد او گرمی‌تر از من باشد نیافریده است.»
 علی (علیه السلام) فرمود: به پیامبر اکرم عرض کردم: «ای رسول خدا، شما برتر هستی یا جبرئیل؟»
 فرمود: «ای علی! خدای تبارک و تعالی انبیای مرسل را بر ملائکه مقرب برتری داد و مرا بر
 جمیع انبیا و رسولان فضیلت بخشید و پس از آن، ای علی! برتری از آن تو و امامان پس از
 توست و فرشتگان، خادمان ما و خادمان دوستداران ما هستند. ای علی! حاملان عرش و
 کسانی که گرداگرد عرش هستند به واسطه ولایت ما حمد و ستایش پروردگارشان را به جا
 می‌آورند و برای مؤمنان طلب مغفرت می‌کنند. ای علی! اگر ما نبودیم خداوند آدم و حوّا و
 بهشت و جهنم و آسمان و زمین را نمی‌آفرید و چگونه از ملائکه برتر نباشیم در حالی که در
 توحید و معرفت پروردگاران و تسبیح و تقدیس و تهلیل او بر آن‌ها سبقت گرفته‌ایم؛ زیرا اولین
 چیزی که خداوند عزّوجلّ خلق فرمود ارواح ما بود؛ پس ما را به توحید و حمد خود گویا ساخت.
 سپس ملائکه را آفرید و هنگامی که آن‌ها ارواح ما را در حالی که نور واحدی بودیم مشاهده
 کردند امر ما را بزرگ دیدند؛ ما تسبیح گفتیم تا ملائکه بدانند که ما مخلوقاتی آفریده شده‌ایم
 و خداوند از صفات ما منزّه است؛ و ملائکه با تسبیح ما تسبیح گفتند و خدا را از صفات ما
 منزّه دانستند. هنگامی که ملائکه بزرگی شأن ما را دیدند ما تهلیل گفتیم تا ملائکه بدانند
 هیچ معبودی جز الله (لا اله الا الله) نیست و بدانند ما بندگان کوچک هستیم، نه خدایانی
 که باید با او یا در کنار او پرستیده شویم؛ پس آن‌ها گفتند لا اله الا الله؛ و چون بزرگی
 ما را مشاهده کردند، خدا را تکبیر گفتیم تا ملائکه بدانند خداوند بزرگ‌تر از آن است که بزرگی
 و عظمت، کسی جز او را نسزد (الله اکبر). و چون عزّت و قوّتی را که خداوند به ما عطا کرده
 بود دیدند، گفتیم «لا حول و لا قوه الا بالله: هیچ حول و قوه‌ای نیست مگر به نیروی
 خداوندی»، تا ملائکه بدانند ما هیچ قدرت و قوتی نداریم جز به واسطه خداوند؛ و چون نعمتی
 را که خداوند به ما داده و وجوب اطاعتی را که برای ما قرار داده بود دیدند، گفتیم «الحمد
 لله» تا ملائکه بدانند خداوند برای نعمت‌هایی که بر ما ارزانی داشته است مستحق ذکر است
 و ملائکه نیز گفتند «الحمد لله». پس به واسطه ما به معرفت توحید خدای تعالی و تسبیح و
 تهلیل و تحمید و تمجید او رهنمون شدند.

سپس خدای تعالی آدم علیه السلام را آفرید و ما را در صلب او به ودیعه نهاد و به ملائکه فرمان داد به جهت بزرگداشت و اکرام ما بر او سجده کنند. سجده آن‌ها برای خدای عزوجل، عبودیت و بندگی، و برای آدم، اکرام و طاعت بود؛ زیرا ما در صلب او بودیم. چگونه ما از ملائکه برتر نباشیم در حالی که همه آن‌ها به آدم سجده کردند. چون مرا به آسمان‌ها به معراج بردند جبرئیل [اذکار] اذان و اقامه را دوبار دوبار گفت، سپس گفت: ای محمد! پیش بایست. گفتم: ای جبرئیل! آیا بر تو پیشی بگیرم؟ گفت: آری، زیرا خدای تبارک و تعالی پیامبرانش و به خصوص تو را بر همه ملائکه برتری داده است. من پیش ایستادم و با ایشان نماز خواندم در حالی که این، مایه هیچ فخری نیست؛ و چون حجاب‌های نور را به پایان رساندم، جبرئیل علیه السلام گفت: ای محمد، پیش برو؛ و از من عقب ماند. گفتم: ای جبرئیل! آیا در چنین جایی از من جدا می‌شوی؟ گفت: ای محمد، نهایت حدی که خدای تعالی برای من مقرر فرموده، همین جاست و اگر از آن بگذرم به سبب تجاوز از حدودی که پروردگار بزرگوارم مقرر فرموده است، بال‌هایم می‌سوزد. من به شدت در نور افتادم، تا به آنجایی رسیدم که خدای تعالی از ملکوتش اراده فرموده بود و ندا رسید: ای محمد! گفتم لبیک و سعدیک ای پروردگار من! تو را مبارک و متعالی داشتم (تبارک و تعالی). ندا رسید: ای محمد، تو بنده من و من پروردگار توام؛ پس فقط مرا پرستش کن و بر من توکل نما. تو نور من در میان بندگان من و فرستاده من به سوی خلقم و حجت‌م بر مردمانی. بهشتم را برای تو و کسی که از تو پیروی کند خلق کردم و آتش من برای کسی است که با تو مخالفت ورزد؛ و برای اوصیای تو کرامتم را لازم گرداندم و برای شیعیان‌شان پاداشم را مقرر داشتم.

گفتم: پروردگارا! اوصیای من چه کسانی هستند؟ ندا رسید: ای محمد! اوصیای آنان‌اند که نامشان بر ساق عرش من نگاشته شده است و من در حالی که در پیشگاه پروردگار باشکوه و بلندمرتبه‌ام بودم به ساق عرش نگریستم و دوازده نور دیدم و در هر نوری سطری سبز بود که نام هر یک از اوصیای من بر آن نوشته شده بود. اول ایشان علی بن ابی‌طالب و آخر آن‌ها مهدی امتم بود. گفتم: پروردگارا! آیا آن‌ها اوصیای من هستند؟ ندا آمد: ای محمد! آن‌ها

پس از تو، اولیا و برگزیدگان و حجت‌های من بر خلائق هستند، و آن‌ها اوصیا و خلفای تو و بهترین خلق پس از تو هستند. به عزّت و جلالم سوگند به واسطهٔ اینان دینم را چیره و کلمه‌ام را استوار می‌نمایم و توسط آخرین آن‌ها زمین را از دشمنانم پاک می‌گردانم و مشرق و مغرب زمین را به تملک او درمی‌آورم و باد را مسخر او می‌کنم و گردن‌کشان سخت را رام او می‌سازم و او را بر نردبان ترقی بالا می‌برم و با لشکریان خود یاری‌اش می‌کنم و با فرشتگانم به او مدد می‌رسانم تا آنکه دعوتم را آشکار کند و مردمان گرد توحیدم آیند؛ سپس دولتش را پایدار می‌سازم، و تا روز قیامت روزگار و ایام حکمرانی را میان اولیای خود (دست به دست) می‌گردانم.»^۱

«بنابراین، محمد صورت الله، وجه الله، و همان الله در خلق است؛ اما توصیف ایشان به الوهیت، مقید به نقص، و نیازمندی او به الله مطلق است. پس محمد (علیه السلام) همان صورت خدای سبحان و متعال، و همان وجه خدای سبحان و متعال، و همان الله در خلق است؛ ولی میان موصوف شدن محمد (علیه السلام) به صفت الوهیت، و الوهیت خداوند سبحان و متعال تفاوت وجود دارد؛ ائصاف حضرت محمد (علیه السلام) به صفت الوهیت، مقید به نقص، و نیازمندی او به خداوند سبحان و متعال است، ولی الوهیت حق تعالی، مطلق است؛ و به همین دلیل این صفت یعنی «الصمد» به معنای کسی که هیچ نقص و خللی در او نیست برای تسبیح و تنزیه خداوند آمده است، و برای بیان این نکته است که الوهیت خداوند سبحان و متعال، [وجود] منزّه تسبیح شده‌ای است که هیچ خللی در آن نیست و هیچ نقصی در آن ندارد.»^۲

به این ترتیب برای ما روشن می‌شود بحث و گفت‌وگو در رابطه با نفس آدم به این صورت خواهد بود که خداوند، آن نفسی را که روح در آن دمیده شد بر صورت خودش آفریده است؛

۱. علل الشرائع، شیخ صدوق، ج ۱ ص ۵؛ کمال‌الدین و تمام‌النعمه، ص ۲۵۵.

۲. توحید، سید احمد الحسن، ص ۳۰.

و منظور صورت جسمانی یا مثالی آدم نیست.

لازم است بین صورت نفسانی آدم که خداوند آن را طبق صورت خویش آفریده است، و صورت مثالی گل بالا برده شده به آسمان اول، و صورت جسمانی مادی در عالم دنیا، تمایز قائل شویم و این‌ها را با یکدیگر اشتباه نگیریم.

همچنین با توجه به استعداد فطری‌ای که خداوند به نفس آدم پس از تجلی روح القدس در آن داده است تا قادر به تجلی صفات الهی در آن شود، مشخص می‌شود، معنای اینکه خداوند آدم را بر صورت خودش خلق کرد، چه بوده است؛ یعنی آن را بر صورت محمد ﷺ آفریده است.

به این ترتیب معنای تصویرگری انسان پس از آفرینش او از گل بالا برده شده روشن می‌شود؛ و با به پایان رسیدن این مرحله، به شرح مرحله سوم (دمیدن روح در آن)، خواهیم پرداخت.

مرحله سوم: دمیدن روح (آفرینش نفس انسانی)

حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا﴾^۱ (و به نفس و آن که آن را درست و نیکو نمود).

عالم نفس‌ها، آسمان اول است که در آنجا نفس‌ها، از گل رفع شده و دمیدن روح در آن، ساخته شده، ترکیب یافته و خلق شده‌اند. حق تعالی می‌فرماید: ﴿إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ * فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾^۲ (یاد کن [هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت: من بشری از گل خواهم آفرید * پس زمانی که آن را درست و نیکو نمودم و از روح خود در او دمیدم، برای او به سجده در افتید). بنابراین پس از بالابردن گلی که تمام چیزهای را که در زمین است شامل می‌شود و ریخته شدن قالب

۱. شمس، ۷.

۲. ص، ۷۱ و ۷۲.

مثالی آدم در آسمان اول (عالم ذر)، خداوند سبحان روح ایمان را در آن دمید، و به این ترتیب نخستین نفس انسانی نفس پدرمان آدم (علیه السلام) شکل گرفت؛ پس روح ایمان، همان عامل حیات و زندگی نفس است. سپس روح القدس در آن دمیده شد و به فرشتگان دستور داده شد به او سجده کنند.^۱

در بیان علت بالا بردن گل به آسمان اول گفتیم «رفع: بالا بردن» به دو دلیل انجام شد که یکی از آن‌ها این بود که آفرینش نفس انسانی نتیجه بالا بردن گل و دمیدن روح در آن بوده است؛ زیرا روح برای اینکه جسم مادی را مدیریت کند، نمی‌تواند به‌طور مستقیم با آن ارتباط برقرار کند؛ چراکه عالم روح، ملکوت است و از آسمان دوم شروع می‌شود، در حالی که [عالم] جسم، دنیوی مادی است. بنابراین روح و جسم در دو عالم مختلف و از دو عالم متفاوت هستند و در بین آن‌ها عوالم و جهان‌هایی وجود دارد؛ پس باید واسطه‌ای میان آن‌ها وجود داشته باشد. این واسطه باید نقش ابزاری را بازی کند که روح و بدن را به یکدیگر متصل می‌کند؛ یعنی دو عالم ملک و ملکوت را به یکدیگر متصل کند؛ به عبارت دیگر: «باید ابزاری باشد که در همه مراتب و جایگاه‌های پیشرفت گام‌به‌گام،^۲ و عوالم بین آسمان جسمانی و آسمان اول، وجودی داشته باشد.»^۳ و این وجود در مراتب و جایگاه‌های پیشرفت تدریجی و گام‌به‌گام، از طریق بالا بردن گل تحقق یافت. به این ترتیب این گل، وجودی پیدا کرد که برای نفس این امکان را فراهم می‌کرد تا با عبور از مراتب پیشرفت تدریجی و جهان‌هایی که میان دو عالم ملک و ملکوت قرار دارد، به مدیریت جسم در این عالم بپردازد.

بنابراین انسان در عالم ذر خلق شد تا به زمین فرود آید، در آن زندگی کند و تکثیر شود؛ به همین جهت به قدرت و شهوتی نیاز بود تا به وسیله آن بخورد، بنوشد، تکثیر شود و بتواند در هر نقطه از زمین زندگی کند و بر آن مسلط شود. این شهوت و قدرت از طبایع و خصوصیات

۱. عقاید اسلام، سید احمد الحسن، ص ۲۶۴.

۲. اصل کلمه عربی «تدرّج» بوده است؛ به معنی پیش رفتن یا بالا رفتن به صورت گام‌به‌گام و تدریجی. (مترجم)

۳. توهم بی‌خدایی، سید احمد الحسن، ص ۱۴۳.

جسم مادی است و در عالم دنیا وجود دارد؛ پس برای اینکه این شهوات در منبع گسترش زندگی در بدن - که همان نفس است - قرار بگیرند، باید هنگام آفرینش نفس در آن قرار داده شوند؛ بنابراین لازم بود گِل از عالم ماده به آسمان اول و عالم آفرینش نفس، بالا برده شود (رفع شود).

در نفس انسانی دو چیز پدیدار می‌شود: شهوات و قوای مادی در نفس پدیدار می‌شود، که از آثار گِل بالا برده و وارد شده در ترکیب نفس است؛ همچنین روح ایمان که عامل حیات و زندگی نفس است در نفس پدیدار می‌شود، و نیز روح القدس که باعث سجده برای جانشین خداوند، آدم علیه السلام بود. این دو از آثار همان روحی بود که در گِل مرفوع، دمیده شد. بنابراین در نفس از یک سو آثار گِل پدیدار می‌شود و از سوی دیگر آثار روح.^۱

پس از فرود آمدن نفس و مرتبط شدنش با جسم مادی، با تأثیرگذاری شهوت و قدرت گِل، انسان می‌تواند روی زمین زندگی کند، بر آن مسلط شود، ازدواج کند، تولیدمثل کند، بخورد، بنوشد و بسیاری از آنچه را که در زندگی خود بر روی زمین به آن‌ها نیاز داشته باشد انجام بدهد. این‌ها از آثار گِل هستند و از آن‌ها به روح قدرت و روح شهوت تعبیر شده است و روح زندگی نیز به آن گِل افزوده می‌شود. به‌طور کلی این ارواح سه‌گانه، تعبیری از ویژگی‌هایی برای نفس انسانی و به‌طور کلی عوامل حرکت‌دهنده آن هستند؛ یعنی برای تمام نفس‌های انسانی، نه اینکه برای یک انسان باشد و برای دیگری نباشد. هر انسان یک نفس دارد، نه چند نفس؛ و این نفس از ویژگی‌های ارواح سه‌گانه برخوردار است و این خصوصیات در آن به ودیعه گذاشته شده‌اند.

با تأثیرگذاری روح، انسان می‌تواند ارتقا پیدا کند و در مراتب کمال و پیشرفت، تا عوالم بالاتر عروج کند. زیرا روح، عامل حیات نفس است. اگر [روح] در گِل منتشر و دمیده نمی‌شد نفس شکل نمی‌گرفت؛ از این رو نفس همانند آینه‌ای است که روح ایمان و روح القدس یا

حقیقتی که انسان باید به آن برسد، در آن منعکس شده است. این همان سرشت و فطرت انسانی است که او را برای ارتقا تشویق می‌کند تا به بالاترین مقام انسانی برسد.

این معنای «سرشت انسانی است که خداوند مردم را بر آن سرشته است»؛ زیرا در نتیجه انعکاس روح ایمان و روح القدس در نفس، این سرشت در نفس انسانی پدیدار شد؛ پس فطرت و سرشت از آثار روح است و عاملی است که نفس را بر یگانگی [خداوند] و ارتقا به سوی ملکوت و عالم ارواح و بالاترین مقام انسانی در آسمان عقل، تشویق می‌کند؛ از این رو، معنای اینکه همه نوزادان بر این فطرت و سرشت به دنیا می‌آیند روشن می‌شود؛ و اینکه خداوند مردم را بر یگانگی سرشته است، یعنی خداوند انسان را بر اساس انعکاسی که نفس او از روح ایمان و روح القدس دارد، بر ایمان به خودش و ایمان به جانشینان خودش سرشته است. این همان عاملی است که انسان را مؤمن و یکتاپرست می‌کند؛ به طوری که برای پیشرفت و رسیدن به بالاترین درجات شناخت پروردگار و اطاعت از اولیای او توانا شود؛ زیرا شناخت و معرفت خداوند فقط به وسیله آن‌ها به انجام می‌رسد؛ پس هرکس آن‌ها را بشناسد خدا را شناخته و هرکس آن‌ها را نشناسد خدا را نشناخته است.

به این ترتیب متوجه می‌شویم هر نفس انسانی -فرقی نمی‌کند چه انسانی باشد؛ مؤمن باشد یا مؤمن نباشد، جانشین خدا باشد یا هر فردی دیگری- این ارواح سه‌گانه را در خود دارد. همه انسان‌ها این عوامل محرک یا خصوصیات یا صفات یا عناصر یا ارواح سه‌گانه (روح زندگی، روح قدرت، روح شهوت) را دارا هستند.

اما درباره روح ایمان، دارا بودن این روح از آسمان دوم -عالم ارواح- آغاز می‌شود. این روح در همه نفس‌ها موجود و همیشگی نیست، بلکه پیوسته و همراه بودن آن با نفس، به ایمان و پیشرفت در مراتب ایمان بستگی دارد؛ بنابراین اگر نفس به آسمان دوم ارتقا پیدا کند روح ایمان به آن خواهد پیوست؛ البته ایمان مراتب و درجاتی دارد.

اما اگر نفس تا آسمان هفتم ارتقا پیدا کند روح القدس به آن خواهد پیوست؛ و روح القدس نیز درجات و مراتبی دارد که خداوند به وسیله آن اولیای خودش علیهم السلام را تأیید کرده است.

مفضل بن عمر گوید: از امام صادق علیه السلام در حالی که در خانه اش رواندازی رویش بود- درباره دانش امام نسبت به آنچه در گوشه و کنار زمین است سؤال کردم. فرمود: «ای مفضل، خدای تبارک و تعالی در پیامبر پنج روح قرار داد: ۱- روح زندگی که با آن بجنید و راه برود؛ ۲- روح قدرت که با آن به پا خیزد و کوشش کند؛ ۳- روح شهوت که با آن بخورد و بیاشامد و با زنان از راه حلال آمیزش کند؛ ۴- روح ایمان که با آن ایمان آورد و عدالت ورزد؛ ۵- روح القدس که با آن بار نبوت را به دوش کشد. چون پیامبر وفات کند، روح القدس از او به امام (جانشین) منتقل می شود، و روح القدس خواب و غفلت و یاهه گویی و تکبر ندارد، و چهار روح دیگر خواب و غفلت و تکبر و یاهه گویی دارند، و به وسیله روح القدس همه چیز درک می شود.»^۱

سخن در رابطه با این موضوع چه بسا به درازا بکشد؛ هرکس خواهان کسب آگاهی و شناخت جزئیات بیشتر است می تواند به منابع آن مراجعه نماید.^۲

از آنچه تقدیم شد روشن می شود: خلقت نفس انسانی در عالم ذر با خلقت آن در عالم دنیا متفاوت است، و وجود آن [نفس] در دنیا یک مرحله پس از وجود و خلقت آن در ذر بوده است. بنابراین سرآغاز خلقت نفس انسانی، خلقتی آسمانی بوده، و در آفرینشی متفاوت با آفرینش دنیا و مقدم بر آن بوده است؛ به این صورت که گل رفع شد (بالا برده شد) و سپس روح زندگی در آن دمیده شد، و به این ترتیب نفس پدرمان آدم علیه السلام شکل گرفت. نفس آدم علیه السلام نخستین نفس انسانی ای بود که باری تعالی در «پیدایش نخستین» خلق نمود. بعد از آن نفس مادرمان حوا را از نفس آدم علیه السلام آفرید و از آن دو، ذریه را منتشر کرد.

آدم خلق شده در عالم ذر، در آنجا بدون پدر و مادر آفریده شده است؛ زیرا هیچ تولیدمثل

۱. کافی، کلینی، ج ۱ ص ۲۷۲.

۲. عقاید اسلام، سید احمد الحسن، ص ۲۶۷ به بعد؛ توهم بی خدایی، سید احمد الحسن، ص ۱۴۳ به بعد.

دنیوی در آن عالم وجود ندارد؛ اما در عالم دنیا نحوهٔ خلقت انسان متفاوت است؛ چراکه سیستمی وجود دارد که بر این جهان حاکم است و اقتضا می‌کند ولادت انسان از طریق ازدواج، تولیدمثل و گذرکردن تخمک بارور شده توسط اسپرم، درون رحم مادر در طی مراحل صورت پذیرد و پس از این مراحل، در این جهان به دنیا بیاید.

این درک و فهمی که ما به آن اشاره کردیم بسیاری از امور را روشن، و حیرت و سردرگمی اغلب دینداران را برطرف می‌کند؛ همان کسانی که اصرار دارند آدم در عالم دنیا از گِل خلق شده، سپس قالب آن ریخته شده و پس از آن خداوند از روح خود در او دمیده است، و منظور آیاتی هم که در خصوص آغاز خلقت انسان از گِل سخن می‌گویند خلقت آدم از گِل در این عالم مادی بوده است!

منشأ سردرگمی و سوء تفاهمی که آن‌ها دچارش شده‌اند و باعث نزاع و بحث و جدل میان آن‌ها و دانشمندان علوم تکامل و نظریه‌پردازان پیدایش و ارتقا شده است، عدم تمایز قائل شدن توسط آن‌ها میان خلقت آدم در عالم ذر و خلقت در دنیا بوده است.

با تفکر و تدبر و درک آنچه توضیح دادیم ابهامات موجود در برداشت‌ها رفع خواهد شد؛

و این [سردرگمی] مربوط به خلقت انسان در عالم ذر است.

فصل چهارم

خلقت حوا و ذریه در عالم ذر

مبحث اول: خلقت حوا^۱ در عالم ذر

نام «حوا» در قرآن کریم ذکر نشده، و در قرآن تنها عنوان «همسر آدم» آمده است. تصریح به نام ایشان در روایات نقل شده و روایات علت نام‌گذاری ایشان به این نام را چنین بیان کرده‌اند که از [موجود] زنده خلق شده است.

آیاتی درباره خلقت حوا - همسر آدم علیه السلام وارد شده‌اند، از جمله:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا﴾^۱ (ای مردم، بترسید از پروردگار خود؛ همان پروردگاری که شما را از یک نفس آفرید، و از آن، جفت او را خلق کرد و از آن دو نفس، بسیاری از مردان و زنان را در جهان پراکنده ساخت؛ و بترسید از آن خدایی که به نام او از یکدیگر درخواست می‌کنید و زنهار از خویشاوندان نَبْرید که خداوند همواره بر شما نگهبان است).

و نیز می‌فرماید: ﴿خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا...﴾^۲ (شما را از یک نفس

۱. نساء، ۱.

۲. زمر، ۶.

آفرید، و از آن، جفت او را خلق کرد).

تنها نفسی که همسرش از آن خلق شد نفس آدم علیه السلام است؛ و این نکته‌ای است که بیشتر مفسران عامه (اهل سنت) و خاصه (شیعه) بیان کرده‌اند.

اما چگونه خداوند از آن [نفس آدم] جفتش را آفرید؟ آیا از نفس آدم، یا از اضافه‌گی ایشان، یا از جسدش، یا از یکی از دنده‌های پهلویش؟ در این خصوص آن‌ها دچار اختلاف شده‌اند. برخی از گفته‌های اهل سنت و شیعه، و نظرات آن‌ها را در خصوص این موضوع نقل خواهیم کرد.

گفته‌های برخی از اهل سنت در خصوص آفرینش حوا

آن‌ها بر این نکته اتفاق نظر دارند که همسر آدم، حواست. اما در چگونگی خلقت حوا از آدم [به‌طور کلی] در دو دیدگاه دچار اختلاف شده‌اند:

دیدگاه اول:

بیشتر آن‌ها به این دیدگاه اعتقاد دارند؛ اینکه هنگامی که خداوند آدم را آفرید خواب را بر او چیره کرد، سپس حوا را از یکی از دنده‌هایش خلق نمود. وقتی [آدم] از خواب بیدار شد و او را دید، به او تمایل پیدا کرد و محبت او در دلش جا گرفت؛ زیرا [حوا] از قسمتی از اجزای خودش خلق شده بود. آنان با خبری که از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می‌کنند برای اثبات این گفته دلیل آورده‌اند؛ اینکه: «زن از یک دنده کج آفریده شده است؛ اگر برای درست کردن آن تلاش کنی آن را خواهی شکست، و اگر آن را رها کردی در حالی که کجی در آن هست، از او بهره‌مند خواهی شد.»^۱

از جمله افراد معتقد به این دیدگاه:

۱. تفسیر کبیر، فخر رازی، ج ۹ ص ۱۶۱.

۱. زمخشری؛ آنجا که می‌گوید:

«نژاد شما از نفسی واحد هستند که از خصوصیات آن، چنین است: اینکه [خداوند] آن را از خاک آفرید و جفت او حوّا را از یکی از دنده‌هایش خلق کرد.»^۱

۲. ابن کثیر:

«(وخلق منها زوجها) منظور، حوا است که از دندهٔ چپ او در حالی که خواب بود آفریده شد؛ پس هنگامی که از خواب بیدار شد و او را دید، از دیدنش شگفت‌زده شد و با او انس گرفت و [حوا] نیز با او انس گرفت.»^۲

۳. سمعانی:

«حوا ناامیده شد: زیرا از [موجود] زنده خلق شد ... خداوند متعال حوّا را از دندهٔ آدم که در پهلوئی چپ او بود و "قصیراء" نام داشت خلق فرمود.»^۳

و ... دیگر علما. بنابراین بیشتر اهل سنت بر این باورند که حوّا از جسم آدم و از یکی از دنده‌های ایشان خلق شده است؛ و آن زن تنها به این دلیل حوّا نامیده شد که از یکی از دنده‌های آدم آفریده شد؛ بنابراین از چیزی زنده خلق شده بود. [آن‌ها] برای این نظر خود، در صحاح و تفاسیر خود احادیثی نقل کرده‌اند، و بیشتر آنان این اعتقاد را قبول دارند.

آنچه بیشتر اهل سنت به آن متمایل هستند در تورات نیز گفته شده است: (۲۱) **خداوند**

۱. الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل وعیون الأقاویل فی وجوه التأویل؛ زمخشری، چاپ و انتشار: شرکت کتاب و چاپخانه مصطفی بای حلی و پسرانش در مصر، عباس و محمد محمود حلی و شرکایشان - جانشینان، ۱۳۸۵ق/ ۱۹۶۶م، ج ۱ ص ۳۶۹.

۲. تفسیر القرآن العظیم (تفسیر ابن کثیر)؛ أبو الفداء إسماعیل بن کثیر قرشی دمشقی، مقدمه: یوسف عبدالرحمن مرعشلی، ۱۴۱۲ق/ ۱۹۹۲م، انتشارات و چاپ: دارالمعرفة جهت چاپ و نشر و توزیع، بیروت، لبنان، ج ۱ ص ۴۵۸.

۳. تفسیر السمعانی؛ أبوالمظفر منصور بن محمد السمعانی، تحقیق: یاسر بن إبراهيم و غنیم بن عباس بن غنیم، الطبعة: الأولى، سنة الطبع: ۱۴۱۸ق/ ۱۹۹۷م، المطبعة: السعودية، دارالوطن، الرياض، الناشر: دار الوطن، الرياض، ج ۱ ص ۲۹۳.

خوابی را بر آدم چیره کرد. پس یکی از دنده‌های او را برداشت و آن را با گوشت پر کرد. ۲۲ خداوند دنده‌ای را که از آدم گرفت به زن تبدیل کرد و او را برای آدم آورد. ۲۳ آدم فرمود: حال این استخوانی از استخوان‌هایم و گوشتی از گوشتم است. به این، زن (امراً) گفته می‌شود؛ زیرا از مرد (امراً) گرفته شده است. ۲۴ به همین دلیل است که مرد، پدر و مادر خود را رها می‌کند و به زن خود وابسته می‌شود و جسدی واحد می‌شوند.^۱

برخلاف توافق آن‌ها بر اصل این گفته-مبنی بر اینکه حوّا از یکی از دنده‌های آدم آفریده شده است- در تعیین اینکه کدام دنده بوده است دچار اختلاف شده‌اند؟ آیا آن دنده «قصیرا» بوده است، یا از قسمت چپ پشت آدم، یا از دنده‌های پایین آن، بدون اینکه مشخص شود چپ بوده است یا راست؟!^۲

پاسخ: این نظریه، بر درک و فهم مادی خلقت حوّا از آدم مبتنی است. از سخنان آن‌ها متوجه می‌شویم آنان چنین برداشت کرده‌اند که پس از وجود مادی آدم در عالم دنیا، حوّا از او خلق شده است؛ یا چنین تصور می‌کنند عالم ذر در عالم دنیا قرار داشته است. چنین برداشتی، مخالف واقعیت عالم ذر، و آفرینش آدم و حوّا در آن است.

اول: این گفته، مخالف متن صریح قرآن کریم است؛ زیرا حق تعالی فرموده است «من أنفسمکم: از نفس‌های شما» و نفرموده از «بدن‌های شما» یا «دنده‌های شما»؛ و همان طور که پیش‌تر بیان کردیم روشن است «نفس» غیر از جسم مادی است. عالم نفس، عاری از ماده است، و «نفس» هیچ دنده‌ای-مثل دنده‌های بدن- ندارد. این گفته آن‌ها مبنی بر این دیدگاه است که حوّا از بدن آدم ساخته شده است، نه از نفس او. این گفته بر تصور مادی و جهل و ناآگاهی از عالم آفرینش نفس-که عاری از ماده است-مبتنی است. پس ظاهر آیه باطل بودن این گفته را روشن می‌کند.

۱. کتاب مقدس، سفر پیدایش، باب دوم ۲۱ تا ۲۴.

۲. الدر المنثور فی تفسیر القرآن بالمأثور: ج ۳ ص ۳۰.

دوم: احادیثی که نقل کرده‌اند اثبات می‌کنند حوّا از یکی از دنده‌های آدم خلق شده است. این احادیث همگی مخالف معنای ظاهری آیات قرآن هستند؛ بنابراین پذیرفتنی نیستند. هر آنچه مخالف قرآن باشد سخنی بیهوده و باطل است و به آن عمل نمی‌شود، و اگر از نظر آن‌ها [اهل سنت] صحت صدور این [احادیث] ثابت شود، باید تأویل شوند و به ظاهر آن‌ها عمل نشود؛ زیرا کثرت احادیث، در صورتی که ظاهرشان با کتاب خدا مخالف باشد، هیچ سودی برای آن‌ها نخواهد داشت.

سوم: روایاتی از اهل بیت پیامبر (علیهم السلام) نقل شده است که باطل بودن این گفته را روشن می‌کنند و به آن پاسخ می‌دهند؛ از جمله:

... از زراره نقل شده است؛ گفت: از امام صادق (علیه السلام) سؤال شد: ... زراره گفت: سپس از ایشان (علیهم السلام) در خصوص آفرینش حوّا سؤال شد. به ایشان گفته شد: عده‌ای نزد ما می‌گویند: خداوند عزوجل حوّا را از دندهٔ سمت چپ آدم - اقصاء - خلق کرده است؟ [امام] فرمود: «سبحان الله! خداوند بزرگ‌تر و والاتر از چنین نسبت‌هایی است. آیا کسی که چنین سخنی گفته است می‌گوید خداوند تبارک و تعالی نمی‌توانسته برای آدم جفتی از چیزی غیر از دنده‌اش خلق کند؟! و برای متکلمان یاهوگو راهی برای تکلم قرار داده است که می‌گویند: اگر از دندهٔ او [آدم] باشد یعنی آدم با خودش آمیزش می‌کرده است. اینان را چه شده است؟! خداوند میان ما و آن‌ها داوری کند.» سپس [امام] فرمود: «وقتی خداوند تبارک و تعالی، آدم را از گل آفرید و به فرشتگان دستور داد برایش سجده کردند، خواب را بر او [آدم] چیره نمود؛ سپس مخلوقی برای وی ساخت و آن را در فضایی که میان دو ران او بود قرار داد؛ به این جهت که زن پیرو مرد باشد. پس آن [خلقت] حرکت کرد و او متوجه حرکتش شد، و هنگامی که متوجه شد، به آن [خلقت] ندا داده شد از او دور شو. وقتی به آن نگاه کرد آفرینشی زیبا را مشاهده کرد که شبیه صورت خودش بود، با این تفاوت که او یک زن بود. پس [آدم] با او سخن گفت، و او نیز با آدم به زبان خودش سخن گفت. [آدم] به او فرمود: تو که هستی؟ گفت: همان طور که می‌بینی خلقتی هستیم که خداوند مرا آفریده است. در این هنگام آدم گفت: پروردگارا!

این مخلوق زیبایی که با قرار گرفتن در کنار او و نگاه کردن به او انس گرفتم کیست؟ خداوند فرمود: این کنیز من حوّا است. آیا دوست داری با تو باشد و با تو انس بگیرد و هم‌سخن تو شود و پیرو دستورات باشد؟ [آدم] گفت: آری ای پروردگارا! و تا روزی که هستم تو را برای آن شکرگزار و سپاسگزار خواهم بود. پس خداوند فرمود: او را از من خواستگاری کن؛ چراکه او کنیز من است، و برای برآوردن شهوت خواسته دل نیز مناسب است. و خداوند شهوت را بر وی افزود و قبل از آن به او معرفت را آموخته بود. [آدم] گفت: پروردگارا، من او را از تو خواستگاری می‌کنم، شرط رضایت تو چیست؟ [خداوند] فرمود: رضایت من در این است که نشانه‌های دینم را به او بیاموزی. گفت: پروردگارا، اگر تو چنین بخواهی این را انجام خواهم داد. فرمود: این را خواهانم و او را به همسری تو درآوردم؛ پس او را به نزد خود ببر. [آدم] گفت: پیش بیا. [حوّا] گفت: بلکه تو به‌سوی من بیا. پس خداوند عزّوجلّ به آدم دستور داد برخیزد و به‌سوی او برود. آدم نیز برخاست؛ که اگر این‌چنین نبود، زن‌ها به‌سوی مردان می‌رفتند و از آن‌ها خواستگاری می‌کردند. این داستان حوّا (صلوات‌الله علیها) است.»^۱

روایات بیشتری نیز خواهند آمد که سستی این گفته را بیان می‌کنند. پس نمی‌توان آن را پذیرفت.

دیدگاه دوم:

حوّا از جنس آدم خلق شده است؛ یعنی از خاک. وقتی ثابت شد خداوند متعال قادر است آدم را از خاک بیافریند، به همین ترتیب قادر است حوّا را نیز از خاک خلق کند. حال اگر چنین باشد پس چه فایده‌ای دارد که او را از یکی از دنده‌های آدم خلق کند؟!^۲

عده کمی از آن‌ها به این گفته تمایل دارند؛ از جمله ابومسلم اصفهانی که می‌گوید:

«مراد از این گفتار خداوند: (وَحَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا: و جفت او را از خودش خلق کرد)،

۱. علل الشرائع، صدوق، ج ۱ ص ۱۷.

۲. تفسیر کبیر، فخر رازی، ج ۹ ص ۱۶۱.

یعنی از جنس آن، و این همانند این سخن حق تعالی است: (وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُم مِّنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا: و خداوند از نفس هایتان همسرانی برایتان قرار داد)، و نیز همانند این سخن: (إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنْفُسِهِمْ: آن هنگام که فرستاده‌ای از خود آن‌ها در میانشان فرستاد.)^۱

بسیاری از آن‌ها این گفته را نپذیرفته، و برخی به آن پاسخ داده‌اند؛^۲ زیرا مخالف محتوای اخباری است که بر اساس نظر اول روایت شده‌اند.

و در پاسخ به آن می‌گوییم: این گفته مخالف ظاهر آیات است؛ زیرا خداوند متعال می‌فرماید: «من أنفُسکم: از نفس هایتان» و فرموده است از خاک شما یا از جنس خودتان. این شرح و توضیح در خصوص گفته‌های آن دسته از اهل سنت است که راجع به چگونگی آفرینش مادرمان حوّا از آدم (علیه السلام) گفته شده است.

سخنان برخی از شیعیان درباره آفرینش حوّا

نظرات شیعیان درباره مسئله آفرینش حوّا (علیه السلام) نیز متفاوت است. برخی از آن‌ها را ذکر می‌کنیم:

دیدگاه اول:

اینکه حوّا از پایین‌ترین دنده آدم آفریده شده است. از جمله کسانی که چنین سخنی گفته‌اند:

۱. علی بن ابراهیم قمی:

۱. همان منبع.

۲. روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم والسبع المثانی، شهاب الدین محمود بن عبدالله الحسینی الألوسی، موقع التفاسیر، ج ۳ ص ۳۹۹.

«... خداوند حوّا را از پایین‌ترین دنده [آدم] به وجود آورد.»^۱

۲. شیخ طبرسی:

«او را از خاک به وجود آورد، و حوّا را از یکی از دنده‌هایش آفرید.»^۲

۳. فتح‌الله کاشانی:

«... از یکی از دنده‌هایش، جفتش را - که همان مادر تان حوّا است - خلق فرمود.»^۳

در اینجا همان پاسخی را می‌گوییم که به آن دسته از اهل سنت - که به این نظریه اعتقاد داشتند - گفتیم.

دیدگاه دوم:

[حوّا] از باقی مانده گل آدم خلق شد.

آن‌ها روایاتی را که بیان می‌کنند حوّا از دنده آدم خلق شده است صحیح می‌دانند و می‌گویند: ناگزیر باید چنین تأویل شوند که منظور، باقی مانده گل او [آدم] بوده است، نه دنده جسمانی ایشان. از جمله کسانی که به این گفته معتقد هستند:

۱. شیخ صدوق:

«... روایت شده است [خداوند] عزّوجل از گل آن [نفس] جفتش را آفرید... و حدیثی

که روایت شده حوّا از دنده چپ آدم خلق شده صحیح است؛ به این معنا که از باقی مانده

گلی است که از دنده چپ او باقی مانده بوده است.»^۴

۱. تفسیر قمی، علی بن ابراهیم قمی، ج ۱ ص ۱۳۰.

۲. تفسیر جوامع الجامع؛ طبرسی، ج ۱ ص ۳۶۸.

۳. زبدة التفاسیر؛ ملا فتح‌الله کاشانی، پژوهش: مؤسسه معارف، چاپ اول، ۱۴۲۳ق، چاپخانه: پاسدار اسلام، ناشر: مؤسسه معارف اسلامی، قم، ایران، ج ۲، ص ۶.

۴. من لا یحضره الفقیه؛ شیخ صدوق، تصحیح و توضیح: علی‌اکبر غفاری، چاپ دوم، ۱۴۰۴ق، چاپ و نشر: مؤسسه

نشر اسلامی پیرو گروه مدرسین در قم شریف، ج ۳ ص ۳۸۱.

۲. شیخ یوسف بحرانی:

«و حدیثی که روایت شده حوّا از دنده چپ آدم خلق شده، صحیح است؛ یعنی از گلی که از دنده چپ او باقی مانده است؛ به همین دلیل دنده‌های مردان از دنده‌های زنان یکی کمتر است.»^۱

این گفته به دلیل مساوی بودن دنده‌های زن و مرد، صحیح نیست.

۳. فیض کاشانی:

«اینکه روایت شده او از دنده چپ وی ایجاد شده، نشانگر این نکته است که بعد حیوانی جسمانی در زنان از مردان قوی‌تر، و بعد روحانی ملکی برعکس آن است. «الیمین: راست» اشاره‌ای است به عالم روحانی ملکوت، و «الشمال: چپ» اشاره‌ای است به عالم جسمانی ملک؛ پس «گل» عبارتی است از ماده «جسم» و راست عبارتی است از ماده روح، و هیچ ملکی بدون ملکوت وجود نخواهد داشت. این همان معنای این سخن حق تعالی است که می‌فرماید: «کلتا یدیه یمین: هر دو دستش راست است.» پس دنده چپ کم‌شده از آدم کنایه‌ای است از بعضی شهوت‌ها که از غلبه جسمانی - که از عالم خلق است - ناشی می‌شود، و همان باقی‌مانده گل استخراج شده از باطن ایشان است که تبدیل به ماده‌ای شد که حوّا از آن خلق شده است. بنابراین آنچه در حدیث خبر داده، در رابطه با بعد ملکوتی بوده است، و این بعد در مردان قوی‌تر از جنبه ملکی و آفرینش است، و در زنان برعکس آن است؛ چراکه ظاهر، نشانگر باطن است. در این نقصان در بدن مردان علاوه بر زنان، اسراری نهفته است، و اسرار الهی را فقط افراد رازدار می‌توانند به دست آورند. پس منشأ تکذیب کلام معصومین به فهم و برداشت عامه بازمی‌گردد که سخنان ایشان را بدون در نظر گرفتن اصل حدیث بر معنای ظاهری‌اش حمل می‌کنند.»^۲

۱. الحدائق الناضرة؛ شیخ یوسف بحرانی، چاپ و نشر: مؤسسه نشر اسلامی پیرو گروه مدرسین در قم شریف، ج ۲۳،

ص ۵.

۲. تفسیر صافی؛ فیض کاشانی، پژوهش: تصحیح و مقدمه و توضیح علامه شیخ حسین اعلمی، سال چاپ: رمضان ۱۴۱۶م، چاپخانه: مؤسسه الهادی، قم مقدس، ناشر: کتابخانه صدر، تهران، ج ۱، ص ۴۱۴؛ همچنین به الوافی،

در پاسخ به او می‌گوییم: این نظری بر دو مسئله بنا شده است:

۱. حوّا از باقی‌مانده گِل آدم آفریده شده است.

۲. پذیرفتن اینکه [حوّا] از دنده آدم آفریده شده است، با این تعبیر که دنده به معنی

باقی‌مانده گِل است.

در خصوص مسئله اول: به هیچ وجه قابل قبول نیست و در رسیدن به بیان معنای آفرینش و زنده‌شدن نفس حوّا هیچ نیز کمکی نمی‌کند؛ زیرا فقط به جنبه گِل اشاره دارد و از جنبه دمیدن زندگی در گِل چشم‌پوشی کرده است؛ در حالی که قرآن کریم به صراحت نشان می‌دهد خلقت نفس حوّا از نفس آدم بوده است؛ در نتیجه می‌توان گفت به احتمال زیاد درست است که روایات این مطلب را گفته‌اند و این‌ها از اهل بیت علیهم‌السلام نقل شده‌اند، در نهایت فقط می‌توان گفت گِل حوّا از باقی‌مانده گِل رفع‌شده آدم به آسمان برگرفته شد؛ ولی روایات در خصوص جنبه مهم دیگر هیچ صحبتی نکرده‌اند؛ اینکه چگونه زندگی در نفس حوّا دمیده شد، و در رابطه با این جنبه هیچ مطلبی در روایات گفته نشده است.

پیش‌تر توضیح داده شد نفس انسانی از گِل رفع‌شده‌ای که دربرگیرنده تمام محتویات آب‌ها و خاک‌های زمین است شکل گرفت، و سپس تصویرگری شد و پس از آن با دمیده‌شدن روح در آن، شکل گرفت و به این ترتیب اثر زندگی در او پدید آمد و او زنده شد. این مراحل است که در آفرینش نفس آدم علیه‌السلام سپری شد. حوّا نیز از گِل رفع‌شده خلق شد؛ ولی آیا همان روحی که در آدم دمیده شد در ایشان نیز حیات را دمید و آفرینش او همانند خلقت آدم به صورت مستقل صورت پذیرفت؟ یا اینکه حیات در ایشان از روح همسرش آدم دمیده شد؟ روایات به این جنبه نپرداخته‌اند یا بهتر است بگوییم در این خصوص سکوت کرده‌اند.

پس اینکه حوّا از باقی‌مانده گِل آدم خلق شده است، معنای مدنظر را به طور کامل نمی‌رساند و تمامی موارد لازم را اثبات نمی‌کند؛ بلکه بخشی از آن را تأیید می‌کند؛ بنابراین نیاز

به تکمیل و توضیح دارد.

اما در پاسخ به مسئله دوم می‌گوییم:

اول: حکم به صحیح بودن روایاتی که قائل به آفرینش حوّا از دنده آدم هستند ... اگر مقصود صحت سندی آن‌ها باشد، چه بسا روایات صحیح‌السند بسیاری وجود دارند، ولی از آنجا که با حقایق دینی و علمی مغایرت دارند به دلالتشان عمل نمی‌شود.

و اگر مقصود صحت دلالت آن‌هاست، این امر [درباره مسئله آفرینش حوا] به خود آن‌ها ارجاع داده می‌شود؛ به این دلیل که دلالت [این روایات] با معنای ظاهری قرآن کریم همان طور که پیش‌تر گفته شد مغایرت دارد؛ همچنین با روایات معتبری که کذب آن را بیان می‌کنند مخالفت دارند، و با وجود [روایات] مخالف،^۱ درست نیست به روایاتی که اهل بیت از عمل به آن‌ها نهی فرموده‌اند عمل شود. مضاف بر اینکه این دسته از روایات، موافق عقاید اهل سنت نیز هستند.

دوم: این تأویل در اینجا با معنای ظاهری روایت مغایرت دارد؛ در حالی که هیچ انگیزه‌ای برای متمایل شدن به مخالفت با ظاهر حدیث وجود ندارد. فقط با وجود دلیلی که حجیت تأویل را محکم می‌کند می‌توان دست به تأویل زد تا حجتی در برابر ظاهر وجود داشته باشد؛ در حالی که آن‌ها در ارزیابی حجیت تأویلی که برای روایت ذکر کرده‌اند، دلیل معتبری ارائه نداده‌اند تا بتوان بر آن تکیه کرد.

سوم: این گفته با ظاهر قرآن کریم و روایات صحیحی که از عترت صادر شده‌اند و با دلالت قرآن موافق هستند، مخالفت دارد.

اگر بگویید: روایاتی از اهل بیت داریم که با آنچه از اهل سنت در خصوص آفرینش حوّا از دنده آدم گفته‌اند هم‌خوانی دارد؛ مثل آنچه از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است که فرمود:

۱. علل الشرائع، شیخ صدوق، ج ۱ ص ۱۷.

«حوا از قصیرای پهلوی آدم خلق شده است -قصیرا دنده کوچک است- و خداوند آن را با گوشت جایگزین کرد.»^۱ و روایات دیگر؛ پس باید این نظر را قبول کنیم، چراکه در کتاب‌های ما روایت شده است.

می‌گوییم: ما نمی‌توانیم به‌طور یقینی همه روایاتی را که در اختیار داریم صحیح بدانیم. روایاتی وجود دارند که با روایات دیگر در تعارض هستند، یا برایشان شواهدی وجود ندارد که بر حجیتشان به آن‌ها استناد شود. همین کافی است بگوییم این روایات، یا با قرآن و روایات صحیحی که با آن‌ها در تعارض هستند مخالفت دارند، یا موافق اعتقادات اهل سنت هستند، یا اگر برای پذیرفتن آن‌ها اصرار کردند می‌توان گفت این روایات حمل بر تقیه می‌شوند، زیرا موافق اهل سنت هستند.

علاوه بر این: هیچ کمبودی در دنده‌های مرد وجود ندارد و تعداد دنده‌های مردان و زنان برابر است، و این از نظر علمی ثابت شده است.

بنابراین به‌هیچ‌وجه ممکن نیست این روایات را قبول کنیم. به این ترتیب نادرست بودن این گفته ثابت می‌شود.

دیدگاه سوم:

حوا از جنس آدم یعنی «بشریت» خلق شده است. از جمله قائلین به این نظریه:

۱. ناصر مکارم شیرازی:

«... خداوند سبحان همسر آدم را از جنس آدم آفرید؛ یعنی از جنس بشر.»^۲

۲. سید طباطبایی:

«... ظاهر این جمله، منظوم این سخن خداوند سبحان است که می‌فرماید «جفتش

۱. بحارالانوار، علامه مجلسی، ج ۱۱ ص ۱۱۶.

۲. الأمثل فی تفسیر کتاب الله المنزل؛ ناصر مکارم شیرازی، کتابخانه الکترونیکی اهل بیت، ج ۳ ص ۸۰.

را از او آفرید»، توضیحی است بر اینکه جفت او از نوع مشابه و همسان اوست.»^۱

۳. محمد جواد مغنیه:

«... یعنی از جنس او که یک انسان است، و او [حوّا] نیز یک انسان است.»^۲

در پاسخ می‌گوییم: این گفته چیزی اضافه نکرده است. روشن است که هر دو انسان هستند؛ اما بحث در خصوص چگونگی آفرینش حوّاست و این موضوع را هیچ‌یک از معتقدان به این دیدگاه، توضیح نداده و هیچ نتیجه‌ای از آن نگرفته‌اند.

خلاصه آنچه تقدیم شد:

به‌طور کلی در خلقت حوّا از آدم، توافق وجود دارد؛ اما در خصوص چگونگی آفرینش حوّا از آدم، دو نظریه در میان آن‌ها مشهور شده است:

اول: حوّا از یکی از دنده‌های آدم خلق شده است. این نظر اهل سنت است، و برخی از شیعیان نیز به‌همراه تأویل روایات با آن‌ها موافق هستند.

دوم: حوّا از باقی مانده گل آدم خلق شده است؛ و این گفته را بیشتر شیعیان بیان کرده‌اند. ما گفته سوم را هم به آن‌ها اضافه می‌کنیم: حوّا از نفس آدم خلق شده است. این همان نظر درست و برگزیده، و همان گفته‌ای است که شواهدی دال بر آن وجود دارد.

خلقت نفس حوّا از نفس آدم

نظر برتر و برگزیده، نظری است که می‌گوید: نفس حوّا از نفس آدم آفریده شده است؛ و

۱. المیزان فی تفسیر القرآن؛ طباطبائی، ج ۴ ص ۱۳۶.

۲. تفسیر مبین؛ محمد جواد مغنیه، چاپ سوم، ۱۴۰۳ق / ۱۹۸۳م، چاپ و نشر: مؤسسه دارالکتب اسلامی، ص ۹۷ و قول دیگری نیز دارد. مراجعه کنید به تفسیر الکاشف؛ محمد جواد مغنیه، چاپ سوم، چاپ و نشر: دارالعلم للملایین، بیروت، لبنان، سال چاپ: تموز (جولای) ۱۹۸۰م، ج ۲ ص ۲۴۴.

شواهدی بر آن دلالت می‌کنند:

اول: این سخن حق تعالی است: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا﴾^۱ (ای مردم، بترسید از پروردگار خود؛ همان پروردگاری که شما را از یک نفس آفرید، و از آن، جفت او را خلق کرد و از آن دو نفس، بسیاری از مردان و زنان را در جهان پراکنده ساخت؛ و بترسید از آن خدایی که به نام او از یکدیگر درخواست می‌کنید و زنهار از خویشاوندان تَبَرید که خداوند همواره بر شما نگهبان است). واضح و روشن است که این آیه دربارهٔ عالم نفس سخن می‌گوید، در حالی که چیزی از گِل یا اجسام مطرح نمی‌فرماید (شما را از یک نفس آفرید)؛ زیرا پس از دمیدن روح در گِلِ رفع شده، نفس آدم ﷺ شکل گرفت و از آن -یعنی از نفس ایشان- نفس حوّا آفریده شد. در اینجا به صراحت گفته شده است آفرینش به صورت یک نفس از نفس دیگر بوده، نه به آن صورتی که برخی برداشت کرده‌اند- گلی از گِلِ دیگر؛ و این گفتهٔ خداوند متعال «وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا» به این معناست که از جنس آن است؛ و از آنجا که جنس در اینجا نفس است، پس خلقت حوّا از نفس آدم انجام شده است.

سید احمد الحسن ﷺ در توضیح دلالت آیه بر این معنا می‌فرماید:

«... سپس خداوند سبحان و متعال نفس حوّا ﷺ را از نفس آدم ﷺ خلق نمود.

می‌فرماید ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا﴾^۲.

بنابراین آفرینش در عالم نفس‌ها انجام، و یک نفس از نفس دیگر -یعنی حوّا از آدم- آفریده شد.

۱. نساء، ۱.

۲. عقاید اسلام، ص ۲۶۸.

دوم: این گفته حق تعالی: ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْتَكِرُونَ﴾^۱ (و از نشانه‌های او اینکه از خودتان همسرانی برای شما آفرید تا با آن آرام گیرید، و میانتان دوستی و رحمت نهاد. آری، در این، برای مردمی که می‌اندیشند قطعاً نشانه‌هایی است). این آیه نیز به روشنی دلالت می‌کند بر اینکه روی سخن در رابطه با عالم نفس هاست، و این آیه علت سودمند بودن رابطه میان زوجین را که نتیجه آفرینش نفس زن از نفس همسرش است می‌افزاید: (لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً: تا با آن آرام گیرید، و میانتان دوستی و رحمت نهاد). اگر همسر به‌طور مستقل آفریده شده بود، آرامش و نیز عاطفه و محبت بین آن‌ها ایجاد نمی‌شد. زن همسر خود را دوست دارد و مرد نیز او را دوست دارد؛ زیرا آن‌ها با وجود اختلاف در برخی امور جزئی در کنار یکدیگر یک زوج کامل هستند؛ بنابراین رابطه دوست‌داشتن، محبت، مهربانی و رحمت متقابل بین آن‌ها به‌صورت ذاتی است و با وجود نفس به وجود می‌آید و نیازی به اکتساب و یادگیری ندارد. تمام این امور در نتیجه آفرینش نفس حوّا از آدم رخ داده است.

سید احمدالحسن (علیه السلام) در توضیح این نکته می‌فرماید:

«خداوند نفس حوّا را به همان صورتی که نفس آدم (علیه السلام) را خلق نمود به صورت مستقل خلق نکرد؛ با این هدف که به این ترتیب بین آن‌ها مودّت و مهربانی برقرار باشد؛ مودت یا عشق و اطاعت حوّا نسبت به آدم، و مهربانی از سوی آدم به حوّا: ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْتَكِرُونَ﴾»^۲

سوم: روایات متعددی وارد شده‌اند که نشان می‌دهند حوّا از آدم خلق شده است. بنابراین درک ما از روایات باید به این صورت باشد که مقصود از آن‌ها این بوده که نفس حوّا از نفس آدم آفریده شده است. با توجه به دلالت برگرفته‌شده از آیات قرآنی، روایات باید مطابق معنا و

۱. روم، ۲۱.

۲. توهّم بی‌خدایی، سید احمدالحسن، ص ۱۴۴.

مفهوم لفظ آیات باشند؛ از جمله روایاتی که باید مراد از آن‌ها، آفرینش نفس تلقی شود نه جسم، روایات زیر هستند:

ابوبصیر می‌گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «زن (المرأة) را زن نامیدند، زیرا از مرد (المرء) آفریده شد؛ یعنی حوّا از آدم خلق شده است.»^۱

ابوعلی واسطی گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «خداوند آدم علیه السلام را از آب و گل آفرید، پس همتِ فرزند آدم در آب و گل است؛ و خداوند حوّا را از آدم علیه السلام آفرید، پس همت زنان در مردان است.»^۲

ابوبصیر گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «حوّا را حوّا نامیده‌اند چون از حیّ [موجود زنده] آفریده شده است. خداوند عزّوجلّ می‌فرماید: ﴿خَلَقَكُمْ مِّنْ نَّفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا﴾ (شما را از نفسی واحد آفرید و جفتش را نیز از همان آفرید).»^۳

امام صادق علیه السلام در اینجا به آیه‌ای استناد می‌کند که پیش‌تر توضیح دادیم مقصود از آن، آفرینش نفس هاست، و اینکه نفس حوّا از نفس آدم آفریده شده است؛ به علاوه، از این گفته ایشان علیه السلام که می‌فرماید «حوّا را حوّا نامیده‌اند چون از حیّ [موجود زنده] آفریده شده است» چنین دانسته می‌شود که مقصود ایشان علیه السلام این است که حوّا، پس از آنکه خداوند زندگی را در آدم منتشر کرد، آفریده شد؛ و همان‌طور که پیش‌تر توضیح داده شد زندگی برای نفس آدم، پس از بالابردن گل و دمیدن روح در آن حاصل شد. به این ترتیب آن گل، زنده شد و نفس انسانی پدرمان آدم شکل گرفت، و حوّا پس از زنده‌شدن آدم خلق شد؛ یعنی از نفس آدم. به این ترتیب دلالت روایت بر معنای مدنظر روشن می‌شود. روایات دیگری نیز با همین

۱. تفسیر نور الثقلین؛ شیخ عبد علی بن جمعه العروسی الحویزی، تصحیح و توضیح: سید هاشم رسولی محلاتی، چاپ چهارم، ۱۴۱۲ق / ۱۳۷۰ش، چاپخانه: مؤسسه اسماعیلیان، ناشر: مؤسسه چاپ و نشر و توزیع اسماعیلیان، قم، ج ۱ ص ۴۳۹.

۲. تفسیر عیاشی، ج ۱ ص ۴۳۹.

۳. علل الشرائع، شیخ صدوق، ج ۱ ص ۱۶.

مضمون وجود دارند که ما برای پرهیز از طولانی شدن سخن از آن‌ها صرف نظر می‌کنیم.

به این ترتیب روشن می‌شود نفس حوّا در عالم ذر، از نفس آدم خلق شده است.

می‌توان گفت: این دیدگاهی که ما انتخاب و اثبات کردیم، جنبه آفرینش نفس حوّا و ایجاد زندگی در آن را اثبات می‌کند؛ بنابراین این گفته به جنبه‌ای پرداخته است که در روایات مربوط به برداشتن گل حوّا از باقی مانده گل آدم نیامده است؛ والله العالم.

مبحث دوم: آفرینش ذریه بنی آدم

پس از آنکه خداوند متعال نفس آدم را از گل رفع شده به آسمان اول و دمیدن روح خود در آن خلق نمود و نفس ایشان شکل گرفت، از نفس آدم نفس حوّا را آفرید، و پس از آن، فرزندان آن دو را پدیدار نمود. این همان چیزی است که آیات قرآنی بر آن دلالت دارند؛ مثل این سخن حق تعالی: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا﴾^۱ (ای مردم، بترسید از پروردگار خود؛ همان پروردگاری که شما را از یک نفس آفرید، و از آن، جفت او را خلق کرد و از آن دو نفس، بسیاری از مردان و زنان را در جهان پراکنده ساخت؛ و بترسید از آن خدایی که به نام او از یکدیگر درخواست می‌کنید و زهار از خویشاوندان بترسید که خداوند همواره بر شما نگهبان است). روی سخن در اینجا در رابطه با عالم نفس‌ها و ذریه آدم و آفرینش نفس‌های آن‌ها و پراکنده ساختن آنان در آن [عالم]، و سپس وارد کردن آن‌ها به امتحان است. حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ﴾^۲ (و به یاد آر هنگامی را که پروردگار تو از پشت فرزندان آدم ذریه آن‌ها را برگرفت و

۱. عقاید اسلام، سید احمد الحسن، ص ۲۶۴

۲. اعراف، ۱۷۲.

آنان را بر نفس‌هایشان گواه ساخت که آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: بلی، ما گواهی می‌دهیم؛ تا در روز قیامت نگوئید ما از این [امر] بی‌خبر بودیم). گرفتن ذریه از «پشت: صلب» به معنای آفرینش و پراکنده و متفرق کردن آن‌هاست. سپس امتحان آن‌ها جاری شد... (وَأَشْهَدُهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ: و آنان را بر نفس‌هایشان گواه ساخت). در این آیه دلالت واضحی وجود دارد مبنی بر اینکه گرفتن ذریه و امتحان، در عالم نفس‌ها حاصل شد نه -طبق فهم و برداشت عده‌ای که بر عالم ذر اشکال می‌گیرند- در عالم دنیا.

درنگی با گفتارهایی درباره آفرینش فرزندان در عالم ذر

پیش‌تر در رابطه با آیه قرآن فوق‌الذکر توضیحاتی ارائه دادیم، و اینکه ظاهر این آیه دلالت دارد بر اینکه خلقت گفته‌شده در این آیه، مربوط به عالم ذر بوده است؛ زیرا درباره آفرینش نفس‌ها سخن می‌گوید نه خلقت در عالم دنیا؛ چراکه آفرینش نفس آدم و آفرینش نفس حوّا از آدم را ذکر کرده است، سپس از آن دو یعنی از نفس‌های آن دو- خلقت و پراکنده‌ساختن ذریه حاصل شد؛ و پراکنده‌ساختن، یعنی انتشار، خلقت و جداسازی؛ به همان صورتی که شیخ طوسی چنین معنایی را بیان می‌کند، آنجا که می‌گوید: «بَثُّ: پراکنده ساخت، منتشر کرد. گفته می‌شود: "بث الله الخلق" یعنی خداوند خلق را پراکنده ساخت و منتشر کرد.»^۱ «البث»: توزیع کردن و پراکنده‌ساختن.»^۲ و پراکنده‌ساختن و توزیع نمودن، معنای «انجام شدن به یک‌باره» را اقتضا می‌کند؛ یعنی خداوند سبحان تمام نفس‌های فرزندان آدم و حوّا را به شکل پراکنده و توزیع شده خلق نمود؛ و یکپارچگی سیاق آیه نشان می‌دهد این آفرینش در عالم نفس‌ها انجام شده است.

هیچ مدرکی وجود ندارد که ثابت کند خلقت همه فرزندان آدم و حوّا از طریق زادوولد و

۱. التبیان فی تفسیر القرآن؛ طوسی، ج ۳ ص ۹۹.

۲. همان منبع، ج ۵ ص ۳۵۹.

تولیدمثل، و پدیدار و پراکنده ساختن آن‌ها به صورت تدریجی، نسلی پس از نسل دیگر صورت گرفته باشد.

برخی از مفسران این آیه، درباره چگونگی خلقت نفس آدم و اینکه چگونه خداوند حوّا را از آن آفرید سخنانی گفته‌اند. ظاهر سخنان آنان نشان می‌دهد منظور آن‌ها آفرینش در عالم ذر بوده است و روایاتی را نقل می‌کنند که بر آن دلالت دارد. سپس هنگامی که در معرض توضیح این گفته حق تعالی «وَبَثَّ مِنْهُمَا رَجُلًا» قرار می‌گیرند، کلماتشان طوری تغییر می‌کند که گویی تغییری در سیاق آیه مبنی بر منظور این آیه از آفرینش در پیدایش دنیوی مادی را برداشت می‌کنند، و می‌گویند فرزندان از طریق زادوولد و تولیدمثل پدیدار و پراکنده شده‌اند؛ این درک بیشتر آنان است.

گفته‌های برخی از آن‌ها را در خصوص تفسیر این آیه مبارک مرور خواهیم کرد:

شیخ طبرسی:

«وَبَثَّ مِنْهُمَا ... یعنی از این دو نفس به صورت تولیدمثل، و زادوولد، گسترش داد و توزیع نمود.»^۱

ملاً فتح الله کاشانی:

«... از آن نفس و جفت آفریده شده از آن، منتشر نمود ... این توضیحی برای چگونگی تولد آن‌ها (ذریه) از این دو است.»^۲

بیضاوی:

«... توضیحی برای چگونگی تولد آن‌ها (ذریه) از ایشان است، و معنایش این است که

۱. تفسیر مجمع البیان، طبرسی، ج ۳ ص ۸.

۲. زبدة التفاسیر، ملا فتح الله کاشانی، ج ۲ ص ۶.

از آن نفس و جفت آفریده شده از آن، پسران و دختران زیادی را پراکنده ساخت.»^۱
 علی حائری تهرانی^۲ و فیروزآبادی^۳ و دیگران نیز به همین صورت گفته‌اند.

این‌ها خلاصه‌ای از گفته‌های آن‌ها بود، و اگر این گفته‌ها به چیزی دلالت کند، تنها دلالت می‌کند به اینکه هرکسی که بگوید خلقت بنی‌آدم از طریق زادوولد و تولیدمثل صورت گرفته است، یا فرق بین پیدایش نخستین، و پیدایش در دنیا را تشخیص نمی‌دهد و تصور می‌کند آفرینش در هر دو به یک روش صورت می‌پذیرد، یا دچار چنین توهمی شده که منظور از آن، آفرینش در عالم دنیا بوده است! این حال و روز کسی است که قرآن را به رأی و نظر خودش تفسیر می‌کند.

مشابه همین سخنان را در تفسیر این آیه نیز بیان می‌کنند: ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ﴾^۴ (و به یاد آر هنگامی را که پروردگار تو از پشت فرزندان آدم ذریه آن‌ها را برگرفت و آنان را بر نفس‌هایشان گواه ساخت که آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: بلی، ما گواهی می‌دهیم؛ تا در روز قیامت نگوئید ما از این [امر] بی‌خبر بودیم).

این آیه درباره‌ی آغاز خلقت فرزندان بنی‌آدم صحبت می‌کند. طبق این آیه، فرزندان به روش برگرفتن مستقیم از نفس آدم آفریده شده‌اند، و با پیوست توضیح قبلی ارائه‌شده در رابطه با آیه سابق (وبث منهما) روشن می‌شود برگرفتن و پراکنده‌ساختن با شیوه‌ای از آفرینش و

۱. أنوار التنزیل وأسرار التأویل معروف به تفسیر البیضاوی، ناصر الدین ابو الخیر عبدالله بن عمر بن محمد شیرازی شافعی بیضاوی، جمع‌آوری و مقدمه: محمد عبدالرحمن مرعشلی، چاپ اول، ۱۴۱۸ق/ ۱۹۹۸م، چاپ و نشر: دار احیاء التراث العربی، مؤسسه تاریخ عربی بیروت، لبنان، ج ۲ ص ۵۸.

۲. تفسیر مقتنیات الدرر، میر سید علی حائری تهرانی، ۱۳۳۷ش، چاپخانه: حیدری در تهران، ناشر: شیخ محمد آخوندی مدیر دار الکتب اسلامی، ج ۳ ص ۴۱.

۳. تنویر المقیاس من تفسیر ابن عباس؛ فیروزآبادی، چاپخانه و انتشارات: دار الکتب علمیه، ناشر، لبنان، ص ۶۴.

۴. اعراف، ۱۷۲.

پراکنده ساختن و پدید آوردن ذریه، از زوجین آدم و حوا (علیهم السلام) انجام شده است، و در آیه هیچ شاهدی وجود ندارد که بیان کند فرزندان به شکل زادوولد و تولیدمثل متولد شده باشند.

با وجود دلالتِ حجیتِ ظاهرِ این آیه مبارک بر این مطلب، مفسران در توضیح چگونگی برگرفتنِ ذکر شده در این آیه دچار اختلاف شدند و بیشتر آنان گفته‌اند این کار به صورت زادوولد انجام شده است. برخی از سخنان آن‌ها را در تفسیر این آیه مبارک نقل می‌کنیم:

سید طباطبایی:

«خداوند فرزندان مستقیم آدم را از پشت وی بیرون آورد. سپس فرزندان آن‌ها را از پشت آن‌ها و سپس فرزندان فرزندان آن‌ها بیرون آورد تا اینکه به آخرین نفر از آن‌ها ختم شود؛ درست همانند آنچه در این آفرینش دنیوی - که آفرینش در قالب تولد و تولیدمثل است - اتفاق می‌افتد.»^۱

محمد صالح مازندرانی:

«... منظور از برگرفتن ذریه از پشتشان این است که آن‌ها را از اصلاشان نسلی پس از نسل دیگر بیرون آورد.»^۲

شیخ طبرسی:

«... معنای آیه این است که خداوند سبحان بنی آدم را از پشت پدرانشان به رحم مادرانشان بیرون آورد، سپس آن‌ها را درجه به درجه ارتقا داد، و به صورت لخته خون، سپس پاره‌گوشتی و سپس هریک از آن‌ها را بشری راست‌اندام و متعادل آفرید...»^۳

واحدی:

«خداوند متعال ذریه آدم را به صورت بعضی از پشت بعضی دیگر به گونه‌ای که فرزندان

۱. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۸ ص ۳۲۷.

۲. شرح اصول الکافی؛ محمد صالح مازندرانی، ج ۸ ص ۱۷.

۳. تفسیر مجمع البیان؛ طبرسی، ج ۴ ص ۲۹۱.

از پدران متولد می‌شوند بیرون آورد، و همه آن‌ها را مانند ذره از صلب آدم پدیدار ساخت.»^۱
 فتح‌الله کاشانی،^۲ سمرقندی،^۳ بیضاوی^۴ و دیگران نیز مشابه همین سخنان را گفته‌اند.
 از سخنان آن‌ها در تفسیر این دو آیه مشخص می‌شود که آن‌ها می‌گویند: آفرینش
 فرزندان آدم و حوّا در عالم ذر از طریق روش زادوولد، و تولیدمثل، یا از طریق نحوه تولیدمثلی
 که در عالم دنیا حاصل می‌شود انجام شده است.

پاسخ:

طرفداران این دیدگاه دچار سردرگمی شده‌اند و میان دو پیدایش (پیدایش نخستین و
 پیدایش دنیا)، و میان خارج ساختن بنی‌آدم در این دو پیدایش، و قوانین حاکم بر هرکدام از
 این پیدایش‌ها تفاوتی قائل نشده‌اند. این سردرگمی منجر شد تا آن‌ها متن‌هایی را که
 خارج ساختن ذریه را ذکر می‌کنند به این صورت تعبیر کنند که مراد از آن‌ها رویدادهایی است
 که به آفرینش در دنیا تعلق دارد. هرکس به سخنان آن‌ها در تفسیر آیاتی که در این موضوع
 بیان کردیم مراجعه کند، درمی‌یابد آن‌ها پس از ذکر [چگونگی] خارج ساختن فرزندان آدم یا
 انتشارشان از وی و همسرش، و نحوه تفسیرشان، سخنان خود را در خصوص نحوه ازدواج
 فرزندان آدم زمینی، و اینکه آیا آن‌ها با خواهرانشان ازدواج کرده‌اند یا پری‌هایی از بهشت برای

۱. الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز (تفسیر الواحدی)؛ واحدی نیشابوری، تحقیق: صفوان عدنان داوودی، چاپ اول،

۱۴۱۵ق، چاپخانه: دمشق، بیروت، دار القلم، الدار الشامیة، ناشر: دار القلم، الدار الشامیة، ج ۱ ص ۴۲۰.

۲. زبدة التفسیر، ملافتح‌الله کاشانی، ج ۲ ص ۶۲۲، و همانند آن در گفتار: تفسیر صافی، مولی محسن ملقب به فیض
 کاشانی، تحقیق: تصحیح و مقدمه توضیح علامه شیخ حسین علمی، چاپ دوم، رمضان ۱۴۱۶ق / ۱۳۷۴ش،
 چاپخانه: مؤسسه الهادی، قم مقدس، ناشر: کتابخانه صدر، تهران، ج ۲ ص ۲۵۰؛ و همانند آن: تفسیر غریب
 القرآن، شیخ فخرالدین طریحی، تحقیق و توضیح: محمدکاظم طریحی، چاپ و نشر: انتشارات زاهدی، قم،
 ص ۲۱۷.

۳. تفسیر سمرقندی؛ أبو اللیث سمرقندی، تحقیق: د. محمود مطرجی، چاپخانه: بیروت، دارالفکر، ناشر: دارالفکر،
 ج ۱ ص ۵۷۸.

۴. أنوار التنزیل وأسرار التأویل، بیضاوی، ج ۳ ص ۴۱.

آن‌ها نازل شده است و دیگر مطالب، عطف بر آن کرده‌اند. این به محقق نشان می‌دهد آن‌ها در درک این آیات دچار اشتباه و سردرگمی شده‌اند.

با این حال، ما متون قرآنی و روایی صحیح روشن‌کننده آیات قرآن را شاهد هستیم که در خصوص آفرینش «ذریه» در آسمان اول و عالم ذر سخن گفته‌اند، و در آن‌ها به ازدواج و تولیدمثل فرزندان آدم و پدیدار ساختن آن‌ها به صورت نسلی بعد از نسل دیگر هیچ اشاره‌ای نشده است؛ بلکه خارج ساختن ذریه و پراکندن و انتشار آن‌ها را از آدم و حوّا، مشاهده می‌کنیم. بنابراین نفس‌های ذریه آدم، از نفس او و نفس همسرش گسترش یافته، آفریده و پراکنده شده‌اند.

در آیه «عهد و میثاق» احتمال دارد (و البته خداوند داناست) کلمه «ظهورهم: پشت‌های آن‌ها» به این معنا باشد: بعد از آنکه آن‌ها در آسمان اول هیچ چیز قابل‌ذکری نبودند و وجودی نداشتند، آن‌ها را به چیزی تبدیل کرد و در آسمان اول به آن‌ها وجودی داد. به این ترتیب پروردگار آن‌ها، ذریه آن‌ها را از شیئیت^۱ آن‌ها (وجود آن‌ها) برگرفت؛ پس ذریه، دنباله

۱. «شیئیت» و «وجود» دو مفهومی هستند که مصداق یکسان دارند؛ همین قدر که پای وجود به میان آمد پای شیئیت هم به میان آمده است؛ منتها فلاسفه تصریح دارند منظور از وجود، به معنای مطلق، آن است که هم شامل وجود ذهنی می‌شود و هم شامل وجود خارجی و بیشتر اشکالات را با این روش جواب داده‌اند؛ اشکال این است که زمانی که ماهیت یک موجودی در ذهن تصور شود که هنوز وجود خارجی ندارد، باز هم به آن «شیء» اطلاق می‌شود، ولی وجود بر آن اطلاق نمی‌شود. فلاسفه در پاسخ گفته‌اند: همان طور که شیئیت بر ماهیت درون ذهن اطلاق می‌شود، وجود هم بر آن ماهیت درون ذهن اطلاق می‌شود؛ زیرا خود این ماهیت هم وجود ذهنی دارد. بنابراین اشکالی ندارد که شیء باشد و وجود بر آن اطلاق نشود و نیز اشکالی ندارد که وجود داشته باشد و شیء بر آن اطلاق نشود و این همان معنای مساوقت شیئیت با وجود است. (مترجم، منبع: برگرفته از سایت www.islamquest.net)

* رابطه تساوق میان دو مفهوم از تساوی بالاتر است. دو مفهوم وقتی مساوی‌اند که آن دو مفهوم دارای مصادیق یکسان باشند ولی حیثیت صدقشان با یکدیگر متفاوت باشد؛ مثل دو مفهوم «انسان» و «ناطق» که مصادیقشان یکی است به گونه‌ای که هر انسانی ناطق است و هر ناطقی انسان است، ولی حیثیت صدقشان متفاوت است زیرا حیثیت انسانیت امری مرکب از حیوان و ناطق است، و حیثیت ناطقیت امری مرکب از دو جزء نیست. دو مفهوم وقتی مساوق‌اند که علاوه بر آن که هر دو بر یک چیز صدق می‌کنند حیثیت صدقشان نیز یکی است. (مترجم، منبع: ویکی‌پدیا)

شیئیت است، و بدون شیئیت، هیچ «ذری» وجود نداشت. این نشان می‌دهد این واقعه، در دنیای دیگری غیر از این جهان مادی - که در سیطرهٔ زمان و مکان قرار دارد و توسط قوانینی که آن را محدود می‌کنند اداره می‌شود - اتفاق افتاده است، و اگر در این عالم بود به شواهدی نیاز داشتیم که بیان کنند گردآمدن مخلوقات از زمان گذشته، حال و آینده همه در یک روز زمینی صورت گرفته و امتحان آن‌ها هم در آن روز انجام شده باشد؛ حال آنکه چنین اتفاقی در این دنیا ناممکن است؛ زیرا با ویژگی‌های زمان در این دنیا مغایرت دارد. در اینجا روز در سیطرهٔ تناوب شب‌وروز قرار دارد و به صورت مستمر نیست، در حالی که در دنیاهای دیگر «روز» با توجه به خصوصیات آن دنیا، امتدادهایی دارد؛ به همین دلیل آن را یک روز می‌نامند، ولی یک روز زمینی محسوب نمی‌شود.

و متن قرآنی به اینکه خارج ساختن ذریه از طریق زادوولد و تولیدمثل دنیوی صورت گرفته باشد کوچک‌ترین اشاره‌ای ندارد؛ در نتیجه نمی‌توان آنچه در بیان عالم ذر گفته شده است - تنها به دلیل درک دلالت عرفی از متن - بر معنای دنیوی تعبیر کرد.

این دیدگاه‌های تفسیری برای خلقت دربارهٔ ذر، اعتباری ندارند؛ زیرا بر پایهٔ تکیه بر الفاظ و شواهد عرفی خودشان ارائه شده‌اند و به این نکته توجه نکرده‌اند که قرآن در استفاده از کلمهٔ «بث منهما» در آیه صریح بوده و از عبارتهایی مثل «ولد منهما: از آن دو متولد شدند» یا هرچیز دیگری که به فرآیند تولیدمثل دنیوی اشاره کرده، و اینکه فرآیندی شبیه به آن در عالم ذر حاصل شده باشد، استفاده نکرده است.

چنین فهم و برداشتی از متن [قرآنی] به روشنی بیان می‌کند مردم از درک عالم ذر - عالمی که عقل‌های مردم به معانی و تفسیر آن نمی‌رسد - ناتوان است، اگر چنین ادراک و فهمی را از معلم الهی که مأمور تبیین قرآن است دریافت نکنند.

امام صادق علیه السلام فرموده است: «هیچ امری نیست که دو نفر درباره‌اش دچار اختلاف

شوند، مگر اینکه ریشه‌ای در کتاب خدای متعال داشته باشد؛ ولی عقل‌های مردم به آن نمی‌رسد.»^۱

بنابراین تفسیر آن‌ها را درباره چگونگی به‌وجود آمدن فرزندان در عالم ذر به روش تولیدمثل، ازدواج، نسب‌ها و ترتیب نسلی بعد از نسل دیگر نمی‌توان پذیرفت؛ زیرا کلمات آن‌ها متناسب با وجود آدم زمینی و فرزندان او در عالم دنیاست و با عالم نفس‌ها در پیدایش نخستین تناسبی ندارد.

به این ترتیب روشن می‌شود مقصود از متون قرآنی فوق‌الذکر، اثبات این نکته است که آفرینش فرزندان در عالم نفس‌ها، به طریقه پراکندن و انتشار دفعی در پیدایش نخستین - که قوانین و مقررات خاص خود را دارد - صورت پذیرفته است، و تفسیر آن را اهل ذکر (علیهم‌السلام) محکم کرده و بیان فرموده‌اند مراد از آن، آفرینش در عالم ذر است، که پیش از آفرینش در عالم دنیا بوده است.

... از اباعبدالله امام صادق (علیه السلام) درباره کلام خدای عزوجل ﴿وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ قَالُوا بَلَىٰ...﴾ تا آخر آیه، فرمود: «خداوند نسل آدم را از پشت (صلب) او تا روز قیامت بیرون آورد. آنان همچون «ذره» بیرون آمدند. پس خودش را به آنان شناساند و آنان را با خودش آشنا ساخت؛ و اگر چنین نمی‌شد کسی پروردگار خود را نمی‌شناخت...»^۲

زاره می‌گوید: از امام صادق (علیه السلام) درباره این سخن خدای تبارک و تعالی پرسیدم: ﴿وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ نَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ﴾ فرمود: «خداوند ذریه آدم تا روز قیامت را از پشت

۱. اصول کافی، کلینی، ج ۱ ص ۶۰.

۲. تفسیر فرات الکوفی، فرات بن ابراهیم الکوفی، تحقیق: محمد کاظم، چاپ اول، ۱۴۱۰ ق / ۱۹۹۰ م، انتشارات: مؤسسه چاپ و نشر تابع وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ص ۱۴۹.

او بیرون آورد. آنان مانند ذره بیرون آمدند. سپس آنان را با خود آشنا ساخت و خودش را به آنان نمایاند، که اگر این چنین نمی شد هیچ کس پروردگار خودش را نمی شناخت؛ و این همان سخن حق تعالی است: ﴿وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (و اگر از آنان بپرسی چه کسی آسمان ها و زمین را آفریده است؟ قطعاً می گویند خدا. بگو همه ستایش ها تنها از آن خداست؛ بلکه بیشترشان نمی دانند).^۱

در اخبار اهل سنت نیز مواردی وجود دارد که بر این معنا دلالت می کند:

... ابن عباس درباره این آیه: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ...» می گوید: «وقتی خداوند آدم را خلق کرد، میثاق ربوبیت خودش را از او گرفت، و سرآمدش (اجلش)، روزی اش و مصیبت هایش را برای او نوشت. سپس ذریه او را همچون ذره هایی از صلب او خارج نمود و میثاق ربوبیت خودش را از آن ها گرفت، و سرآمد، روزی و مصیبت های آن ها را برایشان نوشت.»^۲

... ابن عباس در رابطه با این سخن حق تعالی «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ...» گفت: «هنگامی که خداوند آدم را خلق کرد، ذریه او را همچون ذره هایی از صلب او خارج نمود. سپس برای آن ها اسم هایی تعیین کرد...»^۳

این متون و بسیاری متون دیگر، به وضوح دلالت دارند بر اینکه در خارج ساختن فرزندان به صورت ذر، بیان روشنی وجود دارد که نشان می دهد همه آن ها پس از انتشار، به صورت یک باره وجود داشتند؛ و اینکه آن ها «ذر» هستند اشاره ای است به کثرت و انتشار آن ها؛ و در

۱. فصول المهمة فی اصول الأئمة، شیخ محمد بن حسن حر عاملی، تحقیق و اشراف: محمد بن محمد حسین قائینی، ناشر: مؤسسه معارف اسلامی امام رضا علیه السلام، ۱۴۱۸ق، ج ۱ ص ۴۲۳.

۲. الدر المنثور فی التأویل بالمأثور؛ عبدالرحمن بن أبی بکر، جلال الدین السیوطی، چاپ دار الفکر، بیروت، موقع التفاسیر، ج ۳ ص ۵۹۸.

۳. الدر المنثور فی التأویل بالمأثور؛ عبدالرحمن بن أبی بکر، جلال الدین السیوطی، چاپ دار الفکر، بیروت، موقع التفاسیر، ج ۳ ص ۵۹۸.

این‌ها کوچک‌ترین اشاره‌ای به زادوولد نسل‌ها، ازدواج در آنجا و پدیدآمدن تدریجی آن‌ها -همانندِ عالم دنیا- وجود ندارد. خلقت در عالم ذر، آفرینش نفس‌هاست که مطابق با نظام و قانون مخصوص به آن جهان صورت گرفته، و با عالم دنیا که در آن سازوکار ازدواج، تولیدمثل، و نَسَب‌ها جریان دارد مقایسه نمی‌شود. هر عالمی، نظام و سیستم خاص خودش را دارد که بر اساس آن حرکت می‌کند و قانونی دارد که بر آن حکم می‌راند.

از آنچه تقدیم شد مشخص می‌شود آیات و روایات با تفسیری که مفسران ارائه داده‌اند هم‌خوانی ندارد، و این آیات و روایات در خصوص آدم و فرزندانش در عالم نفس سخن می‌گویند، نه عالم دنیا. تفاوت بین این دو عالم، برای کسی که تدبر می‌کند و از حقیقتی که کتاب حکیم بیان فرموده و اهل ذکر یعنی محمد و آل محمد (علیهم‌السلام) -آن عالمان به تفسیر قرآن- روشن نموده‌اند پیروی می‌کند واضح و آشکار است.

رابطه بنی آدم با گل رفع‌شده

پیش‌تر گفته شد آغاز آفرینش نفس انسانی، از گلی بوده است که از زمین به آسمان اول بالا برده شد، و این گل انواع و اقسام خاک و آب موجود در زمین را در خود جای داده بود، و این بالا بردن به معنای تجلی (ظهور) و بازگشت به اصل و نزدیک شدن به سرچشمه است نه به معنای انتقال مکانی.

بالا بردن گل به آسمان اول، به «دو دلیل همراه یکدیگر» انجام شده است:

دلیل اول: این بدن مادی دنیوی به خودی خود پایدار نیست؛ زیرا ماده هیچ بهره‌ای از وجود ندارد، مگر قابلیتش برای وجود، و برای اینکه وجودی بیابد، باید زندگی در آن جریان پیدا کند، و برای اینکه زندگی در آن جریان پیدا کند باید روح در آن دمیده شود؛ پس روح همان عاملی است که بدن را هدایت و مدیریت می‌کند؛ ولی روح و جسم از دو جهان متفاوت هستند؛ زیرا روح از عالم ملکوت است و وجودش در آسمان دوم و از جهانی عاری از ماده

است، در حالی که جسم انسان از ماده و وجودش در عالم دنیاست. بنابراین روح به دلیل نقص در پذیرنده و نه نقص در انجام دهنده نمی تواند به طور مستقیم با بدن ارتباط برقرار کند. به همین دلیل باید یک واسطه میان روح و بدن وجود داشته باشد تا این قابلیت را داشته باشد که بتواند زندگی را از روح در آن به جریان اندازد و نیز این قابلیت را داشته باشد تا با بدن مادی ارتباط برقرار کند؛ این وسیله ارتباطی همان نفس انسانی است.

برای اینکه نفس انسانی آفریده شود، به بالا بردن گِل از زمین به آسمان اول مثالی و سپس دمیدن روح در آن نیاز است. به این ترتیب متوجه می شویم نفس انسانی از ترکیب گِل رفع شده و روح آفریده شده است.

همچنین میان آسمان ملکوتی و عالم دنیا، عوالم و جهان های متعددی وجود دارد، یا به عبارت دیگر مراتبی وجود دارد، و برای اینکه روح بتواند با بدن ارتباط برقرار کند باید از این عوالم عبور کند؛ بنابراین بالا بردن گِل در هنگام نزدیک شدن به منبع خود، نقش مهمی در عبور از تمام آن عالم هایی که بین دو عالم ملک و ملکوت قرار دارند ایفا می کند؛ پس وجودی زنجیروار در تمام آن مراتب خواهد داشت تا بتواند طبق آن محدوده هایی که برایش ترسیم شده است، حرکت کند.

به این ترتیب مشخص شد بالا بردن گِل به آسمان اول به دلیل دمیدن روح در آن بوده است تا نفس آفریده شود؛ و نفس همان عاملی است که بدن مادی انسان را در این عالم و با عبور از عوالمی که بین آن ها قرار دارد اداره می کند؛ بنابراین گِل باید بالا برده شود.

دلیل دوم: انسان زمینی برای زندگی در زمین و تکثیر شدن نیاز به نیرو و شهوت دارد تا بخورد، بنوشد و زاد و ولد کند و بتواند در هر مکانی از زمین زندگی کند و بر آن مسلط شود؛ این شهوت یکی از طبیعت های جسم مادی است و در عالم دنیا وجود دارد؛ پس برای اینکه این شهوت ها منشأ دوام و استمرار زندگی در نوع بشر باشد - که این منشأ همان نفس است - باید هنگام آفرینش نفس، در آن قرار داده شود؛ بنابراین باید گِل از عالم ماده به آسمان اول و

عالم آفرینش نفس‌ها بالا برده شود.

به این ترتیب از آب و خاک رفع شده، قالب جسد مثالی و لطیف آدم در آسمان اول ریخته و در بهشت ملکوتی قرار داده شد، و طبیعت و شهوت‌ها نیز در آن قرار دادند. سپس خداوند از روح خود در آن دمید و به این ترتیب نفس انسانی پدرمان آدم (علیه السلام) شکل گرفت، سپس از نفس ایشان، نفس همسرش و از آن دو (یعنی آدم و حوا)، فرزندان‌شان را منتشر ساخت.

رابطهٔ گل با نفس، فقط به پدرمان آدم محدود نمی‌شود؛ بلکه او، همسرش و همهٔ فرزندان‌ش را شامل می‌شود، بدون هیچ تفاوتی میان آن‌ها. بنابراین تا زمانی که آن‌ها بدن‌هایی دارند که توسط ارواح از طریق نفس اداره می‌شود، یعنی آن‌ها نفس دارند و همان طور که پیش‌تر به‌طور مفصل توضیح داده شد- گل در آفرینش تمام نفس‌های انسانی نقش دارد.

گل بر نفس تأثیر می‌گذارد و این تأثیر به انتخاب انسان از نظر ایمان یا کفر، اقرار به ولایت یا انکار آن، و ارتکاب معاصی یا پرهیز از گناهان، و طبایع و شهوت‌ها و مسائل دیگری که به زندگی انسان مربوط می‌شود بازمی‌گردد. می‌توان گفت: با توجه به انتخاب مشخص و معلوم نفس که قبل از آفرینش آن صورت پذیرفته است، این انتخاب در تعیین نوع گل رفع شده‌ای که نفس از آن ایجاد می‌شود نقش داشته است. بنابراین «انتخاب» نقشی اساسی در تعیین گلی دارد که قالب نفسانی‌اش از آن ریخته می‌شود.

این نکته‌ای است که در بسیاری از روایات در توضیح رابطهٔ گل با نفس انسانی به‌صراحت ذکر شده است؛ و اینکه انبیا و ائمه (علیهم‌السلام) از پاک‌ترین و بهترین طینت آفریده شده‌اند، و مؤمنان از باقی‌مانده و اضافهٔ آن [طینت] یا از گلی که فضیلتش، از آن طینت کمتر است خلق شده‌اند؛ در حالی که کافر از بدترین طینت آفریده شده است و پیروانش از همان طینت یا کمتر از آن خلق شده‌اند؛ و اینکه آفرینش گل در مسئلهٔ اطاعت و نافرمانی، اعمال نیک و ناپسند، و چگونگی صدور خیر از کافر و [عمل] ناپسند از مؤمن نقش دارد، و بسیاری جزئیات

دیگر در زندگی انسان بر روی این زمین که به مسئله آفرینش نفس از گِل در عالم ذر تعلق دارد.

... از علی بن حسین علیه السلام نقل شده است، فرمود: «خداوند متعال دل ها و پیکرهای پیامبران را از طینت (گل و سرشت) علیین آفرید، و دل های مؤمنان را هم از آن طینت، و پیکرهای مؤمنان را از پایین تر از آن آفرید، و دل ها و پیکرهای کافران را از طینت سجین آفرید. آنگاه این دو طینت را مخلوط کرد؛ به همین جهت از مؤمن کافر متولد شود و کافر مؤمن می‌زاید، و نیز به همین سبب به مؤمن گناه و بدی می‌رسد، و به کافر ثواب و نیکی. پس دل های مؤمنان به آنچه از آن آفریده شده‌اند گرایش دارند، و دل های کافران به آنچه از آن آفریده شده تمایل دارند.»^۱

... از اباعبدالله امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: «خداوند عزّوجل مؤمن را از گِل بهشت آفرید، و کافر را از گِل جهنم.» و فرمود: «اگر خداوند خیری برای بنده‌ای بخواهد روح و پیکرش را پاک می‌گرداند؛ پس به این ترتیب هر خیری را که بشنود آن را می‌شناسد و درک خواهد کرد، و هر بدی و زشتی‌ای را که بشنود آن را زشت و ناپسند خواهد دید.» [راوی] گوید: شنیدم [امام] می‌فرمود: «گِل ها بر سه نوع هستند: گِل پیامبران، و مؤمن نیز از آن گِل است، با این تفاوت که پیامبران - که اصل هستند و فضایل خاص خودشان را دارند- از خالص ترین نوع آن گِل هستند، و مؤمنان که فرع هستند از گِل چسبنده هستند. خداوند عزّوجل میان آن‌ها [پیامبران] و شیعیانشان جدایی نمی‌اندازد.» و [امام] فرمود: «گِل ناصبی از لجنی متعفن و تیره‌رنگ (حماً مسنون) است؛ و اما مستضعفان، از خاک هستند. مؤمن از ایمانش و ناصبی از دشمنی‌اش دست بر نمی‌دارد، و خداوند مشیت و خواسته‌ای در خصوص آن‌ها دارد.»^۲

... ابوحمزه ثمالی گوید: شنیدم امام باقر علیه السلام می‌فرمود: «خداوند عزّوجل ما را از اعلی

۱. اصول کافی، کلینی، ج ۲ ص ۲.

۲. همان منبع.

علیین آفرید و دل‌های شیعیان ما را از همان چیزی که ما را از آن خلق کرد آفرید، و پیکرهایشان را از پایین‌تر از آن آفرید؛ دل‌های شیعیان به ما متمایل است، زیرا از همان سرشتی آفریده شده‌اند که ما از آن آفریده شدیم. سپس این آیه را قرائت فرمود: ﴿كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عَلْيَيْنَ وَمَا أَدْرَاكَ مَا عَلِيُّونَ كِتَابٌ مَرْقُومٌ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ﴾ (هرگز چنین نیست [که آن‌ها می‌پندارند] بلکه نامه [اعمال] نیکان در علیین است؛ و تو چه دانی علیین چیست؟ کتابی است نوشته شده، که مقربان شاهد آن‌اند)؛ و دشمن ما را از سجنین آفرید و دل‌های پیروانشان را از سرشتی که آن‌ها را از آن آفریده بود خلق نمود و پیکرهایشان را از پایین‌تر از آن آفرید؛ پس دل‌های پیروانشان به آن‌ها متمایل است، زیرا از همان سرشتی آفریده شده‌اند که آن‌ها [کافران] از آن آفریده شدند. سپس این آیه را تلاوت فرمود: ﴿كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سَجِّينَ وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَجِّينُ كِتَابٌ مَرْقُومٌ وَيْلٌ لِّلْمُكْذِبِينَ﴾ (هرگز چنین نیست [که آن‌ها می‌پندارند] بلکه نامه [اعمال] بدکاران در سجنین است؛ و تو چه دانی سجنین چیست؟ کتابی است نوشته شده؛ وای در آن روز بر تکذیب‌کنندگان).^۱

و روایات در بیان این معنا بسیار هستند و با طرق مختلف و سندهای فراوان نقل شده‌اند؛ به طوری که معنا و محتوای آن‌ها متواتر شده است و پیش‌تر برخی از آن‌ها را نقل کردیم.

برای توضیح معنای آنچه در این [روایات] وارد شده، می‌گوییم: قبلاً اشاره کردیم گل رفع‌شده از زمین به آسمان اول، حاوی انواع خاک و آب روی زمین بوده است؛ سپس خاک و آب با یکدیگر مخلوط شد، و به این ترتیب همه انواع درهم آمیخته شدند. پس گل رفع‌شده، مخلوطی بود که در آن همه عناصر خاک و آب و انواع آن‌ها درهم آمیخته بود؛ به طوری که در آن، گل پاک، گل شوره‌زار، آب شیرین و گوارا، آب شور و ... وجود داشت، و بر اساس این اختلاف و گوناگونی، از یک سو تفاوت در رنگ‌ها، طبایع (خوی و خصلت‌ها)، شهوت‌ها، خواسته‌ها و سایر متعلقات مادی دنیوی ایجاد شد، و از سوی دیگر، درجات مختلف ایمان، کفر، اقرار و انکار، تسلیم، کفر و ناسپاسی، ارتکاب محارم و پرهیز از آن‌ها، انجام کارهای

خوب، انجام کار زشت و قبیح، و دیگر اموری که به عوالم بالایی و درجات ترقی و تسافل در آن‌ها و اموری که به زندگی آینده انسان در عالم‌های آخرت مربوط می‌شود ایجاد شد. به این ترتیب روشن می‌شود گل در آفرینش نفس و عواقب امتحان و پیامدهایش که بر نفس تأثیر می‌گذارد نقش دارد؛ پیامدهایی که نقش انسان را از وجودش در عالم ذر، و در دنیا، و عاقبت وی را در جهان‌های اخروی و درجات ارتقا و تسافل در آن‌ها، تعیین می‌کنند.

به‌علاوه معنای رفع را پیش‌تر بیان کردیم که رفع تجلی بوده است؛ به‌معنای بازگشت به مبدأ و منبع. برای توضیح بیشتر می‌گوییم: بازگشت به منبع فقط به‌معنای بازگشت به آسمان اول - که عالم ذر در آن قرار دارد - نیست، بلکه فراتر از آن است، تا آنجا که بازگشت به منبع و رفع به آسمان‌های بالاتر از آن، تا آسمان هفتم را شامل می‌شود؛ بنابراین رفع و برگرفتن گل از زمین، عبور از هفت آسمان و هفت زمین را - از زمین اول به پایین تا رسیدن به زمین هفتم - شامل می‌شود، و این یعنی گل رفع شده، نمایانگر تمام آن چیزی شده که در زمین‌ها هست، و به هر مبدأ و منبعی که به آن مربوط بوده و نقشی در آفرینش و ایجاد آن داشته، بازگشته است.

اباعبدالله امام صادق (علیه السلام) فرمود: «وقتی خداوند عزوجل خواست آدم (علیه السلام) را بیافریند در نخستین ساعت روز جمعه جبرئیل را فرستاد. پس او با دست راستش مشت برگرفت که از آسمان هفتم به آسمان دنیا می‌رسید و از هر آسمان خاکی برداشت، و مشت دیگری از زمین هفتم بالا تا زمین هفتم دور برگرفت. سپس خدای عزوجل کلمه خود را دستور داد تا مشت اول را به دست راست و مشت دوم را به دست چپ خود نگه دارد. سپس آن گل را به دو قسمت شکافت و آنچه از زمین بود، به نوعی پاشید و آنچه از آسمان‌ها بود را هم به نوعی پاشید. آنگاه خدای تعالی به آنچه در دست راستش بود فرمود: رسولان و پیغمبران و اوصیا و صدیقان و مؤمنان و سعادت‌مندان و هرکه ارجمندی‌اش را خواسته‌ام، از توست. پس آنچه درباره آن‌ها فرمود، چنان‌که فرمود، ثابت و لازم شد. و به آنچه در دست چپش بود فرمود: ستمگران و مشرکان و کفار و طغیانگران و هرکه خواری و شقاوتش را خواسته‌ام از توست،

پس آنچه درباره آن‌ها فرمود، چنان‌که فرمود، ثابت و لازم شد. سپس تمام آن دو گل با یکدیگر آمیخته شد. و این گفته خداوند متعال است که فرمود: «همانا خدا شکافنده دانه و هسته است.» مقصود از دانه، طینت (گل) مؤمنان است که خدا محبت خود را بر آن‌ها القا فرموده است، و مقصود از هسته، طینت (گل) کافران است که از هر خیری دور شدند؛ و از این جهت هسته [در زبان عربی] «نوی» نامیده شد که از هر خیری برکنار و دور شد؛ و نیز خدای عزوجل می‌فرماید: «خدا، زنده را از مرده بیرون آورد و بیرون‌آورنده مرده از زنده است.» مقصود از زنده همان مؤمن است که گل او از گل کافر بیرون آید و مقصود از مرده‌ای که از زنده بیرون شود کافری است که از طینت مؤمن بیرون شود؛ پس زنده، مؤمن است و مرده، کافر. این است که خداوند عزوجل می‌فرماید: «آیا آن کسی که مرده بود و سپس ما او را زنده کردیم.» مقصود از مردن مؤمن، آمیختگی گل او با گل کافر است، و زنده‌شدن او زمانی است که خدای عزوجل به وسیله کلمه خود آن‌ها را از یکدیگر جدا ساخت. خداوند عزوجل این‌گونه مؤمن را با ولادتش پس از آنکه در تاریکی بود خارج می‌کند و به سوی نور می‌برد و کافر را پس از آنکه در نور بود خارج می‌کند و به سوی تاریکی می‌برد؛ و این است معنای گفتار خداوند عزوجل که (تا آن‌که را زنده است بیم دهد و گفتار (وعده و فرمان خدا) بر کافران استوار شود).^۱

از این روایت و روایات دیگری که با همین معنا وارد شده‌اند، روشن می‌شود گل رفع شده همه آنچه را که در هفت زمین است در خود داشته است، و هنگام رفع شدن و بازگشت به اصل خودش، به تمام اصل و مبداهایی که در هر کدام از آسمان‌های هفت‌گانه داشته، بازگشته است؛ و به این ترتیب قسمتی از معنای روایاتی که با الفاظ و عبارتهای مختلف گفته‌اند گل اهل بیت (علیهم‌السلام) از زیر عرش یا از علیین یا از آسمان هفتم یا از بهشت برگرفته شده است مشخص می‌شود؛ و معنایش این است که گل آن‌ها از عالی‌ترین و بالاترین مقامی بوده است که گل به آن رفع شده است؛ بنابراین [این گل] از برترین، شریف‌ترین و بهترین نوع گل

بود، و از باقی مانده و اضافه آن یا از پایین تر از آن، خداوند شیعیان‌شان را خلق فرمود؛ همچنین اینکه کافر با عبارات مختلفی که در بیان مبدأ گل او آمده است. از گلی از سجین یا از حمّا مسنون (گل سیاه بدبو) آفریده شده است، یعنی گل آن‌ها از پایین‌ترین زمین و بدترین و پست‌ترین نوع آن برداشته شده است؛ و از باقی مانده و اضافه آن یا پایین تر از آن، دوستداران آن‌ها آفریده شده‌اند. پس قلب هر کدام از آن‌ها مشتاق دیگری و آن چیزی است که از آن خلق شده است.

امام سجاد علی بن حسین علیه السلام فرمود: «عهد و پیمان شیعیانمان بر ولایت را خداوند گرفته است؛ آن‌ها نه زیاد می‌شوند و نه کم. همانا خداوند ما را از گل علیین و شیعیانمان را از گلی پایین تر از آن خلق نمود، و دشمنانمان را از گل سجین و دوستداران آن‌ها را از گلی پایین تر از آن آفرید.»^۱

امام صادق علیه السلام فرمود: «به راستی خداوند متعال ما را از علیین خلق کرد و دوستداران ما را از کمتر از آنچه ما را از آن خلق کرده بود آفرید، و دشمن ما را از سجین خلق کرد و دوستدارانشان را نیز از آن آفرید؛ به همین دلیل هر گروه به اصل خودش تمایل دارد.»^۲

امام صادق علیه السلام فرمود: «به راستی خداوند عزّوجلّ حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و خاندانش را از گل عرش آفریده است؛ پس کسی از آن‌ها نه کم می‌شود و نه به آن‌ها اضافه می‌شود.»^۳

امام صادق علیه السلام فرمود: «خداوند مؤمن را از گل بهشت، و کافر را از گل جهنم آفرید.»^۴
بنابراین متون [دینی] این چنین در خصوص گل رفع شده و مقامات آن و چگونگی برگرفتن آن از منبعش و بازگشت آن در رفع به مبدأ خودش و آفرینش نفس از آن، سخن

۱. بصائر الدرجات، صفار، ص ۳۸.

۲. همان منبع، ص ۳۶.

۳. همان منبع، ص ۳۸.

۴. الفصول المهمة، حر عاملی، ج ۱ ص ۴۱۹.

گفته‌اند.

با این بیان روشن می‌شود بین روایاتی که در خصوص بالابردن گِل و بازگشت آن به اصلش و آنچه مربوط به گِل پیامبران و شیعیان آن‌ها و اینکه گِل آن‌ها از بهشت است، و نیز کافران و پیروان آن‌ها و اینکه گِل آن‌ها از جهنم است، هیچ تضادی وجود ندارد. این توضیح در رابطه با بازگشت گِل به همان مبدأ و اصلی است که از آن برگرفته شده است. اما در خصوص روایاتی که دربارهٔ ساختن گِل از خاک و آب زمین سخن گفته‌اند، این روایات دربارهٔ قبل از رفع و بازگشت گِل به اصل خودش صحبت می‌کنند. هر دو دسته روایات صحیح هستند و دلالتشان روشن است. هیچ تضاد و تفاوتی میان روایت‌هایی که دربارهٔ خلقت از گِل رفع شده در عالم ذر صحبت می‌کنند وجود ندارد و هرکس دچار چنین توهمی شود که میان آن‌ها تعارضی وجود دارد، این تناقض صرفاً در ذهن ناتوان وی از شناخت و درک حقیقت شکل گرفته است، و هرکس نیز گمان کند این روایات متشابه هستند، در حقیقت این روایات تنها برای کسانی که از درک و معنای آن‌ها اطلاعی ندارند و نسبت به آن‌ها جاهل هستند متشابه به نظر می‌رسند.

درهم آمیختن گِل مؤمن و کافر

یک مسئله باقی مانده است که نیاز به روشن شدن دارد، و آن مسئله مخلوط شدن و درهم آمیختن گِل مؤمن و کافر است که در متونی که به آغاز آفرینش انسان از گِل رفع شده پرداخته‌اند بیان شده است.

از زراره از اباجعفر امام باقر علیه السلام روایت است که فرمود: «اگر مردم بدانند آغاز آفرینش چگونه بوده است هیچ دو نفری با یکدیگر دچار اختلاف نمی‌شوند. همانا خداوند عزوجل قبل از آنکه مخلوقات را بیافریند، فرمود: آبی گوارا پدید آید، تا از تو بهشت و اهل طاعت خود را بیافرینم، و آبی شور و تلخ پدید آید تا از تو دوزخ و اهل معصیت را بیافرینم؛ سپس به آن دو

فرمان داد، پس آن دو آمیخته شدند. به این ترتیب شد که مؤمن، کافر زاید و کافر، مؤمن...»^۱

بنابراین، نه همه مؤمنان از گلِ خالصِ عاری از شائبه خلق شده‌اند و از درهم‌آمیختن با گلِ کافر سالم مانده‌اند، و نه هر کافری از گلِ ناپاکی که [به‌طور کامل] خالی از لطافتِ گلِ پاک بوده باشد آفریده شده است؛ پس اکثریت، سهمی از گلِ دیگری دریافت کرده‌اند، و این هنگامِ درهم‌آمیختن و اختلاطِ گل‌ها اتفاق افتاده است. این اختلاط تأثیرات بسیاری در زندگی و حرکت آن‌ها در دنیای امتحان ایجاد کرده است؛ از جمله اینکه مؤمن کافر می‌زاید و کافر مؤمن، و اینکه اعمال نیک از کافر، و اعمال ناپسند از مؤمن سر می‌زند؛ همچنین کافر حسنات را انجام می‌دهد و مؤمن منکرات، و کافر به اخلاق کریمانه آراسته می‌شود و مؤمن به اخلاق نکوهیده؛ و این‌چنین، برخی اعمال زشت از مؤمنان و برخی اعمال نیک از کافران صادر می‌شود، حتی اگر آنچه از هرکدام صادر شده از جنس وی، و با اصل ایمان یا کفر وی سازگار نباشد. به این ترتیب درمی‌یابید متون روشن کرده‌اند دلیل این دوگانگی، ناشی از اختلاط و آمیختن گلی است که در عالم ذر، نفس آن‌ها از آن خلق شده است.

... عبدالله بن کیسان گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: فدایتان شوم، من عبدالله بن کیسان، غلام شما هستم. فرمود: «**اصل و نَسَب تو را می‌شناسم، اما خودت را نمی‌شناسم.**» گوید: عرض کردم من در کوهستان متولد و در سرزمین فارس بزرگ شده‌ام، و در امر تجارت و کارهای دیگر با مردم معاشرت می‌کنم. گاهی با مردی معاشرت می‌کنم و از او خوش‌رفتاری و حُسن خُلق و امانت‌داری می‌بینم، سپس دربارهٔ مذهبش تحقیق می‌کنم معلوم می‌شود با شما دشمن است! و با مرد دیگری معاشرت می‌کنم و از او بدخُلقی و کمی امانت‌داری و ناپاکی می‌بینم، سپس درباره‌اش تحقیق می‌کنم و معلوم می‌شود ولایت شما را دارد! این چگونه ممکن است؟ حضرت فرمود: «**این کیسان، مگر نمی‌دانی خدای عزّوجلّ گلی از بهشت گرفت و گلی از دوزخ، سپس آن دو را در هم آمیخت، آنگاه این را از آن، و آن را از این جدا ساخت [یعنی پس از آنکه این دو گل با یکدیگر مخلوط شدند آن‌ها را از هم جدا**

ساخت و مؤمنان را از گِلِ بهشت و کفار را از گِلِ دوزخ آفرید؛ پس آنچه از امانت‌داری و حُسن خُلق و خوش‌رفتاری در دشمنان ما می‌بینی از جهت تماس آن با طینت بهشتی است [قبل از جداکردن آن‌ها از یکدیگر]، در حالی که آن‌ها عاقبت به اصل خلقت خود که از آن آفریده شده‌اند باز می‌گردند؛ و آنچه از بی‌امانتی و بدخلقی و آلودگی در دوستان ما و مؤمنان می‌بینی، در اثر تماس آن با طینت دوزخی است، در حالی که آن‌ها [در نهایت] به آنچه از آن خلق شده‌اند باز خواهند گشت.»^۱

... اسحاق قمی گوید: به محضر امام باقر (علیه السلام) وارد شدم... عرض کردم: فدایتان شوم، بفرمایید آیا ناصب^۲ شما با چیزی پاک و تطهیر می‌شود؟ فرمود: «خیر.» عرض کردم: فدایت شوم، گاهی مؤمن یکتاپرستی را می‌بینم که اعتقادش همچون اعتقاد من است و به ولایت و محبت شما خاندان پایبند است و میان من و او هیچ اختلافی نیست؛ با این حال شرب خمر نموده و زنا و لواط کرده و وقتی برای حاجتی نزدش می‌روم و به او عرضه می‌کنم، با روی گرفته و ترش کرده‌اش مواجه شده و مشاهده می‌کنم در برآوردن حاجتم کُند و سخت عمل می‌کند؛ و چه بسا گاهی شخصی ناصبی - که اعتقادش مخالف اعتقاد من است - دیده می‌شود که وقتی برای حاجتی نزدش می‌روم در حالی که مرا می‌شناسد که عقیده‌ام مخالف اوست، با روی گشاده و باز با من برخورد کرده و سریعاً به حاجت من پرداخته و با نشاط و سروری که حاکی از دوست‌داشتنش در برآوردن نیاز من است به آن اقدام می‌کند؛ در حالی که من مشاهده می‌کنم او بسیار نماز می‌خواند و بسیار روزه می‌گیرد و صدقه و زکات فراوان می‌دهد و در امانتی که نزدش می‌گذارند خیانت نکرده و آن را بازمی‌گرداند، سرّ این دو چیست؟

حضرت فرمودند: «آیا نمی‌دانید شما از کجا آورده شده‌اید؟» عرض کردم: به خدا قسم نه، فدایت شوم؛ مگر آنکه شما آگاهم نمایید. حضرت فرمودند: «ای اسحاق، خداوند عزّوجلّ چون در یگانگی، متفرد و یکتا بود اشیا را آفرید؛ ولی نه از چیزی [بلکه شرح آفرینش چنین

۱. کافی، کلینی، ج ۲ ص ۳.

۲. دشمنِ ائمه که آشکارا دشمنی می‌کند. (مترجم)

است]: آب شیرین و گوارا را روی زمین پاک و پاکیزه، هفت شبانه‌روز جاری نمود، سپس آب را قطع کرد و یک مشت از خاک پاک و طاهری را که گِل شده بود برداشت. این مشت گِل، طینت و گِل ما اهل بیت عصمت و طهارت بود؛ سپس از پایین‌تر از آن گل، مستی دیگر برداشت و آن گل و طینت شیعیان ما بود؛ سپس ما را برای خودش اختیار فرمود، و اگر طینت و گل شیعیان را همچون طینت ما به همان صورت باقی می‌گذاشت هرگز احدی از ایشان مرتکب زنا و سرقت و لواط و شرب خمر و افعال قبیحی که نام بردی نمی‌شد؛ ولی حق تعالی هفت شبانه‌روز آب شور را بر روی زمین ملعون و ناپاک جاری فرمود؛ سپس آن را قطع کرد و مستی از آن گل را که گلی ملعون از لجن سیاه بدبو بود برداشت. این مشت گل، طینت آلوده و فاسد بود که همان طینت دشمنان ماست، و اگر خداوند عزوجل طینت دشمنان ما را به همان صورت باقی می‌گذاشت، هرگز آن‌ها را در میان انسان‌ها نمی‌دید و ابداً به شهادتین اقرار نکرده و روزه نگرفته و نماز نخوانده و زکات نداده و حج بیت‌الله نمی‌رفتند، و هیچ‌گاه ایشان را با حُسن خلق ملاقات نمی‌کردی؛ ولی حق تبارک و تعالی هر دو گل را - گل شما و گل آن‌ها را - جمع و با هم مخلوط کرد و به هم مالید و سایید، همچون مالیدن پوستِ دباغی شده، و سپس آن دو را با هم در آب مخلوط فرمود. پس هر لفظ ناهنجار یا عمل زنا یا افعال قبیحی که یاد کردی از قبیل شرب خمر یا غیر آن را که از برادر مؤمن خود مشاهده می‌کنی ناشی از جوهر و طینت یا از ایمان او نیست؛ بلکه تنها به واسطهٔ تماسی که ناصبی با طینت او پیدا کرده، وی به انجام این سیئات و اعمال قبیح اقدام و مبادرت می‌کند؛ چنانچه هر فعل نیکو و خلق زیبا یا روزه و نماز یا حج بیت‌الله یا صدقه یا معروفی از ناصبی سر می‌زند به جهت جوهر و طینت او نیست؛ بلکه تماس او با ایمان سبب اکتساب این افعال پسندیده شده است.»

عرض کردم: فدایت شوم، وقتی قیامت به پا شود چه خواهد شد؟ حضرت به من فرمودند: «ای اسحاق، آیا خداوند خیر و شر را در یک جا جمع خواهد فرمود؟ وقتی قیامت شود حق تعالی ایمان مخلوط‌شده با طینت ناصبی‌ها را از ایشان گرفته و به شیعیان ما بازمی‌گرداند، و آنچه از خباثت ناصبی که با طینت شما همراه شده است از شما گرفته و به ایشان بازمی‌گرداند، و هرچیزی به عنصر اولی که ابتدایش بوده است بازمی‌گردد. مگر خورشید را

هنگامی که ابتدای طلوعش است ندیده‌ای؟ آیا اشعه بیرون‌رونده‌ای را ندیده‌ای که به نظر برسد به آن متصل باشد یا از آن بیرون آمده باشد؟» عرض کردم: فدایت شوم، خورشید وقتی غروب می‌کند شعاع به آن برمی‌گردد؛ همان طور که از آن صادر و خارج شده بود؛ و این خود دلیل است که شعاع از آن جدا نیست، وگرنه نباید به آن بازگردد. حضرت فرمودند: «آری، ای اسحاق! هرچیزی به اصل و جوهر خود که از آن صادر شده است باز می‌گردد.» عرض کردم: فدایت شوم، آیا حسنات و افعال نیک ناصبی‌ها از آن‌ها گرفته و به ما بازگردانده می‌شود؟ و آیا افعال قبیح و ناپسند ما از ما گرفته و به ایشان بازگردانده می‌شود؟ حضرت فرمودند: «آری، به خدایی که غیر از او معبودی نیست، این چنین می‌شود.» عرض کردم: فدایت شوم، در کتاب خدا آیه‌ای که شاهد بر این گفتار باشد می‌یابم یا خیر؟ حضرت فرمودند: «آری، ای اسحاق.» عرض کردم: در کدام آیه چنین مضمونی وجود دارد؟ فرمودند: «ای اسحاق، آیا این آیه را تلاوت نکرده‌ای؟ ﴿فَأُولَئِكَ يَبْدُلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا﴾ (آن‌ها که خداوند بدی‌هایشان را به نیکی‌ها تبدیل می‌کند؛ و خداوند بسیار مهربان و آمرزنده است).»^۱

کسی که در این زمینه سخنان اهل بیت (علیهم‌السلام) را پیگیری کند، نکات بسیاری را متوجه می‌شود و حقایق بسیاری را درک می‌کند که ایمان، دانش و شناختش را افزایش می‌دهد. این توضیحی که درباره روایت ارائه شد، اشکالات مطرح شده توسط کسانی را که به حقیقت اعتقاد ندارند یا از آن پیروی نمی‌کنند رفع می‌کند. آن‌ها دارای اخلاق، رفتار خوب، گشاده‌رویی، بخشش ظاهری، صداقت در گفتار و امانت‌داری و دیگر صفات هستند، با اینکه اعتقادشان نادرست است؛ در حالی که برخی از مؤمنان اعمال ناپسند انجام می‌دهند، دزدی می‌کنند، دروغ می‌گویند، در امانت خیانت می‌کنند و به عهد و پیمان پایبند نیستند و... با اینکه مؤمن، به‌طور خاص بر حق است و از کتاب خدا و جانشینان او پیروی می‌کند و به تقلین اعتقاد دارد. بنابراین برخی از اعمال و اخلاقیاتی که از سوی مؤمن و کافر صادر می‌شود، با سنخیت ایمان

وی یا تعالیم دین او تناسبی ندارد. مشخص شد منشأ و منبع این رفتارها به آنچه در عالم ذر در نتیجه اختلاط گِل مؤمن و کافر - قبل از خلقت نفس هایشان که در نخستین آفرینش اتفاق افتاده است - بازمی‌گردد، و آثار آن در عالم دنیا، آن‌ها را همراهی کرده است؛ به طوری که حسنات و برخی اعمال نیک از کافر، و سیئات و برخی اعمال بد از مؤمن سر می‌زند، و تمام موارد دیگری که ما در جامعه بشری با آن‌ها زندگی می‌کنیم و می‌بینیم، که نه از جوهر و سنخ هریک از آن‌ها، و نه متناسب با وضعیت آن‌هاست. با وجود انجام این اعمال توسط هریک از آن‌ها، کافر همچنان بر کفر خود و مؤمن بر ایمان خود باقی می‌ماند، مگر آن کسی که خداوند بخواهد بعد از کافر بودنش عاقبتش را به هدایت، و آن کسی را که مؤمن بوده به سوء عاقبت ختم کند. حتی مسئله حسن عاقبت و سوء عاقبت به مسئله گِل مربوط می‌شود. کسی که مؤمن باشد اما زندگی خود را با کفر خاتمه دهد، عامل ایمان او قبل از کفر در اثر مسح ایمانی بوده که از آمیختن گِل او با گِل پاک مؤمنان به دست آورده بوده است، و کسی که کافر باشد و سپس زندگی خود را با ایمان به پایان برساند، کفر قبل از ایمانش به دلیل اثر مسح کفری بوده که از آمیختن گِل او با گِل ناپاک کافران به دست آورده بوده است.

بنابراین هر اعتقاد، عمل و اخلاق خوب یا زشتی که شما در شخصی مشاهده می‌کنید در حالی که با حال و روز او تناسبی ندارد، بدانید این وضعیت به دلیل اختلاط گلی است که نفس از آن گل در عالم ذر آفریده شده است؛ و در روز رستاخیز، هر اعتقاد، اخلاق و عمل به اصل خود بازمی‌گردد و به ذات جوهر خودش پیوند می‌خورد؛ گناهان مؤمنان به اعمال نیک تبدیل، و اعمال کافران چون غباری در هوا پراکنده می‌شود.

شبهه جبر

برخی از افراد (کسانی که در اخبار گِل دچار اشتباه شده‌اند) به دلیل درک نادرست مطالبی که در اخبار ذکر شده است - که به آغاز خلقت انسان از گِل پاک یا ناپاک اشاره کرده‌اند - دچار اشتباه شده‌اند؛ بنابراین چنین دیدگاهی در آنان پدیدار شد:

«احادیثِ گلِ مستلزم آن است که سعادت و بدبختی برای یک شخص، اجتناب‌ناپذیر باشد، و به این ترتیب هیچ‌یک از آن‌ها برای شخص به صورت اختیاری نخواهد بود، و این جبر است و باطل.»^۱

پاسخ به این شبهه:

می‌توان گفت این شبهه دو منشأ دارد:

اول: روایت شده است مؤمن قبل از آنکه نفسش خلق شود، از گل پاک، و کافر از گل پلید آفریده شده است؛ پس لازم است شخص را به محض آفریده شدن، به کفر یا ایمان نسبت داد، و این یعنی وی در عالم ذر، به ایمان یا کفر مجبور بوده، و همان گونه که روایت شده، وضعیت او هنگام شکل گرفتن نطفه در رحم مادرش، مشخص بوده است: «سعادت‌مند کسی است که در شکم مادر سعادت‌مند باشد و شقی کسی است که در رحم مادر شقی باشد.»^۲ و این وضعیت پس از تولد، در زمان حضور و زندگی در جهان دنیا تا زمان مرگ او را همراهی می‌کند. اراده خالق سبحان این چنین جاری شد؛ و او به سبب کارهایی که انجام می‌دهد بازخواست نمی‌شود، ولی خلائق به سبب کرده‌هایشان بازخواست می‌شوند.

دوم: تغییر نتیجه امتحان در هر دو پیدایش اول و دنیا ممکن نیست و اگر هزار بار امتحان برای او تکرار شود قطعاً نتیجه ایمان یا کفر ملازم آفرینش وی، ثابت است و تغییر نمی‌کند.

... فضیل بن زبیر گوید: امام باقر (علیه السلام) فرمود: «ای فضیل، آیا نمی‌دانی پیامبر خدا ﷺ فرمود: ما اهل بیت از علیین آفریده شده‌ایم و قلب‌هایمان از آنچه آفریده شده‌ایم خلق شده است، و شیعیانمان از پایین‌تر از آن آفریده شده‌اند و قلب‌های شیعیانمان از آنچه آفریده شده‌اند خلق شده است، و دشمنانمان از سجنین آفریده شده‌اند و قلب‌هایشان از آنچه آفریده شده‌اند خلق شده است، و پیروان آن‌ها از پایین‌تر از آن آفریده شده‌اند و قلب‌های پیروانشان

۱. بحار الانوار، مجلسی، ج ۶۴ ص ۸۳.

۲. شرح اصول کافی، مازندرانی، ج ۱ ص ۲۲۲.

از آنچه آفریده شده‌اند خلق شده است، آیا کسی از اهل علیین می‌تواند از اهل سجین، و آیا اهل سجین می‌توانند از اهل علیین شوند؟^۱

اخبار وارد شده به طرق مختلف در توضیح این دو موضوع، بسیار هستند؛ به طوری که نمی‌توان انکارشان کرد؛ همان طور که این اخبار در بیان جبر، برای کسانی که در این روایات دچار اشتباه شده‌اند و آن‌ها را درک نکرده‌اند، واضح و مشهود هستند؛ بنابراین با وجود چنین روایاتی، چاره‌ای نیست جز پذیرفتن آن‌ها و گفتن اینکه با وجود چنین روایاتی، انتخاب هیچ معنایی ندارد و انسان مجبور به انجام کارهایی است که انجام می‌دهد!

اما در واقع: خداوند متعال به خلق آگاه است و آنچه را که قرار است به آن برسند می‌داند، و از شرایط و سرنوشت آن‌ها قبل از خلقت و آفرینشان آگاه است؛ پس او بر اساس دانشی که داشته است آنچه را که آن‌ها از ایمان و کفر انتخاب خواهند کرد، و دیگر مواردی را که به وجود آن‌ها در پیدایش اول و پیدایش دنیا و تا پایان کار تعلق دارد، برای آن‌ها آسان فرموده است؛ و اخبار وارد شده در این زمینه که باعث اشکال شده‌اند، در واقع در مقام بیان و توضیح آگاهی خداوند از مردم و وضعیتشان قبل از آفرینش آن‌ها و سرنوشتی بوده است که به آن خواهند رسید.

بنابراین هرکسی که خداوند از ایمان یا کفرش آگاه بوده است، هر آنچه را که می‌خواهد از همان ابتدا از گلی که در عالم ذر از آن آفریده شده است به وی می‌دهد و راه‌های اطاعت و نافرمانی را برای او آسان می‌فرماید. آفرینش نفس انسانی از گل پاک یا گل ناپاک از جمله اسباب و عوامل تسهیل مسیره‌های اطاعت و نافرمانی است؛ پس برای هرکسی آنچه را که متناسب و از سنخ انتخاب و اختیارش بوده، مهیا کرده است؛ پس هرکس ایمان به خداوند متعال و جانشینانش علیهم‌السلام، آراستگی به مکارم اخلاق و انجام کارهای خیر را انتخاب کرده باشد، وضعیتش با گل علیین تناسب خواهد داشت؛ به دلیل واجد شرایط بودن [این گل] جهت

صدور اعمال زیبا از آن؛ زیرا این گِل متناسب و از سنخ انتخاب مؤمن است، و به همین دلیل [مؤمن] از آن آفریده شده است؛ و هرکس کفر به خداوند سبحان و متعال و جانشینانش (علیهم السلام) و آراستگی به رذایل اخلاق، و انجام شرارت و گناهان قبیح را انتخاب کند، وضعیت او با گِل سبجین تناسب خواهد داشت؛ به دلیل واجد شرایط بودن [این گِل] جهت صدور این اعمال از آن؛ زیرا این گِل متناسب و از سنخ انتخاب کافر است؛ اما آمیختن دو گِل باهم، لازمه امکان صدور هر دو اثر را فراهم می‌سازد، حتی اگر عامل یکی از آن‌ها با توجه به حالت ایمان یا کفر انسان، از دیگری قوی‌تر باشد. پس موجودی که از دو طینت آفریده می‌شود، آنچه را که متناسب هر کدام از آن دو باشد با انتخاب خودش انجام می‌دهد؛ و این انجام دادن به حد اجبار و سلب اختیار نمی‌رسد؛ بنابراین جبر پیش نمی‌آید؛ به علاوه خداوند متعال هر نفسی را که خلق کرده و آراسته است، به او مسیرهای اطاعت و نافرمانی را الهام، و حق انتخاب را به وی اعطا کرده است. حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا * قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا * وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾^۱ (و سوگند به نفس و آن که آن را درست و نیکو نمود * سپس پلیدکاری و پرهیزگاری اش را به آن الهام کرد * و هرکس آن را پاک گردانید قطعاً رستگار شد * و هرکس آلوده اش ساخت قطعاً زیان کار و ناامید شد)؛ و وجود حق انتخاب در این آیه مبارک بی هیچ تفاوتی برای هر نفس انسانی روشن است؛ بنابراین هرکس آن را پاک سازد، رستگار می‌شود و هرکس آن را آلوده سازد و با انتخاب کفر، نور ایمان را خاموش کند ناامید می‌شود و زیان می‌بیند؛ به علاوه بعد از به وجود آمدن انسان در عالم دنیا و قرارگرفتن او در رحم مادرش، دانش الهی نسبت به واقعیت‌های امور شامل شناخت وضعیت و سرنوشت او- همچنان پابرجاست؛ بنابراین خوشبخت در رحم مادرش خوشبخت است و بدبخت در رحم مادرش بدبخت است؛ زیرا خداوند متعال سعادت و خوشبختی هر شخصی را که ایمان، انجام تکالیف در خانه دنیا، ثابت قدم بودن بر مسیر حق و سلوکش در آن را انتخاب کرده است، می‌داند. و نیز از بدبختی و شقاوت هر فردی که کفر، نافرمانی از

خدا و قدم گذاشتن در مسیر طاغوت و ثبات بر آن را انتخاب کرده، آگاه است. این یک اخبار و اطلاع‌رسانی غیبی از طرف خداوند است، در خصوص دانستن وضعیت هر نوزاد تازه‌متولدشده و مسیری که [در این دنیا] طی می‌کند و نشان دادن فرجام او از خوشبختی یا بدبختی با توجه به آن چیزی است که در دانش ابدی او ثابت شده است.

... محمد بن ابی‌عمیر می‌گوید: از امام موسی کاظم علیه السلام درباره معنای سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم که فرموده است: «بدبخت کسی است که در شکم مادرش بدبخت است و خوشبخت کسی است که در شکم مادرش خوشبخت است.» امام علیه السلام فرمودند: «بدبخت کسی است که خداوند [بدبختی] او را می‌داند، در حالی که او در شکم مادرش است [یعنی او] به‌زودی کار گنهکاران را انجام می‌دهد و خوشبخت کسی است که خداوند [خوشبختی] او را می‌داند، در حالی که در شکم مادرش است [یعنی او] به‌زودی کار نیکوکاران را انجام می‌دهد.» عرض کردم: این سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله چه معنایی دارد؟ «کار انجام دهید که مسیر برای هرچه خدا خلق کرده، فراهم است.» امام علیه السلام فرمودند: «خداوند، جنّ و انسان را آفرید تا او را عبادت کنند و آن‌ها را نیافرید تا از او نافرمانی کنند؛ و این همان سخن خداوند است که می‌فرماید: (من جنّ و انسان را نیافریدم مگر برای اینکه عبادتم کنند). پس مسیر هرکدام را برای آنچه برایش خلق شده‌اند آسان فرمود؛ پس وای بر کسی که کوری ضلالت و گمراهی را بر هدایت برگزیند.»^۱

... از امام صادق علیه السلام نقل شده است که آن حضرت فرمودند: «خداوند، مخلوقات را آفرید و می‌دانست آن‌ها به چه مسیری می‌روند، [به همین دلیل] آن‌ها را به کارهایی دستور داد و از اعمالی نهی فرمود، و برای هر کاری که به آن‌ها دستور داده است، برای آن‌ها راهی نیز فراهم کرده است تا به آن عمل دست یابند، و برای کارهایی که آن‌ها را از آن نهی کرده است نیز راهی برای ترک آن در نظر گرفته است. پس مردم هیچ عملی را انجام نمی‌دهند و هیچ

کاری را ترک نمی‌کنند مگر با اذن خداوند.^۱

در ساحت خدا هیچ ظلمی وجود ندارد و خداوند سبحان، هیچ‌یک از مردم را از ابتدای خلقت تا روز رستاخیز مجبور به انجام کاری نکرده است؛ همان طور که تمامی امر به آن‌ها تفویض نشده است؛ بلکه وضعیت به صورت بینابینی است؛ بنابراین نه جبر است و نه تفویض؛ بلکه انسان حق انتخاب دارد و با انتخاب خود از حکم و اقتدار خداوند خارج نمی‌شود؛ تعالی الله علواً کبیراً.

... سلیمان بن جعفر جعفری می‌گوید: نزد امام رضا (علیه السلام) از جبر (مجبور شدن مردم بر انجام کار) و تفویض (واگذاری کارها به مردم) سخن به میان آمد. آن حضرت فرمودند: «آیا می‌خواهید به شما اصل و قاعده‌ای را بیان کنم که در آن اختلاف نکنید و با هیچ‌کس بحث نخواهید کرد مگر اینکه او را شکست می‌دهید؟» به آن حضرت عرض کردیم: اگر صلاح می‌دانید (آن را به ما بفرمایید). امام (علیه السلام) فرمودند: «خداوند با اجبار اطاعت نمی‌شود، و از سر ناتوانی نافرمانی نمی‌شود، و بندگان را در پادشاهی خود رها نکرده است. خداوند مالک هر چیزی است که بندگان را مالک آن قرار داده است، و توانا بر هر چیزی است که آن‌ها را بر آن توانا ساخته است. پس اگر بندگان، خداوند را اطاعت کنند، خداوند [نیز] از آن‌ها چیزی را نمی‌گیرد و منعشان نمی‌کند، و اگر بندگان از [دستورات] خداوند نافرمانی کنند و او بخواهد میان آن‌ها و کار (بد) فاصله بیندازد، این کار را انجام می‌دهد، و اگر مانعی برای آن‌ها ایجاد نکند و آن‌ها کار زشت را انجام دهند [در واقع] خداوند آن‌ها را در کار زشت داخل نکرده است [بلکه این انسان است که کار زشت را با اختیار خودش انجام می‌دهد].» سپس فرمودند: «هرکس حدود این کلام را حفظ کند، قطعاً بر هرکسی که با او مخالفت کند غالب و پیروز شده است.»^۲

۱. توحید، صدوق، ص ۳۵۷.

۲. توحید، صدوق، ص ۳۶۱.

رابطه نفس با نطفه نفسانی

در عالم نفس‌ها، هر نفس با صورت خاصی منحصر به فرد می‌شود؛ به طوری که آن را از دیگر نفس‌های ذریهٔ بنی آدم متمایز می‌کند؛ برای روشن شدن بیشتر می‌توان از آن «صورت یا تصویر» به عنوان «جسد مثالی» یا «بدن مثالی» تعبیر کرد. این صورت، حاصل تأثیر گلِ رفع شده به آسمان اول است که بین همهٔ مراتب و جهان‌های میان زمین و آسمان اول وجودی دارد، و از آن به «نطفهٔ نفسانی» تعبیر می‌شود. این نطفه همان طور که در شناسایی نفس در عالم ذر و متمایز کردنش از دیگر نفس‌ها نقش دارد، در آفرینش انسان و شکل‌گیری او در عالم دنیا نیز نقش دارد.

از دید فرزندان آدم در عالم دنیا در مرتبه‌ای قرار دارد که بعد از انجام ذر می‌شود؛ به این صورت که نطفهٔ نفسانی آن‌ها از آن عالم (عالم ذر) پابین می‌آید، در حالی که تصویر انسان را برای اینکه ظرفی بشود که زمینه را برای هبوط نفس آماده کند، با خود به همراه دارد.

نطفهٔ نفسانی ساخته شده از گلِ رفع شده، که نمایانگر صورت مثالی نفس انسان است، غیر از نطفهٔ مادی است که از مرد خارج می‌شود. نطفهٔ نفسانی از عالم ذر فرود می‌آید و به نطفهٔ مادی متصل است که جایگاهش در پشت مردان است؛ بنابراین نطفهٔ نفسانی ملازمتی از نوع ملازمت وجودی - نه به صورت مکانی - دارد؛ زیرا نطفهٔ نفسانی، مادی نیست. سپس نطفهٔ نفسانی هنگام بارور شدن تخمک و اسپرم (نطفهٔ مادی) در رحم، توسط اسپرم از مرد به رحم زن نازل می‌شود، تا آن شکل و صورت خاص بر ماده فروریزد؛ به این ترتیب برای ماده، بهره‌ای از وجود فراهم خواهد شد؛ اما در خصوص خودِ نطفهٔ مادی، در واقع عدمی است که پذیرندهٔ وجود است، نه چیز دیگر.

«حالت طبیعی از این قرار است که نطفهٔ مادی جسمانی به نطفهٔ نفسانی متصل

است و نفس حدود ماه چهارم بارداری به نطفهٔ نفسانی می‌پیوندد و به آن متصل

می‌شود.»^۱

نطفهٔ نفسانی از آسمان نفس‌ها از عالم ذر فرود می‌آید و صورت جسمانی را برای هبوط نفس، ارتباط برقرار کردن با آن، و متصل شدن و نفوذ به آن، آماده می‌کند؛ به همین دلیل مشاهده می‌کنیم باید چند هفته از به‌وجود آمدن جنین در رحم مادر بگذرد تا نفس در آن نفوذ کند و داخلش شود یا آن‌گونه که گفته می‌شود «روح داخل جنین بشود»؛ و این هنگامی است که عمر جنین در رحم مادر به چهار ماه برسد؛ اما قبل از آن، [جنین] به‌عنوان یک بدن فیزیکی و مادی تشکیل می‌شود و صورتی دارد، که این صورت در واقع به‌سبب نطفهٔ نفسانی شکل گرفته است.

... زواره از امام باقر (علیه السلام) نقل می‌کند که ایشان فرمود: «هرگاه خداوند بخواهد نطفه‌ای را -که در صلب آدم از او پیمان گرفته یا اینکه دربارهٔ آن برایش بداء (تغییری) حاصل می‌شود- خلق کند و آن را در رحم زن قرار دهد، مرد را برای آمیزش به حرکت درمی‌آورد و به رحم وحی می‌کند دهانهٔ خود را بگشا تا آفرینش من و قضا و قدر نافذم در تو نفوذ کند. رحم، دهانهٔ خود را باز می‌کند و نطفه به رحم می‌رسد. چهل روز در آنجا می‌ماند، سپس چهل روز بعد، لختهٔ خون می‌شود، و چهل روز بعد «مضغه: گوشت جویده‌شده»، و سپس به گوشتی تبدیل می‌شود که رگ‌هایی در هم تنیده دارد. سپس خداوند دو فرشته آفرینشگر را مبعوث می‌کند و آن دو، آنچه را که خداوند اراده می‌فرماید، در رحم زن می‌آفرینند. آن دو از دهان زن وارد شکم او می‌شوند و از آنجا به رحم می‌روند. جنین، روحی را که از صلب مرد و رحم زن به او منتقل شده است دارد. آن دو فرشته، روح حیات و بقا را در پیکر جنین می‌دمند و برای او به اذن خداوند متعال، گوش، چشم و تمامی اعضا و جوارح و احشا را خلق می‌کنند. سپس خداوند به این دو فرشته وحی می‌کند: «قضای من و قدر من و امر حتمی مرا بر او بنویسید و در هر آنچه می‌نویسید برای من [امکان] بداء [و تغییر] را شرط کنید.» آن دو می‌گویند: «خداوند! چه بنویسیم؟» خداوند به آن‌ها وحی می‌کند سر خود را به سمت سر مادر بالا بگیرید. آن دو

سرهای خود را بالا می‌گیرند وقتی لوح با پیشانی مادر تماس پیدا می‌کند، دو فرشته در آن لوح، صورت کودک، زینتش، مدّت زندگی‌اش، عهد و میثاقش، خوشبختی و بدبختی‌اش و هرچیزی را که به او مربوط می‌شود می‌بینند.»^۱

این روایت به روشنی نشان می‌دهد آفرینش انسان در دنیا منتسب به نطفهٔ نفسانی است (وقتی خداوند بخواهد نطفه‌ای را که از او پیمان گرفته است خلق کند) و چیزی که از آن، عهد و پیمان گرفته شد، نفس در عالم نفس‌ها بوده است، و نطفهٔ نفسانی ملازم و همراه با نفس است. سپس نفس انسان فرود می‌آید تا جنینی را که در رحم است زنده کند (روح زندگی و بقا در پیکر جنین دمیده می‌شوند). این نطفه تا زمانی که نفس در انسان باقی است در فرد باقی خواهد ماند؛ زیرا نمایانگر تصویر خاص و منحصر به فرد نفس انسان است که همراه با ملازم با آن است.

پس از مرگ انسان و خروج نفس، نطفهٔ نفسانی از آن خارج می‌شود؛ زیرا [این نطفه] وابسته به نفس، و نفس نیز به آن وابسته است. و آن دو از یک عالم یعنی عالم نفس‌ها هستند، که همان عالم ذر است.

سید احمد الحسن (علیه السلام) رابطهٔ نطفهٔ نفسانی را با نفس، و فرود آمدن آن را به عالم دنیا توضیح می‌دهد:

«... حقیقت عالم ذر این است که عالم نفس‌هاست و در همین آسمان دنیا قرار دارد. نطفه‌های بنی آدم از آن به زمین نازل می‌شوند؛ و اگر این نطفه پس از اینکه راه و طریق خود را به جایگاهش طی کرد، رشد نماید و صورت جسمانی برای تلفیق شدن در نفس مهیا شود، نفس در آن صورت جسمانی نفوذ کرده و به آن نطفه‌ای که از آن نازل شده است مرتبط می‌شود. اگر انسان فوت شود به همراه خروج نفس از جسمش آن نطفه دوباره از طریق دهان او یا هر جای دیگر، از او خارج می‌شود. این نطفه

همواره وابسته به نفس انسانی خواهد ماند؛ بنابراین نفس به نطفه و نطفه به نفس وابسته‌اند و هر دو از یک عالم یعنی -عالم ذر یا عالم نفس‌ها- هستند. اگر نطفه به زمین نازل شود نفس به دنبال آن می‌آید و اگر نفس از جسد خارج شود نطفه نیز به دنبال آن می‌رود.»^۱

نطفهٔ نفسانی همراه و ملازم با نفس است، و برای آماده‌سازی نزول نفس، فرود می‌آید؛ بنابراین مانند ظرفی است که آن را حفظ می‌کند؛ و پس از مرگ بدن انسان را ترک می‌کند. پس هنگامی که نفس از بدن خارج می‌شود [نطفهٔ نفسانی نیز] از آن خارج می‌شود؛ به همین دلیل از آن‌ها (علیهم‌السلام) روایت شده است که وقتی شخصی می‌میرد، جُنب می‌شود یا آن منی که از آن خلق شده است از وی خارج می‌شود.

... امام رضا (علیه السلام) فرمود: «... علت غسل میت این است که پاک و تمیز شود ... علت دیگر این است که از میت، منی خارج می‌شود؛ همان منی که از آن آفریده شده است؛ پس میت، جُنب است و غسل جنابت برای او لازم می‌شود.»^۲

از برخی از ائمه (علیهم‌السلام) روایت شده است که فرموده‌اند: «هیچ مرده‌ای نیست مگر اینکه [عامل] جنابت از او خارج شود؛ به همین دلیل غسل بر او واجب می‌شود.»^۳

جنابت به دلیل خروج نطفه رخ می‌دهد و آنچه در اینجا منظور است، نطفهٔ مادی نیست؛ بلکه جنابت در اینجا تعبیری برای «حدث نفس» به وسیلهٔ خروج نطفهٔ نفسانی هنگام مرگ است؛ چراکه نطفهٔ نفسانی، جسم مادی را ترک می‌کند و به دنبال نفس به دنیای خودش بازمی‌گردد.

اگر فرود آمدن نطفهٔ نفسانی نبود، انسان در عالم دنیا فقط از طریق ماده (نطفهٔ مَتَوَى)

۱. متشابهات، سید احمد الحسن، ج ۲، سؤال ۶۳.

۲. وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة؛ حر عاملی، ج ۲ ص ۴۷۸.

۳. علل الشرائع، صدوق، ج ۱ ص ۲۶۸.

نمی‌توانست آفریده شود. در عالم دنیا، انسان از نطفهٔ نفسانی که «وجود» را بر نطفهٔ مادی فرو ریخته است، آفریده شده، و بدون نزول آن، انسان از نطفهٔ مادی خلق نمی‌شد.

نطفهٔ نفسانی حتی به‌تنهایی نیز در ایجاد و شکل‌گیری انسان در رحم مادرش بدون نیاز به نطفهٔ مادی مرد کافی است؛ همان طور که در خلقت پیامبر خدا عیسی بن مریم علیه السلام بدون پدر اتفاق افتاد.

سید احمدالحسن علیه السلام در توضیح این مسئله فرموده‌اند:

«... حتماً لازم نیست نطفهٔ پایین‌آمده از عالم ذر به نطفهٔ حاصل از منی متصل باشد تا انسانی در این عالم جسمانی به وجود بیاید. این وضعیت به‌وضوح در نطفهٔ عیسی علیه السلام دیده می‌شود؛ به‌طوری که [نطفهٔ نفسانی] به نطفهٔ حاصل از منی متصل نبود، بلکه به طور مستقیم در رحم مریم علیها السلام دمیده شد.»^۱

به‌علاوه نطفهٔ نفسانی بدون نیاز به عبور از رحم می‌تواند در عالم دنیا تجسم یابد و قبل از تولد انسان در این عالم و پس از مرگ او نیز در این جهان تأثیراتی داشته باشد.

همان طور که از اهل بیت علیهم السلام روایت شده است، آدم علیه السلام پس از هبوط از بهشت، در زمین می‌گشت و کارهایی انجام می‌داد، که در جای خودش [از این پژوهش] توضیح داده خواهد شد.

انسان می‌تواند پس از مرگ و خروج نفسش نیز در عالم دنیا تجسم یابد؛ همان طور که در خصوص پیامبر خدا، عزیر اتفاق افتاد، و برای دیگران نیز اتفاق افتاده است و می‌افتد. حق تعالی می‌فرماید: ﴿أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَىٰ قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّىٰ يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِئَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتُ مِئَةَ عَامٍ فَأَنْظَرْهُ إِلَىٰ طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَانظُرْ إِلَىٰ حِمَارِكَ وَلِتَجْعَلَ آيَةً لِلنَّاسِ

وَأَنْظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ تُنْشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿۱﴾ (یا به مانند آن کس [عزیر] که چون به دهکده‌ای گذر کرد که خراب و ویران شده بود، گفت: خدا چگونه باز این مردگان را زنده خواهد کرد! پس خداوند او را صد سال میراند سپس زنده کرد و برانگیخت و به او فرمود چه مدت درنگ کرده‌ای؟ جواب داد: یک روز یا بخشی از یک روز درنگ کرده‌ام. خداوند فرمود: [نه]، بلکه صد سال درنگ کرده‌ای! به خوراکی و نوشیدنی خود بنگر که تغییری نکرده، و به الاغ خود نظر کن [که جسمش متلاشی شده. ما تو را زنده کردیم تا به پاسخ پرسشت برسی و به واقع شدن این حقیقت مطمئن شوی]، و تا تو را نشانه‌ای برای مردم [درباره زنده شدن مردگان] قرار دهیم. اکنون به استخوان‌ها [ی الاغ خود] بنگر که چگونه آن‌ها را برمی داریم و به هم پیوند می دهیم، سپس بر آن‌ها گوشت می پوشانیم. چون این کار بر او روشن شد، گفت: اکنون می دانم که یقیناً خدا بر هر کاری تواناست).

سید احمد الحسن (علیه السلام) می فرماید:

«این امکان وجود دارد که انسان قبل از ورود به این عالم جسمانی برای امتحان (یعنی قبل از اینکه در آن متولد شود) دارای جسد شود و نیز پس از پایان یافتن امتحانش (یعنی بعد از مرگش). چه بسیار مردگانی که پس از مرگشان، خداوند مبعوثشان داشته است و قرآن بر این موضوع گواهی می دهد. پس نفس، همان نفس است و نطفه، همان نطفه، اما صورت جسمانی، می تواند همان باشد یه به طور جزئی یا کلی، متفاوت باشد.»^۲

نطفه نفسانی نشان دهنده صورت نفس است و صورتگری بدن در این جهان به وسیله آن صورت می پذیرد و هنگامی که صورت جسمانی تغییر می کند وقتی برخی از سلول‌ها می میرند و سلول‌های دیگری جای آن‌ها را می گیرند. شکل مادی انسان، با زیاد شدن سنش، تغییر

۱. بقره، ۲۵۹.

۲. پاسخ‌های روشنگرانه، سید احمد الحسن، ج ۲، سؤال ۹۶.

پیدا می‌کند، اما نه نفس انسان و نه صورت نفسانی انسان تغییر نمی‌کنند؛ بلکه نفس و صورت نفس بدون هیچ تغییری باقی خواهند ماند؛ زیرا زندگی جسمانی انسان، در این عالم، به آن بستگی دارد.

این موضوع فقط به انسان محدود نمی‌شود، بلکه صورت‌های همه موجودات در عالم جسمانی، از عالم‌های بالاتر نازل می‌شود و به وسیله آن‌ها اجسام مادی آن‌ها شکل گرفته است، و اگر نزول صورت‌های آن‌ها نبود، هیچ وجودی برای آن‌ها شکل نمی‌گرفت؛ زیرا ماده هیچ بهره‌ای از وجود ندارد، مگر قابلیتش برای وجود، و صورت‌های نوعی و کیفی، در ایجاد، صورتگری، قالب‌ریزی آن و فرو ریختن «وجود» بر آن (ماده) تأثیر دارند.

چه بسا کسی بپرسد آیا هرکسی که در عالم دنیا خلق می‌شود، قبل از آن در عالم ذر آفریده شده و دارای نفس بوده است؟ حتی جنین سقط‌شده‌ای که روح در آن قرار نگرفته باشد؟

پاسخ آن در این سخن حق تعالی است: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِّنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِّنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِّنْ مُّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُّخَلَّقَةٍ لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ وَنُقَرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ آجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا...﴾^۱ (ای مردم! اگر درباره برانگیخته شدن [پس از مرگ] در تردید هستید، پس [به این واقعیت توجه کنید که] ما شما را از خاک آفریدیم، سپس از نطفه، سپس از علقه، سپس از پاره‌گوشتی با آفرینشی کامل یا غیرکامل آفریدیم تا برای شما روشن کنیم [که ما به برانگیختن مردگان تواناییم]؛ و آنچه را می‌خواهیم تا مدتی معین در رحم‌ها قرار می‌دهیم؛ آن گاه شما را به صورت کودک بیرون می‌آوریم...).

پاسخ در این قسمت از سخن خداوند است که می‌فرماید: ﴿ثُمَّ مِّنْ مُّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُّخَلَّقَةٍ: سپس از پاره‌گوشتی با آفرینشی کامل یا غیرکامل»؛ چراکه در تفسیر این آیه از اهل بیت علیهم‌السلام روایت شده است که فرموده‌اند معنای «مُخَلَّقَةٍ: آفریده‌شده» یعنی آنان که در

عالم ذر آفریده شده‌اند و نفس در آن‌ها دمیده شده و امتحان از آن‌ها گرفته شده است؛ و «غَیْرِ مُخَلَّقَةٍ: آفریده نشده» یعنی آنان که در عالم ذر آفریده نشده‌اند و نفس در آن‌ها دمیده نشده است، بلکه برای خداوند در آن‌ها بداءهایی دارد، و از آن‌ها در رابطه با عهد و پیمان بازخواست نمی‌شوند.

... سلام بن مستنیر گوید: از امام باقر (علیه السلام) درباره این سخن خداوند عزوجل «مُخَلَّقَةٍ وَ غَیْرِ مُخَلَّقَةٍ» پرسیدم. حضرت فرمود: «منظور از مخلَّقه، همان نسلی هستند که خداوند آنان را از صُلب آدم و حوّا آفرید و از آنان پیمان گرفت؛ سپس آنان را در صلب‌های مردان و رحم‌های زنان به جریان انداخت، و آن‌ها همان‌هایی هستند که به دنیا می‌آیند تا درباره آن پیمان، مورد پرسش قرار گیرند. اما منظور از «وَ غَیْرِ مُخَلَّقَةٍ» منظور همان کسانی هستند که خداوند وقتی ذریه را آفرید و از آنان پیمان گرفت، اینان را در صلب آدم (علیه السلام) نیافرید. برخی از آن‌ها نطفه‌هایی هستند که بیرون از رحم ریخته می‌شوند، و نیز از جمله جنین‌هایی هستند که قبل از دمیده شدن روح، سقط می‌شوند و زندگی و بقا نصیبشان نمی‌شود، و نیز کسانی که قبل از ماه چهارم در شکم مادر خود می‌میرند؛ و اینان کسانی هستند که روح زندگی و بقا در آن‌ها دمیده نمی‌شود.» امام فرمود: «خداوند در خصوص اینان فرموده است «غَیْرِ مُخَلَّقَةٍ: آفریده نشده» کسانی هستند که درباره عهد و پیمان، بازخواست نمی‌شوند؛ بلکه آنان مخلوقات هستند که در خصوص آن‌ها برای خداوند «بداء: تغییر» حاصل شده است، پس آنان را در صُلب [مردان] و رحم [زنان] آفرید.»^۱

پس درباره سقط قبل از ورود روح، آنان مخلوقاتی هستند که خداوند درباره‌شان تغییراتی انجام داده است؛ بنابراین آن‌ها را در صُلب مردان و رحم‌ها آفرید، و آن‌ها در عالم ذر هیچ وجودی نداشتند و خداوند بر امر خود مسلط است.

به این ترتیب، رابطه نفس با نطفه نفسانی در عالم ذر و عالم دنیا، و رابطه نطفه نفسانی

۱. مختصر بصائر الدرجات، شیخ حسن بن سلیمان الحلی، چاپ اول، انتشارات چاپخانه حیدریه در نجف ۱۳۷۰ق / ۱۹۵۰م، ص ۱۶۹؛ کافی، کلینی، ج ۶ ص ۱۲.

با نطفهٔ مادی و نقش آن در وجود انسان در عالم دنیا، روشن می‌شود.

همچنین به این ترتیب روشن شد وجود و تولد انسان در عالم دنیا نمایانگر اولین وجود او در عوالم ظلمت و قوس نزول نیست؛ به علاوه امتحان او در این جهان، اولین امتحانی نبوده که بر او گذشته است؛ بلکه انسان در پیدایشی قبل از عالم جسمانی آفریده شده است، و آن جهان، ویژگی‌ها و الزامات خاص خودش را دارد که با پیدایش در عالم دنیا متفاوت است، و اولین امتحان برای انسان در عالم ذر اتفاق افتاد، و آنچه [اکنون] ما در آن هستیم امتحان دوم است.^۱

۱. پاسخ‌های روشنگرانه، سید احمدالحسن، ج ۲، سؤال ۹۶.

فصل پنجم

امتحان در عالم ذر

پیشگفتار: معنای امتحان

پیش از این در خصوص اثبات وجود عالم ذر سخن گفتیم و اینکه آن عالم، با توجه به آنچه متون نشان داده‌اند یک جهان واقعی است، در آسمان اول قرار دارد، و نخستین پیدایشی است که قبل از پیدایش انسان در عالم دنیا بوده، و نخستین عوالم از قوس نزول است، و اینکه چگونه اولین نفس، نفس پدرمان آدم (علیه السلام) از گل رفع شده و سپس دمیدن روح در آن خلق شد، و پس از آن آفرینش نفس حوّا از نفس آدم، و پس از آن خلقت فرزندان او انجام شد؛ اکنون به توضیح امتحان عالم ذر می‌پردازیم.

«امتحان» راهی است برای رسیدن به هدف با استحقاق و شایستگی از طریق یادگیری و عمل به آنچه یاد گرفته‌ایم و اخلاص در عمل در جهت یادگیری، یا شکست در رسیدن و دستیابی به آن هدف به دلیل سستی در یادگیری، عمل نکردن و سهل انگاری در یادگرفتن. به این ترتیب فرد، با یکی از این دو حالت روبه‌رو می‌شود: یا او هدف را شناخته و برای آن تلاش کرده است، یا اینکه مشغول وجود و نفس خودش شده و آنچه را که برای آن آفریده شده، از کف داده است؛ به این ترتیب نتیجه به دست آمده ثمره انتخاب خود فرد است، و نه او بر آن مقهور و مجبور بوده، و نه این امر [به‌طور کامل] به وی تفویض و سپرده شده، بلکه مسئله بینایی است.

امتحان یعنی آگاه شدن از وضعیت فرد امتحان شده، و آزمودن او به جهت اطلاع از وضعیت واقعی اش و پی بردن به حقیقت او.

به علاوه خداوند سبحان و متعال خلق را برای هدفی والا آفریده است: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾^۱ (و جن و انسان را نیافریدم مگر برای اینکه مرا عبادت کنند). مقصود از عبادت، شناخت و معرفت است.

... از جمیل بن دَرَّاج نقل شده است: از امام صادق علیه السلام درباره معنای فرموده حق تعالی ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ سؤال کردم. حضرت فرمودند: «آن‌ها را خلق کرد تا عبادت کنند.» عرض کردم: گروه خاصی را یا همه را؟ فرمودند: «خیر، بلکه همه را.»^۲

و برای مخلوقات خود راه‌های رسیدن به دانش را با حجت‌های پنهان و آشکار، و شواهد واضح، و بیّنات مشخص نمود، و آن‌ها را با استعدادها و توانایی‌هایی یاری فرمود، و آن‌ها را به این حقیقت رهنمون ساخت که شناخت او تنها از طریق شناخت جانشینانش علیهم السلام و اطاعت و تسلیم شدن به آن‌ها حاصل می‌شود؛ چرا که اینان همان صورتی هستند که خداوند به وسیله آن‌ها با خلقش روبه‌رو شده است. پس مخلوقات را با آن‌ها امتحان نمود؛ بنابراین هرکس آنان را تصدیق کند و به آن‌ها لبیک بگوید، توحید و دانش را تصدیق کرده، و برترین و کامل‌ترین پاداش را خواهد داشت، و هرکس آن‌ها را انکار، و ولایتشان را تکذیب کند، به‌راستی ناامید و فرومایه خواهد شد.

استعلام و کسب اطلاع خداوند متعال از حال بندگان خود از طریق امتحان آن‌ها به این دلیل نبوده است که او از واقعیت حال آن‌ها و آزمون آن‌ها آگاه نبوده - خداوند بسی برتر و بالاتر از چنین نسبت‌هایی است - بلکه هدف او از امتحان این بوده که انسان را بر واقعیت حال و وضع خودش آگاه نماید، تا در برابر خدا عذر و بهانه‌ای نداشته باشد، و حجت بالغه و رسا

۱. ذاریات، ۵۶.

۲. علل الشرائع، صدوق، ج ۱ ص ۱۴.

تنها از آن خداوند باشد.

امتحانی که در پیدایش نخستین انجام شد یعنی در عالم ذر- امتحانی جامع برای همه آن‌ها بود؛ بنابراین همه نفس‌های انسانی آسمانی را شامل شد؛ گویی خداوند تبارک و تعالی همه آن‌ها را در یک موقعیت قرار داد، سپس از آن‌ها پرسید: آیا من پروردگار شما نیستم؟ ولی سرعت پاسخ‌گویی آن‌ها متفاوت بود و بر اساس همین تفاوت، فضل و برتری میان آن‌ها در درجات نزدیکی و برتری برخی نسبت به یکدیگر ایجاد شد، و انتخاب فرستادگان، پیامبران، امامان و مؤمنان به آن‌ها و ... صورت پذیرفت؛ و خداوند آن‌ها را بر خودشان گواه گرفت، و از آن‌ها پیمان گرفت.

در این فصل از این پژوهش به‌طور کامل به این مسئله خواهیم پرداخت.

مبحث اول: دیدگاه‌های مطرح‌شده در خصوص امتحان ذر و بررسی آن‌ها

در این مبحث، به بیان نظرات و دیدگاه‌های گفته‌شده در خصوص امتحانی که در عالم ذر انجام شده، بررسی آن‌ها، بیان دیدگاه صحیحی که با متن دینی مطابقت دارد، و مسائل مرتبط با آن خواهیم پرداخت.

نظرات گفته‌شده در رابطه با امتحان بنی‌آدم در عالم ذر

حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ﴾^۱ (و به یاد آر هنگامی را که پروردگار تو از پشت فرزندان آدم ذریه آن‌ها را برگرفت و آنان را بر نفس‌هایشان گواه ساخت که آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: بلی، ما گواهی می‌دهیم؛ تا در روز قیامت

نگوید ما از این [امر] بی‌خبر بودیم). همین یک متن قرآنی به‌تنهایی- برای اثبات امتحان انجام‌شده در عالم ذر و گرفتن عهد و پیمان کافی است؛ و روایاتی که این آیه را به‌روشنی و بدون هیچ ابهامی تفسیر کرده‌اند، واقعیت امتحانی را که این آیه کریم درباره‌اش سخن گفته است تبیین می‌کنند.

با وجود صریح و روشن بودن [این آیه] و دیگر آیات واردشده در بیان گرفتن عهد و میثاق از بنی آدم در عالم ذر، عده‌ای [از علما] دچار اختلاف شده‌اند و گفته‌هایشان در اقرار و اعتراف به این واقعیت قطعی، پراکنده و ازهم‌گسیخته است.

بعد از تقدیم اختلاف مفسران، متکلمان و دیگران، در خصوص اثبات وجود عالم ذر، در اینجا نیز مشابه آنچه پیش‌تر تقدیم شد، در رابطه با به‌انجام‌رسیدن امتحان در عالم ذر یا به‌انجام‌نرسیدنش، دچار اختلاف شده‌اند؛ و اینکه آیا آن امتحان، یک امتحان واقعی بوده است یا خیر؟ و آیا همه را شامل شده است یا فقط عده‌ای را؟ و به این ترتیب گفته‌های آن‌ها در این خصوص چندگانه و متعدد شده است.

با مراجعه به سخنان آن‌ها، می‌توان گفت دیدگاه‌های مطرح‌شده در خصوص امتحان عالم ذر عبارت‌اند از:

دیدگاه اول: انکار وجود امتحان در عالم ذر

و اینکه آنچه آیات و روایات اشاره کرده‌اند [در واقع] امتحان در عالم دنیا بوده است. هرکس به آفریده‌های خداوند و خلقت عالی و بی‌نظیرش دقت کند، وجود خدا را در درون خودش تصدیق می‌کند و می‌گوید: البته که خدا وجود دارد؛ زیرا خلقت به خالق دلالت می‌کند، و بنی آدم بر اساس فطرتی به دنیا آمده‌اند که قابلیت شناخت و معرفت را در خود دارد؛ و آنچه در این آیه آمده فقط به‌صورت مجاز و کنایه بوده است. بنابراین هیچ امتحانی در عالم ذر وجود نداشته است؛ زیرا اگر چنین بود ما آن را فراموش نمی‌کردیم.

آن‌ها با مجموعه‌ای از اشکالات، به کسانی که می‌گویند امتحان در عالم ذر بر بنی آدم جاری شده است اشکال وارد کرده‌اند، و متون [دینی] را به طریقی که با مذهب و روش خودشان سازگار باشد تأویل، و ادعا کرده‌اند آیات، در مقام تشبیه و تمثیل هستند؛ همچنین بر کسانی که می‌گویند این امتحان در عالم ذر رخ داده است نیز اشکال وارد کرده‌اند.

این همان دیدگاهی است که معتزله مطرح کرده‌اند؛ همان طور که گفته‌های آن‌ها قبلاً نقل شد و مورد نقد و بررسی قرار گرفت. دیگران نیز با وجود تعبیرها و اصطلاحات کلامی متفاوت، به همین معنا قائل هستند. سخنان برخی از آن‌ها را نقل می‌کنیم:

- زمخشری:

«این گفتهٔ پروردگار «ألسنت بربکم؟ قالوا بلی شهدنا» از باب تشبیه و «تخیل»^۱ گفته شده است؛ و معنایش این است که پروردگار برای آن‌ها شواهدی از ربوبیت و یکتایی خودش قرار داد، و عقل و بینشی را که در وجودشان نهادینده کرده بود و به‌عنوان شاخصی برای تمایز میان گمراهی و هدایت قرار داده بود، بر این شواهد، گواهی و شهادت داد؛ گویی آن‌ها را بر خودشان و نفسشان گواه ساخته و از آن‌ها اقرار گرفته و به آن‌ها فرموده بود: آیا من پروردگار شما نیستم؟! و گویی آن‌ها گفتند: آری، تو پروردگار ما هستی، ما بر نفس خود شهادت می‌دهیم و به یکتایی تو اقرار می‌کنیم.»^۲

- سید مرتضی:

«خداوند متعال مخلوقات را آفرید، و آفریده‌ها را ترکیب کرد، و نشانه‌ها و شواهد، و پندها و عبرت‌ها را در نفس خودشان و به صورت‌های دیگر به آن‌ها نشان داد، تا شخص مشاهده‌کننده‌ای را که با تفکر و تأمل در این شواهد و عبرت‌ها می‌نگرد، به شناخت خداوند،

۱. تخیل (علم بدیع): در لغت به معنی به‌خیال انداختن یا خیال‌انگیزی است و در اصطلاح ادب و بلاغت، گونه‌ای خاص یا هرگونه تصرفات خیالی و شاعرانه در معانی است که نتیجهٔ آن برانگیختن خیال در خوانندگان و شنوندگان است. تخیل به مدد صنایع ادبی صورت می‌گیرد و دارای معانی خاص و عام است. (مترجم، منبع: سایت ویکی‌فقه)

۲. تفسیر الکشاف، زمخشری، ج ۲ ص ۱۳۹.

پروردگاری او، یگانگی او، وجوب عبادت و اطاعتش هدایت کند. جایز است این شواهد و عبرت‌ها در تسخیر خداوند باشند و حاصل شدن این شواهد و قراین و عبرت‌هایی که به آنچه ذکر کردیم دلالت می‌کنند، اقراری از آن‌ها بر یگانگی و وجوب عبادتش و... هستند.»^۱

بیضاوی،^۲ شیخ مفید،^۳ شیخ طبرسی،^۴ فتح‌الله کاشانی،^۵ فیض کاشانی^۶ و دیگران نیز سخنانی با همین مضمون گفته‌اند.

این سخنان آن‌ها نشان‌دهنده اعتقادشان در خصوص انکار وقوع امتحان به صورت واقعی- در عالم ذر است، که این خود نتیجه‌ای از قائل بودن به عدم وجود عالم ذر است.

در پاسخ به آن باید گفت:

۱. این آیه کریم در مقام بیان یک رویداد واقعی حقیقی، قبل از پیدایش دنیاست. آیه ﴿إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ﴾ (آن هنگام که پروردگارت برگرفت) شرایطی را بیان می‌فرماید که عمل «برگرفتن» در آن به انجام رسیده و برای تمام بنی‌آدم وجود داشته و جاری شده است؛ کما اینکه آیه به صراحت وجود خطابه‌ای از طرف پروردگار به «ذر» (أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ: آیا من پروردگار شما نیستم) و پاسخ واقعی از سوی آن‌ها (بله)، و گواه‌گرفتن آن‌ها بر خودشان (نفسشان)، و

۱. رسائل الشریف المرتضی، ج ۱ ص ۱۱۳.

۲. أنوار التنزیل وأسرار التأویل معروف به تفسیر بیضاوی، ج ۳ ص ۴۱.

۳. تفسیر القرآن المجید، مؤلف: شیخ مفید، پژوهش: سید محمد علی آیازی، چاپ اول، ۱۴۲۴ق / ۱۳۸۲ش، چاپخانه: مطبوعات دفتر رسانه‌های اسلامی، ناشر: بنیاد بوستان کتاب قم (مرکز انتشارات دفتر رسانه‌های اسلامی)، ص ۲۲۲؛ والمسائل السروریة، مفید، ص ۴۸.

۴. تفسیر جوامع الجامع، شیخ طبرسی، تأیید توسط: بنیاد نشر اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۸ق، ناشر: بنیاد انتشارات اسلامی وابسته به گروه مدرسین در قم مشرفه، ج ۱، ص ۷۱۹.

۵. زبدة التفاسیر، ملا فتح‌الله کاشانی، تحقیق: بنیاد دانش، چاپ اول، ۱۴۲۳ق، مطبوعات: پاسدار اسلام، ناشر: بنیاد دانش اسلامی، قم، ایران، ج ۲ ص ۶۳۳.

۶. التفسیر الاصفی، فیض کاشانی، ج ۱ ص ۴۱۱.

شاهد گرفتن بر آن‌ها، و نپذیرفتن عذر و بهانه‌تراشی را از سوی آن‌ها به بهانه سهل‌انگاری یا شرک والدین- نشان می‌دهد. این، نشان‌دهنده وجود گفت‌وگویی است که به‌طور حقیقی صورت گرفته است. این معنایی است که بسیاری از روایات بر آن دلالت کرده‌اند؛ به‌طوری که پذیرفتن آن اجتناب‌ناپذیر است.

از سوی دیگر، هیچ شاهد یا روایتی وجود ندارد که نشان دهد گفتمان در این آیه به‌صورت تشبیه و تمثیل است. همچنین در این آیه هیچ اشاره‌ای به تمثیل یا تشبیه وجود ندارد تا معنایی که آن‌ها بیان کرده‌اند، از آن برداشت شود.

۲. این دیدگاه مبتنی بر نفی وجود عالم ذر به‌صورت واقعی است، و اینکه وجود انسان و امتحان، منحصر به عالم دنیاست و هیچ وجودی برای امتحان در غیر از این دنیا وجود ندارد؛ به این ترتیب محقق درمی‌یابد تفسیر آن‌ها از این آیه منطبق بر عالم دنیاست؛ [در حالی که] ما پیش‌تر با شواهد قطعی، وجود عالم ذر و وجود امتحان به‌شکل حقیقی و واقعی در آن را اثبات کرده‌ایم، و نیز ثابت کردیم وجود انسان در عالم ذر مقدم بر وجودش در دنیاست.

۳. به نظر سید مرتضی آنچه اتفاق افتاده است، بررسی عبرت‌ها و شواهد بوده، و واژه عبرت‌ها نشان می‌دهد رویدادهایی وجود داشته‌اند که قبلاً رخ داده‌اند و از آن‌ها پند و اندرز گرفته شده است و آن حوادث نیز باید یک امتحان بوده باشند؛ در غیر این صورت چرا آن‌ها باید اتفاق می‌افتادند؟ آیا این اتفاقات بیهوده رخ می‌دهند؟! چراکه معروف است پندها و عبرت‌ها، از یک امتحان قبلی که برای افرادی رخ داده است برگرفته می‌شوند، و افراد ناظر بعد از آن‌ها از این وقایع، پندها و عبرت‌ها را درمی‌یابند. وی در اینجا دچار سردرگمی شده و دو عالم (عالم ذر و عالم دنیا، یا ملک و ملکوت) را یک عالم فرض می‌گیرد؛ گویی همین عالم بوده است، در حالی که ملکوت غیر از ملک است؛ و به همین دلیل، پژوهشگر متعجب خواهد بود از اینکه می‌بیند چگونه سید مرتضی آوردن آن شواهد دال بر وجود عوالم دیگر غیر از عالم دنیا و ماده را نادیده گرفته است!

این گفته صرفاً یک برداشت بر اساس حدس و گمان است و هیچ دلیلی برایش وجود ندارد؛ بلکه دلیل برخلاف آن وجود دارد.

دیدگاه دوم: سؤال و جواب در این آیه مبارک یا عهد ذکرشده

این عهد، عهد و پیمانی فطری بوده است، و هریک از ما هنوز اثرات آن را در اعماق روح خود احساس می‌کنیم؛ و همان طور که روان‌شناسان از آن به‌عنوان «احساس مذهبی» تعبیر می‌کنند، یکی از احساسات اصلی در ناخودآگاه فرد است. این احساس، انسان را در طول تاریخ بشری به «مسیر» شناخت خدا می‌کشاند، و با وجود این احساس یا سرشت نمی‌توان بهانه‌تراشی کرد که پدران ما بت‌پرست بوده‌اند و ما نیز دنباله‌رو آن‌ها بوده‌ایم! همان سرشتی که خدا مردم را بر آن سرشته است.^۱

در پاسخ باید گفت:

این دیدگاه، امتحان را به سرشت (فطرت) ارجاع می‌دهد؛ با این دید که مقصود از عالم ذر، عالم استعداد و شایستگی‌هاست، و عهد گرفته‌شده نیز عهد فطرت، تکوین ایجاد کردن و شکل‌گیری و آفرینش است؛ بنابراین هنگام خروج بنی‌آدم از پشت پدرانشان به رحم مادران، در حالی که نطفه‌هایی بوده‌اند که از ذراتی کوچک فراتر نمی‌رفتند، خداوند استعداد و آمادگی پذیرش حقیقت توحیدی را به آن‌ها عطا فرمود، و آن راز الهی را به‌صورت یک احساس درونی در ذات و سرشت آن‌ها نهادینه فرمود؛ همان طور که آن را به‌صورت یک واقعیت خودآگاهانه در ذهن و افکار آن‌ها به ودیعه سپرد. بر این اساس، همه انسان‌ها روح توحید را با خود حمل می‌کنند، و آنچه خداوند در عهد و میثاق از آن‌ها گرفت یا از آن‌ها پرسید «آیا من پروردگار شما نیستم؟» به زبان تکوین و آفرینش بود، و آنچه آن‌ها پاسخ دادند نیز با همان زبان بود؛ از این رو هیچ موجودیتی برای امتحان ذر باقی نمی‌ماند.

۱. الأمثل فی تفسیر کتاب الله المنزل؛ شیخ ناصر مکارم شیرازی، ج ۵ ص ۲۹۰.

فطرت در حقیقت (همان طور که قبلاً توضیح داده شد)، انعکاس نور و تأثیر روح ایمان و روح القدس در نفس انسانی است، و حقیقتی است که نفس انسانی را برای رسیدن به بالاترین جایگاه انسانی ممکن ترغیب می‌کند. پس سرشت یا فطرت، یکی از تأثیرات روح است و عاملی است که نفس را به توحید و ترقی به سوی ملکوت و عالم ارواح و به سوی بالاترین مقام انسانی در آسمان عقل سوق می‌دهد.^۱ این [سرشت] در وجود نفس و قبل از امتحان ذر وجود داشته است؛ زیرا همان طور که این آیه اشاره می‌کند امتحان ذر پس از آفرینش نفس صورت گرفته است.

پس این [برداشت] از آنچه در سؤال گفته شده و گفتن «بله» و گواهی‌گرفتنی که در امتحان نفس انسانی در عالم ذر رخ داده، از کجا آمده است؟ در اینکه «آن‌ها گفتند بله» نشانه روشن و صریحی از به حرف درآوردن نفس و سخن گفتن آن‌ها وجود دارد، نه آن‌گونه که برخی تصور کرده‌اند مقصود از سخن گفتن، استعداد فطری بوده است؛ چراکه توانایی و قابلیت سخن گفتن، چیزی غیر از خود سخن گفتن است؛ در حالی که این آیه بیان می‌کند آن‌ها [واقعاً] سخن گفته‌اند، و میان «توانایی و استعداد» و «عمل» تفاوت وجود دارد؛ توانایی و استعداد مقدم بر عمل است، نه خود عمل.

برخی روایات نقل شده اشاره دارند بر اینکه خداوند سبحان فطرت را در نفس‌های بنی آدم به ودیعه نهاد. عده‌ای از این روایات چنین برداشت کرده‌اند امتحان، مطابق سرشت، قابلیت و استعداد بوده است؛ ولی باید توجه داشت این برداشت، با روایاتی که وجود امتحان را به صورت پرسش و پاسخ ثابت می‌کنند منافاتی ندارد؛ از هر کدام، دلالت خاص خودش گرفته می‌شود.

چه بسا کسی که این سخن را گفته است می‌خواسته از گرفتاری اشکالاتی که منکران عالم ذر و گرفتن عهد و میثاق مطرح کرده‌اند خلاص شود؛ بنابراین او به سخنی متوسل شده

که با آنچه باید به آن پایبند باشد مغایرت داشته است.

دیدگاه سوم: این امتحان در عالم ذر انجام شد، ولی نه برای همه

این امتحان در عالم ذر انجام شد، ولی برای همه اجرا نشد؛ بلکه فقط برای بعضی انجام شد، و این عده کسانی هستند که در عالم ذر خلق شده‌اند؛ زیرا همه در آن عالم خلق نشده‌اند. بنابراین امتحان در عالم ذر فقط مربوط به افرادی بوده است که خداوند آن‌ها را خلق کرد و پس از تکمیل عقلشان از آن‌ها گواه گرفت، و آن‌ها پاسخ دادند (بله)، و امروز نیز آن‌ها آن را به یاد می‌آورند و از آن غافل نمی‌شوند؛ و این به‌طور کلی در همه افراد عاقل وجود ندارد.^۱

در پاسخ می‌گوییم:

چه بسا کسی که به این دیدگاه یعنی امتحان ذر به عده‌ای خاص یعنی عاقلان محدود بوده است. اعتقاد دارد، به این دلیل بوده که او چنین فهمیده است که همه کسانی که گفتند «بله» مؤمن بوده و در ساحت رضایت خداوند بوده‌اند؛ بنابراین از این آیه چنین برداشت کرده که «بله» به‌معنای امتحانی برای لیبک‌گویان بوده است، و آن‌ها مؤمنان هستند، و جز آن افراد برگزیده کسی در این مقام و جایگاه نبوده است. به این ترتیب دیگران، از افرادی که از آن جایگاه و موقعیت برخوردار هستند نبوده‌اند؛ زیرا حال و روز امروز آن‌ها نشان می‌دهد آن‌ها «بله» نگفته‌اند و از جمله افراد ضمن امتحان «ذر» نبوده‌اند.

اما او به آیات دیگری که در مقام یادآوری امتحان در عالم ذر هستند توجه نکرده است؛ همانند این سخن حق تعالی: ﴿وَمَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ وَإِنْ وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ﴾^۲ (و بیشتر آن‌ها را در عهد استوار ندیدیم؛ بلکه بیشترشان را عهدشکن و فاسق یافتیم) و نیز

۱. التبیان فی تفسیر القرآن؛ شیخ طوسی تحقیق؛ پژوهش و تصحیح: احمد حبیب قصیر عاملی، چاپ اول، ۱۴۰۹ق، چاپخانه: بنیاد انتشارات اسلامی، ناشر: دفتر انتشارات اسلامی، ج ۵ ص ۲۷.

۲. اعراف، ۱۰۲.

﴿وَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا﴾^۱ (ولی آنان بر آن نبودند که ایمان بیاورند). همچنین متون روایی که آیه میثاق را تفسیر کرده‌اند، به وجود همه در امتحان ذر اشاره کرده‌اند.

در این دیدگاه، «دلیل» بدون هیچ تخصیص دهنده متصل یا منفصلی، تخصیص داده شده،^۲ و حال آنکه دلیل بر خلاف آن موجود است.

دیدگاه چهارم: امتحان فقط برای عده‌ای جاری شده است

امتحان برای بعضی جاری شده است، نه همه؛ و آن‌ها کسانی هستند که در ذر خلق شده‌اند، و این [امتحان] همه افراد را شامل نمی‌شود؛ زیرا همه در عالم ذر خلق نشده‌اند؛ بلکه منظور خداوند متعال فقط همان عده از فرزندان آدم بوده است؛ کسانی که آن‌ها را آفرید و عقلشان را کامل کرد، و از آن‌ها برای شناخت خودش و آنچه از اطاعت او لازم است اقرار گرفت، و آن‌ها اقرار کردند؛ و خداوند آن‌ها را بر خودشان گواه گرفت. بنابراین همه وارد آن [امتحان] نشدند. به این ترتیب نه مؤمنان و نه فرزندان مستقیم آدم، در امتحان وارد نشده‌اند.

اما اینکه مؤمن وارد این امتحان نشده، به این دلیل بوده که خداوند متعال بیان فرموده است این کسانی که عهدشان گرفته شده، اجدادی مشرک داشته‌اند. حق تعالی بعد از آیه عهد فرموده است: ﴿أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ﴾^۳ (یا نگویند که پدران ما پیش‌تر مشرک بودند و ما هم فرزندان بعد از آن‌ها بودیم، آیا به عمل زشت اهل باطل ما را به هلاکت می‌رسانی؟!). در حالی که مؤمن راه مشرکان را نمی‌پیماید، پس چنین عذر و بهانه‌ای نمی‌آورد؛ و این یعنی عهد و پیمان از او گرفته نشده

۱. یونس، ۱۳.

۲. تخصیص به معنی خارج کردن خاص از حکم عام و اختصاص دادن کسی به چیزی است تخصیص به متصل، یعنی تخصیص عام به وسیله دلیل خاص متصل به دلیل عام است.... تخصیص به منفصل به تخصیص عام به وسیله دلیل خاص مستقل از دلیل عام اطلاق می‌شود. (مترجم، منبع: سایت وبکی فقه)

۳. اعراف، ۱۷۳.

است.

فرزندان مستقیم آدم نیز وارد این امتحان نشدند؛ زیرا فرزندان مستقیم آدم از پشت بنی آدم گرفته نشده‌اند: ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ﴾ (هنگامی که پروردگارت از پشت بنی آدم فرزندان آنان را برگرفت)؛ این خطاب شامل آن‌ها نمی‌شود؛ چراکه آن‌ها از مخاطبان این آیه خارج شده‌اند.^۱

در پاسخ می‌گوییم:

کسی که چنین اعتقادی دارد به قسمتی از [آیات] کتاب توجه، و قسمت‌های دیگر را رها کرده است؛ زیرا این آیه وجود افرادی را ذکر کرده که «بله» گفته‌اند و قطعاً این‌ها از مؤمنان هستند؛ اگر نگوییم همه آن‌ها، دست‌کم بعضی از آن‌ها مؤمن بوده‌اند. همان طور که اگر بگوییم برگرفتن از بنی آدم به معنای برگرفتن از صلب آدم نبوده است، معتبر نیست؛ زیرا روایاتی که این آیه را تفسیر می‌کنند منظور را روشن کرده‌اند؛ اینکه برگرفتن ذریه، از آدم بوده است؛ که برخی از این روایات را پیش‌تر تقدیم کردیم.

این دیدگاه نیز همانند دیدگاه پیشین بدون هیچ تخصیص‌دهنده‌ای، تخصیصی برای عموم آیه است.

هنگامی که پژوهشگر این دیدگاه‌ها را مشاهده می‌کند، این واقعیت را درک می‌کند که قرآن چقدر از عقل مردمان به دور است، و هرکس بخواهد قرآن را بفهمد باید به اهل ذکر مراجعه کند و از آن‌ها بی‌رسد و از آن‌ها دریافت کند؛ چراکه آن‌ها کسانی هستند که با قرآن مورد خطاب قرار گرفته‌اند، و علم و تفسیر قرآن نزد آن‌ها یافت می‌شود. و آن‌ها محمد و آل محمد علیهم‌السلام هستند.

۱. تفسیر مجمع البیان؛ الشیخ الطبرسی، تحقیق و تعلیق: لجنة من العلماء والمحققین الأخصائیین، الطبعة: الأولى، سنة الطبع: ۱۴۱۵ق / ۱۹۹۵م، الناشر: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، بیروت، لبنان، ج ۴ ص ۳۹۰.

دیدگاه پنجم: دیدگاهی که «دلیل» برایش وجود دارد

پس از آنکه خداوند نفس آدم، و از او نفس حوا، و سپس نفس‌های فرزندانشان را خلق نمود، همه آن‌ها را امتحان کرد؛ پس این امتحان، آدم و تمام کسانی را که از پشت او بیرون آمدند شامل می‌شد، و [خداوند] از آنان سؤال پرسید و آن‌ها پاسخ دادند و آن‌ها را بر خودشان گواه گرفت که آیا من پروردگار شما نیستم؟ پاسخ دادند «آری» (با جزئیاتی که توضیحش خواهد آمد) و عهد و میثاق را از آن‌ها گرفت.

این امتحان در پیدایش نخستین قبل از پیدایش دنیا، و امتحانی برای نفس‌ها قبل از نزول آن‌ها به این دنیا بوده است و سپس در عالم دنیا، امتحان قبلی، تکرار می‌شود، و تفاوت میان دو امتحان همانند تفاوت میان دو پیدایش است. در اصل، منسجم و یکی هستند، ولی از نظر جزئیات با توجه به شرایطی که متناسب با هر عالم است از یکدیگر جدا می‌شوند.

این دیدگاه، آموزه نقلین است و بیشتر علمای شیعه و سنی بر این باور هستند و آیات بسیاری که اهل بیت (علیهم‌السلام) تفسیر آن‌ها را محکم کرده‌اند و نیز روایاتی که معنایشان متواتر است و هر دو گروه شیعه و سنی آن‌ها را نقل کرده‌اند، شاهد بر این دیدگاه است. ما برخی از این آیات و روایاتی را که ثابت می‌کند امتحان در عالم ذر انجام شده است ذکر می‌کنیم:

۱. حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ نَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ﴾^۱ (و به یاد آر هنگامی را که پروردگار تو از پشت فرزندان آدم ذریه آن‌ها را برگرفت و آنان را بر نفس‌هایشان گواه ساخت که آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: بلی، ما گواهی می‌دهیم؛ تا در روز قیامت نگوئید ما از این [امر] بی‌خبر بودیم).

این آیه برای اثبات امتحان در عالم ذر کافی است، و اینکه این امتحان، امتحانی بوده که

در عالم نفس‌ها همه را دربرگرفت و هیچ‌کس از این امتحان استثنا نبود، چه مؤمن و چه مشرک؛ بنابراین هیچ دلیلی وجود ندارد که ثابت کند این امتحان عده‌ای را شامل شده و عده‌ای دیگر را شامل نشده است؛ همان طور که دلیلی وجود ندارد که عده‌ای از این امتحان استثنا شده باشند و برخی دیگر نه؛ در غیر این صورت تخصیص عمومی «دلیل» (اینکه بگوییم امتحان صرفاً شامل برخی از مؤمنان یا برخی از مشرکان بوده است) بدون تخصیص دهنده متصل یا منفصل انجام شده است.

«وَأَشْهَدُهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ»: نشان می‌دهد در عالم نفس‌ها بوده و به آن صورتی که عده‌ای تصور کرده‌اند در عالم دنیا نبوده است.

«قَالُوا بَلَىٰ»: در اینجا نشانه‌ای روشن و صریح برای سخن گفتن نفس آن‌ها وجود دارد.

در نتیجه از طریق همین آیه قرآنی می‌توان امتحان خلاق در عالم ذر و عالم نفس‌ها در آسمان اول را اثبات کرد و اینکه آن امتحان، واقعی و حقیقی بوده است و همه را بدون هیچ استثنایی دربرگرفته است.

سید احمد الحسن (علیه السلام) در بیان امتحان اول می‌فرماید:

«...پس از آن، فرزندان آن دو را بیرون آورد و همگی را در امتحان اول، در عالم ذر یا عالم آنفس امتحان نمود، و این امتحان با یک پرسش بود:

﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ﴾^۱ (و به یاد آر هنگامی را که پروردگار تو از پشت فرزندان آدم ذریه آن‌ها را برگرفت و آنان را بر نفس‌هایشان گواه ساخت که آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: بلی، ما گواهی می‌دهیم؛ تا در روز قیامت نگویید ما از این [امر] بی‌خبر بودیم).

آیه روشن است: ﴿وَأَشْهَدُهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ﴾ (و ایشان را بر نفس هایشان گواه ساخت) یعنی در عالم آنفس بود. کسی که اول ببیند و بشنود و اول پاسخ دهد در این امتحان پیشی می‌گیرد و در مسابقه پیروز می‌شود.»

روایاتی که وقوع امتحان و اقرار در ذر را اثبات می‌کنند بیش از حد تواتر هستند؛ از جمله:

... اباجعفر امام باقر (علیه السلام) فرمود: «خدای تبارک و تعالی هنگامی که آفریدگان را آفرید، آبی زلال و گوارا، و نیز آبی شور و بدمزه آفرید. سپس این دو آب را با هم آمیخت. خداوند مقداری گل از سطح زمین برداشت و آن را به شدت مالید و ورز داد. سپس به اصحاب یمین در حالی که آنان همچون ذره حرکت می‌کردند فرمود: در صلح و آرامش به بهشت بروید. و به اصحاب شمال نیز گفت: به آتش بروید و هیچ باکی ندارم. سپس فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: بله، گواهی دادیم؛ تا در روز قیامت نگویید ما از این بی‌خبر بودیم. سپس از پیامبران عهد و پیمان گرفت و فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم؟ و آیا این محمد، فرستاده من و این علی، امیر مؤمنان نیست؟ گفتند: بله. پس پیامبری برای آنان ثابت شد؛ و از اولوالعزم پیمان گرفت که من پروردگار شما هستم، و محمد، فرستاده من و علی، امیر مؤمنان و اوصیای پس از او، اولیای امر و خزائن علم من هستند.»^۱

اباجعفر محمد بن علی (علیه السلام) فرمود: پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «... هنگامی که خداوند آدم (علیه السلام) را آفرید فرزندان او را از پشتش همچون «ذرات» خارج ساخت. [پیامبر] فرمود: از آن‌ها میثاق گرفت و فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری. [پیامبر] فرمود: پس آن‌ها را بر نفسشان گواه گرفت ...»^۲

... از اباعبدالله امام صادق (علیه السلام) درباره کلام خدای عزوجل: ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِن بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ قَالُوا بَلَىٰ...﴾ تا آخر آیه، فرمود: «خداوند نسل

۱. کافی، شیخ کلینی، ج ۲ ص ۸.

۲. تفسیر فرات کوفی، ص ۱۴۸.

آدم را از پشت (صلب) او تا روز قیامت بیرون آورد. آنان همچون «ذره» بیرون آمدند. پس خودش را به آنان شناساند و آنان را با خودش آشنا ساخت؛ و اگر چنین نمی‌شد کسی پروردگار خود را نمی‌شناخت. سپس فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: بله. فرمود: و آیا محمد بنده و فرستاده من و علی امیر مؤمنان، خلیفه و امین من نیست؟...»^۱

اهل سنت نیز اخبار بسیاری برای اثبات و بیان وقوع امتحان در عالم ذر نقل کرده‌اند که از حد تواتر فراتر رفته است؛ از جمله:

... ابن عباس می‌گوید: «هنگامی که خداوند آدم (علیه السلام) را آفرید از او پیمان گرفت، بر پشت او مسح کشید و ذریه او را همانند ذره بیرون آورد، و اجل و روزی و مصیبت‌های آنها را برایشان نوشت، (و آنان را بر نفس‌هایشان گواه گرفت که آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند آری.)»^۲

.... ابن عباس در خصوص این آیه ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ﴾ گفت: «خداوند آدم را خلق نمود؛ سپس فرزندان او را همچون ذرات از پشتش خارج ساخت و به آنها فرمود: پروردگار شما کیست؟ گفتند: الله پروردگار ماست. سپس آنها را به صلب آدم بازگرداند تا هرکس که از او پیمان گرفته شد متولد شود، و تا روز قیامت آنها نه اضافه می‌شوند و نه کم.»^۳

این‌ها برخی از روایاتی بودند که ثابت می‌کنند منظور از این آیه، امتحان «ذر» در عالم نفس‌ها بوده است، و در مباحث گذشته نیز بسیاری از روایات تقدیم حضور شد.

۱. تفسیر فرات کوفی، فرات بن ابراهیم الکوفی، تحقیق: محمد الکاظم، چاپ اول، ۱۴۱۰ق/ ۱۹۹۰م، انتشارات:

مؤسسه چاپ و نشر تابع وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ص ۱۴۹.

۲. جامع البیان عن تأویل آی القرآن، محمد بن جریر طبری، تقدیم: شیخ خلیل المیس، کنترل، اسناد و تولید: صدقی

جمیل العطار، ۱۴۱۵ق/ ۱۹۹۵م، چاپخانه و نشر: دار الفکر برای چاپ و نشر و توزیع، بیروت، لبنان، ۹ ص ۱۴۹.

۳. تفسیر القرآن العظیم (تفسیر ابن ابی‌حاتم)، ابن ابی‌حاتم رازی، تحقیق: أسعد محمد الطیب، چاپخانه و نشر:

دارالفکر برای چاپ و نشر و توزیع، ج ۵، ص ۱۶۱۴.

۲. ﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾^۱ (اوست که شما را آفرید؛ پس گروهی از شما کافرند، و برخی مؤمن، و خدا به آنچه انجام می‌دهید بیناست).

خداوند هنگامی که در عالم ذر از آن‌ها امتحان گرفت و پیمانشان را ستاند، از ایمان و کفر آن‌ها آگاه شد. آگاهی خداوند از وضعیت آن‌ها زمانی صورت پذیرفت که آن‌ها را در عالم نفس‌ها آفرید و در آن عالم آن‌ها را آزمود؛ و این همان معنایی است که روایات نقل شده به آن دلالت دارند.

از حسین بن نعیم صحاف روایت شده است که می‌گوید: از امام صادق (علیه السلام) درباره این آیه ﴿فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ﴾ (عده‌ای از شما کافر هستند و عده‌ای مؤمن) سؤال کردم: ایشان فرمودند: «خداوند ایمان آن‌ها را با اقرار به ولایت ما، و کفر آن‌ها را با ترک ولایت ما روزی که از آن‌ها در عالم ذر میثاق گرفت. شناخت...»^۲

۳. این سخن حق تعالی: ﴿هَذَا نَذِيرٌ مِنَ النُّذُرِ الْأُولَى﴾^۳ (این بیم‌دهنده‌ای از بیم‌دهندگان نخستین است).

این آیه بیانگر وجود بیم‌دهندگان در مرحله‌ای قبل از عالم دنیاست، که از آن به «اولی: نخستین» تعبیر شده است؛ یعنی «پیدایش نخستین»، و در آن دنیا، حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) از نخستین بیم‌دهندگان بوده است. این آیه را نمی‌توان به عالم دنیا تفسیر کرد؛ زیرا در این دنیا محمد (صلی الله علیه و آله) آخرین پیامبر بیم‌دهنده بوده است، در حالی که آیه می‌فرماید «نخستین». بنابراین محمد از نخستین بیم‌دهندگان در پیدایش نخستین و عالم ذر بوده است، اما در این دنیا

۱. تغابن، ۲.

۲. تفسیر قمی، علی بن ابراهیم قمی، ویرایش، توضیح و تقدیم: سید طیب موسوی جزائری، چاپ سوم، صفر ۱۴۰۴ق، ناشر: مؤسسه دارالکتب جهت چاپ و نشر قم، ایران، ج ۲ ص ۳۷۱.

۳. نجم، ۵۶.

آخرین پیامبر بود.

... علی بن اسباط از علی بن معمر و او از پدرش نقل می‌کند؛ می‌گوید: از امام صادق (علیه السلام) درباره این سخن خداوند سؤال کردم: ﴿هَذَا نَذِيرٌ مِنَ النَّذْرِ الْأُولَى﴾ حضرت فرمود: «وقتی خداوند تبارک و تعالی در عالم نخستین ذر، خلق را به صورت ذرات کوچک آفرید آن‌ها را در برابر خود در صف‌هایی نگاه داشت و محمد (صلی الله علیه و آله) را برانگیخت. عده‌ای به ایشان ایمان آوردند و عده‌ای انکارش کردند. پس خداوند متعال فرمود: «این [پیامبر] بیم‌دهنده‌ای از نخستین بیم‌دهندگان است» یعنی منظور محمد (صلی الله علیه و آله) است که در عالم نخستین ذر مردم را به خداوند عزوجل دعوت نمود.»^۱

پس ایمان این گروه و انکار دیگران، در امتحانی که در عالم ذر جریان داشت واقع شد.

ما به همین مقدار از متون دینی که وقوع امتحان را در عالم ذر اثبات می‌کنند بسنده می‌کنیم، و بسیاری از آن‌ها در [مبحث] اثبات عالم ذر و مباحث قبلی نقل شده‌اند.

به این ترتیب روشن می‌شود «شواهد» واضح، محکم و الزام‌آور هستند و با توجه به آن‌ها باید به این گفته اقرار و اعتراف کنیم که امتحان در عالم ذر انجام شده است، و به سخن درآوردن نفس‌های بنی‌آدم، و گرفتن عهد و پیمان به صورت عملی و واقعی، صورت پذیرفته است، نه به صورت تقدیری و تمثیل.

چه بسا ممکن است عده‌ای اشکال گرفته، بگویند: وضعیت «ذریه» در عالم ذر مثل وضعیت کودکان در این دنیا است؛ پس آن‌ها مکلف نبوده‌اند؛ بنابراین چگونه می‌توان تکلیفی بر عهده آن‌ها گذاشت و از آن‌ها امتحان گرفت؟^۲

پاسخ:

۱. البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۵ ص ۲۱۰.

۲. مفاتیح‌الغیب، فخر رازی، ج ۱۵ ص ۳۹۹، وأجوبة المسائل المهنائية؛ علامة حلی، ۱۴۰۱ق، مطبوعات خیام، قم،

این شبهه زاده این برداشت است که ذر به معنای «موجودات ریز کوچک» یا آن گونه که در برخی از معانی لغوی آن ذکر شده، به معنای «مورچه‌های ریز» است، و اگر ریز باشد ادراک آن نیز مثل آگاهی یک کودک، ضعیف است؛ و از آنجا که بر عهده کودک تکلیفی گذاشته نمی‌شود و قلم به دلیل ضعیف ادراک از وی برداشته شده است، وضعیت فرزندان آدم در عالم ذر نیز این چنین بوده است.

همان طور که گفته شده معنای ذر، مورچه‌های کوچک است؛ همان طور نیز گفته‌اند معنای آن «توزیع» یعنی «توزیع و پراکندن ذریه» نیز می‌شود؛ بنابراین چرا شما به یک معنا توجه، و از معنای دیگر چشم‌پوشی می‌کنید؟

حتی اگر این‌ها ذره‌هایی کوچک هم بوده باشند، این مانع از آن نمی‌شود که عاقل و مکلف باشند؛ زیرا اگر موجودات در عالم ذر عاقل نبوده، و وضعیت آن‌ها همچون کودکان بوده باشد، این یک عیب و نقص خواهد بود که [خداوند] حکیم تکلیفی بر آن‌ها واجب و آن‌ها را وارد امتحان کند و از آن‌ها عهد و پیمان و میثاق بگیرد. خداوند متعال فقط افراد خردمند آگاه را مکلف می‌کند و فقط کسانی را که گفتمان را درک می‌کنند مخاطب قرار می‌دهد؛ از این رو، هر کس در عالم ذر در مقام خطاب قرار گرفته و از او امتحان گرفته شده و گروهی از آن‌ها اقرار و گروهی دیگر انکار کردند عاقل و آگاه بوده است؛ زیرا اگر چنین خصوصیتی نداشته باشند نمی‌توان آن‌ها را مخاطب قرار داد، و چنین شخصی نه می‌توانسته اقرار کند و نه انکار؛ و پیمان و میثاق و گواهی از چنین شخصی گرفته نمی‌شود، و او بر خودش گواه گرفته نمی‌شود، و ملائکه و ...

اما آیه صریح قرآن کریم بیان می‌فرماید خداوند، عهد و میثاق را از آن‌ها گرفته و آنان را بر خودشان و نتیجه امتحانی که به دست آورده‌اند گواه ساخته است؛ و این یعنی آن‌ها خردمند و آگاه بوده‌اند و خداوند با اعطای توانایی‌هایی بر آن‌ها منت نهاده بوده است که باعث می‌شده آن‌ها برای ورود و شرکت در امتحان در عالم ذر واجد شرایط شوند. آن‌ها خردمند، بالغ و آگاه بوده‌اند، و به این ترتیب مکلف بوده‌اند؛ و مکلف، همانند کودک نیست.

بنابراین، قیاس آن‌ها، قیاسی مع الفارق است؛ و چه بسا در اینجا به دلیل نبودن «وجه شبه» که قیاس با آن انجام می‌گیرد، اصلاً قیاسی صحیح نباشد.

برخی احادیث به صراحت بیان داشته‌اند مخلوقات در عالم ذر، عاقل و آگاه بوده‌اند و خداوند متعال به آن‌ها عقل داده است. شیخ طوسی با سند از ابوسعید خدری نقل کرده است:

... عمر بن خطاب در دوران خلافت خود به حج رفت و چون طوافش را از کنار حجرالاسود آغاز کرد بر آن دست کشید و آن را بوسید و گفت: تو را می‌بوسم در حالی که می‌دانم تو سنگی هستی که نه زبانی می‌رسانی و نه سودی؛ ولی رسول خدا تو را بسیار گرمی می‌داشت و اگر ندیده بودم که ایشان تو را می‌بوسید من تو را نمی‌بوسیدم. راوی گوید: علی بن ابی طالب علیه السلام که در میان حاجیان بود فرمود: «البته که چنین است؛ به خدا سوگند او هم زبان می‌رساند و هم سود.» عمر گفت: ای ابوالحسن، از چه رو چنین می‌گویی؟ [امام] فرمود: «بر اساس کتاب خدای متعال.» عمر گفت: من گواهی می‌دهم تو به کتاب خداوند متعال آگاهی. اکنون بگو این سخن در کجای قرآن است. آن حضرت فرمود: «آنجا که فرموده است: «و آن هنگام که پروردگارت از پشت فرزندان آدم نسل‌ها را بیرون آورد و آن‌ها را بر خودشان گواه گرفت که آیا من پروردگارتان نیستم. گفتند: چرا، ما گواهی دادیم» و من به تو خبر می‌دهم وقتی خداوند متعال آدم را آفرید، پشت او را مسح کرد و ذریه‌اش را در هیئت مورچگانی بیرون آورد و به آنان عقل داد و مقّرر فرمود او پروردگار است و آنان بنده‌اند. آنان به پروردگاری او اقرار کردند و به بندگی خودشان گواهی دادند؛ در حالی که خداوند عزتمند می‌دانست آنان در این اعتراف در مقام‌ها و رتبه‌های مختلفی هستند. آنگاه نام بندگانش را روی پوستی نوشت و به این سنگ که در آن روز دو چشم و دو لب و یک زبان داشت فرمود: دهانت را باز کن. او دهانش را باز کرد و خداوند آن نام‌ها را در دهان او انداخت...»^۱

به این فرموده امام علیه السلام توجه کنید: «در هیئت مورچگانی، به آنان عقل داد» به این

۱. امالی، شیخ طوسی، پژوهش: واحد پژوهش‌های اسلامی، مؤسسه بعثت، چاپ اول، ۱۴۱۴ق، انتشارات اداره فرهنگ چاپ و نشر، قم، ج ۲ ص ۹۰.

معناست که نفس‌ها عاقل بودند؛ به طوری که آن‌ها پرسش را می‌فهمیدند و پاسخ را به خوبی می‌دانستند، و تکلیف بر آن‌ها جاری شد؛ حتی اگر آن‌ها همچون «ذر» - از نظر بسیاری یا کوچکی - بوده باشند.

و در روایتی دیگر آمده است: ... به نقل از ابوبصیر: به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: مرا از [عالم] «ذر» آگاه بفرما که «**خداوند** آنان را بر نفسشان گواه گرفت و [پرسید:] آیا من پروردگار شما نیستم؟ آنان گفتند: آری»، در حالی که برخی، درونشان با ظاهرسازی بیرونی‌شان تفاوت داشت. پس چگونه توانستند به پرسش «آیا پروردگار شما نیستم؟!» پاسخ دهند؟ امام (علیه السلام) فرمود: «**خداوند در آن‌ها چیزی قرار داد که چون پرسیده شوند پاسخ گویند.**»^۱ یعنی پروردگار، آن‌ها را شایسته ورود به امتحان اول در عالم ذر گرداند و به همین منظور به آن‌ها صلاحیت‌هایی مثل عقل و آگاهی و ادراک را عطا فرمود و توانایی‌ها و امکان پاسخ به سؤال و ورود به امتحان در آن عالم را به آن‌ها بخشید.

به علاوه، عالم ذر، عالمی است که نفس‌ها در آن آفریده شده‌اند، و یک جهان مادی مثل عالم دنیا نیست؛ پس در اینجا قیاس، محلی ندارد.

بنابراین، منشأ این شبهه ناشی از عدم آگاهی فرد اشکال‌گیرنده نسبت به عالم ذر است؛ و نه به این دلیل که افراد موجود در [عالم] ذر قادر به فهم و ادراک نبوده‌اند.

شبهات دیگری در خصوص امتحان و گرفتن عهد و میثاق در عالم ذر وجود دارد که قبلاً گفته، و به آن‌ها پاسخ داده‌ایم.

در نتیجه، گفتن اینکه امتحان در عالم ذر به طور واقعی رخ داده است، طبق آنچه در قرآن کریم آمده و آنچه از پیامبر و خاندانش (علیهم السلام) نقل شده، گفتاری درست است.

مبحث دوم: چگونگی امتحان ذر

پژوهشگر نمی‌تواند تنها با استناد به عقل خودش، چگونگی امتحانی را که در عالم ذر اتفاق افتاده است توضیح دهد و از جزئیات وقایع رخ داده در آن، اطلاع کامل حاصل کند؛ زیرا این مسئله از جمله امور غیب است و تحقیق درباره آن، مستلزم رجوع به کسی است که به آن‌ها آگاه باشد؛ پس هنگام جست‌وجو و تحقیق، باید به ثقلین مراجعه کنیم؛ به این دلیل که در آن امتحان جزئیاتی وجود دارد که فقط حجت‌های الهی علیهم‌السلام از آن آگاه هستند. آن‌ها همان اهل ذکر و به یادآورندگانی هستند که بدون آن‌ها دانش ما در خصوص «پیدایش» به دست فراموشی سپرده خواهد شد و هیچ‌کس بدون آن‌ها نمی‌تواند ادعا کند تنها با تکیه بر عقل خودش به آن دانش دست می‌یابد.

هنگام مراجعه به احادیث نقل شده از آن‌ها علیهم‌السلام در شرح آن امتحان، می‌توان فهمید این امتحان، شامل دو امر الهی است؛ به طوری که آزمون اول از نوع «گفتاری» بود؛ آنجا که پرسیده شد: «آیا من پروردگار شما نیستم؟» و خداوند از آن‌ها خواست پاسخ بدهند؛ و امر دوم، از نوع عملی بود؛ آن هنگام که [خداوند] آتشی برانگیخت و به آن‌ها دستور داد به آن وارد شوند و از آن‌ها خواست با ورود به آن، دستورش را به‌طور عملی گردن نهند.

برای روشن شدن، این دو موضوع را می‌توان چنین توضیح داد که هرکدام از آن‌ها عبارت بود از یک امتحان و آزمایش برای نفس‌ها. این دو موضع به صورت واقعی، و به‌طور تفصیلی، عبارت بودند از «دو امتحان» که جزئیات آن‌ها به شرح زیر است:

امتحان اول: اقرار به ربوبیت

با مراجعه به متن قرآنی، متوجه می‌شویم این امتحان در عالم ذر به‌شکلی اجمالی و کلی انجام شده، و همانند زندگی دنیوی ما حاوی جزئیات و تفصیل نبوده است. این امتحان با

اقرار به ربوبیت خدای متعال صورت پذیرفت، و سپس آنان را بر نفس هایشان گواه ساخت، و دیگر هیچ عذری به دلیل غفلت و سهل انگاری یا شرک والدین، برای بهانه تراشی باقی نماند. این همان مفهومی است که در این سخن خداوند متعال ذکر شده است: ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ * أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ﴾^۱ (و به یاد آر هنگامی را که پروردگار تو از پشت فرزندان آدم ذریه آنها را برگرفت و آنان را بر نفس هایشان گواه ساخت که آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: بلی، ما گواهی می دهیم؛ تا در روز قیامت نگوئید ما از این [امر] بی خبر بودیم * یا نگوئید: پدرانمان پیش از ما مشرک بودند، و ما فرزندان پس از آنان بودیم [و راهی جز تقلید از آنان نداشتیم و] آیا ما را به خاطر آنچه باطل گرایان انجام دادند، هلاک می کنی؟).

در اینجا پرسش هایی مطرح می شود: عبارت «گفتند بله» آیا به آن معناست که همه پاسخ دادند و هیچ کس از پاسخ دادن سر باز نزد؟ یا عده ای پاسخ دادند و برخی پاسخ ندادند؟ که در این صورت [از نظر منطقی] قضیه در اینجا «قضیه مهمله» است و قضیه مهمله نیز در قوه، «جزئی» است؛ به علاوه کسانی که پاسخ دادند آیا همه در آن واحد پاسخ دادند - این مطلب را به این شکل تنها به دلیل روشن شدن بیشتر مسئله مطرح می کنم؛ وگرنه در عالم ذر، زمان وجود ندارد؛ بلکه زمان از مختصات جهان مادی است - یا آن ها با سرعت های مختلف پاسخ گفته اند؟ به علاوه کسانی که پاسخ دادند، آیا همه آن ها با زبان و قلبشان پاسخ دادند؟ یا کسانی وجود داشتند که به صورت زبانی اقرار کردند، اما به صورت قلبی نه؟

این سؤالات از این جهت حائز اهمیت هستند که آنچه در امتحان در عالم ذر انجام شد در امتحان دوم در عالم دنیا نیز انجام می شود، و درجات ایمان و کفر و نفاق و... متفاوت است.

می‌توان گفت: کسانی که بله گفتند هم‌زمان پاسخ نگفتند؛ برخی از آن‌ها پیشی گرفتند و برخی تأخیر کردند؛ عده‌ای به زبان پاسخ دادند ولی قلباً ایمان نیاوردند؛ و بعضی نیز اصلاً پاسخ ندادند.

به این ترتیب متوجه می‌شویم عبارت «گفتند آری» عمومی نبوده است؛ یعنی این‌گونه نبوده است که همه «بله» گفته باشند؛ بلکه قضیه در اینجا غیرمسوره به کل، یا جزء است؛ به همین دلیل «مهمله» است؛ و همان‌گونه که منطق‌گرایان می‌گویند قضیه مهمله در قوه جزئیه است. گویی سخن این‌چنین بود «عده‌ای گفتند بله»، اما درباره دیگران در این آیه چیزی گفته نشده است، و ما آن را از روایاتی دریافته‌ایم که درباره امتحان و دسته‌بندی افراد به دو دسته اقرارکننده و انکارکننده، سخن گفته‌اند.

برخی از روایات نقل شده از پیامبر و خاندانش علیهم‌السلام بیان کرده‌اند پیشگام در این میدان، بهترین خلق و مولای آن‌ها محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امیر مؤمنان و فرزندان ایشان، ائمه علیهم‌السلام بوده‌اند. اقرار به پیامبری محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ولایت امیر مؤمنان و ائمه علیهم‌السلام از جمله مواد این امتحان بوده است، سپس [اقرار به] پیامبران و فرستادگان و مؤمنان، به همین ترتیب... بر حسب درجات ایمانشان.

۱. دسته‌بندی امتحان‌شوندگان به گروه‌های مختلف

می‌توان گفت وقتی این پرسش «آیا من پروردگار شما نیستم» از طرف پروردگار پرسیده شد افراد حاضر به گروه‌هایی تقسیم شدند:

دسته اول: قبل از آنکه سؤال به گوش‌هایشان برسد با «آری» پاسخ دادند؛ زیرا این عده نور را از پشت پرده‌ها دیدند. این‌ها کسانی هستند که پرده‌های نور را کنار زدند و به معدن عظمت رسیدند. این گروه بر اساس تعداد پرده‌هایی که از پشت آن‌ها نور را دیدند به چندین گروه تقسیم می‌شوند.

سید و سرور این گروه و پیروز در میدان مسابقه، بهترین مخلوق خداوند، محمد (ص) بود.

... امام صادق (علیه السلام) فرمود: از رسول خدا (ص) پرسیده شد به چه علت از همه فرزندان آدم پیش افتادی؟ فرمود: «زیرا من نخستین کسی بودم که با [گفتن] "بله" اقرار کرد؛ خدا از پیامبران پیمان گرفت و آنان را بر نفس‌هایشان گواه ساخت که مگر من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: بله؛ و در آنجا من نخستین کسی بودم که پاسخ گفتم.»^۱

... امام صادق (علیه السلام) فرمود: «بعضی از قریش به رسول خدا (ص) عرض کردند: به چه سبب از پیغمبران دیگر پیش افتادی، در حالی که در آخر و پایان آن‌ها مبعوث شدی؟ فرمود: من نخستین کسی بودم که به پروردگارم ایمان آوردم و نخستین کسی بودم که پاسخ گفتم؛ وقتی خدا از پیامبران پیمان گرفت و آنان را بر نفس‌هایشان گواه ساخت که آیا من پروردگار شما نیستم؟ من نخستین پیامبری بودم که گفتم بله؛ پس من در اقرار به خداوند عزوجل بر آن‌ها پیشی گرفتم.»^۲

در روایاتی دیگر، به همراه ایشان، علی و امامان از فرزندان (علیه السلام) پاسخ دادند؛ پس آن‌ها نیز به همراه پیامبر اعظم و با لطف خداوند متعال، افتخار پیش قدم بودن از دیگر مخلوقات را به دست آوردند.

امام صادق (علیه السلام) فرمود: «هنگامی که خداوند اراده فرمود مخلوقات را بیافریند آن‌ها را خلق کرد و در مقابل خود پراکند و به آنان فرمود «پروردگار شما کیست؟» اولین کسی که سخن آغاز نمود رسول خدا، امیرالمؤمنین و ائمه (علیهم السلام) بودند که فرمودند: «تو پروردگار ما هستی.» پس آنان را حاملان علم و دین قرار داد و به ملائکه فرمود: «اینان حاملان علم و دین من و امینان من در میان خلقم هستند و اینان مسئول [امور دین من] هستند.» سپس به بنی آدم گفت: «به ربوبیت خداوند و اطاعت و ولایت این افراد اقرار کنید.» گفتند: «پروردگارا، اقرار

۱. بصائر الدرجات، صفار، ص ۱۰۶.

۲. اصول کافی، کلینی، ج ۲ ص ۱۰.

کردیم.» آنگاه به ملائکه فرمود: «شما شاهد باشید.» ملائکه گفتند: «شهادت می‌دهیم تا آن‌ها فردا نگویند از این امر غافل بودند، یا بگویند، این پدران ما بودند که در گذشته شرک ورزیدند و ما فقط نسل بعد از آنان بودیم؛ آیا ما را به سبب گذشتگانی که بر باطل بودند هلاک می‌کنی؟!»، ای داوود [ولایت ما ائمه] در عالم میثاق بر انبیا تأکید شده است.»^۱

محمد و خاندان ایشان، سبقت‌گیرندگان در این میدان، و رستگاران در امتحان بودند؛ بنابراین آن‌ها شایسته بودند خداوند آن‌ها را حامل علم و دین کند، و آن‌ها را خزانه‌دار علم خود، مترجمان وحی خود، امانت‌داران حکمت خود، و محل نزول وحی خود قرار دهد، و بر تمام خلائق برتری بخشد، و اطاعت آن‌ها را با اطاعت خود و نافرمانی از آن‌ها را با نافرمانی خود، همراه سازد؛ سلام و صلوات خدا بر همه‌شان!

آن‌ها با متمرکز ساختن دیدگان خود به عطا و بخشش الهی، استحقاق برتر بودن را به دست آوردند. ارواح آنان به ملاً اعلیٰ تعلق پیدا کرد و به هیچ چیزی غیر از آن توجهی نکردند، و به این ترتیب آن‌ها رستگار شدند.

سپس پیامبران و فرستادگان، با تفاوت در سرعت پاسخ‌گویی و اختلاف در مرتبه، اقرار کردند.

«انبیا و فرستادگان و ائمه علیهم‌السلام جزو دسته اول هستند. آن‌ها نور را از پشت پرده‌ها دیده بودند؛ چراکه آن‌ها به چپ یا راست توجه نداشتند؛ بلکه ارواح آن‌ها به ملاً اعلیٰ آویخته بود و به آن تعلق داشت و دیدگان‌شان بر جهت فیض الهی متمرکز شده بود و از خداوند سبحان و متعال غافل نبودند. ایشان علیهم‌السلام را نیز درجاتی است؛ برخی از آن‌ها تمام وجودشان را در نگرستن به سمت فیض الهی متمرکز ساخته، و برخی از آن‌ها از این کمتر بودند. به هر یک از این بزرگان برحسب آنچه عطا کرده بودند، اعطا شد، و به اندازه سعی و تلاشی که انجام دادند از آیات و نشانه‌های پروردگار خود مشاهده

کردند.»^۱

به این ترتیب دسته اول، جانشینان خداوند در زمینش و حجت‌های او بر بندگانش شدند، و [خداوند] اطاعت از آن‌ها را بر تمامی خلائق واجب فرمود.

علاوه بر این، خداوند متعال در آن عالم، محمد را به‌عنوان بشارت‌دهنده، بیم‌دهنده، دعوت‌کننده به خدا و چراغی نورانی مبعوث کرد، و اطاعت از او را بر همه کسانی که در عالم ذر بودند واجب گرداند.

... از علی بن معمر و او از پدرش نقل می‌کند، می‌گوید: از امام صادق (علیه السلام) درباره این سخن خداوند سؤال کردم: ﴿هَذَا نَذِيرٌ مِنَ النَّذْرِ الْأُولَى﴾ حضرت فرمود: «وقتی خداوند تبارک و تعالی در عالم نخستین ذر، خلق را به‌صورت ذرات کوچک آفرید آن‌ها را در برابر خود در صف‌هایی نگاه داشت و محمد (صلی الله علیه و آله) را برانگیخت. عده‌ای به ایشان ایمان آوردند و عده‌ای انکارش کردند. پس خداوند متعال فرمود: «این [پیامبر] بیم‌دهنده‌ای از نخستین بیم‌دهندگان است» یعنی منظور محمد (صلی الله علیه و آله) است که در عالم نخستین ذر مردم را به خداوند عزوجل دعوت نمود.»^۲

نخستین کسی که به ایشان ایمان آورد و ایشان را تصدیق کرد، صدیق اکبر علی بن ابی طالب (علیه السلام) بوده است:

... اباجعفر امام باقر (علیه السلام) فرمود: «پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: امت مرا هنگام گرفتن میثاق بر من عرضه کردند و اولین کسی که هنگام بعثت به من ایمان آورد و مرا تصدیق کرد علی بن ابی طالب بود؛ پس او صدیق اکبر است.»^۳

حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) سید و سرور کائنات، در آن عالم، پیامبر و بیم‌دهنده بود، و هنگام بعثت

۱. متشابهات، سید احمد الحسن، ج ۱، سؤال ۱۷.

۲. بحار الأنوار، مجلسی، ج ۵ ص ۲۳۵.

۳. بصائر الدرجات، ص ۱۰۱.

ایشان علی علیه السلام نخستین کسی بود که در دو پیدایش «نخستین» و «دنیای» به آن حضرت ایمان آورد؛ پس خداوند خلاق را به اطاعت از فرستاده خودش و ولایت او، ولایت امیر مؤمنان علی علیه السلام امر نمود.

... از امام باقر، از پدر بزرگوارش، از جد بزرگوارش علیه السلام نقل شده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «تو همان کسی هستی که خداوند با تو بر مخلوقاتش هنگامی که آن‌ها را به صورت اشباحی بر پا داشت. احتجاج نمود و به آن‌ها گفت: آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری. و گفت: و محمد فرستاده من است؟ گفتند: آری. پس فرمود: و علی امیرالمؤمنین است؟ پس همه خلاق از سر استکبار و سرکشی از پذیرش ولایت تو سر باز زدند، مگر تعدادی اندک؛ آن‌ها از اندک هم اندک‌ترند، و آنان همان اصحاب یمین هستند.»^۱

پس تعداد اندکی بلکه اندک‌تر از اندک. به علی علیه السلام لبیک گفتند؛ اما اکثریت غالب، مستکبران و منکران ولایت آن حضرت علیه السلام بودند، و همان طور که در آنجا (عالم ذر) ایشان را تکذیب کردند، در اینجا (عالم دنیا) نیز او را تکذیب، و ولایتش را با وجود نص و وصیت الهی انکار کردند؛ پس امتحان در هر دو جهان یکی است و نتیجه نیز نه تغییر می‌کند و نه تبدیل می‌شود.

از برخی روایات چنین به نظر می‌رسد که خداوند مخلوقات را به اطاعت از ائمه از فرزندان امیرالمؤمنین علیه السلام امر فرموده است، و آن‌ها، اوصیای محمد صلی الله علیه و آله هستند؛ سپس مهدی علیه السلام به‌طور خاص ذکر شده است و خداوند امر خود را به‌وسیله ایشان آشکار می‌کند و دین خود را پیروز می‌گرداند.

و از آنجا که سخن ما همچنان در رابطه با دسته اول است، مشخص می‌شود پیامبران علیهم السلام که جزو این گروه هستند. اولین کسانی بودند که لبیک گفتند و توحید خداوند متعال را پذیرفتند و تصدیق کردند؛ همچنین آن‌ها به نبوت رسول خدا صلی الله علیه و آله و ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام و

ائمه از فرزندان ایشان ایمان آوردند و آن‌ها را تصدیق کردند، و خداوند پیمان آن را از ایشان گرفت و سپس به مخلوقات امر فرمود از محمد و آل محمد و انبیا اطاعت کنند.

اباجعفر امام باقر (علیه السلام) فرمود: «... وقتی خداوند تبارک و تعالی مخلوقات را خلق فرمود... سپس از پیامبران عهد و پیمان گرفت و فرمود: «آیا من پروردگار شما نیستم؟ و آیا این محمد، فرستاده من و این علی، امیر مؤمنان نیست؟» گفتند: بله. پس پیامبری برای آنان ثابت شد؛ و از اولوالعزم پیمان گرفت که من پروردگار شما هستم، و محمد، فرستاده من و علی، امیر مؤمنان و اوصیای پس از او، اولیای امر و خزائن علم من هستند؛ و به وسیله مهدی دینم را پیروز می‌گردانم و حکومتم را آشکار می‌کنم و به وسیله او از دشمنانم انتقام می‌گیرم، و به وسیله او از روی اختیار و اجبار عبادت می‌شوم». گفتند: «پروردگارا! ما اقرار کردیم و گواهی دادیم.» و آدم آن را نه انکار کرد و نه اقرار. پس عزم برای این پنج نفر درباره مهدی استوار شد. اما آدم عزمی در اقرار به آن نداشت؛ و این همان سخن خدای عزوجل است: (پیش از این، از آدم پیمان گرفته بودیم اما او فراموش کرد و عزمی برایش نیافتیم). فرمود: در حقیقت او فراموش کرد. سپس به آتش دستور داد برافروخته شود و به اصحاب شمال فرمود: «به آن وارد شوید.» ولی آن‌ها از آن ترسیدند. به اصحاب یمین فرمود: «به آن وارد شوید.» آن‌ها وارد شدند و برای آنان خنک و مایه آرامش بود. اصحاب شمال گفتند: «پروردگارا! ما را ببخش.» فرمود: «من شما را بخشیدم، بروید و وارد آن شوید؛ اما باز از آن ترسیدند؛ و به این ترتیب اطاعت و ولایت و معصیت ثابت و استوار شد.»^۱

از آنجا که پیامبران اولین کسانی بودند که به توحید خدا اقرار کردند و پس از رسول خدا و اوصیای ایشان «بله» گفتند، اولین کسانی بودند که خدا عهد و میثاق یاری و ولایت رسول خدا و اوصیای او و مهدی قائم (علیه السلام) را از آن‌ها گرفت؛ از این رو نبوت برای آن‌ها ثابت شد و آن‌ها بر دیگران برتری یافتند.

یعنی دلیل برتری و بعثت پیامبران دو چیز است:

اول: پیشی گرفتن آن‌ها در گفتن «آری»؛ زیرا دیدگان آن‌ها به سوی فیض الهی و نور عظمت متمرکز شده، و ارواحشان به ملاً اعلی آویخته بود؛ پس گوش‌هایشان ندا را قبل از اینکه به عالم ذر برسد از پشت حجاب‌های نور شنید.

دوم: ایمان آوردن به کسانی که در لیبک گفتن، از آن‌ها سبقت جسته بودند؛ همان کسانی که بر تمام خلائق برتری و شرافت داشتند.

پس آن‌ها اولین کسانی شدند که خدا میثاقشان را برای یاری‌رساندن رسول خدا و اهل بیتش از آنان گرفت؛ بنابراین آن‌ها را بر خودشان گواه گرفت در حالی که خداوند شاهد بر آن‌ها بود. حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَضُكُمْ عَلَىٰ ذَلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَضْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ﴾^۱ (و [یاد کن] هنگامی را که خدا از همه پیامبران پیمان گرفت که هرگاه کتاب و حکمت به شما دادم، سپس هر فرستاده‌ای که برای شما آمد که آنچه را [از کتاب‌های آسمانی] نزد شماست تصدیق کرد، قطعاً باید به او ایمان آورید و وی را یاری دهید. [نگاه خدا] فرمود: آیا اقرار کردید و بر این [حقیقت] پیمان محکم مرا دریافت نمودید: گفتند: اقرار کردیم. فرمود: پس گواه باشید و من هم با شما از گواهانم).

بنابراین آن‌ها به لطف و بخشش خداوند استحقاق آن را پیدا کردند تا پیامبرانی شوند که از غیب خبر دهند، رسالت را حمل کنند و جانشینان خدا در زمینش باشند. پس خدا آن‌ها را در هر دو پیدایش ذر و دنیا برای خلق خود برانگیخت، و اطاعت آن‌ها را بر خلق واجب ساخت؛ همان طور که اطاعت رسول خدا محمد و آل محمد را بر آن‌ها و بر دیگر مخلوقات خودش واجب فرموده بود. سپس خداوند در ذر، میثاق ولایت تمام پیامبران و فرستادگان خود را از بنی‌آدم گرفت.

... حیب سجستانی می‌گوید: شنیدم امام باقر (علیه السلام) می‌فرمود: «زمانی که خداوند عزوجل فرزندان آدم را از صلبش خارج نمود تا از آنان به ربوبیت خودش و مقام نبوت و رسالت همه پیامبران الهی عهد و پیمان بگیرد، اولین پیامبری که پیمان نبوتش را ستاند محمد (صلی الله علیه و آله) پسر عبدالله بود. سپس خداوند عزوجل خطاب به آدم چنین فرمود: ای آدم! بنگر چه می‌بینی؟ پس آدم به همه فرزندان خود نگریست، در حالی که آنان به سان ذراتی، آفاق آسمان را پُر کرده بودند. پس آدم گفت: پروردگارا! به راستی که فرزندان من چقدر بسیارند! آن‌ها را برای چه آفریده‌ای؟ و مقصودت از پیمانی که می‌گیری چیست؟ خداوند عزوجل پاسخ داد: تا مرا عبادت کنند و هیچ چیزی را شریکم ندارند، و به فرستادگانم ایمان بیاورند و از آنان پیروی کنند...»^۱.

بنابراین گرفتن عهد و پیمان بر نبوت محمد را مقدم ساخت، و سپس پیامبران دیگر را؛ زیرا محمد اولین کسی بود که به پروردگار خود ایمان آورد و پیش از پیامبران دیگر پاسخ داد و لبیک گفت. ﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا﴾^۲ (و [یاد کن] هنگامی را که از پیامبران پیمان گرفتیم، و از تو و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی پسر مریم، و از [همه] آنان پیمانی استوار گرفتیم).

این پیمان در عالم ذر از همه پیامبران گرفته شد، نه فقط آن‌هایی که این آیه قرآن ذکر کرده، و ذکر محمد را بر آن‌ها مقدم ساخته است؛ زیرا آن حضرت در عهد و پیمان و لبیک‌گفتن از آن‌ها پیشی گرفته بود؛ و خداوند تنها به این دلیل نام این پنج پیامبر را به‌طور خاص بیان فرموده است که آن‌ها از میان پیامبران، حاملان عرش بودند، و به اینکه حاملان رسالات آسمانی هستند برتری یافتند، و ایشان در میان پیامبران اصحاب عزم راسخ (اولوالعزم) هستند.

معنای «اولوالعزم» بودن آن‌ها را روایت قبل مشخص نمود: «پس عزم برای این پنج نفر

۱. بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۵ ص ۲۲۶.

۲. احزاب، ۷.

در باره مهدی استوار شد.» چراکه آن‌ها به مهدی، قائم آل محمد - که خداوند به وسیله او دین خود را پیروز می‌گرداند و دولت خود را آشکار می‌سازد و از دشمنان خودش انتقام می‌گیرد - اقرار کردند؛ پس او عبادت خواهد شد، چه از روی میل و رغبت، و چه با اکراه.

چه بسا بگویید: وقتی پیامبران به امامان ایمان آوردند، به مهدی نیز ایمان آورده‌اند، زیرا او نیز از ائمه به شمار می‌رود؛ پس چرا خداوند پس از ایمان به رسول خدا و ائمه علیهم‌السلام ایمان به مهدی را نیز بر آن‌ها عرضه داشته است؟

می‌گوییم: مهدی که در اینجا گفته شده است با امام مهدی محمد بن الحسن تفاوت دارد؛ منظور از وی، مهدی اول از مهدیون دوازده‌گانه از فرزندان امام مهدی محمد بن الحسن سلام‌الله‌علیه است؛ زیرا پس از ائمه، در امر ایشان است که غربالگری و جداسازی وجود دارد، و او کسی است که ارکان دولت عدل الهی را بنا خواهد نمود و کار پادشاهی شیطان و حکومت‌های ستمگران را یکسره می‌سازد؛ به همین دلیل به‌طور خاص و به‌صورت جداگانه او ذکر شده، و ولایتش بر پیامبران عرضه شده است.^۱

بر این اساس، پیامبران، حتی اگر از اولین گروه سبقت‌گرفتگان در لیبیک بوده باشند، خودشان در مراتب مختلفی قرار دارند و رتبه‌بندی میان آن‌ها وجود دارد، و این همان نکته‌ای است که پیش‌تر در بیان اینکه دسته اول بر درجات مختلف هستند، ذکر شد:

«برخی از آن‌ها تمام وجودشان را در نگریستن به سمت فیض الهی متمرکز ساخته، و برخی از آن‌ها از این کمتر بودند. به هر یک از این بزرگان برحسب آنچه عطا کرده بودند، اعطا شد، و به اندازه سعی و تلاشی که انجام دادند از آیات و نشانه‌های پروردگار خود مشاهده کردند.»

حق تعالی می‌فرماید: ﴿تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ مِّنْهُمْ مَّن كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ

۱. پژوهشی در یگانگی شخصیت مهدی اول و قائم و یمانی، علاء السالم، انتشارات انصار امام مهدی علیه‌السلام.

بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَأَتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيْتَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ... ﴿۱﴾ (از آن فرستادگان برخی را بر برخی برتری بخشیدیم. از آنان کسی است که خدا با او سخن گفت، و برخی از آنان را درجات و مراتبی بالا برد. و عیسی بن مریم را دلایل و نشانه‌های روشن دادیم، و او را به وسیله روح القدس توانایی بخشیدیم...).

خلاصه آنچه تقدیم شد: این گروه اولین کسانی بودند که قبل از رسیدن ندا به عالم نفس‌ها پاسخ دادند؛ چراکه آن‌ها ندا را از پشت حجاب نور دیدند؛ پس ارواح آن‌ها قبل از نفسشان لبیک گفت؛ زیرا روح آن‌ها به ملاً اعلی تعلق یافته بود، و آن‌ها بر اساس سبقت‌جستن در پاسخ‌گفتن، در درجات مختلفی قرار گرفتند؛ نخستین آن‌ها محمد و علی و امامان از آل محمد (علیهم‌السلام) هستند، و سپس پیامبران، که در درجه و مرتبه با یکدیگر تفاوت دارند.

سپس ولایت محمد و آل محمد بر خلق عرضه شد، و اولین کسی که به آن ایمان آورد، اولین کسی بود که پس از پیامبر اعظم و خاندانش به خداوند لبیک گفت؛ و آن‌ها پیامبران و فرستادگان و گروه خاصی از مؤمنان هستند که بین آن‌ها فضل و برتری وجود دارد.

سپس پیامبران به سوی «ذر» مبعوث شدند؛ عده‌ای آن‌ها را پذیرفتند و برخی دیگر نیز آن‌ها را تکذیب کردند؛ و ایمان به آن‌ها نیز بر اساس درجاتی صورت پذیرفت.

فقط به جهت روشن شدن بیشتر، مطلب را این‌چنین بیان می‌کنیم؛ وگرنه چه بسا ندا فقط یکی بوده، به طوری که تمام این جزئیات، در همین یک ندا پیچیده شده باشد.

افراد این دسته همان «مقربان» هستند که خداوند عقل آن‌ها را کامل کرده است؛ یعنی روح آن‌ها به آسمان هفتم، عالم عقل صعود کرده و خداوند با روح القدس آن‌ها را یاری کرده است، و آن‌ها همان احرار (آزادگان) هستند که خدا را عبادت می‌کنند فقط به این جهت که او مستحق عبادت است.

دسته دوم: کسانی هستند که پس از تراوش [نور] از پرده‌ها، نور را دیدند و پس از آنکه سؤال به گوششان رسید با «آری» پاسخ گفتند.

این دسته نیز با توجه به سرعت شنیدن و پاسخ‌گویی به گروه‌های زیادی تقسیم می‌شوند. آن‌ها نیز از گروه احرار (آزادگان) هستند؛ فقط با این تفاوت که همانند گروه اول نبوده‌اند؛ زیرا دل مشغولی آن‌ها نسبت به خودشان بیشتر از توجه به ملاً اعلی و معدن عظمت و نور بوده است. آن‌ها هنگام شنیدن ندا، پاسخ دادند و به خدا و پیامبران و فرستادگان و امامان علیهم‌السلام که به خداوند ایمان آورده بودند، ایمان آوردند؛ بنابراین در عالم ذر از شیعیان آن‌ها پیامبران، فرستادگان و ائمه شدند.

... از امام صادق علیه‌السلام روایت شده است، فرمود: «خداوند برای ما شیعیانی قرار داده است. آن‌ها را از نور خودش قرار داده و رنگ رحمت خودش را بر آن‌ها افشانده و پیمان ولایت ما را روزی که خودش را به آن‌ها شناساند از آن‌ها گرفته است. اوست که حسناشان را می‌پذیرد و از بدی‌هایشان درمی‌گذرد. هرکس خدا را با آنچه بر آن است ملاقات نکند، هیچ کار نیکی از او پذیرفته نخواهد شد و از هیچ کار بدی که انجام داده است گذشت نخواهد شد.»^۱

از حسین بن نعیم صحاف روایت شده است که می‌گوید: از امام صادق علیه‌السلام درباره این آیه **﴿فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ﴾** (عده‌ای از شما کافر هستند و عده‌ای مؤمن) سؤال کردم: ایشان فرمودند: «خداوند ایمان آن‌ها را با اقرار به ولایت ما، و کفر آن‌ها را با ترک ولایت ما - روزی که از آن‌ها در عالم ذر میثاق گرفت - شناخت...»^۲

اصل ایمان بر ایمان آوردن و تصدیق محمد و آل محمد متمرکز است. این عده با زبان‌های خود اعتراف کردند و گفتند بله، و قلب‌هایشان با ایمان آرامش یافت.

۱. بصائر الدرجات، ص ۱۰۰.

۲. تفسیر قمی، علی بن ابراهیم قمی، ویرایش، توضیح و تقدیم: سید طیب موسوی جزائری، چاپ سوم، صفر ۱۴۰۴، ناشر: مؤسسه دار الکتب جهت چاپ و نشر قم، ایران، ج ۲ ص ۳۷۱.

دسته سوم: کسانی که پس از شنیدن کلمه «آری» از زبان دیگران، «آری» گفتند. این عده «گروه بندگان» هستند، و به دلیل مشغول شدن به خودشان چیزی نشنیدند، و فقط هنگامی که صدای لیبک‌گویان را شنیدند، بعد از آن‌ها پاسخ دادند؛ بنابراین سروصدای لیبک‌گفتن، آن‌ها را از غفلتشان بیدار کرد.

دسته چهارم: دسته منافقین است. این عده «آری» گفتند، ولی در دل‌هایشان نسبت به آنچه شنیدند شک‌و‌تردید وجود داشت. اینان ایمان را آشکار، و کفر را پنهان می‌کنند. حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ * يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ * فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ﴾ (و گروهی از مردم [که اهل نفاق‌اند] می‌گویند: ما به خدا و روز قیامت ایمان آوردیم، در حالی که آنان مؤمن نیستند * آن‌ها می‌خواهند خدا و اهل ایمان را فریب دهند، در حالی که جز خودشان را فریب نمی‌دهند، ولی درک نمی‌کنند * در دل‌هایشان مرض است؛ پس خدا به کیفرِ نفاقشان بر مرضشان افزود، و برای آنان در برابر آنچه همواره دروغ می‌گفتند عذابی دردناک است).

پس با مخالفت با اولیای خدا برخلاف آنچه از ایمان نشان می‌دهند. خبثت در قلب بیمارشان جای گرفت، و خداوند نیز بر اساس انتخاب کفر درونی خودشان و انکار اولیای خدا، بیماری نفوس خبیث آن‌ها را افزون نمود.

این‌ها در حقیقت کافر هستند، اگر چه تظاهر به ایمان می‌کنند، و خداوند سبحان از واقعیتِ وضعیت آن‌ها آگاه است؛ چراکه حق تعالی به نفس‌ها می‌نگرد، نه به ظاهر کلام؛ بنابراین عاقبت آن‌ها همان جهنمی شد که واقعیت اعتقادشان، بدی اعمالشان، و خبثت و انکار و کفری که درونشان در خود پنهان می‌سازند به آن‌ها نشان می‌دهد.

... به نقل از ابوبصیر: به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: مرا از [عالم] «ذَرَّ» آگاه بفرما که «[خداوند] آنان را بر نفسشان گواه گرفت و [پرسید: آیا من پروردگار شما نیستم؟ آنان گفتند:

«آری»، در حالی که برخی، درونشان با ظاهرسازی بیرونی‌شان تفاوت داشت...^۱

روایت شده است که امیر مؤمنان علیه السلام یکی از کسانی را که ادعای ایمان به ایشان در عالم دنیا را داشت انکار کرد؛ زیرا آن شخص در عالم ذر هنگامی که ایمان مخلوقات بر آل محمد علیهم السلام عرضه شد، از مؤمنان نبود؛ حتی اگر در ظاهر چنین ادعایی داشته باشد.

... امام صادق علیه السلام فرمود: «مردی نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد در حالی که آن حضرت به همراه اصحاب خود بود. آن مرد به آن حضرت سلام کرد و عرض کرد: به خدا من شما را دوست دارم، و پیرو شما هستم. امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود: تو چنان که می‌گویی نیستی. به راستی خدا ارواح را دو هزار سال پیش از بدن‌ها آفرید، و سپس دوستان ما را به ما نمایاند. به خدا قسم من روح تو را در میان کسانی که به ما نشان داده شدند ندیدم. تو کجا بودی؟ آن مرد در این هنگام خاموش شد، و دیگر به آن حضرت مراجعه نکرد...»^۲

دسته پنجم: گروه کافران. این‌ها کسانی هستند که «آری» نگفتند.

این‌ها نگاهشان را فقط به خودشان و به تاریکی‌ها دوخته بودند و هرگز به سوی نور و روشنایی توجهی نکردند. آن‌ها هیچ توجهی به ندای الهی نکردند، و گوش‌های خود را از شنیدن آن بستند؛ بنابراین آن‌ها پیوسته در تاریکی‌ها در حیرت و سرگردانی بودند و در واقع نور فطرت و حیات نفس خود را نابود کردند و کشتند. پس آن‌ها [تبدیل به] مردگانی شدند که زنده نبودند، در حالی که خودشان هیچ درکی ندارند از اینکه هیچ بهره‌ای از انسانیت نبرده‌اند. آن‌ها انسانیت را به انتخاب خود از دست داده‌اند؛ پس چیزی جز غریزه حیوانی برایشان باقی نمانده است، و به این ترتیب آن‌ها از چهارپایان گمراه‌ترند؛ حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ

۱. بحار الانوار، مجلسی، ج ۵ ص ۲۵۸.

۲. بصائر الدرجات؛ صفار، ص ۱۰۶.

آدَانُ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أَوْلِيكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أَوْلِيكَ هُمُ الْغَافِلُونَ ﴿١﴾ (و به راستی که ما بسیاری از جَنِّیان و آدمیان را برای دوزخ آفریده‌ایم؛ [زیرا] آنان را دل‌هایی است که به وسیله آن در نمی‌یابند، و چشمانی است که توسط آن نمی‌بینند، و گوش‌هایی است که به وسیله آن نمی‌شنوند. آنان مانند چهارپایان اند بلکه گمراه‌ترند؛ اینان همان بی‌خبران و غافلان‌اند).

این انتخاب خود آن‌هاست، و خداوند آن‌ها را مجبور به هیچ کاری نکرده است؛ بلکه آن‌ها خودشان تصمیم گرفتند که از خدا و جانشینانش روی برگردانند، و آنچه را که آن‌ها آورده‌اند انکار، و دیدگان خود را به تاریکی محدود کنند؛ پس دل‌هایشان از دیدن نور نابینا شد و در تاریکی‌ها جاودانه ماندند. ﴿لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَىٰ أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾^۲ (یقیناً فرمان عذاب بر بیشترشان محقق و ثابت شده است، به این سبب که ایمان نمی‌آورند)؛ و متأسفانه، این انتخاب بیشتر آن‌ها بود. پس آن‌ها هیزم همان جهنمی شدند که حقیقتِ اعمال و انتخاب بد خودشان به آن‌ها نشان داد، و نه چیز دیگر؛ و اگر امتحان هزار بار برای آن‌ها تکرار شود نتیجه همان خواهد بود و هیچ تغییر یا تبدیل نمی‌یابد: ﴿وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ﴾^۳ (و اگر هم بازگردانده شوند قطعاً به آنچه از آن منع شده بودند برمی‌گردند و آنان دروغ‌گویان‌اند). به همین دلیل هنگامی که امتحان آن‌ها در این دنیا تکرار می‌شود، نتیجه با امتحان ذر یکسان خواهد بود و نفس آن‌ها رنگ انکار، تکبر، کفر و دشمنی با خدا و اولیایش را به خود می‌گیرد: ﴿وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾^۴ (و برای آنان یکسان است؛ چه بیمشان دهی یا بیمشان ندهی، ایمان نمی‌آورند). اگر خداوند برای آن‌ها هزار پیامبر بفرستد و اگر امتحانشان هزار بار تکرار شود، آن‌ها هرگز ایمان نمی‌آورند.

این دسته، گروه کافران هستند که در عالم ذر لیبیک نگفتند، و هنگامی که در این دنیا

۱. اعراف، ۱۷۹.

۲. یس، ۷.

۳. انعام، ۲۸.

۴. یس، ۱۰.

نیز امتحان آن‌ها تکرار می‌شود کفر را انتخاب می‌کنند؛ خواه از کسانی باشند که پیامبری برای یادآوری عهد و پیمان به‌سویشان آمده باشد تا شاید نتیجه را تغییر دهند و صعود کنند، یا از کسانی باشند که پیامبری برای آنان نیامده، و پایشان به سرزمین وحی و رسالت نرسیده باشد. به همین دلیل عده‌ای از مردم دنیا را می‌بینیم که خداوند فرستادگان و پیامبران خود را برایشان نفرستاده است؛ زیرا کفر و روی‌گردانی آنان را از پیامبران می‌دانسته است. ﴿وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ﴾^۱ (و اگر خداوند خیری در آن‌ها می‌دید، قطعاً شنوایشان می‌ساخت، و اگر آنان را شنوا می‌کرد، قطعاً سرپیچی کرده و روی‌گردان می‌شدند).

این همان مطلبی است که امام احمدالحسن روشن کرده است؛ آنجا که می‌فرماید:

«﴿وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ﴾^۲ (و شما از آفرینش نخستین آگاه

شدید، پس چرا به یادش نمی‌آوردید؟)؛ یعنی شما در عالم ذر آفریده شده بودید و خدا شما را امتحان کرد: ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِن بَنِي آدَمَ مِن ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ * أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِن قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِّن بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ﴾^۳ (و به یاد آر هنگامی را که پروردگار تو از پشت فرزندان آدم ذریه آن‌ها را برگرفت و آنان را بر نفس‌هایشان گواه ساخت که آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: بلی، ما گواهی می‌دهیم؛ تا در روز قیامت نگویید ما از این [امر] بی‌خبر بودیم * یا نگویید: پدرانمان پیش از ما مشرک بودند، و ما فرزندان پس از آنان بودیم [و راهی جز تقلید از آنان نداشتیم و] آیا ما را به‌خاطر آنچه باطل‌گرایان انجام دادند، هلاک می‌کنی؟).

در این آیه پاسخی است برای کسی که می‌گوید «گناه آن کسی که اسلام و

۱. انفال، ۲۳.

۲. واقعه، ۶۲.

۳. اعراف، ۱۷۲ و ۱۷۳.

رسالت‌های آسمانی به او نرسیده است چیست؟» مثل کسی که در سرزمین‌های ناشناخته آفریقا یا در اقصا نقاط زمین یا در مناطقی دور از منطقه پیامبران زندگی می‌کند و پاسخ به این صورت است که آیه اول اثبات می‌کند مردم امتحانشان را به پایان رساندند و هرکس مقام خودش را دریافت کرد و وضعیت و میزان استحقاقش مشخص شد. آیه دوم بیان می‌کند آنان هیچ عذری در پیروی از گمراهی پدرانشان در این زمین ندارند، یا اینکه در زمینی زندگی می‌کرده‌اند که هیچ پیامبری بر آن گام نهاده و حق به آن‌ها نرسید و کسی حق را به آن‌ها ابلاغ نکرد؛ زیرا خداوند می‌فرماید من شما را در عالم ذر امتحان کردم و وضعیت و استحقاقتان را دانستم؛ پس نگویید:

﴿إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِّنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ﴾ (فقط پدران ما پیش از این مشرک بودند و ما نسلی بودیم بعد از آن‌ها؛ آیا به سبب کاری که گمراهان کرده بودند ما را به هلاکت می‌رسانی؟)؛ یعنی خداوند به آن‌ها می‌گوید: من می‌دانم اگر انبیا و اوصیا و فرستادگان هم به سوی شما می‌آمدند و رسالت‌های آسمان را به شما می‌رساندند باز هم شما ایمان نمی‌آوردید و تصدیق نمی‌کردید: ﴿وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَّأَسْمَعَهُمْ وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْاْ وَهُمْ مُّعْرِضُونَ﴾ (و اگر خدا خیری در آنان می‌یافت قطعاً شنوایشان می‌ساخت؛ و اگر هم آنان را شنوا ساخته بود باز هم روی برمی‌تافتند و روی گردان می‌شدند). اما کسی که بگوید چرا آن‌ها با کافرانی که در سرزمین رسالت زندگی می‌کنند در رسیدن و تبلیغ رسالت برابر نیستند؟ پاسخ به این صورت است که رساندن حق به این افراد، کاری اضافه، برای کسی خواهد بود که فضیلت را نمی‌پذیرد و شایستگی آن را ندارد؛ در حالی که شما از قبل می‌دانی او یقیناً نمی‌پذیرد؛ پس عرضه آن بر او، نتیجه‌اش مشخص است. در نتیجه، در اینکه دعوت حق را به عده‌ای از آنان برسانی تا روشن شود که بقیه آن‌ها مانند کسانی هستند که حق بر آن‌ها عرضه شد و آن را نپذیرفتند، هیچ ایرادی وجود ندارد. عرضه

حق بر بعضی، برای اتمام حجت است؛ پس عذری برای کسی باقی نمی ماند تا بگوید:

﴿إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِّنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ﴾؛ زیرا حق بر افراد شبیه آن‌ها عرضه شد و آن‌ها گمراهی پدرانشان را بر هدایت فرستادگان برگزیدند: ﴿وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ﴾^۱ (به این ترتیب، پیش از تو، به هیچ قریه‌ای بیم‌دهنده‌ای نفرستادیم مگر آنکه متنعمانش گفتند: پدرانمان آیینی داشتند و ما به اعمال آن‌ها اقتدا می‌کنیم)؛ و حتی گمراهی پدرانشان را هدایت و حق قرار دادند: ﴿بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّهْتَدُونَ﴾^۲ (بلکه گفتند: پدرانمان را بر آیینی یافتیم و از مسیر آن‌ها هدایت می‌جوییم).»^۳

بنابراین اولین امتحان در عالم ذر، همه انسان‌ها را شامل شد و امتحان دوم در این دنیا، تبلیغ و رساندن به گروه آخر (پنجم) را - که زندگی در مکان‌های دور از سرزمین وحی را انتخاب کردند- مستثنا ساخت؛ به علاوه امتحان دوم برگزار شد تا نفاق منافقان را در پاسخ‌گویی نشان دهد، تا در امتحان سوم در رجعت، بیان روشنی باشد برای ارزش ایمان بر کفر، آن هنگام که خداوند کافران را خوار و به دست مؤمنان ذلیل می‌کند و برتری [مؤمنان] را بر آن‌ها ثابت می‌فرماید؛ پس زنده است، آن کسی که با دلیل و برهان زنده شده است، و هلاک است آن کسی که با دلیل و برهان هلاک شده است.

خلاصه مطالب گفته شده:

از مطالبی که تقدیم شد، وجود امتحان در امتحان عالم ذر، مشخص شد، و اینکه این امتحان برای اقرار به ربوبیت، نبوت و امامت انجام شده است؛ به علاوه، تصدیق و پاسخ همه در یک سطح نبود؛ بعضی از آن‌ها زود و برخی دیگر دیر [پاسخ] دادند؛ بنابراین آن‌ها بر اساس

۱. زخرف، ۲۳.

۲. زخرف، ۲۲.

۳. پاسخ‌های روشنگرانه، سید احمدالحسن، ج ۳، سؤال ۲۱۷.

پاسخی که دادند به گروه‌هایی تقسیم شدند؛ عده‌ای قبل از شنیدن ندا، پاسخ دادند؛ زیرا دیده‌های این افراد حجاب‌های نور را دریده بود و نور را دیده بودند. عده‌ای دیگر با شنیدن ندا پاسخ دادند. برخی پس از شنیدن ندای الهی سکوت کردند و سپس پاسخ دادند؛ زیرا این عده لبیک کسانی را شنیدند که از آن‌ها سبقت گرفته بودند. گروه دیگری نیز هستند که از آنچه شنیده‌اند، در قلبشان شک و تردید وجود داشت؛ هر چند «آری» گفتند؛ این گروه همان منافقان هستند. گروه آخر از جواب دادن امتناع ورزیدند و جوابی ندادند؛ این‌ها کافران هستند. دسته‌بندی امتحان‌شوندگان در عالم ذر به پنج گروه، توسط سید احمد الحسن بیان شده است. ایشان (علیه السلام) می‌فرماید:

«هنگامی که خدای سبحان بنی آدم را در پیشگاه خود پراکنده کرد و آن‌ها را مخاطب قرار داد که: ﴿... أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ...﴾ (... آیا من پروردگارتان نیستم؟...)»
 [آن‌ها] بر اساس پاسخ هایشان به چند دسته تقسیم شدند:

دسته اول: کسانی هستند که نور را از پشت پرده‌ها دیدند و پیش از آنکه سؤال به گوش هایشان برسد، با «آری» پاسخ دادند. این گروه بر اساس تعداد پرده‌هایی که از پشت آن‌ها نور را دیدند، به دسته‌های فراوانی تقسیم می‌شوند. این‌ها کسانی هستند که پرده‌های نور را دریدند و به معدن عظمت رسیدند...

دسته دوم: کسانی هستند که پس از تراوش [نور] از پرده‌ها، نور را دیدند و پس از آنکه سؤال به گوششان رسید، با «آری» پاسخ گفتند. این‌ها نیز بر اساس سرعت شنیدن و پاسخ دادن، به دسته‌های فراوانی تقسیم می‌شوند. این دو دسته همان احرار (آزادگان) هستند.

سپس دسته بندگان می‌آید: کسانی که پس از شنیدن کلمه «آری» از دیگران، «آری» گفتند.

سپس گروه منافقین قرار دارد: «آری» گفتند، ولی در دل هایشان نسبت به آنچه

شنیدند شک و تردید بود.

سپس گروه کافران می‌آید: و این‌ها کسانی هستند که «آری» نگفتند.»^۱

این جزئیات و اتفاقاتی را که در امتحان در عالم ذر رخ داده است، فقط حجت‌های خدا ﷻ می‌دانند و هیچ‌کس نمی‌تواند ادعا کند با تکیه بر عقل خود به آن‌ها دست می‌یابد. حتی این آیه شریف «ولقد علمتم النشأة الأولى فلولا تذكرون» دلالتی روشن بر وجود یادآورنده‌ای دارد که بدون وی دانش و آگاهی ما نسبت به پیدایش نخستین به دست فراموشی سپرده خواهد شد.

سید احمد الحسن رحمته الله فرموده است:

«عالم ذر، جهانی حقیقی و واقعی است نه وهمی یا فرضی، و فقط غافلان و کسانی که خود را به غفلت زده‌اند آن را فراموش کرده‌اند. پیامبران و فرستادگان و اوصیا آن را از یاد نبرده‌اند؛ بلکه آن را می‌شناسند و به یاد دارند و اولیای خود را در آن شناختند و در این زندگی دنیوی آن‌ها را تشخیص می‌دهند...»^۲

و ما از طریق این بزرگان رحمته الله دانستیم محور ایمان و ارتقا در عالم ذر گرد شناخت ربوبیت خدا و ولایت محمد و آل محمد رحمته الله می‌چرخد. هرکس به آن‌ها ایمان آورد به خدا ایمان آورده و هرکس به آن‌ها ایمان نیاورد، به خدا کفر ورزیده است؛ و هرکس آن‌ها را بشناسد خدا را شناخته، و هرکس آن‌ها را نشناسد خدا را نشناخته است.

...زراره گوید: به امام باقر رحمته الله عرض کردم: به من خبر بدهید آن هنگامی که خداوند از بندگان در عالم ذر در حالی که در صلب آدم بودند پیمان گرفت و آن‌ها را بر خودش عرضه نمود؛ آیا این عرضه‌داشتن به صورت دیدن خودش توسط آن‌ها انجام شد؟ فرمود: «بله، ای زراره! در حالی که آن‌ها به صورت ذره در برابرش بودند و [خداوند] با این عرضه از آن‌ها بر

۱. متشابهات، سید احمد الحسن، ج ۱، سؤال ۱۷.

۲. متشابهات، سید احمد الحسن، ج ۲، سؤال ۶۳.

ربوبیت خودش و نبوت محمد ﷺ پیمان گرفت. سپس روزی شان را ضمانت کرد، و دیدارش را از یادشان برد؛ ولی معرفتش را در قلب‌هایشان استوار ساخت؛ پس همه کسانی که خداوند از آن‌ها پیمان گرفته است ناگزیر آن‌ها را از آن عالم خارج می‌کند و به دنیا می‌فرستد؛ پس هرکس پیمانی را که بر نبوت محمد ﷺ از او گرفته شده است انکار کند اقرارش به پیمان پروردگارش برایش فایده‌ای نخواهد داشت و هرکس پیمان محمد ﷺ را انکار نکند پیمان پروردگارش برایش سودمند خواهد بود.»^۱

... ابوهاشم جعفری می‌گوید: نزد ابومحمد بودم که محمد بن صالح ارمنی از ایشان در خصوص این سخن حق تعالی ﴿وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا﴾ سؤال پرسید. حضرت فرمود: «معرفت ثابت شد و آن موقعیت را فراموش کردند، و به‌زودی آن را به یاد خواهند آورد؛ که اگر چنین نمی‌شد کسی نمی‌دانست خالق و رزق‌دهنده‌اش چه کسی است.» ابوهاشم گفت: من در درون خودم از عظمت آنچه خدای تعالی به ولی خود بخشیده و بزرگی آنچه ایشان حمل نموده است تعجب کردم، که ابومحمد رو به من کرد و فرمود: «ای اباهاشم، این امر عجیب‌تر و عظیم‌تر از آن است که تو تعجب کردی؛ نظرت در رابطه با قومی که هرکس آن‌ها را بشناسد خدا را شناخته، و هرکس آن‌ها را انکار کند خدا را انکار کرده است چیست؟ پس هیچ مؤمنی نیست مگر اینکه به آن‌ها ایمان داشته باشد و تصدیقشان کند و به معرفت و شناخت ایشان یقین داشته باشد.»^۲

... امام محمد باقر (علیه السلام) فرمود: «همانا خداوند عزوجل مخلوقات را آفرید، و هرکه را که عزیز می‌داشت از آنچه دوست داشت آفرید. و آنچه دوست داشت این بود که ایشان را از طینت بهشتی بیافریند؛ و هرکه را دشمن می‌داشت از آنچه نزدش مبعوض بود آفرید، و آنچه نزدش مبعوض بود این بود که خلقتش را از طینت دوزخی بیافریند. سپس آن‌ها را در ضلال

۱. تفسیر العیاشی، ج ۱ ص ۱۸۱.

۲. بحار الأنوار، مجلسی، ج ۵ ص ۲۶۰.

(سایه) برانگیخت.» راوی گوید: عرض کردم: ظلال (سایه) چیست؟ فرمود: «مگر سایه خود را در پرتو خورشید نمی‌بینی که چیزی هست و هیچ نیست. سپس از میان آن‌ها پیغمبران را برانگیخت و آن‌ها را به اقرار به خداوند عزوجل دعوت کرد. این معنی این سخن خداوند عزوجل است که: (اگر از آن‌ها بپرسی چه کسی خلقشان کرده است خواهند گفت خدا). سپس آن‌ها را به اقرار به پیامبران دعوت کرد. بعضی اقرار کردند و برخی انکار. آنگاه آن‌ها را به ولایت ما دعوت فرمود. به خدا سوگند هرکه دوست بود به آن اقرار کرد و هرکه دشمن بود انکار ورزید؛ و این معنای سخن حق تعالی است که (آن‌ها به آنچه قبلاً تکذیب کرده بودند، ایمان نخواهند آورد).» سپس امام باقر (علیه السلام) فرمود: «تکذیب در آنجا اتفاق افتاد.»^۱

ولایت خلقت به رسول خدا و اهل بیت ایشان تقدیم شد؛ بنابراین آن‌ها دوست و دشمن خود را از روزی که خداوند در ذر از بندگان پیمان گرفت می‌شناسند و آن‌ها را در این زندگی دنیوی تشخیص می‌دهند.

...بکیر می‌گوید: امام باقر (علیه السلام) فرمود: «خدا از شیعیان ما بر ولایت ما پیمان گرفت، در حالی که آن‌ها در عالم ذر بودند؛ روزی که از همه در عالم ذر به اقرار بر ربوبیت خودش و اقرار بر نبوت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) پیمان گرفت؛ و خداوند عزوجل امتش را -در حالی که سایه بودند- به محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) عرضه فرمود؛ و آن‌ها را از همان گلی آفرید که آدم را از آن آفریده بود. خداوند ارواح شیعیان ما را دو هزار سال قبل از بدن‌هایشان آفرید، و بر آن‌ها عرضه داشت و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آن‌ها را شناخت و علی (علیه السلام) نیز آن‌ها را شناخت و ما آن‌ها را از لحن گفتار می‌شناسیم.»^۲

... جابر گوید: امام باقر (علیه السلام) فرمود: «خداوند پیمان شیعیانمان را در صلب آدم گرفت و ما به این ترتیب محبت دوستداران خودمان را در این امر -اگرچه بر زبان خلاف آن را اظهار کنند-

۱. بصائر الدرجات، ص ۱۰۰.

۲. بحار الأنوار، مجلسی، ج ۵ ص ۲۵۱.

و دشمنی دشمنانِ خودمان را - اگرچه محبت ما اهل بیت را اظهار نمایند - می‌شناسیم.»^۱

۲. آن‌ها را بر خودشان (نفسشان) گواه گرفت

شهادت خدا بر عملکرد بندگان برای هرکسی که به خداوند متعال اعتقاد دارد مقوله‌ای شناخته شده است؛ و هیچ امر پنهانی بر خداوند مخفی و پوشیده نخواهد ماند: ﴿إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾^۲ (به راستی که خدا بر هر چیزی گواه است)، ﴿وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا﴾^۳ (خداوند برای شهادت، کافی است). همچنین فرشتگان، رسول خدا و اهل بیتش نیز شاهدان اعمال مخلوقات هستند: ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾^۴ (و این گونه شما را امتی میانه قرار دادیم تا بر مردم گواه باشید؛ و پیامبر بر شما گواه باشد). پس شاهدان بر اعمال، بسیار هستند، چه در عالم دنیا و چه در عالم ذر، و کارهایی وجود دارد که آن‌ها شاهدش هستند، و حتی خود انسان نیز بر خودش شاهد و گواه است: ﴿إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَذِكْرًا لِمَن كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ﴾^۵ (قطعاً در این [عقوبت‌ها] برای هر صاحب‌دلی یا آن‌که گوش‌ی برای شنیدن دارد که خود به گواهی ایستد، عبرتی است).

در عالم ذر نیز انسان بر خودش شهادت داد که از جمله کسانی بوده است که به خدا و اولیای خدا پاسخ داده، یا جوابی نداده است. در هر دو حالت، او شاهد بر خودش است: ﴿وَأَشْهَدُهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا﴾ (و آنان را بر نفس‌هایشان گواه ساخت که آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: بلی، ما گواهی می‌دهیم). در این عبارت «بر

۱. بصائر الدرجات، ص ۱۱۰.

۲. حج، ۱۷.

۳. نساء، ۷۹.

۴. بقره، ۱۴۳.

۵. ق، ۳۷.

نفس هایشان» نشانه واضحی وجود دارد که به عالم نفس اشاره می‌کند؛ پس انسان شاهدهی است برای خودش (نفسش) درباره آنچه در عالم انفس پیش فرستاده است و می‌توان گفت نفس انسانی شاهد و گواه بر وضعیت خودش است که از کدامیک از گروه‌های پنج‌گانه بوده است؛ و این گواهی در کتاب نفسانی‌اش که وی در ملاقات با پروردگارش آن را خواهد خواند ثبت شده است: ﴿أَفْرَأَ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا﴾ (کتابت را بخوان؛ کافی است که امروز خودت حسابرسی خود باشی).

تمام نفس‌ها بر خودشان گواهی دادند: ﴿وَأَشْهَدُهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا﴾. این گواهی‌دادن فقط برای کسانی که «بله» گفتند نبود و این‌گونه نبود که دیگران را شامل نشود؛ بلکه خطاب به‌طور کلی برای همه مکلفان بود. همه بر خودشان شهادت داده‌اند؛ به همین دلیل در ادامه به این صورت مخاطب قرار گرفتند: ﴿أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ * أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ﴾^۲ (تا در روز قیامت نگویید ما از این [امر] بی‌خبر بودیم * یا نگویید: پدرانمان پیش از ما مشرک بودند، و ما فرزندانی پس از آنان بودیم [و راهی جز تقلید از آنان نداشتیم و] آیا ما را به‌خاطر آنچه باطل‌گرایان انجام دادند، هلاک می‌کنی؟). عذرآوردن به‌دلیل سهل‌انگاری یا شرک پدران و پیروی از آن‌ها پذیرفته نیست؛ زیرا در امتحان آن‌ها در عالم ذر هیچ‌گونه غفلت و سهل‌انگاری و نیز پدران مشرک وجود نداشت، و خطاب الهی به همه رسید.

«شَهِدْنَا: گواهی دادیم»: این عبارت، یا به مخاطب بازمی‌گردد، به این معنا که نفس‌ها گفتند بله ما گواهی دادیم، که به این ترتیب شهادت فقط مخصوص کسانی خواهد بود که «بله» گفتند، و نیز لازم می‌گرداند که «نفس» شهادت را تکرار کند.

یا مقصود از آن، شهادتِ خدا، فرشتگانش، پیامبرانش و ائمه علیهم‌السلام برای مخاطبان است، که در این صورت گواهی آن‌ها برای همه خواهد بود: ﴿شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ

۱. اسراء، ۱۴.

۲. اعراف، ۱۷۲ - ۱۷۳.

هَذَا غَافِلِينَ ﴿﴾ (تا در روز قیامت نگویند ما از این [امر] بی‌خبر بودیم).

این احتمال دوم، بیشتر محتمل است، و روایات نیز به آن دلالت می‌کنند؛ آنجا که بیان می‌کنند خداوند متعال شهادت بندگان را گرفت، سپس آن را در سنگ عهد و پیمان قرار داد.

.... حلبی می‌گوید: به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: چرا استلام (لمس کردن و بوسیدن) حجرالاسود سنت شد؟ فرمود: «آن هنگام که خداوند از فرزندان آدم پیمان گرفت، حجرالاسود را از بهشت فراخواند و به او دستور داد؛ او هم پیمان را گرفت و بلعید؛ پس حجرالاسود برای هرکسی که به پیمان وفا کند گواهی می‌دهد که وفا کرده است.»^۱

بنابراین خداوند، فرشتگان و جانشینانش، گواه و شاهد بر نتیجه امتحان در عالم ذر شدند و سپس خداوند آن [گواهی] را در سنگ عهد و پیمان - که همان حجرالاسود (سنگ سیاه) در رکن کعبه است - قرار داد. پس حجرالاسود برای هرکس که به پیمان وفا کند گواهی به وفا می‌دهد.

از معاویه بن عمار، از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «آنگاه که خداوند تبارک و تعالی از بندگان پیمان گرفت به حجرالاسود امر فرمود تا آن پیمان‌ها را بلعد. برای همین است که گفته می‌شود: امانت خود را ادا کردم و به پیمان خود وفا نمودم تا شهادت بدهی که من به میثاق خود وفادار بوده‌ام.»^۲

و حجرالاسود همان سنگی است که در بهشت بود و همراه آدم (علیه السلام) به عالم دنیا فرود آمد، و همان سنگ عهد و پیمان است که نقش حجت بر بندگان و یادآوری عهدی را که در عالم ذر از آن‌ها گرفته شده است ایفا می‌کند. رنگ این سنگ از برف سفیدتر بود، اما در عالم دنیا به دلیل گناهان و معصیت‌های بندگان، سیاه شد. در روز رستاخیز او در همان شکل و صورت

۱. اصول کافی، شیخ محمد بن یعقوب کلینی، تصحیح و تعلیق: علی‌اکبر غفاری، چاپ پنجم، سال ۱۳۶۳ ش، چاپخانه حیدری، انتشارات دار الکتب الاسلامیه، تهران، ایران، ج ۴ ص ۱۸۴.

۲. اصول کافی، شیخ کلینی، ج ۴ ص ۱۸۴.

اولیة خود - که در پیدایش نخستین قبل از عالم دنیا داشت - می‌آید تا برای خلاق گواهی بدهد.

در سخنان اهل بیت علیهم‌السلام توجه به این سنگ و بزرگداشت آن و بیان حقیقتش^۱ روایاتی بیان شده است که به جهت اجتناب از به درازا کشیدن کلام تنها به ذکر یک روایت بسنده می‌کنیم:

... از بکیر بن اعین روایت شده است که می‌گوید: از حضرت اباعبدالله علیه‌السلام پرسیدم: برای چه خداوند حجر را در رکنی که در حال حاضر در آن است، قرار داد و نه در ارکان دیگر؟ و برای چه بوسیده می‌شود؟ و برای چه از بهشت خارج شد؟ و برای چه میثاق و عهد بندگان در آن قرار داده شده است نه در جای دیگر؟ فدایت شوم از علت این امور مرا باخبر کنید که سرگردان و متحیرم؟ بکیر می‌گوید: امام علیه‌السلام فرمودند: «از مسئله بسیار مشکل و سختی پرس و جو کردی. پس بدان و دلت را فارغ بدار و گوش فراده تا ان شاء الله تو را باخبر سازم. خداوند تبارک و تعالی حجر الأسود را که گوهری بود، از بهشت بیرون آورد و نزد حضرت آدم قرار داد، و در آن رکن قرار داده شد؛ زیرا میثاق و پیمان خلاق در آن بود. به این صورت که زمانی که ذریهٔ بنی‌آدم را از صلب آن‌ها خارج نمود، خداوند در همین مکان از آن‌ها عهد و پیمان گرفت و در این مکان ایشان را رؤیت کرد و نیز از همین مکان پرنده بر حضرت قائم فرود می‌آید و اولین نفری که با قائم بیعت می‌کند آن پرنده است که به خدا سوگند، همان جبرئیل علیه‌السلام است. به همین مقام قائم علیه‌السلام تکیه می‌دهد، در حالی که او دلیل و حجتی است برای قائم، و شاهدهی است برای کسی که به عهد خود در آن مکان وفا می‌کند و شاهدهی است بر کسی که در آن مکان عهد و میثاقی را که خداوند عزوجل از بندگان گرفته است ادا می‌کند. اما بوسیدن و لمس کردن آن، به جهت تجدید عهد و میثاق است؛ تجدید پیمان به جهت بازگرداندنش به او؛ همان پیمانی که خداوند در عالم ذر از آن‌ها گرفته است. بنابراین هر سال نزد حجر می‌آیند و آن عهد و پیمانی را که از ایشان گرفته شده است به بازمی‌گردانند؛ آیا توجه نمی‌کنی وقتی به حجر می‌رسی چنین می‌گویی: امانتم را ادا کردم و

میثاقم را تجدید نمودم تا برایم شهادت دهی که به عهدم وفا نمودم؟ به خدا سوگند غیر از شیعیان ما احدی آن عهد را ادا نمی کند و غیر از ایشان هیچ کس آن عهد و میثاق را نگه نداشته است. هرگاه شیعیان نزدش می آیند، ایشان را می شناسد و تصدیقشان می کند و هرگاه دیگران به حضورش می رسند انکارشان کرده، تکذیبشان می نماید؛ به این جهت که غیر از شما شیعیان، کسی آن امانت و عهد را حفظ و نگهداری نکرده است، و به خدا سوگند به نفع شما، و علیه و به ضرر دیگران شهادت می دهد؛ یعنی شهادت می دهد شما به عهد وفا کردید و غیر شما آن را نقض و انکار کردند و به آن کفر ورزیدند؛ در حالی که شهادت حجر در روز قیامت حجت بالغة خداوند بر آنان است. در روز قیامت حجر در حالی می آید که زبانی گویا و دو چشم دارد و این هیئت حجر، همان صورت اولین اوست که تمام خلائق او را با آن صورت می شناسند و انکارش نمی کنند. برای هرکسی که به او وفا نماید و عهد و میثاقی را که نزد اوست با حفظ کردنش و ادای امانت به جا آورد، شهادت می دهد؛ و علیه هرکسی که آن را انکار نماید و عناد ورزد، و با کفر و انکار، میثاق را فراموش نماید شهادت می دهد. اما علت اینکه خداوند آن را از بهشت خارج نمود؛ آیا می دانی اصل حجرالأسود چیست؟ بکیر می گوید: عرض کردم: خیر. حضرت علیه السلام فرمودند: حجر، مَلَکی عظیم الشان و از بزرگان ملائکه بود و وقتی خداوند از ملائکه میثاق گرفت، آن ملک اولین نفر از ملائکه بود که به آن ایمان آورد و اقرار کرد. بنابراین خداوند او را بر جمیع مخلوقاتش امین قرار داد و میثاق خلائق را به رسم امانت در او قرار داد و از تمام مخلوقات اقرار گرفت در هر سال نزد او به میثاق اقرار کنند و همان عهدی را تجدید نمایند که خداوند عزوجل از آن ها گرفته است. سپس خداوند او را هم نشین آدم علیه السلام در بهشت قرار داد تا وی را به میثاق مزبور یادآوری نماید و نیز هر سال آدم علیه السلام نزد او به عهد و پیمان گرفته شده اقرار کند و آن را به این وسیله تجدید نماید. وقتی آدم علیه السلام عصیان نمود و از بهشت بیرون شد خداوند متعال آن عهد و پیمانی را که از او، و نیز از فرزندانش، بر محمد علیه السلام و وصی اش علیه السلام گرفته بود از پادش برد و او را سرگردان و حیران ساخت. هنگامی که خداوند توبه آدم علیه السلام را پذیرفت، آن ملک را به صورت مروراید سفیدی از بهشت به سوی آدم علیه السلام پرتاب نمود در حالی که او در سرزمین هند بود. هنگامی که نگاه آدم علیه السلام به او افتاد با

او انس گرفت؛ ولی بیش از اینکه گوهری گران قدر است شناخت دیگری نسبت به آن نداشت. خداوند عزوجل آن سنگ را به سخن آورد و گفت: ای آدم، آیا مرا می‌شناسی؟ گفت: خیر! سنگ گفت: البته که مرا می‌شناسی، لیکن شیطان بر تو غالب شد و پروردگارت را از یادت برد. سپس به همان صورتی که در بهشت با آدم بود درآمد و به او گفت: کجا رفت آن عهد و میثاق؟ آدم به سوی او پرید و میثاق به یادش آمد و گریست و برای سنگ خضوع و خشوع نمود و آن را بوسید و اقرار به عهد و میثاق را نزد او تجدید کرد. سپس خداوند او را به گوهری سفید و شفاف و نورانی و درخشنده تبدیل فرمود. آدم علیه السلام با عزت و احترام آن را بر دوش خود گرفت و حمل نمود و هرگاه خسته می‌شد جبرئیل علیه السلام آن را از آدم می‌گرفت و با خود حمل می‌کرد و به همین منوال می‌رفتند تا به مکه رسیدند. آدم علیه السلام در مکه دائماً با آن مأنوس بود و روز و شب، میثاق و عهد را با اقرار برای او، تجدید می‌کرد. سپس خداوند عزوجل وقتی کعبه را بنا نمود سنگ را در آن مکان قرار داد؛ چراکه وقتی خداوند تبارک و تعالی از فرزندان آدم عهد و میثاق گرفت، آن عهد را در آن مکان اخذ نمود و در آن مکان آن مَلک، میثاق را در خود فرو برد؛ به همین علت خداوند حجر را در آن رکن قرار داد. سپس خداوند آدم را از جای بیت به طرف صفا، و حوّا را به جانب مروه راند، و سنگ را در آن رکن قرار داد. وقتی آدم از صفا چشمش به حجر افتاد که در رکن نصب شده بود، الله اکبر و لا اله الا الله گفت و خدا را تمجید و تعظیم نمود؛ به همین علت سنت است در هنگام روبه‌رو شدن با رکنی که حجر در آن است از صفا تکبیر بگویند. خداوند عهد و میثاق را در او به ودیعه نهاد، نه در هیچ ملک دیگری؛ چراکه وقتی خداوند عزوجل بر ربوبیت خودش و بر پیامبری حضرت محمد صلی الله علیه و آله و بر وصایت امیرالمؤمنین علیه السلام پیمان گرفت، پشت ملائکه لرزید؛ در حالی که آن مَلک اولین کسی بود که به اقرار، شتاب نمود و در بین ایشان، دوستدارتر از او نسبت به محمد و آل محمد علیهم السلام وجود نداشت؛ از این رو خداوند او را از بین ایشان اختیار فرمود و میثاق را در او قرار داد. او روز قیامت می‌آید در حالی که زبانی گویا و چشمی بینا دارد و برای هرکسی که در آن مکان عهد

خود را وفا کند و میثاقش را حفظ نماید شهادت خواهد داد.»^۱

امتحان دوم: وارد شدن به آتش در عالم ذر

برخی از روایات اهل بیت (علیهم السلام) بیان می‌کنند نفس‌های ذر در امتحان دیگری - غیر از آنچه گفته شد - نیز وارد شدند و این امتحان عبارت بود از انجام یک عمل نه به صورت گفتاری. این امتحان، وارد شدن به «آتش» بود.

همان طور که قبلاً گفتیم، امتحانی که در عالم ذر برای نفس‌ها به انجام رسید، شامل دو مرحله بود. اول: اقرار به ربوبیت، نبوت و ولایت؛ و دوم: دستور وارد شدن به آتش؛ و چه بسا این دستور، همان پیاده‌سازی عملی برای اطاعت، تسلیم شدن و پذیرفتن امر الهی بوده باشد، تا خداوند فرمان‌بردار را از نافرمان بشناسد.

چه بسا فقط یک امتحان بوده باشد که در آن یک سؤال مطرح شد و از مخاطبان خواسته شد به آن پاسخ گویند؛ سپس امتحان تمدید شد و فرصت دومی داده شد تا فرمان‌بردار از نافرمان و سبقت‌گیرنده از ملحق‌شونده تشخیص داده شود؛ والله العالم.

این امتحان، تمدید مرحله، فرصت دوم، یا فرمان دوم نام آن را هرچه می‌خواهید بگذارید - در روایات، گفته شده است؛ آنجا که روایات بیان کرده‌اند خداوند سبحان گل را به آسمان اول برد و آدم را پس از دمیدن روح در گل آفرید، و به این ترتیب نفس آدم را خلق فرمود، و از آن، نفس‌های فرزندان را ایجاد کرد؛ سپس آتشی برافروخت و به بنی آدم در عالم ذر فرمان داد تا وارد آن آتش بشوند. پس هرکس وارد آن شد، جزو مؤمنان شد و از اصحاب یمین گردید، و هرکس از آن ترسید و وارد آن نشد جزو اصحاب شمال شد که فرمان خداوند تبارک و تعالی را انکار و از آن سرپیچی کردند.

روایاتی که این مطلب را بیان می‌کنند بسیار هستند و با سند‌های مختلف آورده شده‌اند؛ به‌طوری که می‌توان از طریق آن‌ها، این امر را اثبات کرد. برخی از آن‌ها را نقل می‌کنیم:

۱. علی حلبی گوید: اباعبدالله امام صادق علیه السلام فرمود: «چون خداوند عزوجل اراده فرمود آدم علیه السلام را بیافریند، آب را روی گل فرستاد، سپس مشتی برگرفت و آن را مالش داد؛ آنگاه آن را دو نیمه ساخت، سپس آن‌ها را به‌صورت ذره آفرید، و ناگاه آن‌ها به جنبش درآمدند. سپس برای آن‌ها آتشی برافروخت و به اهل شمال دستور داد داخلش شوند، آن‌ها به‌سویش رفتند و ترسیدند و داخل نشدند. سپس به اهل یمین دستور داد داخلش شوند؛ آن‌ها رفتند و داخلش شدند. خداوند عزوجل به آتش امر فرمود، پس آتش بر آن‌ها سرد و سلامت شد. چون اهل شمال چنان دیدند گفتند: پروردگارا از ما درگذر و ما را ببخش. خداوند از آن‌ها گذشت و به آن‌ها فرمود: به آتش درآیید. آن‌ها رفتند و کنارش ایستادند و داخلش نشدند؛ در حالی که آن‌ها می‌دیدند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نخستین کسی بود که داخل آن آتش شد؛ از همین رو خدای عزوجل می‌فرماید: بگو اگر خدای رحمان فرزندی داشت، من نخستین پرستنده بودم.»^۱

۲. ... از زراره از اباجعفر امام باقر علیه السلام روایت است که فرمود: «اگر مردم بدانند آغاز آفرینش چگونه بوده است هیچ دو نفری با یکدیگر دچار اختلاف نمی‌شدند. همانا خداوند عزوجل قبل از آنکه مخلوقات را بیافریند... آنگاه امر فرمود تا آتشی افروخته شد و به اصحاب شمال فرمود در آن داخل شوید. آن‌ها از آن ترسیدند و پرهیز کردند. سپس به اصحاب یمین فرمود داخل شوید. آن‌ها داخل شدند، پس به آتش فرمود سرد و سلامت باش؛ پس آتش سرد و سلامت شد. اصحاب شمال گفتند پروردگارا از لغزش ما درگذر. خداوند فرمود درگذشتم، پس داخل شوید. آن‌ها رفتند و باز ترسیدند، و به این ترتیب بود که طاعت و معصیت ثبت شد؛ بنابراین نه این دسته می‌توانند جزو آن دسته شوند و نه آن دسته خواهند توانست جزو این دسته شوند.»^۲

۳. ... زراره گوید: مردی از امام باقر علیه السلام درباره این سخن خداوند عزوجل پرسید: (و [به

۱. مختصر بصائر الدرجات، ۱۵۱.

۲. بحار الأنوار، مجلسی، ج ۵ ص ۲۵۳.

خاطر بیاور[زمانی را که پروردگارت از صلب فرزندان آدم، ذریهٔ آن‌ها را برگرفت...] تا آخر آیه. حضرت (علیه السلام) در حالی که پدرش می‌شنید فرمود: پدرم به من فرمود: «خداوند عزوجل یک مشت از خاک زمین را - که آدم (علیه السلام) را از آن آفرید - برگرفت و آب گوارای فرات را بر آن ریخت و آن را چهل صبح به حال خود گذاشت. سپس آب شور و تلخ بر آن ریخت و چهل صبح دیگر واگذاشت. چون آن گل خمیر شد، آن را برگرفت و به شدت مالید. آنگاه آدمیان مانند مور از راست و چپش به جنبش درآمدند. به همهٔ آن‌ها دستور داد به آتش درآیند. اصحاب یمین داخل شدند و آتش بر آن‌ها سرد و سلامت شد، و اصحاب شمال از داخل شدن سرپیچی کردند.»^۱

۴. ... از زراره، از حمران، از اباجعفر امام باقر (علیه السلام) فرمود: «خدای تبارک و تعالی هنگامی که آفریدگان را آفرید، آبی زلال و گوارا، و نیز آبی شور و بدمزه آفرید. سپس این دو آب را با هم آمیخت. خداوند مقداری گل از سطح زمین برداشت و آن را به شدت مالید داد. سپس به اصحاب یمین - در حالی که آنان همچون ذره حرکت می‌کردند - فرمود: در صلح و آرامش به بهشت بروید. و به اصحاب شمال نیز گفت: به آتش بروید و هیچ باکی ندارم. و سپس فرمود: «آیا من پروردگار شما نیستم؟» گفتند: بله گواهی دادیم؛ تا در روز قیامت نگوئید ما از این [امر] بی‌خبر بودیم». سپس از پیامبران عهد و پیمان گرفت و فرمود: «آیا من پروردگار شما نیستم؟ و آیا این محمد، فرستادهٔ من و این علی، امیر مؤمنان نیست؟» گفتند: بله. پس پیامبری برای آنان ثابت شد؛ و از اولوالعزم پیمان گرفت که من پروردگار شما هستم، و محمد، فرستادهٔ من و علی، امیر مؤمنان و اوصیای پس از او، اولیای امر و خزائن علم من هستند؛ و به وسیلهٔ مهدی دینم را پیروز می‌گردانم و حکومتم را آشکار می‌کنم و به وسیلهٔ او از دشمنانم انتقام می‌گیرم، و به وسیلهٔ او از روی اختیار و اجبار عبادت می‌شوم». گفتند: «پروردگارا! ما اقرار کردیم و گواهی دادیم.» و آدم آن را نه انکار کرد و نه اقرار. پس عزم برای این پنج نفر دربارهٔ مهدی استوار شد. اما آدم عزمی در اقرار به آن نداشت؛ و این همان سخن خدای

عزوجل است: (پیش از این، از آدم پیمان گرفته بودیم اما او فراموش کرد و عزمی برایش نیافتیم). فرمود: در حقیقت او فراموش کرد. سپس به آتش دستور داد برافروخته شود و به اصحاب شمال فرمود: «به آن وارد شوید.» ولی آن‌ها از آن ترسیدند. به اصحاب یمن فرمود: «به آن وارد شوید.» آن‌ها وارد شدند و برای آنان خنک و مایه آرامش بود. اصحاب شمال گفتند: «پروردگارا! ما را ببخش.» فرمود: «من شما را بخشیدم، بروید و وارد آن شوید؛ اما باز از آن ترسیدند؛ و به این ترتیب اطاعت و ولایت و معصیت ثابت و استوار شد.»^۱

۵. ... این اذینه نقل کرده است: در محضر امام صادق (علیه السلام) بودیم که نام یکی از یارانمان برده شد. گفتیم در او تندی و تیزی هست. امام (علیه السلام) فرمود: «از علائم مؤمن این است که در او تندی و تیزی باشد.» عرض کردیم: در تمام اصحاب ما تندی و تیزی هست؛ سر آن چیست؟ حضرت فرمودند: «خداوند تبارک و تعالی هنگامی که انسان‌ها را آفرید به اصحاب یمن - که شما همان گروه هستید - فرمود داخل آتش شوند؛ پس اصحاب یمن داخل آتش شدند و سوزش آتش به ایشان رسید؛ این حدت و تیزی ناشی از اصابت همان سوزش آتش است. و به اصحاب شمال - که مخالفین آن‌ها بودند - امر کرد آن‌ها نیز به آتش وارد شوند؛ ولی آن‌ها این کار را انجام ندادند و به این ترتیب آن‌ها دارای وقار و سنگینی هستند.»^۲

روایات بسیار دیگری نیز وجود دارند که ما به جهت اجتناب از اطاله کلام از آن‌ها صرف نظر کردیم، و تعدادی از آن‌ها در بخش‌های مختلف این پژوهش ذکر شده است که با همین مضمون نقل شده‌اند، و از طریق آن‌ها می‌توان وجود امتحانی دیگر را اثبات کرد که در آن، از امتحان‌شوندگان خواسته نشده است «بله» بگویند، و از آن‌ها سؤالی پرسیده نشده تا به آن پاسخ بگویند. این امتحان، انجام دادن یک عمل بود، یعنی ورود به آتش؛ و در این امتحان آن‌ها به دو گروه تقسیم شدند، و گروه سومی وجود ندارد؛ هرکس وارد آتش شد از جمله مؤمنان و اصحاب یمن بود که با اعمال خود پاسخ دادند، و هرکس از آتش ترسید و از ورود

۱. اصول کافی، شیخ کلینی، ج ۲ ص ۸.

۲. بحار الأنوار، مجلسی، ج ۵ ص ۲۴۱.

به آن خودداری کرد جزو زیان کاران تکذیب کننده و اصحاب شمال شد؛ و هرکدام از آن‌ها که فرصت دیگری خواست این فرصت به او داده شد؛ اما او همان نتیجه را تکرار کرد. پس هرکس در عالم ذر وارد آن آتش شد، فرجامش بهشت شد، و هرکس سر باز زد، فرجامش آتش جهنم؛ این نتیجه امتحان ورود به آتش بود.

بعلاوه، در روایت قبلی توضیح داده شده است که چرا مؤمن در شخصیت خود حدت و تندى دارد. پاسخ امام این بود که این تندى و تیزی، در اثر وارد شدن به آتش و گرما و درخشش آن در نفس مؤمن به وجود آمده است: «فرمود داخل آتش شوند؛ پس اصحاب یمین داخل آتش شدند و سوزش آتش به ایشان رسید. این حدت و تیزی ناشی از اصابت همان سوزش آتش است.» و تأثیر آن آتش حتی در عالم دنیا نیز با او همراه خواهد بود.

حال این سؤال مطرح می‌شود: آیا امتحان داخل شدن نفس‌ها به آن آتش، قبل از امتحان «بله» گفتن و گواه گرفتن آن‌ها بر خودشان بوده است، یا بعد از آن؟

پاسخ: بنده نمی‌توانم به‌طور قطع و یقین بگویم امتحان وارد شدن به آتش، مقدم بر امتحان لبیک گفتن بوده است، یا پس از آن اتفاق افتاده است؛ اما برخی از روایات به این نکته اشاره دارند که این امتحان، پس از امتحان لبیک گفتن صورت پذیرفته است؛ مثل روایت شماره «۴» که ما در اثبات امتحان وارد شدن به آتش نقل کردیم؛ و روایت زیر:

... از عثمان بن عیسی، از برخی اصحابش، از ایشان نقل شده است که فرمود: «خداوند به آب فرمود: گوارا باش، تا بهشت خود و اهل اطاعتم را از تو بیافرینم؛ و [باری دیگر] به آب فرمود: شور و تلخ باش، تا جهنم خود و اهل عصیانم را از تو ایجاد کنم. پس این دو آب را روی گل جاری ساخت. سپس با دست راست مشتی برگرفت و آن‌ها (خلقت) را همانند ذر آفرید. سپس آنان را بر خودشان گواه گرفت که آیا من پروردگار شما نیستم و اطاعت من بر شما واجب نیست؟ آن‌ها گفتند «آری». پس به آتش فرمود: شعله‌ور شو؛ آتش شعله‌ور شد، و به آن‌ها گفت: به داخل آن درآیید. بعضی از آن‌ها به سرعت تلاش کردند، و برخی دیگر

به‌کندی انجام دادند، و برخی دیگر [اصلاً] مکان خود را ترک نکردند، و وقتی گرمای آن را احساس کردند برگشتند و هیچ‌یک از آن‌ها وارد آن نشدند. سپس مشتی با این دست گرفت و آفرینشی همانند ذر و آفرینش قبلی آفرید و آن‌ها را همانند دیگران بر نفسشان گواه گرفت، و سپس به آن‌ها فرمود: وارد این آتش شوید. بعضی از آن‌ها گُند بودند [و بعضی دیگر با شتاب] و بعضی از آن‌ها به یک چشم به‌هم‌زدن عبور کردند؛ بنابراین همه در آن قرار گرفتند. پس [خداوند] فرمود: به سلامت از آن خارج شوید. آن‌ها خارج شدند و هیچ آسیبی به آن‌ها نرسید. دیگران گفتند: ای پروردگار، فرصتی دیگر بده تا ما همانند آن‌ها عمل کنیم. فرمود: به شما اجازه دادم. [اما] آن‌ها مانند آنچه بار اول انجام داده بودند، انجام دادند؛ بعضی از آن‌ها سریع‌تر عمل کردند، و برخی دیگر کندتر بودند، و برخی دیگر [اصلاً] جای خود را ترک نکردند؛ این همان گفته حق تعالی است که فرمود: ﴿وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ﴾ (و اگر هم بازگردانده شوند قطعاً به آنچه از آن منع شده بودند برمی‌گردند و آنان دروغ‌گویان‌اند).^۱

در این حدیث آمده است که فرمان ورود به آتش، پس از فرمان آری‌گفتن و لیبیک‌گفتن صادر شد. در نتیجه می‌توان به‌صورت احتمالی گفت. این امتحان دوم در عالم ذر پس از امتحان اول انجام گرفته است.

در حقیقت، در تحقیق و جست‌وجوی چنین امور غیبی که برای ما رخ داده و به اتمام رسیده و به دست فراموشی سپرده شده‌اند، نمی‌توان از جزئیات مطلع شد، مگر با مراجعه به اهل ذکر علیهم‌السلام؛ چراکه محکم کردن آن‌ها و بیان آنچه بر ما متشابه است نزد آن‌ها یافت می‌شود.

دو نکته

پس از توضیح امتحان نفس‌ها در عالم ذر، باید به دو نکته توجه کرد و آن‌ها را مدنظر قرار

۱. چرا این امتحان در عالم ذر، دوباره در دنیا تکرار می‌شود؟

عوالم قوس نزول - که عبارت‌اند از عالم ذر، عالم دنیا و عالم رجعت - عوالم امتحان هستند؛ به این صورت که امتحان همهٔ بنی‌آدم در ذر انجام شد؛ سپس امتحان برای همهٔ آن‌ها در دنیا تکرار، و در رجعت نیز امتحان برای عده‌ای از آن‌ها تکرار می‌شود و این عده، کسانی هستند که یا ایمان خالص داشته‌اند، یا کسانی هستند که کفر خالص داشته‌اند؛ این وضعیت عوالم سه‌گانه است.

در اینجا این پرسش مطرح می‌شود: چرا خداوند بندگان خود را در پیدایش نخستین در عالم ذر امتحان کرد، و سپس امتحان آن‌ها را در عالم دنیا تکرار کرد و این امتحان را در مرتبهٔ سوم فقط برای عده‌ای از آن‌ها تکرار می‌کند؟ آیا یک امتحان برای تعیین نتایج کافی نبوده است؟

پاسخ: خداوند متعال مخلوقات را برای شناخت خودش آفرید؛ می‌فرماید: **(و من جن و انس را نیافریدم مگر برای اینکه مرا پرستش کنند)**^۱؛ و از آنجا که منظور از عبادت، شناخت است، خداوند سبحان و متعال، خلائق را به وسیلهٔ شناخت خودش امتحان کرد، و این پاسخی است برای دو قسمت اول این پرسش؛ پس خداوند، آن‌ها را در عالم ذر برای شناخت خودش آفرید و نیز آن‌ها را در عالم دنیا برای شناخت خودش خلق نمود، و امتحان در رجعت برای عده‌ای از خلائق تکرار خواهد شد؛ و از آنجا که شناخت حق تعالی جز با شناخت جانشینان او در زمینش حاصل نمی‌شود، برای شناخت خداوند باید امام زمان خود را بشناسید؛ چراکه شناخت او، شناخت خدا و اطاعت از او، اطاعت از خداست.

این پاسخی عمومی است که علت آفرینش را به صورت کلی بیان می‌کند، و عمومیت این

پاسخ در روایات ذکر شده است:

... از جمیل بن دَرَّاج نقل شده است: از امام صادق علیه السلام درباره معنای فرموده حق تعالی **﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾** سؤال کردم. حضرت فرمودند: **«آن‌ها را خلق کرد تا عبادت کنند.»** عرض کردم: گروه خاصی را یا همه را؟ فرمودند: **«خیر، بلکه همه را.»**^۱

پاسخ دیگری وجود دارد که امام صادق علیه السلام آن را ذکر کرده و در این پاسخ علت امتحان در دنیا و اینکه چرا خداوند ارواح را در بدن‌ها قرار داده است بیان می‌فرماید.

... عبدالله بن فضل هاشمی می‌گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: «به چه علت خداوند ارواح را در بدن‌ها قرار داد، پس از آنکه در ملکوت اعلی بالاترین جایگاه را داشتند؟» امام علیه السلام فرمود: **«خداوند تبارک و تعالی می‌دانست ارواح با آن شرافت و مرتبه بالایی که دارند اگر به حال خود رها شوند بیشتر آن‌ها به سوی ادعای ربوبیت در برابر خدای عزوجل کشیده خواهند شد؛ بنابراین آن‌ها را با قدرت خویش در بدن‌هایی قرار داد که در همان ابتدای تعیین سرنوشت، با نظر عنایت بر آن‌ها و رحمت به آن‌ها، برایشان مقدر کرده بود، و نیز برخی از آن‌ها را به برخی دیگر نیازمند کرد، برخی را با دیگری کفایت نمود، و بعضی را نسبت به عده‌ای دیگر در دنیا برتری داد، و در آخرت درجات برخی را از برخی دیگر بالاتر قرار داد، و برخی را وابسته برخی دیگر نمود. خداوند، رسولان خود را به سوی آن‌ها فرستاد و حجت‌های خود را بر آن‌ها گماشت تا بشارت‌دهنده و بیم‌دهنده باشند و آن‌ها را به انواع عبودیت و فروتنی و بندگی معبودشان وادار نمایند؛ و کیفی‌های دنیا و کیفی‌های آخرت و ثواب‌های دنیا و ثواب‌های آخرت را برای آن‌ها تعیین کرد تا آن‌ها را به نیکی تشویق کند و از بدی برکنار سازد؛ و آنان را برای طلب روزی و کسب‌وکار رهنمون ساخت تا بدانند آن‌ها نیازمند ارباب، و بنده و مخلوق هستند، و به عبادتش رو آورند و به این ترتیب سزاوار نعمت ابدی و بهشت جاویدان گردند و از گرایش به آنچه سزاوارش نیستند در امان باشند.»** [سپس ایشان علیه السلام فرمود]: **«ای پسر**

فضل! خدای تبارک و تعالی برای بندگانش از خودشان خیرخواه‌تر است؛ آیا نمی‌بینی که همه در مقام برتری جویی بر دیگران هستند؟ تا آنجا که عده‌ای به ادعای ربوبیت می‌گرایند، و برخی به ناحق به ادعای پیغمبری یا امامت برمی‌آیند و این در حالی است که آن‌ها با وجود کاستی، درماندگی، ناتوانی، خواری، بینوایی، و دردهایی که بر آن‌ها وارد شده است چنین ادعایی می‌کنند، در حالی که مرگ بر آن‌ها غالب، و بر همه‌شان چیره و مسلط است. ای پسر فضل! به راستی خداوند تبارک و تعالی در حق بنده‌هایش بهترین کار را انجام می‌دهد ﴿وَلَا يَظِلُّمُ النَّاسَ شَيْئًا وَ لَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسُهُمْ يَظْلِمُونَ﴾ (و خداوند به مردم هیچ ستم نمی‌کند؛ ولی این مردم‌اند که به خویشتن ستم می‌کنند).^۱

این پاسخ خاص برای نازل شدن و امتحان ارواح است که با قراردادن در بدن‌ها به دنیا نازل می‌شوند، تا متوجه کمبودها و نیاز خودشان به آن پروردگار کاملی بشوند که در او هیچ نقصی وجود ندارد و اینکه آن‌ها از شناختن پروردگارشان و پرستش او بی‌نیاز نیستند.

اما امتحان در این دنیا در مقایسه با امتحان نفس در عالم ذر، در رتبه بعدی قرار دارد و نتیجه‌ای که در آنجا به دست آمد در اینجا هم حاصل خواهد شد. حال این سؤال باقی می‌ماند: چرا امتحان در عالم ذر صورت پذیرفت و سپس در این جهان تکرار شد؟

این سؤال در خصوص امتحان ذر باقی مانده است که چرا گرفته شد و چرا آن امتحان در این دنیا تکرار می‌شود و چه بسا در رجعت نیز برای برخی تکرار شود؟ یعنی چرا امتحانات در عوالم قوس نزول تکرار می‌شوند، با وجود اینکه خداوند متعال از نتیجه آگاه است؟

در اینجا ما به پاسخی نیاز داریم که بر خرد، منطوق و عقل منطبق، و قانع‌کننده باشد؛ و این همان پاسخی است که سید احمد الحسن (علیه السلام) ارائه کرده؛ آنجا که فرموده است:

«دادن این فرصت، حقیقی است، و فرصتی خیالی نیست. خداوند سبحان به مردم فرصتی واقعی داده است تا اگر نتیجه عالم ذر بد بوده، آن را تغییر دهند؛ ولی از

آنجا که حقایق آنان زشت و پلید است، همان نتیجه تکرار می‌شود؛ یعنی حکمت این است که خداوند، بخشنده، مهربان و دلسوز است، و این فرصت دیگر، [در واقع] ظهوری برای آشکار کردن بخشش و کرم و رحمت خداوند سبحان است؛ به علاوه آنچه امام صادق (علیه السلام) در این باره بیان کرده است که فرود آمدن ارواح در این عالم محدود جسمانی، برای این بوده است که ضعف ارواح را از طریق محدودیت‌ها و قیدهای این [عالم جسمانی] آشکار نماید. علاوه بر علتی که برای رجعت بیان نمودم، علت دیگری نیز وجود دارد که خداوند سبحان و متعال، آن را بیان نموده است و به مهربانی و بخشش او ارتباط دارد؛ اینکه او می‌داند آنان به زودی، درخواست فرصت دوم را مطرح می‌کنند؛ در نتیجه او پیش از درخواست آنان، این فرصت را در اختیار آنان قرار داده است. با وجود این تکرار و این بخشش از جانب او، باز هم خواهیم دید در آخرت، درخواست می‌کنند تا امتحانشان تکرار شود و علاوه بر فرصتهایی که قبلاً به آنان بخشیده شده است، درخواست دیگری را مطرح می‌کنند: ﴿قَالُوا رَبَّنَا آمَنَّا اِثْنَيْنِ وَاٰخِيَّتِنَا اِثْنَيْنِ فَاَعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ اِلٰى خُرُوْجٍ مِّنْ سَبِيْلِ﴾^۱ (می‌گویند: پروردگارا! دوبار ما را میراندی و دوبار زنده کردی. اکنون به گناهانمان معترفیم، پس آیا راهی برای بیرون آمدن [از دوزخ] هست؟)»^۲

بنابراین روشن می‌شود این امتحان به دلیل بخشندگی، فضل و رحمت خدا به بندگانش تکرار می‌شود و به آن‌ها فرصتی واقعی برای موفقیت و تغییر نتیجه می‌دهد. خداوند آن‌ها را در عالم ذر امتحان کرد، و سپس آن‌ها را به این دنیا فرود آورد و امتحانشان کرد؛ اما بسیاری از آن‌ها از این فرصت استفاده نکردند و نتیجه خود را تغییر ندادند؛ بلکه دچار همان اشتباه شدند؛ این از یک سو.

از سوی دیگر، خداوند متعال می‌داند آن‌ها خواستار فرصت دومی خواهند شد؛ بنابراین

۱. غافر، ۱۱.

۲. عقاید اسلام، سید احمد الحسن، ص ۲۵۳.

آن‌ها را در عالم ذر قبل از دنیا آزمایش کرد تا اگر آن‌ها در روز قیامت بیایند در حالی که اعتراض کنند که فرصت دیگری برای موفقیت در غیر از عالم ذر داده نشده است، به آن‌ها پاسخ داده می‌شود: من به شما در عالم ذر فرصتی دادم؛ سپس آن را در این جهان تکرار کردم؛ اما شما با انتخاب خود همان نتیجه را تکرار کردید؛ و به این ترتیب حجت بالغه (دلیل روشن و رسا) از آن خداوند خواهد بود. حتی اگر تقدیر این چنین بود که خداوند صد فرصت به آن‌ها می‌داد، قطعاً آن‌ها همان نتیجه را به دست می‌آوردند. حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ﴾^۱ (و اگر هم بازگردانده شوند قطعاً به آنچه از آن منع شده بودند برمی‌گردند و آنان دروغ‌گویان اند).

۲. اعمال عبادی در عالم ذر

خداوند نفس‌های فرزندان آدم را در عالم ذر آفرید و آن‌ها را امتحان کرد و به آن‌ها فرصت داد تا او را بپرسند، بشناسند، و از او اطاعت کنند، و به آن‌ها در این خصوص حق انتخاب عطا فرمود، و سرشتی را که آن‌ها را به سمت توحید هدایت می‌کند در آن‌ها قرار داد؛ سپس چنین اراده فرمود تا آن‌ها را به عالم دنیا پایین بیاورد و امتحان را برایشان تکرار کند و به آن‌ها چیزی عطا فرمود که یاری‌شان کند و به آن‌ها حق انتخاب نیز داد. در این دنیا (امتحان دوم)، خداوند بر بندگانش اطاعت از خود، اطاعت از خلفایشان و عباداتی را که به آن‌ها امر کرد تا آن‌ها را انجام بدهند مانند نماز، روزه، حج، زکات، جهاد و ... واجب ساخت.

سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود: عالم ذر اولین عالم امتحان فرزندان آدم بوده است؛ اما آیا پاسخ‌گویی بندگان در زمان گواهی گرفتن به اینکه «آیا من پروردگار شما نیستم» بعد از انجام عملی خاص بوده است که آن‌ها انجام داده‌اند؟ یا آن جهان، جهانی بوده است که فقط نتایج در آن مشخص می‌شدند و عمل، اینجا در عالم دنیا صورت می‌گیرد؟ و آیا خداوند در عالم ذر عبادت‌هایی مثل نماز و روزه و ... را واجب کرده بوده است یا خیر؟

پاسخ: نفس انسان در عالم دنیا، به مدیریت بدن مشغول است؛ بنابراین خداوند این عبادت‌ها را مقرر فرمود تا نفس به دل مشغول شدن با خدا معطوف شود. نماز، نشان‌دهنده پیوند بنده به پروردگارش و خروج روح او به ملاً اعلی است تا خود را به پروردگار خویش مشغول سازد و به قبله واقعی رو کند. روزه به معنای ترک خواسته‌ها و لذت‌ها، و روزه‌داری از منیت، و روی آوردن به سوی خداوند متعال است. حج، روی کردن به سوی خدا و یادآوری عهد و پیمان و یاری نمودن ولی خداست. خمس و زکات، صرف کردن اموال در راه خدا است؛ زیرا اموال از جمله زینت‌های دنیاست که انسان را مشغول می‌سازد؛ پس [انسان] آن را در پیشگاه خداوند تقدیم می‌کند. جهاد، تقدیم کردن خویشتن برای خداست... به این ترتیب درمی‌یابیم هدف نهایی از عبادت‌ها، توجه و روی کردن به خداوند متعال، به یاد او بودن، و غفلت نکردن از

اوست. پس این مسئله در این زندگی دنیوی به دلیل مشغله نفس در مدیریت بدن بوده است. پس عبادات برای قطع ارتباط نفس با این دنیا و روی آوردن به دنیای دیگر است.

اما در عالم ذر، هیچ بدنی وجود ندارد که نفس به آن، و به تدبیر نیازهای آن مشغول، و جهت برآورده کردن امیال و خواسته‌های آن، درونش زندانی شود. آنچه در [آنجا] وجود دارد نفس است؛ بنابراین در آنجا تمام این عبادات تنها در روی آوردن نفس به خداوند متعال خلاصه می‌شده است. همچنین هر عالم، عبادتی دارد که متناسب با آن عالم است؛ روی آوردن نفس به خداوند در دنیا از طریق این عبادات و عبادات دیگر صورت می‌گیرد، و در عالم آخرت عبادت‌هایی وجود دارند که متناسب با آن عالم هستند، و در عالم ذر نیز عباداتی وجود داشته که متناسب با آن عالم و متناسب با امتحان صورت گرفته در آن بوده است؛ و آن یکتایی خداوند و اقرار به ربوبیت او، و به ولایت محمد و آل محمد علیهم السلام بوده است. انسان برای انتخاب بین «منیت» (خودش) و «او» (خداوند) آزاد گذاشته شده بود، تا یا نگاهش را به خودش متمرکز کرده و از خداوند غافل شود، یا به سوی خدا روی آورده و از خودش غافل شود؛ و بین این دو بر اساس روی آوردن و غفلت از خداوند متعال جایگاه‌هایی وجود داشته است. عبادت در عالم ذر این چنین بود.

سید احمد الحسن علیه السلام عمل و عبادت در عالم ذر را با بیانی روشن و منحصر به فرد توضیح داده و فرموده است:

«... آیا در آن عالم، طول مدت یا تعدد شرط است؟ آیا کفایت می‌کند فقط یک عمل عبادی، معادل نماز، روزه، ذکر، زکات، دعا، حج و جمیع عبادات باشد؟ آیا رسول خدا به علی نفرمود: ای علی! یک لحظه اندیشیدن از عبادت هزار سال برتر است؟»

انجام عمل در عالم ذر، واضح است و این آیه آن را به طور کامل روشن نموده است: ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتَ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ﴾ (و به یاد آر

هنگامی را که پروردگار تو از پشت فرزندان آدم ذریه آن‌ها را برگرفت و آنان را بر نفس‌هایشان گواه ساخت که آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: بلی، ما گواهی می‌دهیم؛ تا در روز قیامت نگویید ما از این [امر] بی‌خبر بودیم). و آنان را بر خودشان گواه گرفت!

حال در این دنیا و در این امتحان، آیا شاهی بر اعمال وجود دارد؟ آیا پیامبر شاهد نیست؟ آیا حجت خدا شاهد نیست؟ آیا ملائکه نویسنده شاهد نیستند؟ آیا این طور نیست که ﴿وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا﴾ (و گواهی خدا کافی است)؟

آیا چنین نیست که ﴿اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا﴾ (بخوان کتاب خودت را! امروز تو خود برای حساب‌کشیدن از خود کافی هستی)؟ انسان شاهد بر خودش است و خود او (نفسش) از خویش حساب‌کشی خواهد کرد. ﴿وَأَشْهَدُهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ﴾ (و آنان را بر خودشان گواه گرفت). ﴿اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا﴾ (بخوان کتاب خودت را، امروز تو خود برای حساب‌کشیدن از خود کافی هستی). اما اینکه چگونه وی از خودش حساب‌رسی می‌کند، مسئله دیگری است؛ ولی اکنون ما در پی بررسی «شاهد بر خویشتن است» هستیم. به چه چیزی گواهی می‌دهد؟ آیا جز این است که به آنچه پیامبر خدا، حجت خدا، فرشتگان و خداوند سبحان شهادت داده‌اند گواهی می‌دهد؟ ﴿وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا﴾ (و گواهی خدا کافی است).

بنابراین در این آیه به عمل اشاره شده است: ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِن بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتَ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَن تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ﴾ (و به یاد آر هنگامی را که پروردگار تو از پشت فرزندان آدم ذریه آن‌ها را برگرفت و آنان را بر نفس‌هایشان گواه ساخت که آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: بلی، ما گواهی می‌دهیم؛ تا در روز قیامت نگویید ما از این [امر] بی‌خبر بودیم).

خداوند آن‌ها را بر خودشان گواه گرفت.

نفسِ تو در این دنیا مشغول رسیدگی به بدنت است؛ لذا این عبادات برای آن است که نفس را از مشغول شدن به بدن بازدارد و توجه او را به خدا مشغول کند. اگر به عبادات اسلام بنگری برحسب ظاهر چنین خواهی یافت: نخور، ننوش، شهوات را ترک کن! این، عبادت روزه است و به روشنی گویای آن است که این عبادت در پی بازداشتن نفس از مشغول شدن به بدن است؛ دیگر عبادات نیز همین گونه است. به حج نگاه کن و به نماز! محتوای همهٔ آن‌ها دو چیز است: قطع ارتباط با این عالم و روی آوردن به عالم دیگر؛ به ذکر خدا پرداختن و به او مشغول شدن.

حال اگر از این عالم خارج شویم، آیا ممکن است عبادت‌ها به همین شکل باقی بمانند؟ به طور قطع اینکه تصور کنیم شکل و صورت عبادت‌ها در دنیای دیگر مانند همین دنیاست، به دو دلیل صحیح نیست: اول: عدم نیاز؛ و دوم: اینکه عالم دیگر، شرایط لازم برای برپاداشتن یا به جای آوردن آن [اعمال] را ندارد؛ درست مانند کسی که می‌گوید به بیابان می‌روم تا شنا تمرین کنم! مثلاً در عالم ذر، احتیاج و نیاز وجود ندارد؛ زیرا جسد مادی که نفس به آن مشغول می‌شود، وجود ندارد؛ پس مناسب نبودن عالم ذر برای عبادات این عالم جسمانی، کاملاً واضح است.

بنابراین اکنون پاسخ روشن شد؛ اینکه امتحان، یکی است، و در این عالم و عالم ذر و عالم رجعت یکسان است؛ و اگر خداوند چنین مقدر نماید که مردم را هزار بار امتحان کند، آن‌ها را با همین امتحان خواهد آزمود؛ زیرا علت آفرینش یکی است، که همان شناخت و معرفت است. آری! جزئیات امتحان به علت وجود اختلاف در عوالم، متفاوت خواهد بود؛ نماز، روزه، حج، زکات و ... همگی در عالم ذر وجود داشته و خدا ما را به آن‌ها امتحان کرده است؛ ولی در چهارچوب همان عالم. نماز [تنها] یک چیز بوده است و آن این بوده که من نگاهم را به آنچه از جانب حق تعالی صادر می‌شود متمرکز کنم؛ روزه یعنی خودم را نفی کنم؛ حج یعنی به سوی خدا سیر کنم و

طواف‌کنان گرد درب خدا، چشم‌انتظار فرمان او باشم. زکات یعنی خودم را به او ببخشم و خویشتن را در پیشگاه الهی برای مبارزه با منیت، قربانی کنم و ...

آیا با توجه به اینکه در عالم ذر، نه زمان وجود دارد و نه حتی مکان، گمان می‌کنی این کارها به زمانی طولانی نیاز دارد؟ یا می‌پنداری این کارها به بیش از یک رویداد و اتفاق نیاز داشته باشد؟ و آیا اگر به عنوان مثال همه این‌ها تنها در "یک رویداد" جمع شود دیگر عمل به حساب نمی‌آید؟! قطعاً عمل خواهد بود، حتی اگر در "یک رویداد" جمع شود!»^۱

۱. در محضر عبد صالح؛ سید احمدالحسن، گردآوری: علاء السالم، انتشارات انصار امام مهدی، ج ۱ ص ۷۰.

خاتمه

هدف از این پژوهش اثبات عالم ذر و پیدایش نفس انسانی در پیدایشی سابق بر عالم دنیا، و توضیح آفرینش و امتحانی است که در آن رخ داده است، بیان درک صحیح برای آن عالم و آن پیدایش، و پاسخ به نظرات و گفته‌های مخالفان است. برجسته‌ترین یافته‌های این تحقیق را می‌توان به شرح زیر خلاصه کرد:

۱- پیدایش نخستین برای نفس انسانی، در عالم ذر (عالم نفس‌ها) بوده است، و نفس از آن [عالم] سفر خود را در جهان‌های تاریکی یا جهان‌های قوس نزول آغاز کرد (عالم ذر، عالم دنیا، عالم رجعت)؛ و حضور او در عالم ذر مقدم بر حضور او در عالم دنیا بوده است. عالم ذر، عالم مثالی ملکوتی در آسمان اول است نه به آن صورتی که برخی تصور می‌کنند. در عالم مادی دنیوی.

۲- عالم ذر، حقیقتی ثابت شده در تقلین است و آیات زیادی از قرآن کریم گواه بر آن هستند. ما سیزده آیه از این آیات را به همراه بیان تفسیر آن‌ها به وسیله روایاتی ذکر کردیم که اهل بیت علیهم‌السلام دلالت آن‌ها را بر آن عالم محکم فرموده‌اند.

سپس به روایات متواتری که دلالت صریحی بر عالم ذر دارند استناد کردیم. پیامبر رحمت و خاندانش علیهم‌السلام در خصوص آن عالم بسیار سخن گفته و آنچه را در آن رخ داده است به گونه‌ای توضیح داده‌اند که بر ما واجب است به آن ایمان داشته باشیم و نمی‌توان آن را انکار کرد.

۳- برخی از علمای اهل سنت و شیعه با استناد به ادله و شواهدی، عالم ذر را نفی و آن را انکار، و شبهاتی بر آن وارد کرده‌اند. با بحث و بررسی و پاسخ به شبهات آن‌ها مشخص شد شواهد و دلایل آن‌ها در حقیقت چیزی بیش از شبهاتی در برابر حقیقت اثبات شده نبوده‌اند؛ حقیقت ثابت شده‌ای که هیچ غباری بر آن وجود ندارد، و پذیرفتن و تصدیق آن اجتناب‌ناپذیر است؛ [همچنین] مشخص شد منشأ اشکالات آن‌ها پیروی از شواهد عقلی ظنی، و

در نظر گرفتن این دلیل ظنی عقلانی به عنوان معیار سنجش در مقابل ثقلین و تفسیر آیات و تضعیف روایات بوده است.

اشاره کردیم عقل، ترازوی است که فاقد معیارهای سنجش صحیح است؛ معیارهای سنجش صحیحی که با در نظر گرفتن آن‌ها، نتایج واقعی حاصل می‌شود؛ نتایجی که منطبق بر واقعیتی باشد که ما باید از آن پیروی کنیم؛ و اینکه دلیل عقلی، اثبات‌کننده عالم ذر است و لزوم اعتقاد به آن را می‌رساند؛ زیرا دلیل عقلی، تابع ثقلینی است که نشان‌دهنده معیارهای سنجش صحیح عقل هستند؛ همچنین ایمان آوردن به آن عالم و اعتقاد به وجود آن، از ایمان به غیب و پابندی عاقل به متن دینی که آن را اثبات می‌کند سرچشمه می‌گیرد. به این ترتیب دیگر جایی برای عمل کردن بر اساس نظر، گمان و اجتهاد، و نادیده گرفتن متن یا منحرف کردن معنای آن وجود ندارد.

۴- آفرینش نفس انسانی در عالم ذر از گل رفع شده (بالا برده شده) به آسمان اول صورت پذیرفت، سپس روح ایمان در آن دمیده شد؛ و به این ترتیب اولین نفس آسمانی انسانی شکل گرفت - که همان نفس آدم علیه السلام بوده است - و سپس روح القدس در آن دمیده شد، و این عاملی شد که فرشتگان بر آدم علیه السلام سجده کنند.

معنای رفع گل را توضیح دادیم و اینکه رفع، تجلی و ظهور به معنای بازگشت به اصل و نزدیک شدن به منبع است؛ همچنین دلیل بالابردن گل به آسمان اول را نیز توضیح دادیم - که به دو دلیل انجام شد - و در خصوص آن به طور مفصل سخن گفتیم.

همچنین مشخص شد آفرینش آدم علیه السلام بدون پدر و مادر، در عالم ذر صورت پذیرفت؛ یعنی در نخستین جایی که نفس انسانی پدیدار شد، و نه به آن صورتی که بیشتر افراد دین‌دار گمان می‌کنند - در عالم دنیا؛ اما آفرینش آدم در عالم دنیا مطابق نظم این جهان مادی بوده است. با دانستن تفاوت بین دو پیدایش و دو آفرینش انسان در این دو عالم، سردرگمی و پرسش و پاسخی که میان علم و دین حاصل شده است برطرف می‌شود؛ زیرا علم ثابت کرده

است خلقت آدم بر اساس قوانین نظریه تکامل، طبق قوانین نظریه پیدایش و ارتقا که طبیعت این عالم مادی اقتضا می کند صورت پذیرفته است و هیچ تعارضی با متن دینی ندارد.

دین ثابت کرده است خلقت آدم در عالم ذر، آفرینشی نفسانی مطابق با نظام آن عالم ملکوتی بوده است؛ به طوری که هیچ تولیدمثل از والدین در آن وجود نداشته است، و اینکه خالق، آفرینش اولین نفس انسانی را از ترکیب گل رفع شده - که در آن از روح خود دمیده - خلق کرده است.

این در حالی است که در عالم دنیا که آدم به آن فرود آمد (و همان طور که روایات نشان می دهند گونه های دیگر انسان نیز قبل از ایشان وجود داشته اند) وجود او مطابق با سیستم طبیعت بوده است؛ سیستمی که تولد یک شخص را از طریق تولیدمثل، با گذشت از مراحل رشد جنین در رحم مادر تا رسیدن به زمان تولد اقتضا می کند. این مسئله مهمی است که باید به آن توجه شود.

۵- از طریق این پژوهش مشخص شد تصویرگری آدم (علیه السلام) در عالم ذر بر صورت خدا، تصویری نفسانی بوده؛ به این معنا که او به گونه ای آفریده شده است که می تواند به اخلاق خداوند آراسته شود و صفات او را حمل کند و آن ها را برای خلق خداوند متجلی کند، تا به این ترتیب به شرافت شایستگی جانشینی الهی دست یابد. اینکه خداوند آدم را بر صورت خود آفرید یعنی بر صورت محمد (صلی الله علیه و آله)؛ یعنی بر صورت کامل ترین مخلوق، تا با استفاده از استعداد های فطری که خداوند پس از تجلی روح القدس در نفس آدم، به نفس او داد، تا بتواند صفات خدا را در خود جلوه گر نماید. تمثیل خدا در آفرینش شود. این دلیل برتری و گرامیداشت او بر فرشتگان، جنیان و دیگر موجودات بود.

این معنا اعتقاد به تجسیم یا تشبیه را که عده ای به آن اعتقاد دارند نفی می کند، و نیز به آن صورتی که عده ای متون دینی را تفسیر می کنند دیگر نیازی به تفسیر متون مربوط به این مفهوم وجود ندارد.

۶- خداوند متعال بعد از اینکه نفس آدم ﷺ را آفرید، از نفس ایشان نفس همسرش حوا (سلام الله علیها) را خلق فرمود و نه به آن صورتی که عده‌ای گفته‌اند. از یکی از دنده‌های او، یا به آن صورتی که عده‌ای دیگر گفته‌اند. فقط از باقی‌ماندهٔ گل او؛ زیرا خلقت در آنجا یک خلقت نفسانی بوده است؛ به صورت آفرینش نفسی از نفس دیگر و نه به صورت مستقل؛ به این ترتیب که نفسی را از نفس او به وجود آورد تا میان آن‌ها عشق و محبت وجود داشته باشد.

سپس خداوند همهٔ فرزندان را از نفس آن دو، به روش پراکندن و منتشر کردن و پدیدآوردن، آفرید، نه آن‌گونه که برخی تصور می‌کردند با تولیدمثل و ازدواج.

۷- بعد از اینکه خداوند آدم و همسرش را آفرید و فرزندان را از آن‌ها پراکنده ساخت، همهٔ آن‌ها را امتحان کرد. این امتحان با یک سؤال انجام شد؛ به این صورت که خداوند آن‌ها را خطاب قرار داد که «آیا من پروردگار شما نیستم»؟ به این ترتیب امتحان‌شوندگان به گروه‌هایی تقسیم شدند؛ بعضی از آن‌ها با قلب و زبان پاسخ دادند و این پاسخ‌دهندگان نیز خودشان مرتبه‌های مختلفی داشتند و به گروه‌های مختلفی تقسیم شدند. عده‌ای دیگر از آن‌ها با زبان‌شان تأیید کردند، ولی با قلبشان انکار کردند؛ و برخی از آن‌ها از جواب سر باز زدند و پاسخی ندادند. بر اساس نتایج این آزمون، مردم به پیامبران و فرستادگان -با وجود برتری عده‌ای بر عدهٔ دیگر- و نیز مؤمنان -که میان آنان نیز درجات و برتری‌هایی وجود دارد- و نیز به گروه‌های منافق و کافر تقسیم شدند.

سپس خداوند آنان را بر خودشان گواه گرفت و فرشتگان و فرستادگانش را نیز بر آنان شاهد قرار داد، و پیمان آن‌ها را نزد یکی از مخلوقات گرامی خود -که از آن با عنوان سنگ عهد و پیمان یاد می‌شود- سپرد.

۸- پس از اینکه طومار امتحان پیچیده شد و نتایجش ثبت گردید، خداوند آدم و همسرش را در بهشتی که در آسمان اول قرار دارد جای داد و هرچیزی را که در آن بود برای آن‌ها مجاز ساخت، به جز درختی که نمایانگر علم و دانش محمد و آل محمد ﷺ بود و آن‌ها را از خوردن

از آن منع کرد؛ اما شیطان آن‌ها را وسوسه کرد و آن‌ها از آن خوردند؛ پس خداوند آن‌ها را به زمین دنیوی فرود آورد و تا آن هنگام که خدا خواست به نحوی که برای حضور آن‌ها در آن مناسب بود در آن ماندند؛ تا وقتی که زمان تولد آن‌ها در این جهان و سفرشان در این زندگی دنیوی آغاز شد و اراده خداوند سبحان با گماردن اولین جانشین خودش در این زمین محقق شد و نفس‌های بنی آدم مطابق آنچه این پیدایش و سیستم مادی اقتضا می‌کند از طریق تولیدمثل نسل‌ها، نسلی پس از نسل دیگری، به عالم دنیا فرود آمدند تا امتحان دوم را در این عالم بگذرانند.

والحمد لله أولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً.

و سپاس و ستایش تنها از آن خدایی است که اول است و آخر، و ظاهر است و باطن.

منابع اين پژوهش

- ١- قرآن كريم؛
- ٢- كتاب مقدس؛
- ٣- أجوبة المسائل المهناية؛ جمال الدين أبو منصور الحسن بن يوسف بن المطهر المعروف بالعلامة الحلبي. مطبعة الخيام، قم. سنة الطبع ١٤٠١ق.
- ٤- أصول الفقه؛ الشيخ محمد رضا المظفر. المطبعة والناشر: دار التفسيراسماعيليان. الطبعة: الثالثة. سنة الطبع: ١٤٢٠ق.
- ٥- الاعتقادات في دين الامامية؛ الشيخ الصدوق. تحقيق: عصام عبد السيد. الطبعة: الثانية. سنة الطبع: ١٤١٤ق / ١٩٩٣م. الناشر: دار المفيد للطباعة والنشر والتوزيع - بيروت - لبنان.
- ٦- الأمالي؛ الشيخ الطوسي. تحقيق: قسم الدراسات الإسلامية، مؤسسة البعثة. الطبعة: الأولى. سنة الطبع: ١٤١٤. الناشر: دار الثقافة للطباعة والنشر والتوزيع، قم.
- ٧- الأمثل في تفسير كتاب الله المنزل؛ ناصر مكارم الشيرازي. مكتبة أهل البيت الالكترونية.
- ٨- أنوار التنزيل وأسرار التأويل المعروف بتفسير البيضاوي؛ ناصر الدين أبي الخير عبد الله بن عمر بن محمد الشيرازي الشافعي البيضاوي ت ٦٩١ق. إعداد و تقديم: محمد عبدالرحمن المرعشلي. الطبعة الأولى ١٤١٨ق / ١٩٩٨م. المطبعة والناشر: دار إحياء التراث العربي، مؤسسة التاريخ العربي بيروت، لبنان.
- ٩- بحار الأنوار؛ العلامة محمد باقر المجلسي. تحقيق: يحيى العابدي. الطبعة: الثانية

- المصححة. سنة الطبع: ١٤٠٣ - ١٩٨٣ م. الناشر: مؤسسة الوفاء، بيروت، لبنان.
- ١٠- بحوث في علم الأصول؛ تقرير بحث السيد محمد باقر الصدر؛ السيد محمود الشاهرودي. الطبعة الثالثة ٢٠٠٥م. الناشر: مؤسسة دائرة المعارف الفقه الإسلامي طبقاً لمذهب أهل البيت عليهم السلام.
- ١١- البرهان في تفسير القرآن؛ السيد هاشم الحسيني البحراني. ت: ١١٠٧ق. تحقيق: قسم الدراسات الإسلامية مؤسسة البعثة، قم.
- ١٢- بصائر الدرجات؛ محمد بن الحسن بن فروخ (الصفار) ت: ٢٩٠. تحقيق: تصحيح وتعليق وتقديم: الحاج ميرزا حسن كوجه باغي. سنة الطبع: ١٤٠٤. المطبعة: مطبعة الأحمدي - طهران. الناشر: منشورات الأعلمي، طهران.
- ١٣- تاج العروس من جواهر القاموس؛ محب الدين أبي فيض السيد محمد مرتضى الحسيني الواسطي الزبيدي الحنفي. ت: ١٢٠٥ق. دراسة وتحقيق: علي شيري. مطبعة: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع. ١٤١٤ق/١٩٩٤م.
- ١٤- تاج اللغة وصحاح العربية؛ إسماعيل بن حماد الجوهري. ت: ٣٩٣ق. تحقيق: أحمد عبدالغفور عطار. الطبعة: الرابعة ١٤٠٧ق. المطبعة والناشر: دارالعلم للملايين، بيروت.
- ١٥- التبيان في تفسير القرآن؛ الشيخ الطوسي. ت: ٤٦٠. تحقيق وتصحيح: أحمد حبيب قصير العاملي. الطبعة: الأولى. سنة الطبع: ١٤٠٩. المطبعة: مطبعة مكتب الإعلام الإسلامي. الناشر: مكتب الإعلام الإسلامي.
- ١٦- تصحيح اعتقادات الامامية؛ الشيخ المفيد. تحقيق: حسين درگاهي الطبعة: الثانية. سنة الطبع: ١٤١٤ / ١٩٩٣م. الناشر: دار المفيد للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت، لبنان.

١٧- تفسير السمرقندي؛ أبو الليث السمرقندي. ت: ٣٨٣. تحقيق: د. محمود مطرجي. المطبعة: بيروت، دارالفكر. الناشر: دار الفكر.

١٨- تفسير السمعاني؛ أبو المظفر منصور بن محمد السمعاني. ت: ٤٨٩ق. تحقيق: ياسر بن إبراهيم و غنيم بن عباس بن غنيم. الطبعة: الأولى. سنة الطبع: ١٤١٨، ١٩٩٧م. المطبعة: السعودية، دارالوطن، الرياض. الناشر: دارالوطن، الرياض.

١٩- التفسير الصافي؛ المولى محسن الملقب بـ "الفيض الكاشاني". ت: ١٠٩١. تحقيق: صححه وقدم له وعلق عليه الشيخ حسين الأعلمي. الطبعة: الثانية. سنة الطبع: رمضان ١٤١٦، ١٣٧٤ش. المطبعة: مؤسسة الهادي، قم المقدسة. الناشر: مكتبة الصدر، طهران.

٢٠- تفسير العياشي؛ محمد بن مسعود العياشي. تحقيق: الحاج السيد هاشم الرسولي المحلاتي. الناشر: المكتبة العلمية الإسلامية، طهران.

٢١- تفسير القرآن العظيم (تفسير ابن أبي حاتم)؛ ابن أبي حاتم الرازي. ت: ٣٢٧. تحقيق: أسعد محمد الطيب. المطبعة و الناشر: دارالفكر للطباعة والنشر والتوزيع.

٢٢- تفسير القرآن العظيم (تفسير ابن كثير)؛ أبو الفداء إسماعيل بن كثير القرشي الدمشقي. ت: ٧٧٤ق. تقديم: يوسف عبدالرحمن المرعشلي. سنة الطبع: ١٤١٢ / ١٩٩٢م. المطبعة والناشر: دار المعرفة للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت، لبنان.

٢٣- تفسير القرآن المجيد؛ الشيخ المفيد. ت: ٤١٣ق. تحقيق: السيد محمد علي آيازي. الطبعة: الأولى. سنة الطبع: ١٤٢٤ / ١٣٨٢ش. المطبعة: مطبعة مكتب الإعلام الإسلامي. الناشر: مؤسسة بوستان كتاب قم (مركز النشر التابع لمكتب الإعلام الإسلامي).

٢٤- تفسير القمي؛ علي بن إبراهيم القمي. ت: ٣٢٩ق. تصحيح وتعليق وتقديم: السيد

- طیب الموسوی الجزائري. الطبعة: الثالثة. سنة الطبع: صفر ١٤٠٤. الناشر: مؤسسة دار الكتاب للطباعة والنشر، قم، ایران.
- ٢٥- التفسير الكاشف؛ محمد جواد مغنية. الطبعة: الثالثة. المطبعة والناشر: دار العلم للملايين، بيروت - لبنان. سنة الطبع: ١٩٨٠م.
- ٢٦- التفسير المبين؛ محمد جواد مغنية. الطبعة: الثانية. ١٤٠٣ / ١٩٨٣م. المطبعة والناشر: مؤسسة دار الكتاب الإسلامي.
- ٢٧- تفسير جوامع الجامع؛ الشيخ الطبرسي. ت: ٥٤٨. تحقيق: مؤسسة النشر الإسلامي. الطبعة: الأولى. سنة الطبع: ١٤١٨. الناشر: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة.
- ٢٨- تفسير غريب القرآن؛ الشيخ فخر الدين الطريحي. ت: ١٠٨٥. تحقيق وتعليق: محمد كاظم الطريحي. المطبعة والناشر: انتشارات زاهدي، قم.
- ٢٩- تفسير فرات الكوفي؛ فرات بن إبراهيم الكوفي. ت: ٣٥٢. تحقيق: محمد الكاظم. الطبعة: الأولى. سنة الطبع: ١٤١٠ / ١٩٩٠م. الناشر: مؤسسة الطبع والنشر التابعة لوزارة الثقافة والإرشاد الإسلامي، طهران.
- ٣٠- تفسير مجمع البيان؛ الشيخ الطبرسي. تحقيق وتعليق: لجنة من العلماء والمحققين الأخصائيين. الطبعة: الأولى. سنة الطبع: ١٤١٥ / ١٩٩٥م. الناشر: مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، بيروت، لبنان.
- ٣١- تفسير مقتنيات الدرر؛ مير سيد علي الحائري الطهراني. ت: ١٣٥٣. سنة الطبع: ١٣٣٧ش. المطبعة: الحيدري بطهران. الناشر: الشيخ محمد الآخوندي مدير دار الكتب الإسلامية.
- ٣٢- تفسير نور الثقلين؛ الشيخ عبد علي بن جمعة العروسي الحوزي. ت: ١١١٢. تصحيح

- و تعليق: السيد هاشم الرسولي المحلاتي. الطبعة: الرابعة. سنة الطبع: ١٤١٢ق / ١٣٧٠ش. المطبعة: مؤسسة إسماعيليان. الناشر: مؤسسة إسماعيليان للطباعة والنشر والتوزيع - قم.
- ٣٣- تنزيه الأنبياء؛ السيد المرتضى. الناشر: انتشارات الشريف المرتضى. ت: ٤٣٦ق. الطبعة الأولى سنة ١٣٧٦ش. مطبعة: أمير، قم.
- ٣٤- تنوير المقباس من تفسير ابن عباس؛ الفيروز آبادي. ت: ٨١٧. المطبعة والناشر: دار الكتب العلمية. الناشر، لبنان.
- ٣٥- التوحيد؛ السيد احمد الحسن. تحقيق: اللجنة العلمية لأنصار الإمام المهدي عليه السلام. الطبعة الأولى ١٤٣١ق / ٢٠١٠م.
- ٣٦- التوحيد؛ الشيخ الصدوق. ت: ٣٨١. تصحيح وتعليق: السيد هاشم الحسيني الطهراني. الناشر: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة.
- ٣٧- جامع احاديث الشيعة؛ السيد حسين البروجردي. المطبعة العلمية - قم ١٣٩٩ق.
- ٣٨- جامع البيان عن تأويل آي القرآن. محمد بن جرير الطبري. ت: ٣١٠. تقديم: الشيخ خليل الميس، ضبط وتوثيق وتخريج: صدقي جميل العطار. سنة الطبع: ١٤١٥ / ١٩٩٥م. المطبعة والناشر: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت، لبنان.
- ٣٩- جامع البيان في تأويل القرآن؛ محمد بن جرير أبو جعفر الطبري، ت: ٣١٠ق، تحقيق: أحمد محمد شاكر. الناشر: مؤسسة الرسالة. الطبعة: الأولى، ١٤٢٠ق / ٢٠٠٠م.
- ٤٠- الجامع الصحيح؛ أبي الحسين مسلم بن الحجاج ابن مسلم القشيري النيسابوري طبعة مصححة. مطبعة: دار الفكر بيروت لبنان.
- ٤١- الجامع لأحكام القرآن (تفسير القرطبي)؛ القرطبي. المطبعة: دار إحياء التراث العربي، بيروت، لبنان. الناشر: مؤسسة التاريخ العربي. بيروت. الطبعة: الثانية. سنة

الطبع: ١٤٠٥ق.

٤٢- الجواب المنير عبر الأثير؛ السيد احمدالحسن. تحقيق: اللجنة العلمية لأنصار الإمام المهدي (عليه السلام). الطبعة الأولى سنة ٢٠١٠م.

٤٣- الحدائق الناضرة؛ الشيخ يوسف البحراني. المطبعة والناشر: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة.

٤٤- الدر المنثور في التاويل بالمأثور؛ عبد الرحمن بن أبي بكر، جلال الدين السيوطي. طبعة دار الفكر - بيروت. موقع التفاسير.

٤٥- دراسات في العقيدة الإسلامية، محمد جعفر شمس الدين. مكتبة أهل البيت الالكترونية.

٤٦- دروس في علم الأصول، السيد محمد باقر الصدر. طبع ونشر: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم المقدسة. الطبعة: الخامسة. سنة الطبع: ١٤١٨ق.

٤٧- الرجعة ثالث أيام الله الكبرى؛ السيد احمدالحسن. إعداد: علاء السالم. إصدارات انصار الإمام المهدي (عليه السلام). الطبعة الاولى ١٤٣٣ق.

٤٨- رسالة في وحدة شخصية المهدي الأول والقائم واليمني؛ علاء السالم. إصدارات انصار الإمام المهدي. الطبعة الاولى ١٤٣٣ق.

٤٩- رسائل الشريف المرتضى. تحقيق وتقديم: السيد أحمد الحسيني. إعداد: السيد مهدي الرجائي. سنة الطبع: ١٤٠٥. المطبعة: سيدالشهداء، قم. الناشر: دارالقرآن الكريم، قم.

٥٠- رسائل الشريف المرتضى. تحقيق وتقديم: السيد أحمد الحسيني. إعداد: السيد مهدي الرجائي. سنة الطبع: ١٤٠٥. المطبعة: مطبعة سيد الشهداء، قم. الناشر:

دارالقرآن الكريم، قم.

٥١- روح المعاني في تفسير القرآن العظيم والسبع المثاني، شهاب الدين محمود ابن عبدالله الحسيني الألوسي. موقع التفاسير.

٥٢- زبدة التفاسير؛ الملا فتح الله الكاشاني. تحقيق: مؤسسة المعارف. الطبعة: الأولى. سنة الطبع: ١٤٢٣. المطبعة: بإصدار اسلام. الناشر: مؤسسة المعارف الإسلامية، قم، ايران.

٥٣- سعد السعود؛ السيد ابن طاووس متوفى ٦٦٤ق. سنة الطبع: ١٣٦٣ المطبعة: أمير، قم. الناشر: منشورات الرضى، قم.

٥٤- شرح أصول الكافي؛ محمد صالح المازندراني. ت: ١٠٨١. تحقيق مع تعليقات: الميرزا أبو الحسن الشعراني، ضبط وتصحيح: السيد علي عاشور. الطبعة: الأولى. سنة الطبع: ١٤٢١ / ٢٠٠٠م. المطبعة: دار إحياء التراث العربي للطباعة والنشر والتوزيع. الناشر: دار إحياء التراث العربي للطباعة والنشر والتوزيع - بيروت - لبنان.

٥٥- شيء من تفسير سورة الفاتحة؛ السيد احمد الحسن. إصدارات انصار الإمام المهدي. الطبعة الثانية، ١٤٣١ق / ٢٠١٠م.

٥٦- صحيح البخاري؛ أبي عبدالله محمد بن إسماعيل بن إبراهيم ابن المغيرة بن بردزبة البخاري الجعفي. ١٤٠١ق / ١٩٨١م. دار الفكر، بيروت، لبنان.

٥٧- صراط النجاة استفتاءات السيد الخوئي مع تعليقة وملحق الشيخ التبريزي. جامع مواد الكتاب: موسى مفيد الدين عاصي العاملي. الناشر: دفتر نشر برگزیده المطبعة: سلمان الفارسي. الطبعة: الأولى في الجمهورية الإسلامية الإيرانية. جمادي الأول ١٤١٦ق.

٥٨- عقائد الإسلام وويله يسألونك عن الروح؛ السيد احمد الحسن. تحقيق: اللجنة العلمية

لأنصار الإمام المهدي. الطبعة الأولى سنة ١٤٣٧ق / ٢٠١٦ م.

٥٩- العقل والبلوغ (عند الامامية)؛ حسين كريمي القمي. الطبعة: الأولى ١٣٨١ش. المطبعة والناشر: انتشارات دانشگاه، قم. ص ٧٩.

٦٠- علل الشرائع؛ الشيخ الصدوق أبي جعفر محمد بن علي ابن الحسين بن موسى بن بابويه القمي ره. ت: ٣٨١ق. منشورات المكتبة الحيدرية ومطبتها في النجف. ١٣٨٥ ق/١٩٦٦م.

٦١- الغدير؛ الشيخ الأمين. الطبعة: الرابعة. المطبعة والناشر: دار الكتاب العربي، بيروت، لبنان. سنة الطبع: ١٩٧٧م.

٦٢- فتاوى اللجنة الدائمة؛ اللجنة الدائمة للبحوث العلمية والإفتاء. جمع وترتيب: أحمد بن عبد الرزاق الدويش. الناشر: رئاسة إدارة البحوث العلمية والإفتاء، الإدارة العامة للطبع، الرياض.

٦٣- الفصول المهمة في أصول الأئمة؛ تأليف الشيخ محمد بن الحسن الحر العاملي. ت: ١١٠٤ق. تحقيق وإشراف: محمد بن محمد الحسين القائيني الناشر: لمؤسسة معارف إسلامي إمام رضا عليه السلام. ١٤١٨ق.

٦٤- فلسفتنا؛ السيد محمد باقر الصدر. مطبعة دار التعارف للمطبوعات. الطبعة: الثالثة سنة ٢٠٠٩م.

٦٥- قصص الأنبياء؛ قطب الدين بن سعد بن هبة الله الرواندي. تحقيق: غلام رضا عرفانيان اليزدي. الناشر: مجمع البحوث الإسلامية. الطبعة: الأولى. سنة الطبع: ١٤١٨ق / ١٣٧٦ش المطبعة: مؤسسة الهادي.

٦٦- الكافي؛ الشيخ محمد بن يعقوب الكليني. ت: ٣٢٩ق. صححه وعلق عليه: علي أكبر الغفاري. الطبعة: الخامسة. سنة ١٣٦٣ش. المطبعة: چاپخانه حيدري. الناشر:

دار الكتب الإسلامية، طهران، ايران.

٦٧- كتاب العين؛ أبي عبد الرحمن بن أحمد الفراهيدي. ت: ١٧٥ق. تحقيق: الدكتور مهدي المخزومي، الدكتور إبراهيم السامرائي. المطبعة و الناشر: مؤسسه دار الهجرة. الطبعة: الثانية ١٤١٠ق.

٦٨- الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل و عيون الأقاويل في وجوه التأويل؛ الزمخشري. المطبعة و الناشر: شركة مكتبة و مطبعة مصطفى البابي الحلبي و أولاده بمصر، عباس و محمد محمود الحلبي و شركاهم، خلفاء. سنة الطبع: ١٣٨٥ق / ١٩٦٦م.

٦٩- كمال الدين و تمام النعمة؛ الشيخ الصدوق. تصحيح و تعليق: علي أكبر الغفاري. المطبعة و الناشر: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة. سنة الطبع: محرم الحرام ١٤٠٥ق.

٧٠- لسان العرب؛ أبي الفضل جمال الدين محمد بن مكرم ابن منظور الإفريقي المصري. ت: ٧١١ق. نشر أدب الحوزة قم، ايران. الطبعة الأولى ١٤٠٥ق.

٧١- المتشابهات؛ السيد احمد الحسن. الطبعة الثالثة ١٤٣١ق / ٢٠١٠م. تحقيق: اللجنة العلمية لأنصار الإمام المهدي عليه السلام.

٧٢- مجمع الزوائد و منبع الفوائد؛ للحافظ نور الدين علي بن أبي بكر الهيثمي. ت: ٨٠٧. مطبعة: دار الكتب العلمية بيروت، لبنان ١٤٠٨ ق. ١٩٨٨م.

٧٣- مختار الصحاح؛ محمد بن أبي بكر بن عبد القادر الرازي. ت: ٧٢١ق. ضبطه و صححه: احمد شمس الدين. مطبعة: دار الكتب العلمية بيروت - لبنان. الطبعة الأولى ١٤١٥ق / ١٩٩٤م.

٧٤- مختصر بصائر الدرجات؛ الحسن بن سليمان الحلبي. الطبعة: الأولى. سنة الطبع: ١٣٧٠ق / ١٩٥٠م. الناشر: منشورات المطبعة الحيدرية - النجف الأشرف.

٧٥- المخصص؛ علي بن إسماعيل النحوي اللغوي الأندلسي المعروف بابن سيده . ت: ٤٥٨هـ تحقيق: لجنة إحياء التراث العربي. مطبعة: دار التراث العربي. بيروت - لبنان.

٧٦- المسائل السروية؛ الشيخ المفيد. تحقيق: صائب عبد الحميد. الطبعة: الثانية. سنة الطبع: ١٤١٤ق / ١٩٩٣م. الناشر: دار المفيد للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت، لبنان.

٧٧- المستدرك على الصحيحين؛ الحافظ أبي عبدالله الحاكم النيسابوري. طبعة مزيدة بفهرس الأحاديث الشريفة. بإشراف د. يوسف عبد الرحمن المرعشلي. دار المعرفة. بيروت، لبنان.

٧٨- مسند أحمد؛ الإمام أحمد بن حنبل. المطبعة والناشر: دار صادر، بيروت، لبنان.

٧٩- مصابيح الأنوار في حل مشكلات الأخبار؛ السيد عبدالله شبر. مخطوط .

٨٠- مع العبد الصالح؛ السيد احمد الحسن. إعداد: علاء السالم. إصدارات انصار الإمام المهدي عليه السلام. الطبعة الأولى ١٤٣١ق.

٨١- معالم المدرستين؛ السيد مرتضى العسكري. المطبعة والناشر: مؤسسة النعمان للطباعة والنشر والتوزيع - بيروت - لبنان. سنة الطبع: ١٤١٠ق / ١٩٩٠م.

٨٢- مفاتيح الغيب أو التفسير الكبير؛ فخر الدين محمد بن عمر التميمي الرازي الشافعي. دار إحياء التراث العربي - بيروت. الطبعة: الثالثة، ١٤٢٠ق.

٨٣- من لا يحضره الفقيه؛ الشيخ الصدوق. تصحيح وتعليق: علي أكبر الغفاري. الطبعة: الثانية. سنة الطبع: ١٤٠٤. المطبعة والناشر: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة.

٨٤- موقع مركز العترة للدراسات والبحوث:

- ٨٥- الميزان في تفسير القرآن؛ السيد محمد حسين الطباطبائي. ت: ١٤٠٢ق، منشورات جماعة المدرسين في الحوزة العلمية في قم المقدسة.
- ٨٦- نور البراهين في بيان أخبار السادة الطاهرين؛ السيد نعمة الله الجزائري. تحقيق: السيد مهدي الروحاني. الطبعة الثانية لعام ١٤٣٠. مطبعة مؤسسة النشر الإسلامي.
- ٨٧- الوجيز في تفسير الكتاب العزيز (تفسير الواحدي)؛ الواحدي النيسابوري. الوفاة: ٤٦٨. تحقيق: صفوان عدنان داوودي. الطبعة: الأولى. سنة الطبع: ١٤١٥. المطبعة: دمشق، بيروت، دار القلم، الدار الشامية. الناشر: دار القلم، الدار الشامية.
- ٨٨- وسائل الشيعة إلى تحصيل مسائل الشريعة؛ الشيخ محمد بن الحسن الحر العاملي. ت: ١١٠٤ق. تحقيق: مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث. الطبعة الثانية ٢٠٠٣م.
- ٨٩- وهم الإلحاد؛ السيد احمد الحسن. إصدارات أنصار الإمام المهدي عليه السلام. الطبعة الأولى. عام ٢٠١٣م. مطبعة نجمة الصباح.